

عز و الجاني من

جنان هك الهادي

PE4455



M.A.LIBRARY, A.M.U.

في المطبع الصديق الكائن
في بومال الحبيسة
الخرقة العتيقة

فهرس مطالب کتاب عرف الچاوی من جنان ہدی المادی

صفحہ	مطلب	صفحہ	مطلب
۲	خطبہ کتاب در حمد و نعت ذکر	۲۲	باب در بیان اذان
۳	بحث اجماع	۲۵	باب در بیان اہمیت نماز
۹	کتاب الطہارت باب در بیان آب و جزآن	۲۹	باب در بیان سائر ادکار نماز
۱۰	باب در بیان آورد	۳۱	باب در بیان سجده سہو و تلاوت شکر
۱۱	باب در بیان ازالہ اجا	۳۳	باب در بیان نماز بطور
۱۲	باب در بیان آداب قضای سہو	۳۵	باب در بیان قضاء و ایت
۱۳	باب در بیان نیت	۳۷	باب در بیان نماز جماعت اہمیت
۱۴	باب در بیان نوافل و ضو	۳۹	باب در بیان نماز مسافر و مریض
۱۵	باب در بیان غسل و حکم جنب	۴۱	باب در بیان نماز مجبہ
۱۶	باب در بیان نیت	۴۳	فصل در بیان نماز و سطی
۱۷	باب در بیان حیض و نفاس	۴۴	باب در بیان نماز خوف
۱۸	کتاب الصلوۃ	۴۵	باب در بیان نماز
۱۹	باب در بیان اوقیت صلوۃ	۴۶	باب در بیان نماز
۲۰	باب در بیان اوقات اضطراب	۴۸	باب در بیان نماز
۲۱	باب در بیان استقبال قبلہ	۴۹	باب در بیان لباس
۲۲	باب در بیان اماکن نماز	۵۱	کتاب سبب اکتمال نماز
۲۳	باب در بیان لباس صلی و غیرہ	۵۸	فصل در بیان جواز تدوی از برای بیمار و فحشست بقول فیض علیہ السلام
۲۴	باب در بیان سترہ		و ایمن و نجات معتبر باشد

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۴۰	فصل در بیان عدم استیفاء از فقیر و انبیا و صلوات الله	۴۹	فصل در بیان فقیر و غنی
۴۱	کتاب الزکوة	۵۰	فصل در بیان مصرف زکوة
۴۲	فصل در بیان فرضیت صدقه و اولی	۵۱	فصل در بیان عدم حل سوال مگر از برای سبکس
۴۳	فصل در بیان دفع صدقه بیشتر	۵۲	فصل در بیان عدم حل صدقه از برای
۴۴	فصل در بیان صدقه کا و غیره	۵۳	فصل در بیان صدقه کا و غیره
۴۵	فصل در بیان عشر زمین و زکوة حلی	۵۴	فصل در بیان صرف زکوة بفقیر
۴۶	فصل در بیان مال کثیر و انصاف	۵۵	فصل در بیان مال کثیر و انصاف
۴۷	لم یجبه	۵۶	فصل در بیان شراکت در طلب
۴۸	فصل در بیان سهم زوی و اقربا و تحريم	۵۷	فصل در بیان سهم زوی و اقربا و تحريم
۴۹	فصل در بیان سهم عدلی و ایتان	۵۸	فصل در بیان سهم عدلی و ایتان
۵۰	فصل در بیان سهم سلطان	۵۹	فصل در بیان سهم سلطان
۵۱	فصل در بیان سهم حاکم و زکوة	۶۰	فصل در بیان سهم حاکم و زکوة
۵۲	فصل در بیان وجوب سلاطین زکوة بر	۶۱	فصل در بیان وجوب سلاطین زکوة بر
۵۳	فصل در بیان امرار معلول است	۶۲	فصل در بیان امرار معلول است
۵۴	فصل در بیان سهم مدینه و قطر	۶۳	فصل در بیان سهم مدینه و قطر
۵۵	فصل در بیان سهم مدینه و قطر	۶۴	فصل در بیان سهم مدینه و قطر

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۶۴	کتاب در بیان ضیام	۹۱	باب در بیان صفت حج و دخول
۶۸	فصل در بیان نیت صوم		کلمه که به هر سه ابد تعالی
۶۹	فصل در بیان تعیل افطار	۹۵	باب در بیان فوائت و احصار
۷۰	فصل در بیان صوم سفر	۹۶	فصل در بیان وجوب قضا و قبال
۸۰	فصل در بیان کلمه صوم		باب اول در بیان صوم و آله وسلم
۸۱	باب در بیان صوم قطع و حیض		باب در بیان صوم
۸۲	باب در بیان اعتکاف		فصل در بیان آنکه مراد با بالانیت
۸۳	باب در بیان قیام رمضان		فصل در بیان غسل احرام
	باب در بیان شب قدر	۹۷	فصل در بیان جواز اتمام حرم طیب
۸۵	باب در بیان شد حال		بدن و حالت احرام
۸۶	کتاب در بیان حج و عمره		فصل در بیان عدم ثبوت نیت اعتکاف
	باب در بیان فرضیت حج		از برای دخول و جرم و فضیلت از طوأت
۸۷	فصل در بیان وجوه احرام و صفت آن	۹۸	فصل در بیان آنکه تمام روز و در وقت و قوت
	فصل در بیان حج آنحضرت صلعم		فصل در بیان وجوب ذکر و شجر حرام
۸۸	فصل در بیان حج صبه		فصل در بیان قطع تلبدیه نزد بدن حرمه عقیده
	باب در بیان موافقت		فصل در بیان فضیلت نماز و حرمه
۸۹	فصل در بیان میقات عمره		فصل در بیان بیهوشی
	باب در بیان احرام و آنچه متعلق باوست	۹۹	فصل در بیان طوأت زیارت
			یوم نحر
			فصل در بیان صحت تمتع از خاصه حج

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۹۹	فصل در بیان اولویت قطع تلبیه نزد	۱۰۴	فصل در بیان اعلان نکاح
	استلام حجر	۱۰۵	فصل در بیان نثار
۱۰۰	فصل در بیان وجوب پنج طواف	۱۰۸	فصل در بیان نکاح شیبی بکر
	یک سه بر قارن	۱۰۹	فصل در بیان تحریم منقه
۱۰۱	فصل در بیان سنیت ایستادن در	۱۱۰	فصل در بیان خلل و خلل له
	فصل در بیان جبر مناسک	۱۱۱	فصل در بیان آنکه مطلقه منقلبه
۱۰۱	فصل در بیان وقوع شک در اشتباه طواف	۱۱۲	فصل در بیان آنکه مطلقه منقلبه
	طواف	۱۱۳	فصل در بیان آنکه مطلقه منقلبه
۱۰۲	فصل در بیان جامع قبل از توقف بر	۱۱۴	فصل در بیان آنکه مطلقه منقلبه
	فصل در بیان آنکه بدنه و بقعه در تمتع	۱۱۵	فصل در بیان آنکه مطلقه منقلبه
۱۰۳	مسأوی است	۱۱۶	فصل در بیان آنکه مطلقه منقلبه
	فصل در بیان جزای رجب	۱۱۷	فصل در بیان آنکه مطلقه منقلبه
۱۰۴	فصل در بیان آنکه بر محصر قضاست	۱۱۸	فصل در بیان آنکه مطلقه منقلبه
	فصل در بیان آنکه نفوذ وصیت بیست از	۱۱۹	فصل در بیان آنکه مطلقه منقلبه
۱۰۵	اچ بستیج	۱۲۰	فصل در بیان آنکه مطلقه منقلبه
	فصل در بیان زیارت قبر مطهر مشدین	۱۲۱	فصل در بیان آنکه مطلقه منقلبه
۱۰۶	نبوی صلی الله علیه و آله و سلم	۱۲۲	فصل در بیان آنکه مطلقه منقلبه
	کتاب النکاح	۱۲۳	فصل در بیان آنکه مطلقه منقلبه
۱۰۷	باب در حکم نکاح و صفت منکوحه	۱۲۴	فصل در بیان آنکه مطلقه منقلبه
۱۰۸	فصل در بیان انفکاح مهر	۱۲۵	فصل در بیان آنکه مطلقه منقلبه

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۱۱۴	باب در بیان قسم	۱۳۲	فصل در بیان اختلافات اتفاق و دوش
۱۱۷	باب در بیان خلع		اختلاف از منته و اکنه
۱۱۸	باب در بیان طلاق	۱۳۳	فصل در بیان نفقه اقارب
۱۱۹	فصل در بیان آنکه سه طلاق در		فصل در بیان نفقه خادم
	حکم واحد است	۱۳۴	فصل در بیان عاوم نفقه
۱۲۱	فصل در بیان آنکه هرگاه زن طلاق	۱۳۵	باب در بیان حضانت
	طلاق ناکر بپست از منته تصدیق	۱۳۶	کتاب البیوع
	فصل در بیان آن سه چیز که جبر		باب در بیان شروط بیع و بیع عنی
	جد و زلش جبر است	۱۳۸	فصل در بیان بعض اقسام بیع
۱۲۲	باب در بیان حجت	۱۳۹	فصل در بیان منع تسعیر از طرف حکم
۱۲۳	فصل در بیان طلاق مشروط		فصل در بیان بیع کالی بکالی
	فصل در بیان خلوت		فصل در بیان بیع اخیکار
	باب در بیان ایلاء	۱۴۰	فصل در بیان تصریه ابل و غنم
۱۲۴	باب در بیان طهارت کفار و آن	۱۴۱	فصل در بیان بعض اقسام بیع غرر
۱۲۵	باب در بیان لعان	۱۴۲	باب در بیان خیاره
۱۲۷	باب در بیان عدت و احیاء		باب در بیان زبانه
۱۲۹	باب در بیان زن مریض و دو دهم	۱۴۳	فصل در بیان جوارح ابدال عربی با
۱۳۰	فصل در بیان شب گذراندن زن در خانه		عدم توبه
	باب در بیان رضاع	۱۴۵	فصل در بیان مصارف
۱۳۱	باب در بیان نفقات	۱۴۸	فصل در بیان سنه از بیع انبار قمر

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۱۴۳	باب در بیان عاریت	۱۴۹	کمال گیل سے معلوم نیست
۱۴۴	باب در بیان غصب	۱۵۰	فصل در بیان بی بی چان چو بیوان
۱۴۵	باب در بیان شفعه	۱۵۱	بطریق تسبیح
۱۴۶	باب در بیان قراض	۱۵۲	فصل در بیان بی بی سفارش
۱۴۷	باب در بیان مساقات و اجاره	۱۵۳	فصل در بیان بی بی چان چو بیوان
۱۴۸	فصل در بیان اجرت جمام و غیره	۱۵۴	باب در بیان رخصت و عروسی و بیوان
۱۴۹	فصل در بیان اجاره	۱۵۵	باب در بیان سلم
۱۵۰	باب در بیان اجاره و سوات	۱۵۶	فصل در بیان قرض
۱۵۱	فصل در بیان اقطاع	۱۵۷	فصل در بیان رهن
۱۵۲	باب در بیان وقف	۱۵۸	باب در بیان تقطیع و حجر
۱۵۳	باب در بیان هبه	۱۵۹	فصل در بیان عدم جواز تصرف
۱۵۴	فصل در بیان عود و راسبه	۱۶۰	کسیکه پانزده ساله نیست
۱۵۵	فصل در بیان هبه و قبول و رد و	۱۶۱	فصل در بیان بیوان و بیوان
۱۵۶	مسکافات بران	۱۶۲	باب در بیان صلح
۱۵۷	فصل در بیان خریدن صدقہ	۱۶۳	فصل در بیان حق چار
۱۵۸	باب در بیان عمری و رقبہ	۱۶۴	باب در بیان حوالہ و ضمان
۱۵۹	باب در بیان لقطہ و ضالہ	۱۶۵	فصل در بیان مظلوم و متناول مال بقضاء
۱۶۰	باب در بیان ودیعت	۱۶۶	حق خود از ظلم اجازت نیست
۱۶۱	باب در بیان منہ الرض	۱۶۷	باب در بیان شرکت
۱۶۲	فصل در بیان وکالت	۱۶۸	فصل در بیان وکالت
۱۶۳	باب در بیان اقرار	۱۶۹	باب در بیان اقرار

صفحہ	مطلب	صفحہ	مطلب
۱۷۹	فصل در بیان میراث ذوی الارحام	۲۰۱	علیہ وآلہ وسلم و قتل سب
۱۸۰	فصل در بیان میراث قاتل وغیرہ	۲۰۲	کتاب اہلحد و
۱۸۱	فصل در بیان میراث عبد و کتاب	۲۰۳	باب در بیان حد زانی
//	باب در بیان عول	۲۰۴	فصل در بیان حد زانی کیس و عمو
۱۸۲	فصل در بیان رو	۲۰۵	واقامت حد بزن باردار و بر پیاز و ضیف
۱۸۳	باب در بیان نختہ	۲۰۶	فصل در بیان حد علی قوم لوط
//	فصل در بیان میراث محبوس	۲۰۷	فصل در بیان غنشین
//	فصل در بیان اجرت قتل	//	فصل در بیان زانی مکرو
۱۸۴	باب در بیان وصایا	۲۰۹	باب در بیان حد قذف
۱۸۵	فصل در بیان وصیت وارث	//	فصل در بیان لعان
۱۸۷	کتاب انجلیات	۲۱۰	باب در بیان حد سرقت
۱۹۰	فصل در بیان جماعتی کہ قتل کی شرکت نہ	۲۱۲	باب در بیان حد شارب
۱۹۱	فصل در بیان عدم جواز قتل کسی کہ بزن	۲۱۳	فصل در بیان حد قاتل و دودر
//	مرد دیگر زانی کند		مساجد و در حرم کے
//	باب در بیان دیات	۲۱۴	باب در بیان حد کفر
۱۹۲	فصل در بیان جنایت حیوان	//	باب در بیان تعزیر و حکم صائل
۱۹۵	باب در بیان دعوی خون و قسامت	۲۱۶	کتاب الامانت
۱۹۶	باب در بیان قاتل اہل بے	۲۱۷	فصل در بیان ہودن امام از قریش
۱۹۸	فصل در بیان قاتل فائدہ فصل نام	۲۲۰	فصل در بیان طاعت و صییت امام
۱۹۹	باب در بیان قتل جانی و مترد	۲۲۲	کتاب اسجد
۲۰۱	فصل در بیان تحریم قسم رسول صلی	۲۲۹	باب در بیان جزئیہ و ہرنہ

صفحہ	مطلب	صفحہ	مطلب
۲۳۰	باب در بیان قسمت اموال مشرکہ	۲۴۴	کتاب الکجایع
۲۳۳	باب در بیان سبق قوی	۲۴۵	باب در بیان ادب
۲۳۴	کتاب الاطعمہ	۲۴۶	باب در بیان بروصلہ
۲۳۵	فصل در بیان کثیرہ بودن شریف خرم	۲۴۸	باب در بیان زہد و ورع
	و نہیوں دلیل بر نجاست آن	۲۵۰	باب در بیان ترہیب انساوسے
"	باب در بیان صبر و ہمت		اخلاق
۲۴۰	فصل در بیان سنی اخلاق	۲۵۳	باب در ترغیب بہ کارم اخلاق
۲۴۱	باب در بیان انصاف	۲۵۶	باب در بیان ذکر و دعا
۲۴۲	فصل در بیان نگاہ ستی چشم پوش	۲۵۹	خاتمہ الطبع از مولوی حکیم محمد حسن
	انجیسہ		صاحب مستم دارالشفاف
۲۴۴	باب در بیان حقیقہ		
۲۴۵	فصل در بیان خشتان		
"	کتاب الایمان		
۲۴۶	کتاب الذکور		
۲۵۱	کتاب التنبیہ		
۲۵۵	فصل در بیان حق از حکم و حالت شتم		
۲۶۱	باب در بیان شجاعت		
۲۶۶	باب در بیان وجاہ و مہنات		
۲۷۱	کتاب التوق		
۲۷۲	باب در بیان مدبر و مکار تہام ولہ		

انشای دلپسند و الهامی از حبه امام اکرمین مبانی و معانی ابو الفتح
محمد عبد الرشید الشویبانی رحمه الله تعالی

کف خاک و ستایش قدوس و سبح قطره آب و بیابان رب الملائکه و المرحح
السد کبر این سرود آن سودا و اجماع آن سرگذر و این شکست پا خدای بی بهتارا
بطاعت ما چه نیاز و بجهت شرمند را بر سپاس آری خود چه ناز
ای غنی ذات تو از قسرها و از انکارا ^{ای نیاز از ما و از پیدایی و اظهارا}
نی بهارت همتی مانی خزانست بیعتی ^{ای بهارت بی تعلق از گل و از خار}
پیبر روشن روان و توحید آموز را خاک آستانه شوم که ننگ محبت ماسوی السد از دل ما
زود و وصلات پنجگانه تکرار از مودنه ایاک نعبد و ایاک نستعین تعلیم فرموده
محمد عسری کاروی هر دو سه است کسیکه خاک درش نیست خاک بهر او
اللهم صل و سلم علیه و علی آله و اصحابه و علی حبه و احبابه اما بعد
سیرچنان نعمت کتاب نیست رانسته و گرسنگان جان برب ^{بیت را}
خوان نعمتی و اجمد خوانان دبستان تقلید را آموزگاری و حسن بهر نعمت کرده تحقیق را
غازه خساری که درین روزگار سرت آمار نقاب کتاب عسرت اسجادی
من جهان هدی الهاوی خندش نیم طبع از رو بر افتاد و کمن داعمای تنگ
انوار صواب که سر اسیر باغن انشاب آرا و خراش پذیر بود محل حکایت شکایت مانند این
منت خدای گیتی آراست که درین هنگامه و اسپین بازوی مردی را از زو
مرجان نبی و خامه اش به گمانه گریخته از زانی داشت چه در بهر تغییر و قطیر بهر ترک محمدی
آویندن و بگویی تشنه کا مان تقلید ابا رثه رثه نصوص کتاب و سنت ریختن کار بهر
نیمست در بهر هر نفر گفتار با آنکه کشور دهند از دیدار بفرغ تالیف فضلاء و کلاما و خاور

بوده و پیش در انشانی دیگر پاشی ایشان ابرو بهار چشم بر پشت پادخسته اما فرسندگان
 نیک و زشت نیک دانند که این سرستان طرف انجمن نواسه جگر خراش جمع آراء
 رجال زمزمه خوشدلی انکاستغبه و خامه را در نگارش دلائل شریعات پیر و ابله پایان
 تقلید زجیب معین پیدا شده اند و آن نگارنده آفتون روشن روانی و ستوده آیین
 سخن از ان وادی را ندیده غایب حشر بی پروا خرام سنت مطهره را انداز جلوه گسری
 بزمانه غیر القرون بوده خرد و ستوری ندیده که پس ازین روزگار سعادت مند کسی کاغذ نغینه
 ایشان بر خلق کف آورده گوشت که تار حق پرستان را همچو گلپایه رنگارنگ جان بخش
 و شسته بر جان راه روان شاه راه گشت که سر بگردان قبول برده اند بر بند آری اگر این
 طائر گلم کرده آشیان بظهور نور ممدی موعود بکاشانه خرد راه بردگشت نباشد و کالبد
 اسلام اگر تازه روانی در و میداده آید عجب نه و پیش ازین نفس در سینه گداز خندی و شمی
 بر مزار این آرزوی خاک شده افروختن ست نواب محمد احمد خان فرزند ارجن
 امیر مهاجرت خان بهادر را خدایش فرسندی روزی کناد که درین غربت اسلام
 محو سرگرمی اتباع سنت است و دنباله روی این فرموده هیده کاروان اهل حدیث مقصود
 زور بادی بهمت او قدای خلوص سپند بندش شیراز که کتاب و سنت بدست حق پیش
 بنشاند و همین عزیز است که بنال انشانی و آب باری و پیونگر که این حدیقه همیشه
 نور الحسن خان ابو انخیر پو حضرت امیر کبیر ناصر السنته و السلبین نواب سید
 محمد صدیق حسن خان بهادر را آشنای رضوان جنان کرد تا آنکه گداز افتد و خدایش
 که از ماتی درازاد دست خزان تقلید پرستان برگ و بار فروخته بود بهنگام کشایش
 نو بهار فرزند و دو این گنج شادگان پس از کشودن در انطباع دست بر رویهای طاهر
 عام کرده شود و آب این ناصر ملت ابراهیمی را بنبرگاه خلوص قبول راه بازگشت و تار و پود
 انفاشش همه و سدا ی بردیانی ایمان یاسانه فرامقظ

ترجمہ مولف سلامہ ثقبالی و عافہ

ولادت باسما و تشہد و یکم ماہ ربیع الثانی ۱۲۸۵ ہجری بمبئی پیش از طلوع صہر و بلبلہ
 محلیہ بہوپال اتفاق افتاد و روز چہار شنبہ بہشتی اندر آمد و فی الحدیث و خلق النقا
 فی الاربعا و این روز موافق روز ولادت حضرت یحییٰ بن مہدی علیہ السلام فتح
 غزوہ اعصاب ست چاکر مہم بخشنہ تاریخ اولاد و سنت کہ علامہ بلاغت اساس مولوی
 علی عباس حیراکوٹی نزیل حال حیدر آباد دکن برآوردہ اندا فریش را روز ہفتہ بود کہ
 نسک یعنی عقیقہ کردہ آمدہ ۲۴ ماہ شوال ۱۲۸۵ سنہ ۱۲۸۵ عقیقہ بجا آورد و سند
 ۱۳ و پنج سال مذکور در مجمعہ وقت اشراق برانیوان نواب سکندر بیگم حوہ علیہ ہوپال
 تقریب بکتابت شیعنی بحضور عجمان دولت و از کان و اخوان ریاست صورت گرفت
 و تا قدم بکتاب نہاد جز در علم و مطالعہ کتب شمل دیگر برویہ چیرہ گشت با کتاب و
 سنت از ازل مناسبت طبعی ہمراہ آوردہ و از علوم بگمانہ میجو منطق و فلسفہ نفرت
 دار و بعد از مقتضای رسم زمانہ بعد از ان کتاب علوم آلہ از مولوی انور علی و مولوی محمد اویز
 بعض مختصرات فن منطق و غیرہ را از مولوی آگہی بخش کتاب نمودہ و بعض کتب معقول
 و حکمت را از سندست مولوی محمد بشیر الدین قزوینی قاضی بانی ریاست بہوپال فراگرفتہ
 و سند و ادب سنت مطہرہ را شیخ محمد بن قاضی حسین بن محمد بن یحییٰ و شیخ محمد بن
 عبدالعزیز قاضی بہوپال بہت آوردہ و علوم تفسیر و فقہ را بر مولوی محمد بشیر سہوانی
 عرض نمودہ و کتب شاذہ و فاوڈہ علوم ادبیہ را از پیر عالی قدر استفادہ کردہ و بانادہ
 فرصت وقت ہر ان اشتغال نمودہ و روز و صد و این کار و بار مشغول فرمای تحصیل علوم و
 فنون ست و بعد از گذشتن انواع کتب علوم و نبیہ و جمع و تالیف رسائل آلہ و شرعیہ
 مقرون و از جانب جناب رئیس عظمہ بہوپال البیشت معتد بر بیشتیول ست پنج ہزار و پانچ

وخطاب خانی و جود آن لمحوه و جمعیت خاطر و لغز و نبال بعبودیت سجاد محفوظ باحضرت محمد و حمزه
والد ماجد سفر کرده و بیچین و کلکته و عظیم آباد و بنارس و کانپور و لکنئو و آگره و دهلی و غیره
را دیده و در فارس و ریخته تذکره بانگاشته و میان همالان علم استیاد برافراشته و
با وجود حداشتمین و در فهم سخن و سخن شیخ و اقران و ابانلی مستغیر آمده و از افتخار الشرف
حافظه خاتمه خان شیر طریقه سخن نمایی آموخته و نکات این فن نیکو اندوخته درین تاریخ حساب
اولاد است و ختری و سپری دارد و اللههم بارک فیهم ما این کتاب عرفت ایجاد می
شانی است که از خاوند حق نگارش ساده و پرکار نقش پذیرفته چنانکه هیچ مقبول نقشی است
که از کلام گهر سلک صورت تالیف قرار گرفته و هر دو از نظر اسمان پذیرد و الاگرش گذشته
اعتبار تصحیح و ایت و تصحیح درایت بهم رسانیده و آنگاه در بعضی مسائل این هر دو نسخه جاده نکات
یکدیگر با ویراسته سپرده و تقریر و دگرگون پذیرد و دستم و جیش غیر ازین نیست که جمعی از محققین اهل علم
یکتاب و حدیث در ایجاد و قول گزیده اند و اختلاف انظار را در میزان اعتبار بخجیده و هر
قول بجای خود مستندی از ادله دارد و بر قوت خویش در نفس الامر شایسته از حجج نیر می آرد
و این قسم عموم سطح مسئله پسندیش نیست ناظر غیر مناظر و همچو مقام آنچه اتوی میند و اتوارش
یابید بران عامل گروه و طالب صادق که خواهان عزیز بصیرت است او را ناگزیر باشد از آنکه
در امثال این اماکن رجوع بؤلغات جناب والد ماجدش بچود دلیل الطالب علی
ارجح المطالب عبد و رالایه بن ربط السائل بالادله فرماید و آذ تالیفات علامه ربانے
امام ائمه ایما فی مجتهد مطلق بیانی قاضی القضاة محمد بن علی شوکانی رضی الله عنه
بچو شرح منتقے و فتح ربانے و جزآن استبصار نماید فان فیها ما یشفی العلیل
و یسقی الغلیل ویریه القاد من قال و قیل لیس علیه ما من دلیل فلیکن
ذلك علی ذکر منک و بالله التوفیق و هو یدعی الی ساء السبیل -
حرره ابو الحسن ذوالفقار احمد النوری الهویا لے عفا الله تعالی عنه -

صل الآله على خير الرايدين
 وكان ذلك التأليف والطبع في بلدة بصرى بالمحمية على عهد دولة حضرة
 مليكتها وحامية حمزة خليفته ممن ذكرها بين ظهراني الناس تاييد
 النعم وفضلها في زمرة الرؤساء اشهر من ناز على علم تاج الهند المريد
 البطل الاعظم حضر تنافوا اب شاخي أن بكم لا زالت ظلالا
 جودها على مفارق الايام عهد ورة المباركة كثير من البقاء عطر

بسنة المطهر . امنة على اله وصحبه الجملة علومه ونفلة سننه
 ما دحاه داع ويعلم في حق الله وقام عونه وحسن توفيقه وكمال منه وصوته
 قد تم طبع هذه الرسالة الجليلة المقدار والمقالة الصالحة الانظار التي
 يطلع كل من طالها على احكام السنة السنينة ويصير ناظرها نابغا في معرفة
 المسائل المحققة العلمية فتاهايك بكتاب بلغ من جمع فقه الحديث الغاية
 وانسبط به النفس التي قبضها فقه الراي بلا حجة ود راية آتى به مرتجلا
 السيد الامام مقلام الكرام فاتحة احياء علوم الدين سخامة النبلاء المتقين
 صفوة اهل البيت المبراعين وذيت الشريف الطيب ابو الخضير
 نور الحسن خان مع الله المسلمين بطول بقائه ودام ايامه وعطر
 الاكي ان من ذكره الشريف بسك ختامه الذي حين اذن مؤذنه بالصباح
 وصاح داعيه المحي على الفلاح سماء عرف الجادى من جنان
 هدى الهادى لكونه يهدى الناس الى طريق الحق والصواب
 مجتنبهم عن الوقوع في مهاوى الردى والتباعد عن اعتق في تحريه بجمع
 بلوغ المراد الى بل الغمام وجاد بشفاء الاوامر من ادلة الاحكام بعبارة

عرف الجادي من

سقياً لمن صنف الأحكام محتسباً
جاءت شيكتمته بالفتنة معتبرها
رأى قضايا عن الأفهام شارداً
واحرز الوابل في كن البلوغ فقل
من ذا ايماريه في تحقيق مسئلة
داء بطبعك من تقليد مجتهد
صحيحة تصرع الاجيال قاطبة
اليك يا موش الاراء معذرة
خيبر الكلام كلام يطعن به ال
خيبر الحد يث حد يث صرح من طرق
شان الميلى في اسلامه عجب
لله در الى الخير الامام فقد
السيد الطيب المقدام مجتهدنا
من سيد العرب العربي با فضله
ق اوش المجيد عن ابارئه قدماء
الانال عليك مدود اسر ادق

الفتنة
فجازها في كتاب العرف يرويه
له الطرية في معنى قوافيه
وحسن سبك بترجيح وقويه
فما كتابا عن الاسقام بشفيه
وعن مواقع نبل الراى يحويه
انت عن سنن الانباء تسليه
قلب الذي حادث التقليد يصيه
حاشاه اذجت الظلام تظليه
الرأى يقتله والنص يحييه
حاز العلم والحق الدر من فيه
كثرة انيته به تيمها على تيه
كم قلت مستقصيا وصافه ايه
وبعد ذلك في الاخلاف يقيقه
على الشريعة منصوباً بما فيه

المسألة الجادى من
جاءت شيكتمته بالفتنة
رأى قضايا عن الأفهام
واحرز الوابل في كن البلوغ
من ذا ايماريه في تحقيق
داء بطبعك من تقليد
صحيحة تصرع الاجيال
اليك يا موش الاراء
خيبر الكلام كلام
خيبر الحد يث حد يث
شان الميلى في اسلامه
لله در الى الخير الامام
السيد الطيب المقدام
من سيد العرب العربي
ق اوش المجيد عن ابارئه
الانال عليك مدود اسر

صلى الله على خير الابرار ابدًا متاصلًا مدي الايام ترضيه
وكان ذلك التاليف والطبع في بلدة بعض پال المحمية على عهد دولة حضرة
بليكتها وحامية حوزة خليفته آمن ذكرها بين ظهراني الناس تاريخ
النعم وفضلها في زمرة الرؤساء اشهر من نار على علم تاج الهند الرئيس
الاعظم حضر تنافى اب شاخي ان يبيكم لا زالت ظلال
جودها على مفارق الايام ممدودة الوراق وبدور سعادتها وسعادتها
: امنية من الافول والحقاق

ولا برحت تردد ادعائها وبنعة بمنصبها العالي صدور المجالس
وما احسن التفخيم الجليل اذا كان مع الطبع الجليل فهما كالدين والدنيا
اذا اجتمعا وكالحب والمحبوب اذا كانا معا فاعتنى بتجنيبه وبذل جهده
في تنقيحه السيد العلامة معدن الفضيلة والكلامه فارس ميدان العلوم
غارس اغصان الفهوم السيل في الفقار احسن النقي البوال
طابت له الايام والليالي بشركة الحجر الذي لا يجاري في قوة التحريد
نقدًا لتقريب الجامع للعلماء الكثر والفضل الغزير معدن الفخار والادب
الشيخ العلامة عبد الحق الكابلي عافاهم الله تعالى هذا ونسأل الله
تعالى عن اطف رحمة الفاسخه ونشكره باللسان واليدان في الاولي والاخرى

عرفت الجادي من
جنان هبلك الهادي

طبع في المطبع الصدقي

الكائن في هويل الحية

استخرجت

تم

۲۲۵۵

بسم الله الرحمن الرحيم

اسجد من ارشدنا الى شفاء الامام بوبل غماهم الاسلام واشكر من هداانا الى
 برء سقامهم الاوهام بمراهم بلوغ المرام من اداة الاحكام والصلوة والسلام على سيدنا
 محمد بن عبد الله الكرام ولبنة القام وعلى اله خيرة الخيرة من الانام وصحبه الفضول
 الاحلام وان بعدكم انتم خير من سائر الناس بالهجرة المقبولة من شرائع الرسول كبرهات مسائل
 ودرر بهيمة زياوت احكام شامل داميات نفقة مفت مطهرة رابرو وجميع حامل سنت فرست
 دست بجم وادورين كتاب كامل النصاب كه عرف الجاوي من جنان هدى الكماو
 نام او سنت اعظم مقصود و بايراد و اصدار احكام و بل الغام با اول بلوغ المرام ارشاد عصا بتابع
 و جماعة سنت بصوب صواب و موطن عصية و مية بايستيليج و اخفى تلويح ست تا اهل تنبل را
 كه تشنه كام سبيل سل السلام اسلام و والده دريافت حج احكام اند اعتصام بازيال سنت مطهر
 خير الانام طوع يد گرد و توخا و عقيقة كنود اى و تقليد بعض نوا جسد نبصص صحيحه در واد و عباد
 و معاملات دست بجم و هر و متايل دل دست نبوت با وى توفيقا و بغايت مرام خود تا اهل تنبل

بست و کتاب مسائل بی کوشش خاطر ربوبی ایشان حق بخلق آمل گردد و مانند او در تحریر این تقریر
 اقتضای برانحصار عبارت و او جز انتشارت رفت و تطویل و قبول کلام و استیفاء خلاف واقع
 را در هر مسئله از مسائل اسلام مؤلفات ائمه اعلام و مطولات فحول اسلام محل حل و ابرام باشد
 و لما صنع فی ذلك ما یصنعه الذین اکرون یشکون الاحکام الشرعیة من دون کشف
 عن الدلیل ولا رد للفرع الی الاصل الا صیل ثم یدکرون ما یشعر بعدهم الجحرم
 و لا یدکرون ما یقضى لهم بالجحرم ثم یأتی من بعدهم فیند و ن تلك الاحکام المقصور
 بما لیس علیها ثار من علم و لا هو فی قبیل و لا بد من الشرح للمبین و قد نهجنا فی هذا
 الکتاب علی جملة من ذلك الباب اذا وقف علیها من بقی فیها بقية من انصاف و
 حیاء من الله و رسوله الموصوف باحسن الاوصاف انقاد لهما احسن الانقیاد و اذ
 لها اذ عان المرید للرد و اما من جیل بیند و بیند معرفه الحق و الحقیقة و طبع
 علی قلبه و علی بصر بصیر نه غشاوة من حجاب الرسم و خشية الخلیقة فلا ینیده
 ذلك الا بعد اذن الصواب و تھا فتا علی ما یقضى به الی الباب و ان تجا کدرین
 رساله اسلامه و تقابل لکلامه قطع نظرست از احتیاج بمسائل اجماعیه مصطلحه اهل خلاف پس
 ضرورت شد که پزده از روی اجماع که طبیعت و خشیت آن در دلهای خاصه و عامه بسیار
 براندازیم و آنچه در کتب بطون است بر نسخه شهود جلوه گریزم و بعد از آنکه اجماع چیزی نیست
 قیاس مصطلح که آنرا دلیل رافع قرار داده اند و کفی المومنه شد و شاندر آنکه ادله دین اسلام
 و ملت حقّه خیر الانام هم مختصر در دو چیز است یکی کتاب عزیز و دیگر سنت مطهره و ما و راس این
 هر دو کدام حجت یتزه و بر بان قاطع نیست و برین گذشته اند خیر القرون مشهود لهم بانجیر اصحاب
 زنان باین و تنوع ایشان با حسان و تبر که او حجت ثابت شده و روایتش مقبول معمول است
 و رسول خدا صلعم تعدایش کرده بلکه عصای اهل حدیث نیز معتدل بتعبدیل میو است الی یوم القیام
 و حدیث بیچل هذا العلم من کل خلف عدوله اخر نص صریح است و برین مقام تا بصحابه

رسول خدا صلعم که انصار و اهل بیت و ملازم بارگاه عالیشان بودند چه رسد آری
سخن اگر هست و بر قبول رای ایشان است نه روایت و خلافتی که در ایشان واقع شده
اگر چه بحق در آن باطل معلوم است لکن مخالف نهجی که کسانی است که مزیت صحبت شامل حال
اوست و اندر آتش بزرگوارم اند که باطله را دفع خطای واقع از وی است و لایق ایشان است
تا ویلات و محال است که صیر نسبی آن متعین و تقطیع و اعتراف بعلو شان و ارتفاع درجه
این حضرات با صدق و برکات از سایر قرون شیوه مسلم معظم شریعت و نبوت است و
اشتغال بشا لب و معائب ایشان و همچنین بمطامن ائمه مجتهدین چه امید اربعه و چندی را
که با و بهمانا پیشینه هر خدول مخروم از جلالت ایمان و شاست اسلام باشد و قائل است
حکایت اجماع از متاخرین اهل علم آنست که عالمی را علم بوجود وقوع خلاف در مسئله که در آن
حکایت اجماع کرده اند حاصل نشده است که در آنست که استقرای اقوال از افواه رجال کرده است
تا آنکه این اجماع نزد او پایتخت رسیده چه این ثبوت بعد از آنکه اسلام در اقطار زمین
منتشر گردیده عمرها از برای آن وفا نمیکند که استقرای طویل و تلاش بسیار باشد تفکیک که بسیار
باشد که اهل بلد احاطه بعرفت علای دین و اسمعیلی توانند کرد تا یکسکه غریب است چه سه
و علی کل حال ممکن نیست که تقرب و طلب اجماع محیط چیزه که نزد علما یک مدینه از مدائن است
در مسئله از مسائل می تواند شد مگر بعد از ایام طویل و عمر در اندوگاه باشد که با وجود استقرای
بالغ این احاطه دست بهم نیند هر زیرا که بعضی اهل علم غلبه خول اضطراب یا اختیار می باشد
با آنکه وی از ان کسان است که اعتقاد بقول شان میرود پس هر که مدعی اجماع اهل عصر خود است
علای سلیمین بر مسئله از مسائل دین است و دعوی او با غایت کسان باشد و در علم قیامش
غیر قویست و اسکان اجماع منوع است بر تقدیر تسلیم ارکان نفس اتفاق بدون نظر آنکه هر که
یا مردم عارف چیزی که نزد هر واحد از ان اهل علم است باشند پس حق همین است که جمیع
منوع است زیرا که اتفاق جمیع علای اصهار بر مسئله از مسائل با وجود اختلاف مذاهب

و اهو و تباین افهام و تنافی قرائح و محبت تناقض و الفت خلافت متعدد است و این محبت
 که عالم حاکی اجماع اهل عصر خود باشد و اگر حاکی اجماع اهل عصری از ان عصر است که
 در گذشت نیست و این عصر بعد از عصر صحابه است پس این امر داخل در امتناع باشد چه غایب
 مستندش غیر ازین نباشد که در کتب بعضی مصنفین حکایت آن اجماع یافته و از ان کتاب
 حکایتش ننوده و درین هنگام همان کلام اول در ایراد بر حاکی اول عائد می گردد و تمیز که
 و اگر مستند حکایت این حاکی اجماع بر مؤلفات اهل عصر پس از عصر خود و وجودش
 متفق بر امری از امورست پس امکانش ممنوع باشد زیرا که اجماع بر هیچ مؤلفات اهل عصر
 ممکن نیست بوجهی که گذشت و باین وجه که بعضی مصنفین در اختطه و شهرت باشد و مؤلفاتش
 انتشار می پذیرد و بعضی را بهر از شهرت نمی باشد و ایضا تنقیح نشر نمی گردد و معذرا ضرورت
 که هر عالم که ملکه اجتهاد حاصل دارد متعل بتالیف شود بلکه اکثر اهل علم اشتغال بتالیف
 نکنند چنانکه این مضمون معلوم هر واحد است بشاهد بعضی اهل عصر خود و نقل ثقات از غیب
 اهل عصر خویش و از اینجا ظاهر شد که این اجماعات که حکایتش در مصنفات می کنند یا اعتبار
 همان حال است که ذکرش گذشت یعنی حاکی را علم بوقوع خلافت و مسئله حاصل نشده
 و عدم علم بوقوع مستلزم عدم نیست غایب ماست اباب آنست که ظن باجماع حاصل
 گشته و مجر و ظن فردی از افراد و صلح آن نیست که مستند اجماع باشد و نه طریق از طرق آوست
 و هر که قائل است بحجیت اجماع قائل بحجیت این ظن نیست پس این مجر و ظن فردی از افراد
 امت باشد و او تعالی احدی را از خلق خود مثلی این ظن متعبدان ختمه بلکه اگر عالمی مطلع گردد
 که درین مسئله دلیل از سنن و یا دلیل از قرآن نمیدانم هیچ عاقل نداند که این قول و حجیت
 تا بداند چه رسد و بعد ازین تقریر بر طالب حق نز و سماع حکایت اجماع خطیب بن امراسان
 شود و تشککش بکاهش زیرا که این اجماع نه آن اجماع است که امت و حجیت و عدم حجیتش امتلا
 کرده است بآنکه بهر اهل اصول بان فرستاده اند که در اجماع اخبار آحاد مقبول نیست چنانکه

تفاضل و تقریب و غزالی در کتب خود بدان تصریح کرده اند بآنکه مراد بانها را احاد و چرخ
متقابل عدد متواتر است و درین صورت اگر قائل بگوید که آنچه نزد علای عصر و سده در
جمع اقطار اسلامیه در سلسله ازین ائمه است استقرار کردم و همگان را بر قول واحد متفق
یا قسم و این قائل یک کس یا دو کس یا سه کس یا شش نفر یا بیست نفر یا بیست و پنج نفر
و نه نقل یا ثبوت اجماع نزد ایشان میتوان شد تا بیکه حکایت اجماع با ستناد بسوی
عدم علم بوقوع خلافت بسوی مجردی که جز عدم علم مستندی ندارد می کند چه گمان میتوان
کرد اگر این قسم اجماع بر عبارت حجت باشد باید که حجت بمثلین دعا و سکه هیچ یک در
اشکالش بعضی از آن نمی گراید قائم گردد حال آنکه قیام حجت به چو امور عقلا و نقلیه هر دو باطل است
و هر که تقسیم اجماع بسوی قطعی و ظنی کرده قطعه را منقول بتواتر و ظنی را منقول باحداد
بر صفت متقدمه نشان می دهد و اجماعی که در آن فردی از افراد استناد بسوی مجرد حصول
ظن خود کرده است داخل در هیچ یکی ازین هر دو قسم نیست و چون معلوم شد که اجماعات
محلیه ازین قبیل از اجماع در ردی و صدری نیست پس معلوم توان کرد که اجماع بمعنی که
اهل اصول و غیرهم ذکر کرده اند اگرناقلش یکیه است پس در آن همان ائمه است که گذشت
و چنین اگرناقلش یک جماعه باشد چه این جماعه یا کمتر از عدد متواتر است یا مقدار عدد متواتر
زیرا که مفروض مباشرت هر واحد از ایشان از برای استیفاء و مشافهت هر عالم از
علای دنیا است و این از هر فرد فرد این جماعه متبع است چنانکه نزدیک نقل بود و این واحد
متبع بود و ماسلف حاصل آنکه وار و بر اجماع منوعات اند اول منع امکانش و دوم منع وجودش
سوم منع امکان نقل آن چهارم منع وقوع نقل و نزو هر منع ازین منع طائفه از اهل علم
واقف شده چنانکه ائمه اصولی حکایتش کرده اند و آری اجماع را باید که نزد اجتماع جماعه و بر
منع ازین منع اسان نظر کند و حق جهتا و بجا آورد و بکثرت اقوال معتز نشود و از آرای جاهل
مها بیت ننماید که شان جتهد و رهروطن از موطن عالمین است و اما سیکه نزدش شهریه

نافق در عقلش هر موعراج و هر تقالید پیش از مقبول است و می اندر اجتماع و نه در مکات
 دانه در رفتن بلکه مرقح دل خود با نانی و طع خاطر خویش با راجعت است که از مناج شریعت
 و شریعه اعلام بهر اهل دور باشد و لایسما چون کسیکه اراده اجتماع دارد و قصد بر نظر
 و احکامات مسائل و تدبیر نکدر مهات احکام که بران بناست قنایطیر و همچو این مسئله
 اجماع که در صد و بیستم و پنجم از دیگر مسائل اصول ما با و ست می کند پس این مسائل اخراج
 باشد ببدل و مع از غیر آنها چه در غالب و قات احتیاج چند بسوی آنهاست و
 ناظر بکینه بنوعی ازین منوع اربعه واقف است وی هرگز ندانی نقل اجماع را بیکیه ازین
 منوع جواب ندهد و گویند که برهان موجب انتقال هم رواد اگر فرضاً آورده و ارامی رسد که نزد
 منع پنجم و قوت کند و آن حجت است مثلاً بعد از تسلیم هر چه در موطن می توانیم گفت که
 اجماعیکه وقوع و نقلش ممکن شده تسلیم نمی کنیم که حجت شرعیست پس اگر مناظر دلیلی شرعی
 که دال باشد بر حجت اجماع شرعی بسیار و شک نیست که میان هیچ یک میان حق و عدل
 نیست لکن و آئی که الکنادوش من حکمان یعیبی و اگر چنین دلیل که دال است بر حجت
 شرعی بودن اجماع نیامده و واجب بر اجماعان توقفت باشد چه احدی را قول با ثبات دلیل
 شرعی بلا دلیل شرعی و عقلی حلال نیست و ما را نا آیندم و قوت بر حجت عقلیه یا شرعی که
 موجب انتقال از مواضع منع بسوی مواضع تسلیم باشد با وجود اعطاس حق نظر و سیر
 آنچه از براس احتجاج بر حجت اجماع و مختصرات و مطولات وار و کرده اند و پیران الکلام
 دست بهم داده حاصل نشده و هر که حاصل شده باشد پس مقام موطن افاده و استفاده
 و حکایات اجماع از غیر خود که درین کتاب یاد و دیگر کتب کرده ایم یا آیند بکنیم مقصود بدان
 نه احتجاج یا جماعات مست بلکه غرض از ان مجر و الزام قائل حجت اجماع با جمل صحت فایده
 نیک و تمام حج و حج اوله تا ملین اجماع با اجماع بدشافیه در کتاب ارشاد الفحول فی تحقیق
 من علم الاصول و فتح ربانی من فتاوی الشوکانی رضی الله عنه مذکور است راجعی اختلاف

خاطر به ان رجوع فرمایند آری که چون هر دو احسان مسلمانان ممکن از اجتماع و قدرت
بر استنباط اندارد و در حدیث و اتباع سنت مطهره چه کار کنند پس خطا هر
که عامه سلف است و در هیچ موطن است فتا در سائل اثر اهل علم کتاب و سنت میگردند
و می گفتند که ما را از حکم شناس و درین عاونه مطلع سازید و میباید که عبارت از قرون
اما باخیر است قلاوت آید یا روایت حدیث پیش ایشان بجا اب سوال آنها می کرد و
همین فتوی روان داشت پس آنچه رعیل اول را گنجایش کرد همان آخر است را بیاورد
اگر در اهل بلد یک علمای سنت موجود است و بر علو مدارک و سوسنا صاحب وی در علوم
دین و ثنوق حاصل از وی سوال بقیصان کتاب عزیز و سنت مطهره باید کرد و هر چه
آن عالم عارف بقرآن و حدیث بخواهد این هر دو حجت بیزه نشان و همیشه بستان علی
می باید نمود و از احدی خواه مجد و باشد یا مجتهد نباید اندیشید و اگر این چنین دانستند که
از کتاب و سنت چنانکه باید و شاید مجیب می تواند شد در اهل بلد تنسیف نگر و چاره کار
در آن روزگار آنست که بکتاب فقه سنت بیاورید و بدو این حدیث لایسنا آنچه از آنها
مخصوص با حدیث احکام سنت مثل بلوغ المرام و متقی الاخبار و شمع در این اسفار بکرت
آثار اعتصام نماید و بپای اندیشیه خلاف زید و عمر و کار فرما و فرما باز و باشد زیرا که درین
کتاب و اشباه و نظائرش همچونیل و سیل در وضه ندید و مسک احتیاج و بل الثمام و
و شرح عمده و بل السلام آنچه نوشته تحقیق کرده اند همه اش منطوق فصوص و مدلول اول
صحیح بی آمیزش رای دانش پرستان پیشین و بی آلاش اجتماع فقیه نشان پسین است
و کل ذلک نور علی نور و من لم یجعل الله له نورا فماله من نور و هذا

ادان الشروع فی المقصود و بالله التوفیق

وهو المستعان و نحن العابدون و

هو سبحانه المعبود

کتاب الطهارة

باب در بیان آب و جزآن

آب باطن و دریا و پناه طاهر و طهرست پلید نمی گردد مگر نجاستی که بویافزاید یا رنگ را برگرداند و حدیث ثقلین که در سحیحین نیست تأویلست و راجع عدم فرقیست و قلیل اکثریت متعلق و غیر متعلق و این ارجحند حسب است در نظر تحقیق و از سلسله جنابت و بول در آب استاده که روان نیست نمی آمده و آحادیست نه از اعتنال زن آب فاضل از غسل مرد محمول بر آب ساقط از اعضا هست و آحادیست جواز محمول بر آب باقی در آن وندست یا نهی تنزهیست و آن وندمی که بگاف در آن آب خور و طهارتش مستثنی آن ظرف است هفت بار نخستین نجاک شود پستتر آب و اگر به پلید نیست که آب بدان انداختن او نجس گردد و در زمین نجس برنجتن دلوسه از آب پاک می گردد و ما بهی و ملخ و جگر و سپرز حلالند و آب که در آن گس افتاده گس را در آن غوطه دهد و بنیداند و آب را بکار برده چنان طعام را که در آن گس نیفتد و پاره بریده از چارپایه زنده مرد است خوردنش حلال است و آب بنید پاکست

باب در بیان آوند

حمامست نوشیدن و خوردن و راوند با سه رویم و احقاق سائز است تمامالات بدان مآتمامست و دعوی اجماع بصحت زبیده و آله و عدم احقاق یواقیت و جز آن از اجبار نفیسه بزر و سیم است بلکه همه باقی است بر اصل باحت و چرم بویغ پاکست و آب و برگ و زیت مسلم و ملو است و خوردن و راوند با سه اهل کتاب نزد نیافتن آوند و دیگر بعد از شستن آن جائزست آنحضرت صلی الله علیه و آله از مشک زن مشرکه وضو کرد و ساغرد کاسه شکسته را بتا سیم استوار کردن و دوران آشامیدن و خوردن نه شرع نیست

باب در بیان ازاله نجاست

سرکه ساختن غرنا در دست و اگر از خود سرکه گردد جائز باشد و گوشت خران خلط
 حرام است نباید خورد و گوشت اسب حلال است و آب وین ناقص پاک است و منی
 هر چند پاک است اما غسل و فرک و خشت آن از شایع علیه الصلوة والسلام نامست
 شمس و در بول جابر غیسل و در بول غلام دش آمده و خون حیض تا پاک است تحت و قرض
 آن لازم و بقای آن ترش در جابه بعد از غسل مضر نیست و ثبوت نجاست بول و غائط
 آدمی بضرورت و ندیده است و در ماعدای این هر دو که از آدمی بیرون آید خلاف است
 و همچنین در خارج از حیوانات و حق تحقیق بقبول حکم نجاست چیز نیست که پلید بودنش
 بضرورت و ندیده ثابت شده و در ماعدای آن حاجت بود و دلیل دال بر نجاست
 مثل روشه که حکم نجاستش واجب است بدون احقاق و در آنچه دلیل نیامده بر آن
 اصلیه و نفی تبعه نجس بودن آن کافی است چه اصل در همه اشیاء طهارت است
 و حکم نجاستش حکم تکلیفی عام البلیی است این حکم درست نیست مگر بعد از قیام حاجت
 و حکم نجس یا نجس بودن که ام شے بجز خیال و موسسه و درست از بیعت حق
 و راجح در حکم نجاست شے و صفت تطهیر آن قصه بر موردست و تحویل شے مقرر
 با قول علمائے است خواه آن قول منسوب بسوی جمیع ایشان باشد یا بسوی
 بعض میل است از دین بسین پس و عوی نجس عین بودن سگ و خنزیر و پلید بودن
 غرودم مسفوح و حیوان مردار تا تمام است آری اکل کما اینها و آشامیدن غر حرام
 و نیست ملازمت بیان حرمت و نجاست آری هر نجس حرام است نه هر حرام نجس و
 اکل شے ماکول محبوب از اراض کفار حرام نیست آنحضرت صلی الله علیه و آله از بلا و فساد
 آمده بود و بنور و از زاریار مغان یهودی نیز تناول کرد و همچنین ذبائح جمیع مسلمین با وجود
 اختلاف ملل و نحل و تباین طرائق و ادیان و ذبائح اهل کتاب و دیگر کفار نزد و در

فوج بر بسلامت یا نزد اهل آن حلال است حرام و نجس نیست مادامیکه آن فوج از جبهه
غیر خدای عز و جل نباشد ورنه ذبیح مسلم که از براسه سید احمد کبیر و شیخ سعد و وزیر خان
و جز ایشان باشد نیز حرام است گویا فوج تسبیح بگردند یا وقت اهل تمام خدا بر زبان
گذرانند و طهارت یا پوشش آلوده نجاست همین سودنش بر زمین است و در آن
نماز گزارون و مسجد درآمدن رواست ولیکن شیطان لعین و ابلیس و میم از بر
عصاة تشکیک و دشمنی ستیزه شکر و خیالات بنی سر و پا را تمام مشک و خوشبو
و چون دید که نفوس این قوم طموح بسوی شرب خمر و ارتکاب فجوری کند لاجرم این
خفیه را شبکه اگر قاری ایشان گردانید اللهم اعذنا من نزغات الشیطان
واجبرنا من خزی الدنیا و عذاب الآخرة

باب در بیان آداب قضای حاجت

در خلا اگر شتر یا را که بران نام خدا یا رسول و نحو آن باشد با خود و برود و نزد آن
باجتاه این کلمات بگوید اللهم فی اعوذ بک من الخبث و الخبائث و بر و ن آفتا
و مانند آن از بجاسته استجابا نیست و همچنین پنهان شدن از چشم مردم نزدیکان
و از تخلفی در راه و زیر سایه و خست میوه و بار و کرانه نهر روان در حدیث ضعیف منی آمده
و همچنین مشغول شدن در حالت تخلفی و سودن نرّه و در حالت بول و مسخ نهاده است
راست و نفس در آوند آب و استقبال و استند با قبله نزدیکان و شاشیدن و استنجاء
ببین و بکثر از بکلوخ و بگرین و استخوان و چون از خلا بدر آید غفرانک گوید و حاتم
عذاب قبر از حد منزه است از بول باشد و استاده شاشیدن کرده است فعل این کرده
از حضرت صلوات براسه بیان حکم شرع جائز باشد گوشستن در خلا برپاسه چیده
استاده کردن پانی راست بسند ضعیف ثابت شده و بارافشاندن و گردن زدن نیز ثابت
بحديث ضعیف است و جمع میان سنگ و آب حسن و باب تنافض از تنها سنگ است اسد اعلم

باب در بیان وضو

وضو از اعظم شروط نماز است و تقدیم سواک بر آن مستحب هر دو کف دست را سببار
 بشوید و آب در دهن گردانید و اندرون بینی رسانند و این واجب است و بینی را بشویند
 سپس روی بشوید و دست راست و چپ را تا پنج یا آرد پنج دست با غسل و برو
 اگر چه نه بیهوده و دخول غایت در وضو است و لیکن در حدیث و اقطبی از عثمان آمده
 فغسل یدیه الی المرفقین حتی مسح اطراف العضد قال الحافظ اسناد حسن
 و در حدیث ثعلبیه بن عطاء عن ابیه مرفوعاً آمده ثم غسل ذراعیه حتی یسبل الماء
 علی مرفقیه اخرجه الذیاد و الطبرانی سپس مسح سر کند و آیه کریمه غسل مسح کل
 و مسح بعض را س هر دو دست و سنت مطهره بین اوست از آنحضرت صلوات الله علیه و آله و ابایت
 در سجده ثابت شده و برین هیئت اتمرا فرموده و سجده بر پیشانی و بر دست راست و چپ
 رسیده و این دلیل است بر فضیلت هیئت مستمره و اجزای هیئات دیگر و بعضی احوال
 و احادیث فعل تخلیل کفیه خالی از مقال نیست و اما از تخلیل پس خود احدی بجانب
 تصحیحش زفته و یک با مسح ظاهر و باطن هر دو گوش کردن و بدون این هر دو پنجه شربت
 است و لیکن واجب نیست سپس هر دو پای آستانه انگ با شستن انگ بشوید و شستن انگ
 نام استخوان روینده میان مفصل ساق و قدم است و شستن نیست که قرائت نصب
 در هر دو آیه کریمه افاده جواز غسل و مسح هر دو می کند و براس هر یک قائلین تعسف بسیار
 کرده اند و مولی کتاب عربیه مشرعیست هر واحد از غسل و مسح علی الاطلاق است و جمیع
 میان هر دو دخول قائل جمیع بغایت ناتوان است زیرا که جمیع میان این هر دو هرگز از
 شریعت مطهره ثابت نشده در اعضای متقدمه برین عضو پذیرنی است که در وجه فقط
 غسل و همچنین غسل و برین مشروح فرموده و در هر فقط مسح آمده و لیکن رسول خدا صلعم

بیان فرموده که فرض بر است غسل است نه مسح جلین و احادیث این سخن از صحابه در
 حکایت وضوی نبوی بعد تو اتر رسیده و همه صحیح بنقل است و در هیچ حدیث ضعیف
 نسخ نیامده مگر در تحقیق پس واجب غسل هر دو پای است بنا بر بیان ترمذی جمع عمروی صلیم
 بلکه سنت آمرست غسل و تو اتر آن احادیث تحلیل اصابع است و این مستلزم غسل است
 چه در مسح تحلیل نیست بل ایضا اصابع و یخطی ما الخطاء و ترتیب در وضو واجب است
 و کافی است مسح سر یک بار و در آوردن هر دو سبابه و گردش و مسح آن هر دو با هم در
 حدیث آمده و آب گوش جز آب سر یا پیه چنانکه آب سر جز آب پیه در دست شاید و آرد
 خواب برخاسته دست در آوردن آب نو بر دانه آنکه سه بار بشوید و این سنت است
 و در حالت صوم مباحه در استنشاق نمی باید کرد و وضو بدو ثلث مجزئ است و در لک
 اعضای وضو جایز باشد نه واجب و احوال غره و تحمیل سحبت چنانکه تین در تنخل
 و طور و حله شیون سنت و در جوب تسبیح در وضو بر ذاکر است نه بر ناسه و فصل و وصل بر
 وضو مضمضه و استنشاق ثابت شده و مشک ماندن بر ابریک ناخن موجب احاده و
 مسح اعلائی یقین نه افضل آن ثابت است یا در استواتره و مدت آن یک روز و شب
 از برای تسبیح و سه روز و شب است از برای مسافرو آزادگان وضو جز این دعا که در مسلم
 از عمر رضی الله عنه مرفوعاً مرویست **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ**
ثَابِتٌ نَشَدَهُ وَدُرَرَمَى اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي
فِي مَنَاصِرِهِ هم زیاده کرده لیکن در سندش اضطراب است و در حدیث ابی سعید
 نزد ابن السنی و حاکم و غیره زیادت **سَبِّحْكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ** نیز موقوفه دار گوشته در رفع آن ضعیف است و در
 مشرعیست مسح رقبه فی الجمله روایاتی که صحیح نمک می تواند شد آمده اگر چه نزدیک است
 که اهل اندلس اجماع کنند بر آنکه بدعت است

باب در بیان نواقض وضو

شکسته وضو خواب مرده و زاریست نه نشسته اگرچه غلط کند و در خنده حدیثی بصورت رسیده
 آنس گفته ضحاک ناقض صلوٰه است نه وضو در جمیع الزوائی گفته رجاله رجال الصبیح و پس ذکر
 و خوردن گوشت شتر و حدیث و صوت و برنج و مثلاً ناقض وضو است اگر در نماز بگوز وضو
 دیگر کند و عاده نماز نماید و نمی شکند از بر آمدن خون و سقّی و ثبوت نقض وضو بکدام شیئی
 جز بلیل نمی تواند شد اهل فروع درین امر توسیع نمودند و غالبش بے دلیل است و
 حق آنست که واجب در هیچ احوال بقا بر اصل است چه وجوب تعبدی با حکام شرعی غیر جز
 بایجاب خدا و رسول نیست و در شرع نباشد اللهم بصیرنا یا ایاها صواب و اجعل بیننا
 و بین العصبیة من لطفک اصنع حجاب و تحون استخاضه رگی از رگماست حیض نیست
 برای هر نماز یک وضو بکند و غسل و همچنین در بیهوشی وضو است پس غسل ذکر و نضح و سجده
 باشد حاجت به هیچ غسل جنابت نیست و نمی شکند وضو از بوسه چنانکه روزه هم نمی شکند
 و حال میت را وضو کردن می رسد چنانکه فاسل مرده را غسل می باید بنمود و حدیث
 لا یمس القرآن الا طاهر معلول است

باب در بیان غسل و حکم جنس

در غسل بخروج منی از شهوت است اگرچه بتفکر باشد و بلاقات هر دو تخان اگرچه
 انزال نشود و در اختلام وجوب بلل مقبرست خواه آن محکم مرد باشد یا زن و عجز و خواب
 چیزی نیست و حست است غسل از برای جماعت و برای جمیع واجب است و برای نو مسلم
 مستحب و همچنین میان دو جماع و آبن غریبه یقینی لفظ وضوءه و الصلوٰه روایت کرده اند
 و این انشط است از برای عود بسوی اهل و جنس اگر بی وضو خیسید رواست و در غسل اول

هر دو دست بشوید سپس آب از دست راست بر دست چپ بریزد و فرج را بشوید بجهت
وضو کند پسترب آب بر سر بریزد و انگشتان را در زنجهای موی سر درآورده دست بار بر سر
برساند جسم آب روان سازد سپس هر دو پا بشوید این دست غسل شرعی و حیثیت نهید جا
شرط است چه وضو و چه غسل و افضل افشاندن تن بدست است نه چیدن آب بدن
بر دمال و زنمان را در غسل جنابت غسل حیض و رجعتن آب بر سه سه بار که با حصول
راس بر سه کافی است حاجت نقض موی سر و ضعف ضرورت نیست و جنب و حالض را
در آمدن مسجد و خواندن قرآن حرام است نه حلال اگر چه محدث راس صحف جائز
باشد غسل بر آوردن مرد و زن از یک آوند بنا بر جنابت درست است و چون زیر
هر موی که بر تن آدمی است جنابتی بوده است می باید که در شستن موی و پاکی اندام
اهتمام کند تا بشوین از عمده غسل بر آید اگر چه حدیث دارد درین باب ضعیف است و آنچه
از منتهی دبول و جز آن بعد از غسل بر آید موجب اعاده غسل نیست و ناقض شستن آن
از برای غسل جنون است نه نفون و در باره حمامات روایتها آمده و غالبش ضعیف است
و بعضی حسن و حاصل اوله تحریم دخول حمام بر زنان است مطلقاً و بر رجال مگر در تازر

باب در بیان تیمم

این عبادت از جنس الطهارة است که زمین را از برای ایشان طهور ساخته اند
نزد عدم وجدان آب پس هر که نزد در آمدن وقت نماز که ام نماز آب به که بدان وضو نیغسل
می تواند کرد و منزل و مسجد و جاسه قریب آن نیابد وی تیمم کند و معتبر در آن علم یا ظن
بعد و جود است و بحث و کشف و احفاء سوال و طلب مخصوص در جهات اربع در یک
سبل یا انتظار تا آخر وقت آن نماز معتبر نیست آنحضرت صلعم در مینه تیمم بجا آر کرد
بدون سوال و طلب و انتظار و تخصیص حصید برابر ممنوع است جابل لغت تصریح

تقریب کرده بآنکه صید یعنی تراب و روی زمین هر دو دست و تیمم بیدار و دلیل است بر
عدم اختصاص و لیکن راجع قصر تیمم بر تراب است شریفاً و چند نماز بیک تیمم است
و حدیث تیمم برای هر نماز ضعیف است تحت بدان قاعده نیست و تیمم یک ضرب است بر
زمین با سجده شال بر زمین مسح روی و حدیث این حدیث صحیحین است و احادیث
و وضو در صحیح نیست و معذاتوق است و تصدیق وضوی سلم است گوئاده سال
باش ولیکن اقتضای تیمم بعد از آب یافتن خوب نیست و چون نماز تیمم گزارده بعد
از آب یافتن اعاده نماز نکند و صاحب جرح است و بشو را اگر در غسل خوف ترک باشد
تیمم نماید و مسح بر جبهه و غسل باقی اعضائی وضو جایز است اگر چه پیش واهی و ضعیف است

باب در بیان حیض

خون حیض سیاه می باشد و زنان آنرا می شناسند نماز درین هنگام عفو است و
استحاضه را حکم حیض نیست و می وضو کند و نماز بگذارد و حالت گویا که رت و صحت
را بعد از ظهر بلکه بعد از غسل چیزی نمی شمردیم و با حیض جمله کار مافوق از رت و است
مگر جماع و هر که زن خود را در حیض بیاید یک وینار یا نیم وینار صدقه دهد و حیض فوزه
نگیرد و طواف بیت نکند تا آنکه پاک گردد و میبست مدت برای اقل و اکثر حیض و اکثر
نفاس چهل روز است و نماز درین حالت عفو است و چون انقطاع حیض بعضی زنان
در چهل یا پنجاه سال می شود و بعضی را بعد از پنجاه پس مرجع آن قوت بنیه و طبیعت
و ضعف و رت شکمه باشد و اختلاف طبائخ و اقتراف مؤثر است درین مریس تقیید
وقت ایاس بحد محدود و مجازفت بیش نیست زیرا که حکم شرعی است بدون عقل و نقل
و استقرای تمام و عادات منضبطه و معتبر در عادت ایام حیض رجوع بسوی صفات دم
و عادات ناس است و در شرع دلیلی از برای اقل و اکثر طهر حیض نیامده و آنزود
القباس و عدم انضباط عادات اولی و قوف است بعد دیگر شایع نام آن برده و

آن شش یا هفت روز است چنانچه بیس برین مقدار هر یک از اعداد آن را از اعداد
شمار آید که غالب همین باشد و رجوع بسوی غالب نزد التماس قوی الایمان
ست در اکثر قواعد شریعت و اهل فروع که رسائل طوایر برین مسائل از کاشته اند
و بعد با و طو نوشته خرافات مخفیست و نظر در لون دم مقدم است بر رجوع بسوی
عادت نزد التماس و خون بینش و استحضار

کتاب الصلوة

نماز یکی از اهم ارکان دین و اتم فرائض شرع است بلکه از ابعاد وجودی است
که حکم الهی است که در اسلام و پیش صحیح آمده است ان اقامتک الله تعالی الحق
بقول لا اله الا الله و یقفوا الصلوة فی اولی الفجر و یصلوا لیسوا
رمضان پس هر که این افعال بجا آورد خون و مال او معصوم باشد الا بخت اسلام
و هر که بجا نیاورد خون و مال او رخصت نیست بلکه با ما سوریم بقضای او پنجاه رکعت و در علم
جهان ماور شده و لیکن توبه قبول است پس اگر تارک نماز توبه گراید و رجوع نماید بر ما
و جب است که بخیم بیدل و کنیم فان تاب او اقام الصلوة و اتوا الزکیة فخلوا
سبیلهم و هر که او انیم که وی نمازی را از پنج نماز ترک کرد و ایدان او توبه بر ما واجب
باشد اگر توبه کرد و نیاورد و او را بکشیم حکم خدا و من احسن من الله حکما و اما اطلاق
اسم کفر بر وی پس انما و پیش صحیح است شده و او تعالی تاویلین احادیث
بر ما واجب نیست و نه ما را بدان اولن داده و از عتاب فقهاست رد و اطلاق آن
فسق بر تارک صلوة تا آنکه بعضی گفته اند که جز ترک هر پنج نماز تفسیقش جائز نیست
و بعضی بر ترک پنج نماز هم اطلاق فسق روا نه داشته اند تعلیل آنکه تفسیق جز بر دلیل
قطعی نمی تواند شد با آنکه مخالف خود او را و منی معتقدات خویش که او تعالی بدان
اعتقاد اولن نداده تا بکفیر معتقدش چه رسد نمی بکفر می کند و این نخستین آیه است

که در اسلام بشکست و الله الشان

باب در بیان موافقت صلوة

در کتاب عزیز امر بطریق نماز است و وقت خاص از برای هر نماز و بدون آن بطلان مخصوصه باشد و در محصوره بمنت مطهره ثابت شده آیه را بر این دلالت نیست نه بطلان وقت و نه بضمین و نه بالتزام و آنحضرت صلی برای اوقات صلوات علامات حسیه گردانیده که هر یک از آن را در فجر طلوع نور را که از اوایل اجزای نماز است و هر واحد آن را می شناسد نشان داده و در ظهر زوال شمس و در عصر بلند و پاک و سفید و صاف و زنده بودن آفتاب و در غروب آن گفته و در مغرب اقبال لیل و او بار نماز را از آنجا و از اینجا بیان کرده و در غروب هلال را شب سوم ماه و گمشدن شفق سرخ و شکست و نصف شب نشان داده و این علامات بر آنکه هم ملقب نمی تواند شد و تعداد نجوم و تقدیر متداول که بعضی گفته اند جزو تائیس نحین طالعی زیر آن نیست و معاندی که چیزی از شریعت حق خارج بسوی علم نجوم مصطلح و معرفت سمات محدثه و راجع عجیب و جز آن باشد بلکه در شیخ ازین علم نمی آمده و اعتبار آنرا اصطفا کفر گردانیده تا باعتبارش در فضل عبادات چه رسد و تحجب است تا آخر عشا و مکروه است خفتن پیش از آن و نماز صبح را در غلص باید گزارد و در مغرب تعجیل باید کرد و در اشتداد و تیریدن ظهر آمده و در طول فجر از غلص تا اسفار جمع میان روایات است و اول اولی

باب در بیان اوقات اضطرار

هر که یک رکعت اصبح پیش از برآمدن مهر دریافت وی نماز با و دریافت و هر که یک رکعت از عصر قبل از فرو رفتن آفتاب ادراک کرد و سه رکعت عصر شد و نیست نماز بعد از صبح تا آنکه مهر بر آید و در رکعت سنت صبح و نه بعد از عصر تا آنکه غائب گردد و در رکعت طواف بلکه این نماز طواف در هر ساعت از روز و شب جائز است و حدیث

فارادادین باب نزدیکی و این جهان تصحیح کرده اند و گزاردن نماز و وقت کردن مرده
 در سه هنگام نمی‌گنجد: صبح طلوع و صبح زوال و صبح غروب مگر در جمعه که نماز جمعه
 در صبح زوال مکروه نیست و هر که استعاذه نماز نمی‌تواند گزارد وی نشست بگذارد پس
 اگر نشسته نهم نتواند برپا شود و در نه سستلحق و نه کار باشارت گذارد و سجود را هم غرض از
 رکوع گردان چون بر صله معتقه از صفات نماز علیل متغیر گردد در صفت وارده بطریق
 دیگر بجا آورد و آنچه تواند بکند قَاتِلُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاِذَا اُمِرْتُمْ بِاصْرِفْ اَنْ
 صِلْتُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ و بر وجوب تأخیر نماز بر ناقص الصلوة و ناقض الطهارة دلیل اولی آنست
 و سنت نیامده بلکه مشروع است تیمم نزد عدم مابعد وقت حضور زمان نماز و همچنین صاحب
 علت که قدرت بر استیفا طهارت یا نماز ندارد و از گزاردن آن نزد حضور وقت نماز
 کيفما امكن جائز است و مطلوب هم از وی همین قدر است و اگر این تأخیر بر وسع واجب
 میبود لاجماله شارع بیان نمی‌کرد زیرا که از احکام عام الملوئ است و درین حکم راجح زوال
 علت در آخر وقت و اریس از زوال علت در صبح وقت هر دو برابرند و در حکم واجب
 تأخیر نمازی از نماز با بر فردی از افراد عباد و جز بدلیل مقبول نباشد و لا دلیل علی ذلک
 و افضل اعمال گزاردن نماز است در اول وقت و آن رضوان الهی است و اوسط حرجت
 خداست و آخر عفو است و حدیث ابن عباس در جمع صلواتین بهینست منوره محمول جمیع
 صور است و هو الحق یعنی نماز نخستین را در آخر وقت و نماز دیگر را در اول وقت آن گذارد
 هو این هر دو گویا در صورت مجموع افزوده در حقیقت و هر که مجوز مطلق جمیع از برای غیر مسافر
 و ن یلتحق بهست بدستش دلایلی نیست و نسخ جمیع از برای شتغل بمباح مقرر است چه
 اشتغال بمباح نه عذر شرعی است و نه لغوی و نه عرفی فقیه الله هذا العمل و ابعده
 كما حبه و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله ام مکتوم می‌را که جامع بود میان عی و عدم قیام
 و بعد منزل نزوح نه اسعد و نه اشت آن دیگر کدام است که اشتغال بمباحات از برای او

عذر باشد و مرجع افضل عبادات و اعظم واجبات و او کداریگان اسلام و باجماع
مثل این توبیعات معدود و در تفسیر نشان این عبادات غلطی است آری هر که غلطی از
تشیع دارد معتقد این جمع است و مکن هر که باین منزلت بدو سختی خطاب نیست
و ما حسن ما قال الشوکانی رحمه الله

تشیع الا قیام فی عصرنا متحصصا فی بدع و بدعت
عداوة السنة و التلب للاصلاح و الجمع و ترک الجمع

باب در بیان استقبال قبله

روی کردن بسوی قبله یکی از ضروریات دین است هر که تحقیقا از آن متکفل باشد
بروی واجب است مثل کسی که حول کعبه قاطن و در که ساکن و شاهد اوست بدون قطع
مسافت و چشم شفق و هر که چنین نیست فرض است استقبال جهت است و مرا و باین
جهت جهت کعبه علی الخصوص است بلکه قبله باین مشرق و مغرب است هر که در جهت
یمن باشد و جهت مشرق و مغرب می شناسد روی توجیه بیان هر دو جهت بکند و
چنین جهت قبله اوست و همچنین هر که در جهت شام باشد روی بیان این هر دو جهت کند
برون انساب ائمه و در تقدیر جهات زیر که شرح شریف باین تختم نیامده و عباد را بدان
مسکلف نکرده اند و تجارتی بنصوبه و در ساجد و نشاهد مسموره در بلاد و سلیم که عنایتی بامر دین
دارند منتی ازین نطف است و همچنین اخبار عدول ضعیفین کافی است و عرض لبس
در بعضی مواطن بر بعضی افراد بنا بر عدم ظهور چیزی که بدان سمت قبله شناسند و ظلمت
ایل یا حیلولت جبال عالیه در ارض غیر معروفه یا تلون بطرق سلوک که اوباش و فوض
چنین کن معان نظر و تعریف جهت است و نزد اعوام و اموات اشکال قبله هر سوئی که
خواهد روی کند و این در فرض است و در فاضل شارح تخفیف کرده و تاویذ آن بر نظر
را حله بسوی جهت قبله و غیر جهت آن جائز دانسته بلکه تاویذ فریضه را در اصل مذکور

را حله مسوغ کرده و برین قیاس حکم نماید و این فرض در عجله بخالی و این خلاصه نیز نیست
که در امر قبله بدان متعبد بوده ایم و آن منتهی است از تفریعات طویل و تنویلات جمیده مذکوره
و کتب فقهیه

باب در بیان اماکن نماز

در حدیث امر شایع مینماید مساجد در و در یعنی محلات آمده و حکم بتطیف و تطیب آنها
دارد و شده پس افضل صلوٰه مرد و رجب باشد و افضل اکنه از برای نماز مسجد بود و نماز
در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است و در مسجد مدینه برابر هزار نماز و قیست مبل سفر کردن
و بار بستن مگر بسوی این دو مسجد و مسجد ایلیا و این هر سه مسجد افضل مساجد روی زمین است
و بعد از اینها تفصیل فرمود جماعت را باشد و هر مسجد که جماعت آنجا بیشتر است بهتر از مسجد
قلیل الجماعه است و در گزاردن نماز مسجد بسیده ثبوت اجور در نقل و رنق اقدام است
تکلیف آنرا که شایع است و همچنین مسجد یک درجه از اصلی است افضل از خانه است اگر چه
حدیث لا صلوة الا بالمسجد الضعیف است ولیکن طریقهای بسیار در این باب است
تفصیل بعضی مساجد بر بعضی نه ماعدا ای آن و قصر برین مفاضله و فراتر از آن باشد و در
مشروعیت فرائض افضل آنها در بیوت احادیث بسیار دارد گشته و تجله و اطن تضاف
ثواب صلوٰه ارض فلاة است و تطلق بصاق و مسجد خطبه باشد و حکم بعد از اجزای
صلوة در موطنی از موطن ارض که در آن نموا اذن نماز بوده است و همچنین حکم بکراهت
نماز در آن جز بربلیل پذیر نیست و مجرد قال و قیل در نحو تسجول نباشد و چهار مکان
نماز واجب است نه شرط صحت نماز و نیز تخذین مساجد بر قبول لعنت آمده و در آمدن شرک
بمسجد نیست و انشاء اشعار که خالی از منکرات باشد رواست و جوینده گم شده را
در مسجد لا اله الا الله علیه یا یگفت و خرم و فروخت گفته را و عاکی لا ایلح الله
تجارتک باید و از افاقست حد و دو قصاص و مساجد نبی آمده و برای سعد بن معاذ

خیمه در مسجد زدند و جسته در آن بلعب پرداختند و کنیز سیاه خیمه خود در سجده داشت و جماعه
در ساجد از انحراف قیامت است و تشدید و در حضرت مساجد منع است و انگشتان قضاة
از سجده اجراء و از تشستن در مسجد نزد در آمدن بدون در و رکعت نیت نمی آید پس در این

باب در بیان لباس محلی و غیره

مجموع اوله واره درین باب و ال اند بر وجوب لبس ثیاب ظاهر و متعزیرت و آنچه
نفیست بطیبت باشد چنان موجود نیست و حدیث عدم قبول نماز حائض مگر بخار اگر متعزیر
باشد برای استدلال بر شتر طهیرت خاص بود و زن و آنچه حدش مستلزم عدم حائض
باشد آن شد طیار کن است نه واجب و از اینجا دریافته باشی که هر که چیزی از عورتش
در نماز نمایان شد یا در جامه ناپاک نماز گزار در نمازش صحیح است و زاعم بطلانش
مطالب بدلیل و مجر و او امر بسته یا تطهیر نافع او نیست زیرا که غایت افاده اش وجوب
و جاز است التفات بجمله کشاده با مخالفت میان هر دو طرف آن و اگر تنگ باشد
انزار کافیست و بیک جامه که چیزی از آن بر دوش نباشد نماز نباید کرد بنا بر عدم
این از کشف عورت و جاز است نماز زن در وضع سابع که منطقی ظهور هر دو قدم او باشد
و از نماز در مقبره و حمام و معاطن ابل و قارقه الطریق و بالاسه پشت کعبه و مزبله و
مجره نمی آمده و حرام است نماز گزاردن بسوی قبور و تشستن بر آنها و هر که مسجد در آید نظر
بنعل خود بکند اگر در آن اوی یا قندربیند مسح فعل کند و در آن نماز بگذارد و ظهور اوی در خفین
تراب است و در نیست بنهن کردن عمد و در نماز بلکه در آن تسبیح و تکبیر و قرات قرآن می باید
و از برای مردان تسبیح و از برای زنان تصفیق و در نماز نزد سهوا مام جائز نیست و اگر بپوش
مشروع اگر چه با و از باشد و تنفخ و بیط کف بجواب سلام و جل و وضع اطفال خرد
در سجده و قیام و حالت امامت و قتل مار و کژدم عمل کثیر نیست و احادیث وارده درین احوال
در نماز بصحت رسیده و ظاهر معرفت خدا کشته زو اما نیست که تکلم و امر و افدا اصاده

از حضرت صلواتی کند مثل حل ما مذهب ابی العاص و طلوع و نزول و از سبب و حالت
 نماز و نحو آن از آنچه نه از برای اصلاح نماز بوقوع آمده پس آن را در حکم غیر کثیر دارد و
 همچنین هر چه در توحش بقصد اصلاح نماز بوده است همچو غلغله و اذن بمقامه حیثه و قهر
 و نحوها آنهم بالاولی کثیر نیست و هر چه خارج ازین افعال و اقوال مسوغه است
 کردن آن ناشی از آن باشد و مرجع در فساد یا غیر مفید بودن آن از برای توبیل است اگر
 دلالت کند بر یکی از دو طرف عمل بران باشد و اگر نکند پس اصل صحت است و فساد خلالت
 اصل است بصیرت پس وی آن جزو قیام و بیل و ال بر شامی تواند شد و لکن چون مصلی
 کار است بکند که بخیر و عبث است و بدان از هیئت مؤدنی این عبادت بیرون آید مثل اشتغال
 بعملی از اعمال که در خلجی در نماز ندارد و نه در اصلاح آن مثل حل افعال و خیاطت و نسخ و نحو
 آن پس بے شبهه این کس مصلی نیست و قول بفساد نماز شن بختیست آنست که کار
 منافی نماز بجا آورده و اعجب من فعل العاصه الجهله و انحراب سکون العلماء
 و ائمة الدین من الاکابر علی من جعل المعروف منكرا و المنکر معسدا و فادعوا لاعاب
 بالبدین و بسنة سید المرسلین و کلام ساجی مفید صلوة نیست

باب در بیان ستره

گذشتن از پیش مصلی گناه است اگر داند چیل سال استاده ماند که از پیش و س
 نگذرد و کافی است ستره بقدر آنچه بپین پالان شتر و این جائی است که نماز
 صحرا یا گذرگاه مردم بگذارد و فرق میان ستره و مصلی بقدر جاسه سجده پس است و تنگ
 ستره ستره است اگر چه یک تیر باشد و بهتر آنست که ستره بر زمین یا شمال بود و نه روی
 چشم و رواست متقدمه بکسی که میان ستره و مصلی بگذرد و حدیث خط کشیدن نزد نبودن
 ستره حسن است

باب در بیان حث بر شوع در نماز

دست نهادن بر تیدگاه در نماز واجب است و فعل هیو باشد و بایست در طه نام
قبل از نماز نزد اجتماع هر دو ثابت است بلکه بدان امر واقع شده چنانچه چندی نثار است زیرا که
مصلحت را حجت رد بر دست و انگشت و نماز احتکاس شیطان است از نماز بسته و
اگر لابد باشد پس در قطع بود و بصاق افکندن اگر روا باشد زیر قدم و جانب شمال
نه رو برو و جانب راست و بهتر آنست که صورت نقوش رو بروی چشم مصلحت نبود که گاهی است
و منظر کردن بسوی آسمان در نماز منعی نیست و نیست نماز در حالت غلبه هفتین و ستاوب
از شیطان است تا امکان فائده را کظم کند و بدان برسند

باب و بیان اذان

آنحضرت صلعم بر خواب عبدالمعین زید اقرت علیه السلام اذان بلال فرمود پس محبت برد و جوش
امر نبوی است نه رویا و امریه او و نظم است باین امر تقریر و صلعم طول حیات
از برای موزنین در هر روز پنج بار و جایز است تا زین محدث اگر چه با طهارت فصل
و حدیث لایق دین الا متقاضی ضعیف است و بلال هر دو بخش سبانه نزد اذان در گشت
می نهاد و در نماز صلی الصلوة خیر من النعم می افزود و خوشبختی در اثبات می علی خدیو
الصعل جلیبیا را دارند تا آنکه این تشویب را از عظم شارات گردانیده اند و ثانی آن احتیاد
در تبعیض آن دارد و از شدت محدثات می انکار و با آنکه در بیجا امر متین و خطب بسیار است
چه مسئله احتیاد می ظنی است بر هیچ کی از منکر و مثبت نگیر نسبت آنصاف آنست که اگر از
وجه صحیح موقوف ثابت شود و احب القبول باشد زیرا که قبول زیادت غیر منافی در
اصول مقرر شده و اگر قاصدا برین درجه است متفنی نیست و من الضعف عن نفسه
وقف عند هذا ابلا نظری و لا تقوی و لا تشیع و لا تشیع و لا تشیع و لا تشیع و لا تشیع
و ترجیح همه ثابت است و چنانکه دلایل با قاضی آمد همچنان تشیع آن نیز و اگر گشت
مگر تمیل و در آخر که یک بار پیش نیست و در روایتی استثنای قد قامت الصلوة

بایست از اول
دعا از دست

آمده و مقدم از متاخر معلوم نیست پس سبب بیان هر دو متوجه شود و عمل بزیادت وارده
از وجه صحیح ثابت است پس برین تقدیر اقامت متنی منتفی باید جز تبیین در آخر هذا
هی الدی بین فی القول به علی ما یقتضیه الاصول و گردن جمیعین نزوحی علی الصلوة
مدعی علی الفلاح بسوی چپ و راست بدون استندارت از بلال ثابت شده و آیین
افان و اقامت در نماز جمیعین نباشد و از برای فائز و منفیه مشروع بلکه مرغوب نیست
و در جمیع صلواتین یک اذان و دو اقامت مجزئست و یک اقامت هم از آنحضرت صلعم
در مزدلفه در نماز مغرب و عشا آمده و سماع ندما مورست بآنکه آنچه مؤذن گوید و سماع
نیز همان کلمات بگوید هر جمیع علتین که آنجا لاحول و لا قوۃ الا بالله گوید و مؤذن چنان
باید که اجرت نگیرد و مستحب است ترسل در اذان و تحویل در اقامت و قاصد بیان هر دو
بقدر تناول طعام باشد و اقامت گفتن حق مؤذن است و مؤذن الملک است باذن
چنانکه امام الملک باقامت است و روحانیکه بیان اذان و اقامت گفته مرد و نیست و
هر که زود شنیدن باگ نماز این دعا بخواند اللهم رب هذا الدعوی و الثاقلین و الصلوة
القائمة اتعجل لی الوسیلة و الفضیلة و ابعدنی عن المقام المحیون الذی وعدته و غیره

ثنا عت آنحضرت صلعم باشد و زیارت

باب در بیان صفت نماز

و میگوید اراده نماز کند اسبغ وضو نماید و در بجانب قبله کند و تکبیر تحریم بر آورد و لفظ آن سده اکبر
در نزد این تکبیر هر دو دست خود تا هر دو گوشش یا دوشش بردارد و الکل سنة و احادیث
هذا الرفع متواتر و دست راست بر دست چپ بر بندد خواه بر سینه نهد یا زیر ناف یا بیان
هر دو و احادیث وارده درین باب قریب است حدیث است واحدی از اهل علم در آن فتوح
نکرده و آنکارش شک نیست که از علامات آخر زمان و دلائل حضور قیامت و قرب عت
و هر دو بار بار بکند و نظرها بر جای سجده کوتاه سازد و اطراف بدن را مسح کند و دعا

استقلال بخواند و درین وعاصیها بصحت رسید و همه تحریر است واضح آنها اولی مرت
و وقوف بران از نظر در مختصر است از مختصرات فن حدیث شریف ممکن و لیکن سبحان الله
و شهد که ما فعلت هذه المذاهب بالهلال بعدة قنوز خواند و در قنوز هم همین آمده و اولی مرت
اصح آنماست نزد ائمه حدیث سپس بسمله گوید و در جمله خلاف است از چند جهت و اهل علم ترا
دران سنا زعات کثیره است و حق آن است که بسمله قرآن است و آیتی است از هر سوره و در
نماز هر یک و در سوره یس باید خواند بعد سوره فاتحه بخواند اگر چه در پس نام باشد زیرا که
بی فاتحه نه نماز صحیح است و نه اوراک رکعت معتد به و همراه فاتحه سوره از سوره قرآن ضم نماید
و قرات قرآن به ترتیل و بعد حروف و بوقف بر فو اصل آیات بکند و در نظر و عصر بخواند
خواند و در عصر سج و دو رکعت مغرب و دو رکعت عشا بجهر خواند و چون امام هر کند ماموم خاموش
ماند بشنود و هر فاتحه بیج خواند و خواندن فاتحه در رکعات امام باید ختم قرات فاتحه
از امام چیزی نیست اگر س ماموم فاتحه برنجی خواند که موجب تشویش امام نگردد و همراه آیت
امام آمین گوید و از آنحضرت صلوات و سکنه آمده یکے باین تکبیر و قرات و دیگر بیان فاتحه
سوره و در نماز سج شصت آیه بخواند و در عشا سج اتم و اللیل و مانند آن و جمول است
نظر بر فجر و عصر بر عشا در بعض روایات و نظر بر عشا و عصر بر مغرب در بعض دیگر و در مغرب
فضا فصل خواند و چون رکوع رود و هر دو دست خود تا مهر و گوش یابد و در پیش برادر
و همچنین در یک سوره خود از رکوع برادر و رفع بدین بجا آورد و در سج و رفع بدین نیست و در
قیام بر رکعت سوم هم رفع بدین بکند و این اوان بینات است که باری آنحضرت صلوات
کرد و باری نکر و پس فاعل آن شاب باشد و تبارک آن غیر ملام مگر آنکه آنکار کند از
سبب آن بعد در خفوض و رفع تکبیر گویند و در بر خیزد و از بینات رکوع آنست
که هر دو کف دست خود بر هر دو کعبه خود بگذارد و انگشتان رازیر تر از کعبه دارد
بچرخانند و بهر دو آرنج خود از شکم کنار بگیرد و چون بایستد بسم الله الرحمن الرحیم

گویند و ظاهر اوله آنست که امام و متفرو جمع کنند میان معلوم و مجهول چنین گویند متبع الله لمن
 حمده اللهم ربنا وایک انچه حد اکثر اطمینان مبارکافیه و در موقوفه اگر چه اجمال است
 اما اصواب جمع میان هر دو دست و سه برابر بر پشت دارد و قدر وجوب طاعت در حال
 رکوع و سجود و غیره هیچ خلاف نیست آنرا در حال اعتدال از رکوع و میان هر دو وجه
 خلاف است و حق آنست که این اعتدال درین هر دو وطن از آنکه فراق فضل نماز است و
 اطلاق شروع و باجماع اهل اطمینان در رکوع و سجود و اعتدال رکب از ارکان نماز است
 تمام نمی شود نماز بدون آن و طول لبث زیاده بر طاعت از سنن مؤکده است نه از
 واجبات زیرا که در حدیثی مذکور نیست چه فرج حله و اجابت صلوٰه همین حدیث
 مسینی است هر چه را آنحضرت صلوات الله علیه و ان حدیث ذکر کرده واجب است و آنچه ذکر
 نکرده واجب نیست لیکن روایات این حدیث تشعب آمده و در بعض چیزها ثابت
 شده که در بعض دیگر ثابت نگشته مرید تحقیق حق را واجب است که بعد از جمع جمله طرق
 صحیح که وجوب یا شرطیت یا کفایت چیزی بکنند که حدیث مسینی مثل بر دست بگفتند
 دلیل و هر چه از آن خارج باشد خارج ازینهاست شیخ الشیوخ ما حله بعد تنال
 در شیخ منتفی همه طریقها را یک جا گرد آورده و از اینهاست سجود این است که هر دو کعبه
 پیش از هر دو دست بر زمین نهد و هر دو دست را بچندان دور دارد که سفیدی بغیر ظاهر
 گردد و سر انگشتان هر دو پای جانب قبله گرداند و چون سجد سجده بر آورد و هر دو دست
 پیش از کعبه بر آورد و نهادن پیشه با پیشانی در سجده اکمل و اتم است و از اینهاست
 باین است که آنست که برای چنین شنید و پاس راست است آمده دارد و هر دو
 کف دست بر هر دو زانوی خود بندد و ذکر رکوع و سجود سبحان الله العظیم و سبحان
 ربی الاعلیٰ است و غیر آن و در تقدیر بعد و مخصوص دلیلی دارد و شده بلکه تقدیر بر لبث نبوی
 که از صحابه در باره رکوع و سجود آمده مختلف است و تطویل در نماز یکی از سنن ثابت است

مادام که صلی امام نباشد و اگر امام است نماز در رنگ سبکترین ایشان گذارد و اگر ارشاد
 صلوات از هیأت قعدہ آنست که بر پای چپ بنشیند و پای راست استاوه کند و تعظیم پاکه
 چپ و نصب پا سبب راست و جلوس بر قعدہ هم مروی شده و با جمیع هر صفت که بنشیند از
 تزیین و تورک و انفراش جائز باشد و اختلاف آنکه در سببیت است و اشکال آن می نماید
 که مؤدی بر صفت مروی به هر صفت که باشد مؤدی سنت است پس عقد پنجاه و سه
 بر بند و بوجه اشارت کند و این اشارت سنت ثابته بصحیح است و بعضی و وضع و خلفه
 باقی نیز آمده و الکل سنت و در تشدید حدیث آمده و صحیح آن تشدید بن سو دست پسته
 تشدید بن عباس و عمر و در حدیث از احادیث حاکمه فعل نبوی صلوات ترک تشدید چگاه
 ثابت نشد لیکن این قد ثبت و وجوب آن نیست اگر چه بیان محل واجب باشد و
 حدیث صلوات که اربعانی اصلی بدان منضم گردید و چه اقتضای حدیث سی بر بعض
 افعال و در بعضی مشعر بعد و وجوب شئ غیر مذکور در آن است و احادیث صحیح تشدید
 که در آن لفظ قو ل آمده هر چند که اصل امر از برای وجوب است لکن این امر بعد از سی صحیح
 از حقیقت خویش و نیز امر و بعضی تشدید از برای تسلیم کیفیات است و تعلیم کیفیات اگر چه
 بلطف امر باشد و ال بر وجوب نیست و ظاهر را و عیبه وارد و تشدید شامل هر دو تشدید است
 مگر آنکه تشدید او متوسط تخفیف خوب است چنانکه دلیل بدان دارد گشته و نقل مقول در آن تشدید
 ابن سعود است با انضمام صلوة بر آن حضرت صلوات با خصر لفظ و این منافی تخفیف شروع است
 و این تشدید است بجماعت قرآن شریف همایش و کافی است و همچنین الفاظ صلوة
 بر آن حضرت صلوات که از جبهه مقبره وارد گشته همایش مجزئ است و تخصیص بعضی و در بعضی چنانکه
 بعضی فقها کن تصور رباع و حکم محض است آری اختیار اصح از الفاظ تشدید است و صبیح صلوات
 و تاثیرش با فرار ماجرای غیر آن از وادارے اختیار افضل از متفاضلات و از صبیح مهر
 بعلم استدلال و ادله بوده است قول تسلیمین اعمال صبیح ما و در دست بخلاف قول تسلیم

که در آن چهار اکثر اوله بدون مقتضی است و اما آنکه این تسلیم واجب یا غیر واجب است پس
مرجع همان حدیث سیعی است و هر چه در آن ذکر نیافتیم غیر واجب است مگر آنکه اینجا
بعد از تاریخ حدیث سیعی برخی ثابت گردیده صرفش ممکن نباشد و قوی قبل از تکبیر احرار
ثابت نشده و در رکعت سوم مغرب و در رکعت آخر ظهر و عصر و عشا صرف قرائت فائده
در هر رکعت ثابت است و حاصل اوله را باره قنوت آنست که در نوازل مشروع است
نزد عدم آن نامشروع بدون فرق در میان غاصح و جزآن و این در فرائض است
و اما در غیر آن پس در نماز و تر حدیث حسن سبط رضی الله عنه و او گشته و ظاهر هر شش
آنست که آن دعا بخواند و غیره نماز است که درین محل مخصوصه هر یک را می باید یافت و اگر چه
در حدیث مذکور رجال است لکن بیچان که اگر در حقه اعتبارش بیگند و غیر این حدیث
معارض این حدیث نیست و هر گاه در نماز حدیث عارض شود و او را باید که بدان نماز است و
کنند بلکه باستینافش پر و از وزیر که اثر و نظر هر دو بران و الت دارند و حدیث لیکن
علی الصلواته ضعیف است جهت را شاید و حدیث ولید الصلواته که نزو اهل سنن است
ابن حبان تصحیح کرده

باب در میان سایر اوقات نماز

و عای وجهت و جی للذی اتم را مسلم از علی بن ابی طالب بعد از تکبیر احرار و
روایت نموده و گفته که در نماز شب بود اما از شافعی و ابن خزیبه آمده که در نماز فرض بود
و حدیث تنقی علی ابی هریره **اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ** اتم آمده و صحیح آنکه
اللَّهُمَّ اَنْزِلْ نَزْلًا سَلَامًا و نزود اقطنی پسند و موصول مرویت لیکن به توقف بر عمر
بن خطاب است و حدیث ابی سعید مرفوعا بعد از تکبیر **اَعُوْذُ بِاللّٰهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** من کهنه و نقیبه آمده و این حدیث نزد احمد و ابی داود
و نسائی و ابن ماجه و ترمذی همگان است و آنرا در خفض و رفع آمین هر دو وارد شده

و بصحت رسیده و ثمانی اولی ترست از اول و غیر قادر بر اوقات قرآن گفتن سبحان الله
و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول الا بالله العلی العظیم بخیر
و حدیث دارد و درین باب صحیح است و در ظهر و عصر در دو رکعت اولی اسمع آیه ایست
طول رکعت نخستین جائز باشد و تقدیر قیام در دو رکعت اولیین ظهر و عصر خفیه بوده
بقدر سوره سجده در ظهر و بعد از نیمه آن در عصر و اده و سفته و در تمام احوال ظهر و تخفیف عصر
آمده و در مغرب قرائت قصاص فصل و در صبح قرائت طویل دارد گشته و در غیر بخواند
سوره طور مروی شده و در نماز با ادا و در جمعه سوره سجده و سوره دهر خواندن با اوست
بر آن ثابت گشته و جائز ترست سوال و قنود نزد آیه رحمت و آیه عذاب و نماز خواندن
قرآن در رکوع و سجود منوع است بجملة آنکه این هر دو دست سبحان لك اللهم ربنا
و بحمدك اللهم اغفر لی و ثبوت تکبیرات انتقال بجای متفق علیه صحیحین است
از اذکار رکوع است دعائے ملء السموات و الارض اخر و سجده بهفت عضو می باید کرد
جبهه بالف و یربن و رکبتین و اطراف قدین و این نیز متفق علیه است و میان هر دو سجده
این دعا من الله ما اغفر لی و ارحم منی و اهدنی و عافنی و ارزقنی و احکم
استراحت سنت است و بسنت صحیحه ثابت گشته و در وضع رکبتین در سجده قبل از یربن است
و در قنوده دست راست بر کمر چپ و دست چپ بر کمر راست میسری نمادند و بپوشند
و صلوة دعای خوش آئینده تر خواندن خواه ماثور باشد یا غیر ماثور ثابت شده و بخورد
ماثورات هیچ چیز فرو گذاشت نشده است که حاجت بغیر افتد و وارد شده است امر
بتنویذ اینها و چه بعد از تشهد اخیر و حدیث متفق علیه و لفظ آن اینست اللهم انی اعوذ بك
من عذاب جهنم و من عذاب القبر و من فتنه المیتة و الماتة و من شر فتنه
المسیح الدجال و آنحضرت صلعم ابو بکر صدیق رضی الله عنه را خواندن این دعا در
نماز آخرت اللهم انی ظلمت نفسی ظلمًا کثیرًا اولا یعرف الذنوب الا انت فاعف عني

مصلحتی غیرست. سجده سهو خواه پیش از سلام کند خواه بعد از سلام و در جمیع آنکه مصلحت اینست.
بعد از سلام است فقط یا پیش از سلام فقط طریقی بعضی احادیث صحیح است بلاموجب خبر.
مخالفت قول خدا و همان در این تغییر و جایست که آن سهو منافق سهو جمعی نیست

در پیش یا پس بودن سلام و اما سهو یکم موافق سهو آنحضرت صلعم باشد پس لائق آنجا
 موافقت نبویست و ایقناع سجود در جای سجده آنحضرت صلعم با موافقت و سهو و این
 مواضع محصور است شتمن فعل بعلم سنت مطهره شناسای آنهاست و تشک نیست
 که حتی عدم مکرر سجده سهو است نزد ذکر سهو و این دو سجده باشد از برای یک سهو و تشک
 در رکعات که سگزار در چهار بطرح تشک و بنا بر یقین نماید و تحریری صواب کند و سجده سهو
 بجای آورد که هر یک دو رکعت یا سه رکعت یا چهار رکعت باشد اگر راست نشسته باشد و اگر راست
 بنشیند و حالت اولی سجده کند و درین حالت سجده نیست و بر توفیق و وسیع سهو ثابت نشود
 ابوهریره گوید یا آنحضرت صلعم در سجده افوا السما لثقت و سورۃ اقبال سجده کرده ایم و این عباس
 سجده صمد و از آنرا هم سجود نمی داند و اما در بعض روایات سجده کردن آنحضرت صلعم و نکردن
 سجده در سجده و سورۃ نجم آمده و خالد بن معدان گفته سورۃ حج را فضیلت و سجده باشد
 و غیرین خطاب گفته ما بر سجده نمی گذریم پس هر که از شما سجده کرد و خوب کرد و هر که نکرد بد کرد
 گفته است و گفته ان الله لم یفرض علیکم السجود الا ان یتشاء بواجبه سجده تلاوت در نماز
 و خارج از نماز هر دو واجب است و در حدیث ابن عمر تصریح سجده تلاوت است یا آنحضرت صلعم در
 نماز آمده و هم از فعل خافعی را شنیدیم و من بعد هم ثابت گشته ملازمین سجده واجب نیست
 و بعد از آن پندل و ترک آن هر دو آمده و این خاصه غیر واجب است ابی کره گوید چون آنحضرت
 صلعم را امری خوش کند می آمد و در سجده می افتاد بنا بر تشکر خدا و در حدیث عبدالرحمن بن
 عوف تصریح است یا منی حیث قال ان جبریل آتانی فبشر فی فیجودت الله شکلا
 رواه احمد و صححه الحاکم و چون علی مرتضی بن اسلام مردم بین یا آنحضرت صلعم
 رسانید سجده تشکر بجای آورد و تنها سجده بدون رکعات خود یک عبادت مستقله است
 اعنی علی نفسك بکثرة السجود و انشال آن نص است بر آن و ایراد حافظ این حدیث
 را در نماز تطبیق ندارد باب صناعت فقه است بلکه از او می تقصیر و نظر است

باب در بیان نماز قن

در اول این باب صور مختلفه آمده دو رکعت پیش از ظهر و دو بعد از آن و دو پیش از غروب
در خانه و دو بعد از عشا در خانه و دو قبل از صبح و در حدیث متفق علیه از ابن عمر مر فوعا آمده و هم
دو رکعت بعد از جمعه در خانه و صحیحین ثوابت شده و از عیال شریف در بخاری چهار رکعت پیش از
ظهر مروی شده و شصت و چهار رکعت قبل از غروب ثوابت گشته تا آنکه در حدیث خفید
من الدنیا و ما فیها کوار و شده و برگزاردن دو از ده رکعت قطوع در یک روز و شب
بناسه بیت و حجت آمده و آن چهار رکعت پیش از ظهر است و الباقی کما تقدم و در وقت
بعد از ظهر چهار رکعت وارد شده و بر آن حدیثی که در چهار رکعت و چهار رکعت را
قبل از عصر و نماز رحمت فرموده و دو رکعت را پیش از غروب بر شصت و صلی گذاشته
و در دو رکعت پیش از صبح تخفیف شدید مروی گشته تا آنکه عاقل گفته اند اما الکتاب
نصف الام لا و درین هر دو رکعت قرأت سوره کافرون و قل هو الله آمده و بعد ازین هر دو رکعت
بیشتر است و بدان امر و اگر گشته و نماز شب هم دو گان و گان و هم چهار گان
آمده و تر و خوف صبح یک رکعت و برگزاردن پس است و بعد از فرضه نماز شب افضل نماز است
و در تخریج است بهر علم لیکن واجب نیست معذرتا آن ثابت است و وقتش میان
نماز عشا تا طلوع فجر باشد و در باره آن هم خید لکم من حمد النعم آمده و در رمضان و غیر
آن زیاده بر یازده رکعت بنموت نرسیده و یاد و سنت صبح سیزده رکعت می شود و در
رما سیزده آمده مگر با پنج رکعت متصل و تر و نیست و دو تر و یک شب باین طریق
که یک در اول شب و دیگر در آخر شب بگذارد و هر که صبح دریافت و تر و برگزاردن برای او
و تر نباشد و قضا سه و تر و صبح یا تر و یا در آن باشد و هر که عدم قیام را در آخر شب
وی در اول شب و تر و برگزاردن و قضا قیام را برگزاردنش در آخر شب افضل است چه نماز آن یک گام
مشهود است و حدیث این را بر سه رکعت ضعیف بلکه غیر ثابت است بلکه از آن نه آمده پس

احتیاط در ترک ایستار بر سه رکعت باشد و ایستار بر یک رکعت و پنج رکعت و هفت رکعت و نه رکعت بصحت رسیده و در آن صحت است از ایستار بر سه رکعت و نجات است از ایستار بر چهار رکعت و حدیث تیسرا بر بی اصل است و احادیث ایستار بر یک رکعت اکثر من این تحفه صحت و آن صلح تخصیص عموماً است که در اهل طایفه از صحت ایستادگی باشد اما پنج صحت ندارد چه رسد و نماز شب با غنبار و تر بر سیزده صفت است پس اگر کسی در این صفت ذکر کرده پس حصه و تر در سه رکعت ضیق عظمی و تصور رباع بیش نیست و نماز چاشت چهار رکعت و زیاده چندگاه خواهد آمد و این هم آمده که جناب نبوت آنرا خوانده ولیکن مثبت مقدم است بر نافی و در حدیث غریب و عده بنای قصه در شصت بر دوازده رکعت مخفی آمده و شصت رکعت هم در گذشته در وقت صلوة آقا امین نزد سوزن پاهای شتر چپا از گرسنه است -

باب در بیان قضای قوت

زعم بعض اهل علم آنست که دلیلی برین باب نیست چه هر زمان که از آن سهو واقع شود و در وقت آن بخواب رفته مقتضی نیست بلکه مؤاذه است در حین ذکر بجا آورد و این کلام صحیح و برجست مگر آنکه اندراج قضای نماز یک عهده ترک شده تا آنکه و تحش بگذشت زیر قول و سه صلح و در خبر شمیمه فذین الله احق ان یقضی بعیده نهی نماید و خلاف است میان ائمه اصول در آنکه وجوب قضای دلیل وجوب اد است یا بدلیل دیگر پس اگر صواب اول است وجوب قضای منتفی باشد از شخصی که بعد از موت ابو بن سلیم در قتل جبال نشو و نما یافته و از احکام شرعیه حرفه بگویشش نرسیده با استقای دلیل وجوب اد چه علم شرط تکلیف است و اگر ثانی است پس اندر این زیر عموم وجوب قضای بعید نیست و نمؤید او است وجوب تأدیة صلوة متروکه بعد از خروج وقت آن بر ناعم و مسای با آنکه این هر دو در وقت مضروب لهما سکلف بنا و بی نبودند اللهم مگر آنکه از بواسع سببیت علم وجوب تأثیری مقرر گردانند و مثل این کلام در باره اسلام آمده بدرا کرب نیز جاری می گردد اگر

کافری مسلمان شود بر وسع خود در هیچ حال وجوب قضا نیست زیرا که آنکه قائل است
 آنکه اقرار مخاطب بشیعیت نیندیشد وجوب در حال کفر منتفیست و آنکه قائل است
 بآنکه مخاطب از مخاطب را با اعتبار ثواب و عقاب مقرر می گرداند نه باعتبار وجوب ادا
 یا قضا چه اسلام قاطع با قبل شود درست بلا خلاف و ظاهراً نیست که حکم مندر حکم دیگر کفارت
 در عدم وجوب قضا بنا بر صدق دلیل بروی صحتش بر کفار و نفی حلیه یحیی بن ارم
 و ساسانه است و آنست بخنی کند و دلیل بر وجوب قضای نمازی که بغیر غدر شعی متروک
 گشته و شک نیست که تقدیم مقتضیه بر مؤداه و تقدیم اوست از مقتضیات بر آخر است
 اولی واجب است و اگر نمی بود درین باب مگر همین فعل آنحضرت صلوات الله علیه
 هر آینه کفایت نمی کرد و لیکن سخن در تحتم این ترتیب و عدم جواز غیر اوست و محل نزاع
 قبل از دخول در صلوة مکتوبه است نه بعد از دخول که بعد از دخول امضای آن واجب
 باشد و هذا بکمال من الظهور لا یخفی

باب در بیان نماز جماعت و امامت

ثواب نماز جماعت نسبت به نماز تنهائست و پنج جزو بلکه بیست و هفت وجه است
 و هر که حاضر جماعت نگردد در غور آنست که آهنگ سوختن خانه او کند و نماز عشا و فجر
 اگر آن نماز باشد پراهل نفاق و ناپیدا که اذان بشنود بروی اجابت است تا آنکه در روایت
 موقوف وارد شد که هر که نماز بشنود و نیاید نمازش نیست مگر آنکه عذر داشته باشد
 و هر که نماز در خانه بخود بگذارد باز مسجد آمد و جماعت می شود باید که با امام نماز بگذارد و هر نماز
 که باشد اگر چه خلاف است و در آنکه نافله اول است یا ثانی و رنج آنست که ثانی است
 حدیث فانها لکمنا نافله اگر چه در باره نماز با مدا و وارد شده لیکن شامل جمیع صلوات
 و اعتقاد بمجموع لفظ باشد نه بخصوص سبب پس حکم بعدم دخول در مغرب و عصر صحیح نیست
 و بهر سبب که در عظم شأن اسلامیه و فضل قرب و ینبیه است و عند نماز شریف

جزو بیت و جماعت فریضه متعظم نیست بنابر تعارض اول و حضور زنان در جماعت ثابت
 لکن جماعا اداء الله سبحانه و تعالی آن شامل شبانه و جزو است و لهذا از بعض صحابه
 آمده که وی پس از غروب و برپا شدن و ششام را در دوران بنابر مخالفت حدیث بروی افراط کرد
 و حالتی تصدیقه که میل به سوی منع داشت و منطقه فتنه می کرد این معنی از باب عمل صحیح
 و سذرا لبع بود و در نه معلوم است که دلیل بر خلاف این منع و آل است و مقتضای عبادت
 اتمام است بامام تکیه و رکوع و وجود و قیام و قعود از پس امام بکند نه پیش از وی و چون
 امام سعه کند تقدس الله به ربك الله که بگوید و تقه دم ده صف اول استحب است
 و فضل نماز مرد در خانه است مگر مکتوبه و امام نماز تخفیف نماز وارد شده و ارشاد به خواندن
 و الشمس و سبح اسم و اقدأ و اللیل و عشاء فتنه و معا و راب تطویش اتیدان تکیه
 فتا نا خطاب فرموده و در رویه صحیح آمده که چون امام است کند سبکی کند و رعایت
 جانب مؤتمین نماید زیرا که در ایشان خرد و پیر و ناتوان و صاحب حاجت است و اگر تنها
 چنانکه خواهد بگذارد و انتظار امام در رکوع اگر مؤیدی تضرع مؤتمین شود نماز شروع است
 و نه لباس به باشد بنابر آنکه از باب معاونت بر بر و تقوی است و در حدیث انتظار
 انخفضت صلوات الله علیه وقع قدم نشاند و بعض روایت بهم و بعض لا یفرغ اند و هیچ است نماز
 قائم خلف قاعده و عذر و خصوصاً و سیکه آن عذر را فرستاده از برای سب و توبه باشد
 بهنجین جائز است نماز منقرض خلف تنقل و بالعکس اصل صحت اقتدای هر صلی
 بهر صلی است و هر که از عم باشد که بعض صورت منوع است بروی آوردن دلیل مؤتمین
 نیست دلیل و اقدم در امام است اقرار کتاب الله است پسترا علم بسنت پس از قدم و حجت
 بعده اقدم و اسلام یا سن و امامت مرد و بجای سلطان مرد دیگر و قعود در خانه آتش
 بر سوده و بخوان ناجائز است مگر باذن او و جائز نیست امامت زن از برای مرد و
 امامت اعرابی از برای مهاجر و نه امامت فاسق از برای مؤمن لیکن سندان حدیث

داهیست بحیث نشاید وزن را میرسد که است زن بکند و بیلیه صحیح که مانع از است
 زن از براسه مرد باشد نیامده مگر طوا هر مثل حدیث لن یفعلم قیام و لوی ااصد همد اصد
 و نحو آن و مانع رجل از است نسا که همراه شان مرد نباشد پس دلیل و ال بدیم جواز
 معلوم نیست و صحیح است اماست طفل نابالغ نیست دلیل بر اعتبار بلوغ و عدالت در است
 و نیست نزاع و را که نماز در پس کامل العدل و اتع العلم کثیر اوع افضل و اجب است
 بلکه نزاع و دانست که عدالت امام شرطی از شروط جماعت باشد بلکه ثابت شده است
 عدم اعتبار مثل حدیث یصلون لکم فان اصابوا فاکم و لهنم و ان اخطا و افعلی
 انفسهم او کما قال و این حدیث صحیح است و یا بلکه ذین اسلام میرست و شش بعیت نبویه
 صحیح و مسلم بوده و ما را امر کرده اند که بشنود حقائق بلکه سنون از براسه حاصله نه پس
 هر آنکس است که نسبت یکی از ما و حقیض است با اعتبار از براسه موجب فضیلت چه مختصرت
 صلوات پس ابو بکر و عتاب بن اسید نماز گزارده با آنکه این هر دو نسبت بوقی صلوات و جرم اب
 ولیکن شیطان اکثر کسان را در وسوسه متغیبه بودی اس است ظن با آنکه صلوات انداخته
 و لمای شان را در و ام عداوت هر یک از ائمه بجز و خیالات نمک و طلا مات مظلله گرفتار داشته
 ما آنکه هیچ کس را جز خود در خور است نماز نمی بینند و باین تلامع ابلیس ایشان را از
 احراز فضیلت جماعت که یکی از عظم شعاثر اسلام و جل سباب اجورست خروم نموده و از
 آداب جماعت همت استوار و پیوسته کردن صفوف و نزدیکی بیان آنها و برابر شدن
 گردن و غیر صفوف رجال صفت اول است و غیر صفوف ناصف آخر و شد آن صفت اول
 ولیکن این شریعت خوانان بطلان نماز نیست و جماعت در نقل جائز و صحیح است و مسلم
 ادراک و عدم ادراک رکعت با دراک رکوع از عمارک است و حق آنست که گشتی که در آن فاخته
 در پس امام خوانده نشود در غرور اعتدال نیست زیرا که قدرت فاخته در هر رکعت نماز و نفس نیست
 و واجب تختم است اگر چه در پس امام باشد و حدیث زادک الله حرصا ولا تعد را

جوابهاست که در جاسه خود مذکور آید حدیث که در آن امر با نفی است آمده با آنکه در آن حدیث
 مقال است که بسبب آن تنفیض از برای احتجاج نمی تواند شد مخصوص است بحکم ریث
 عباد بن صامت و نحو آن و این حدیث صحیح است و بنیای عام بر خاص بحسب اتفاق است
 اصول واجب پس مذکور آن از قرائت فاخته پس ایام در میان نیست و اما حدیث خلطه
 علی پس هیچ عارف شک نمی کند و آنکه خلطه سوخته بر امام و سفته می باشد که سوخته چهره
 و زرد قرائت بسره خود هیچ خلطه نیست و همچنین منازعت در سبب است که امام قرائت سوخته
 بشنود و حدیث جا بر برین باب قول جابر است و قول صحابی محبت نباشد پس ویلی منیع
 قرائت سوخته خلف امام باقی نماز و حق آنست که آنچه با امام دریافته اول نماز است تا
 را تمام کند و سبب که خلف صف تنها نماز گزارده بود و آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم با جاده صلوات فرمود
 و در روایتی آمده که نیست نماز از برای منفرد خلف صف مگر آنکه داخل گردد و در صف یا
 بکشد کیسه را از مردم صف و چون اقامت بشنود با سینه و قاری بسوخته نماز برود و سبب
 و در آن نزد آنچه در یاد بگذارد و آنچه فوت شود با تماشای پیر از دو نماز مرد با مردی
 از تنها نماز و او باد و کسی از کی تراز نماز با یک کس است و چند آنکه انبوه بیشتر باشد
 بمسوی خدا و آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم را امام است اهل دارا فرموده و این حدیث صحیح است
 و این امر مکتوم عمومی است و خلفه خود در امامت ناز کرده و فرموده نماز بگذارد بر قائل لا اله الا الله
 و در پس او و چون یکی از شما بیاید و امام بر حالی از احوال باشد پس همان بکند که امام می کند و
 مخالفت او در ارکان نماز یعنی در جای که موضع قعود امام نیست نشیند اگر چه جای قعود این کس
 باشد و در موضع قعود امام ترک قعود نکند اگر چه موضع قعود وی نباشد زیرا که اقتداء و متابعت
 لازم نماز جماعت است و ترک این هر دو مخرج صلوات از برونش صلوات جماعت باشد و آخر
 بتا است امام در ارکان بیان حدیث که لا تختلنوا علی امام مگر است ولیکن امر باین معنی
 در او کار نیامده از امامت قوسه که کاره باشند ازین امام منته و او گشته و این عادت

از آنکه کارین انزال فضل باشند یا از غیر ایشان پس مجر حصول کرامت عذرت است اما
 صالح است و ترک کرامت ولیکن غالب کرامات که در نوع انسان فی خصوص او بر این اخص
 می باشد و ارجح بسوی اغراض و نیاید و آنچه راجع باشد بسوی اغراض و نیاید و فی کل
 و معند غالب و روش از اعتقاد است فاسده و خیالات منکره بوده است چنانکه میان کس
 متخالف فی الذم است و بهیچ وجه عصبیت ناشیه با هم می ایستاد و ابست
 دیگرست و از نخی گیر و در پنج چشم چشم نمی بیند و محاسن او را مساوی می پندارد و هر چه با او
 وقوع این عداوت و میان اهل یک مذهب هم می باشد و باعث بران هیئت مختلف
 یکدیگرست که یکیش اشتغال بعلوم کتاب و سنت و دین حق دارد و دیگر از جمله تشکیک
 و بسیار دیده باشد که بر باب بعثت و پیوسته از حدیث اصحاب سنت و پی
 باین به طول و عرض که می دارد و تنگ تر از چشم مور می گردد و از غایت بغضاء و عداوت
 طاقت آن ندارد که او را نظر بیند و اندک و الله که شایسته السید الوالد حامد الطارف و التا
 کیش بعثت شده تا شیوه باران نواب غیر سنت نبوی چاره بیاریه دل بد
 و یا بحد اکثری تخصیص کرامت آنچه راجع بسوی خدا عزوجل است مثل آنکه یکی را بنا بر کتاب
 بر ماصی یا متادون در زاجبات الهی مکره می دارد و موجود باشد شک نیست که این
 کرامت کبریت است مگر حقیقتش جز نزد بعض افراد عباد یافته نمی شود و اگر این دلیل
 سوجو نیست پس احوالی از براسه کسیکه کرامت مردم نسبت خود بلا سبب یا سبب کدام امر
 دینی می شناسد آنست که کرامت این مردم نفر باید و اجراء درین ترک زیاده را جوش و فعل باشد

باب در بیان نماز سافرو و مریض

بار اول که نماز فرض شده دو رکعت بود سپس نماز سفره و رکعت مقرر ماند و نماز حفر چهار
 رکعت گردید و این زیادت وقت هجرت نبوی بسوی امینة اتفاق افتاد و جز مغرب
 که در تر و زست و جزیج که در آن قراوت دراز باشد و حق واجب قصر است و حدیث تائید

در تمام وقت و قصر و صوم و افطار معلول سنت با احتیاج نماز روز و محفوظ فعل عا نشسته است که گفت
 لا یشق علی و آتی لیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة در باره نماز خوف است
 نه در نماز سفر و عتقان که در نمی تمام کرد در خروج نیست و بعد از آن بعضی صحابه بر این انگار
 کردند و وی عذر خواست پس از وی در مقام باقی نماز و چنانکه اتیان برخص موجب خدا
 همچنان اتیان بمعصیت کرده و سبانه است و لهذا آمده تصدق الله علیکم فاقبلوا
 صدقته و تقابل اوله و آورده و قصر و افطار عدم فرق میان سفر طاعت و سفر معصیت است
 ولیکن قصر عریض است و افطار از خصیت و بر سه میل یا سفر رخ و برخروج از بلد تا رجوع
 بر آن گزاردن و در گشت آمده و در و توباست روز قصر ثابت شده و واجب حج
 بسوی مصداق آن سفر است شب عابا لثقه یا عرفانی الشرح و حدیث نبی از قصر و اقل از
 اربع بر وضعیف و موقوف است و حدیث اذا سافر فربما یقصر الصلوة منافی قصر
 و یادون فرسخ نیست و با بجمعه میر سفر زائد بر میل نه کمتر از آن مصداق مسافرت و دور
 اقامت چهار روز تمام نماز لازم و هر که از جای خود پیش از زوال آفتاب بار آورده سفر آید
 تا خیر ظهر تا عصر کرده هر دو راجع نماید و اگر بعد از زوال مسافر شود ظهر بگذارد و عصر بمنزل
 بجا آرد یا ظهر و عصر هر دو را گزارده و موا شود آنحضرت در غزوه تبوک همچنین کرد و مغرب
 را با عشاء جمع فرمود و با بجمعه جمع در سفر نه در حضر بتقدیم و تاخیر هر دو ثابت نشده و حدیث
 ضعیف آمده که بهترین است سن استغفار کنندگان نزد اساءت و قصر و افطار نمایند گنج
 در سفر اند و عمر ان بن حصین را بواسطه بود آنحضرت فرمود نماز استاده بگذارد اگر توانی نشسته
 او اگر نه ایستاده برپا بجا آوردی که بر ساده نماز کنی کند آن و ساده را بکنند
 و فرمود بر زمین نماز کن اگر توانی و نه اشارتی بنما و سجود ایست نماز رکوع گردان و این
 موقوف است و چهار روز نشسته گزاردن از آنحضرت مسلم ثابت گشته و حاکم تصحیح این
 حدیث از عا نشسته کرده

باب در بیان نماز جمعه

این نماز از فروض اجماع است مگر بر کسی که مانع ندارد است حدیث الجمعة علی من جمع الله له
 مؤید است و مراد باین ندانند نیست که روبروی امام کنند زیرا که در زمین ثبوت جبرین از آن
 ندای دیگر نبود و حدیث ان الجمعة واجبة علی من كان یوریه اللیل الی اهله ضعیف است
 و معنی آنست که باین طریق که خانه او نزدیک باشد و شب آنجا بسر تواند برد و بر بعضی
 واجب نیست اگر چند باشد و بنابر مزبذ شقت در آن دو شرط امام و صرح جامع و مسجد جامع و حمام
 و حضور چهار کس یا زیاده اچهل نفر و جز آن که اهل فروع مذکورند پذیرفته اند حدیث خرافه پیش نیست
 و کثرت قیاسات و رین عبادت و تشعب مذاهب و تشروط آن از قبیل جمع میان ستر و بی طوبی
 و ماکول السبع باشد و اعتبار آنرا بلامرمان از سنت و قرآن و از شرح عقل و عرفان است
 بعینیت، چه شرط سنت نزد و جانب جنت زائریه کجای بر داهل جهان را
 در ترک این فرض و عید سخت آمده تا آنکه فرمود باز آیند اقوام از وقوع جماعات ورنه هر کس
 خدا بر دلهای ایشان و از غافلان گردند و حکم این نماز حکم سایر نمازهاست مکتوب است و متنا
 نیست از آنها که در شرط و عینیت و خطبه پیش از و سه و رواست بدو کس یک امام شود و
 دیگر موقت و خطبه سخت است نه واجب و نه شرط صحت و وقت جمع بعد از زوال اوسط است
 این در استنداد بر بود و تسلیه این کوع گفته نماز جمعه با آنحضرت صلوات الله علیه بر جمعی گشتم و دیوار را
 را سایه بود که بدان سایه گیریم و این حدیث متفق علیه دلیل است بر کفایت نماز جمعه قبل از
 زوال و هو الحق و در عین نبوت قبل از و تعذی بعد از جمعه بود و خطبه استناد بخواند و منقطع مقصود
 خطبه و خطبه است بر غیب و ترسبب و استشرط احد و صلوة یا قراست چنینکه از قرآن خارج از
 غرض شرعیست خطبه باشد و اتفاق مثل آن و خطبه نبوی سه دلالت بر مقصود و تنقسم و مشروط
 لازم بود و آن سه کند و شرع بنمای خدا و رسول در اول هر کار عبادت ستم که عبادت
 بوده و آن سه اینها و مکن قصور و جوب بلکه قصور شرطیت بر حمد و صلوة و وعظ و اخلاص امور مند و

در این موضع از کتاب

داشتن از وادی قلب کایم و اخراج سخن از اسلوب پذیرفته علامت است و حق آنست که
 روح خطبه بهمان وعظ و استعلا و بقول قرآنیه است پس بس و آنحضرت صلیم چون خطبه
 میخواند هر دو چشم شریف از چشم سرخ می شد و او از پلندی گردید گویا از آمدن لشکر دشمن
 می ترساند و صیحه می گویید و آن الفاظ نبویه و خطبه جمعه این عبارت است اما
 بعد فان خیر الحمد بیش کتاب الله و سیر الهدی هدی محمد و شرا لامور و سیر الهدی
 و کل بدعة ضلالة و اولی مسلمین جا برد و روایتی آمده من یهدی الله فلا
 مضل له و من یضلل الله فلا هادی له و نسائی زیاده کرده و کل ضلالة فی الناس
 و فرمود طول نماز مرد و قصر خطبه و دلیل فهم اوست و ام شام گفته سوره ق از زبان آنحضرت
 صلیم در خطبه یاد گرفتیم که در هر جمعه بر منبری خوانند و تکلم روز جمعه و در حالت خطبه امام هجرت
 اسفار است و هر که دیگر را گوید خاموش شود و او را جمعه نباشد زیرا که حرکت لغو کرد و از کتاب
 منعه نمود و یکی مسجد را آمد و آنحضرت خطبه می خواند فرمود و رکعت تحت گزارده گفت
 فرمود بر نیز و گزارد این حدیث متفق علیه است و دلیل است بر وجوب تحیت اگر چه درین
 خطبه باشد و هو الحق و حدیث کاصلوته و کلامه حتی یفرغ الا ماضی ضعیف است
 قاله صاحب مجمع الزوائد و سنت است که در نماز جمعه سوره جمعه و منافقون خوانند و بهم قرائت
 سبح اسم و بل اتی در جمعه و عیدین هر دو آمده و جمعه رخصت است از برای عید و اگر خواهد
 گزارد و تلوین بعد از جمعه چهار رکعت است و پیش از آن جز تحیت تلوین نیست و تحویل یک
 صلوته با صلوته دیگر بدو ن تکلم میان هر دو یا خروج منبری عنه است و هر که غسل بر آورد و
 حاضر جمعه شده فوافل گزارد و تا فراغ امام خاموش ماند و باو سه جمعه بجا آورد و آنچه
 مابین این جمعه و جمعه دیگر و سه روز زائد بود بخشیده شد و این غسل از برای روز جمعه است
 نه از برای نماز جمعه و درین روز ساعت خفیف اجابت است که هر چه در آن از خدا خواهد داده
 گردد تمین آن اقوال بسیار زیاده بر چهل قول نیست و آنچه آورده و حرف است یکیک آنکه

از زمان شستن امام تا قضای نماز است دیگر آنکه مابین نماز عصر تا غروب آفتاب است
و حدیث جاریست که در چهل کس یا زیاد جمعه است با آنکه ضعیف است سنائی صحت جمعه در کس
نیست و ثبوت است استغفار آنحضرت صلوات الله علیه بر همه برای مؤمنین و مؤمنات
با سنن و کتب و خواندن آیات قرآن براسه تذکیر مردم در مسلم روایت و تبعه حق و است
بر هر مسلمان در رجعت که کمتر آن دو نفر اند مگر بنده و زن و بیمار و کودک و مسافر چون امام
مستوی بر بنبر گرد مردم روی بسوی او کنند بسم الله تعالی این سننه از صحابه ثابت شده
و لیکن شایسته دارد و نزد این خرمیه و تکیه بر عصایا توس در روایت ابو داود ثابت شده
و هر که یک رکعت از جمعه جز آن دریافت رکعت دیگر با و کسی بیفزاید و نمازش تمام است
و میان و خطبه جمعه جلوس نزد مسلم روایت نوشته خواندن هر دو بعثت و کذب است
و اصل صحت احکام تعدیه است در هر مکان و زمان مگر آنکه دلیل دلالت کند بر منع و در
قعد جمعه در یک شهر بلکه در یک محله مانع ثابت شده و چون جمعه و عید فراموش آیند و رکعت
جمعه خصصت باشد و ظاهر آنست که این خصصت عام است از براسه امام و سایر مردم
حدیثی نمی بینیم و چون بنبر با خد عز و ج است و در آن دلالت بر عدم خصصت در حق و
نیست و لهذا ابن الزبیر و ایام خلافت خویش ترک جمعه کرد و هیچ کس از عاید بر وی آنکار نفرمود

فصل در بیان نماز و سبکی

و تفسیر این نماز اضطرار غریب و انتشار عجیب میان اهل علم واقع شده و هر یک یکی را
از نماز پنجگانه مصداقش گفته و از براسه تفسیر این دعوی خود جهشیش دست زده حال آنکه
موجبی از برای این قسم اختلاف معلوم نیست اوله و الله بآنکه نماز و سبکی نماز عصر نفس است
در محل نزاع بلکه تنها قول آنحضرت صلوات الله علیه ناعن الصلوة الی سبکی الصلوة العصر منتهی
از غیر است و روایت عالیه بود و محمول بر تفسیر است نه بر تغایر و خود مرفوعاً از وی رفته اند
آمده و بی صلوة العصر و این تفسیری است که بعد از آن رسیب از برای مرتاب باقی نمی ماند

و این در صحیحین و غیرهما ثابت است و از غیر عاقله هم ثابت شده و این در نهایت وضوح است
و در لیلی که موجب کلام بران در تعیین غیر عصر از نمازها باشد و از گذشته و اقوال صحاحیث
نیست و اشتغال به تقدیر است بجز و خیالات اضاعت اوقاتش میسر نباشد فقط

باب در بیان نماز خف

این نماز بر صفات مختلفه وار و شده و نیست معارضه در بیان آنها و از علم یکدیگر عیون
بر صفتی از صفات ثابت نه ماعدای آن می گوید و علم ابرار شریعت ثابت و ابطال سنت
قائم بلا حجت نیره است و غالباً ای باین نوع مواراج و عدم اعتنا و یکتسب سنت
باشد و شک نیست که حق حقیق بقبول بواز جمیع صفات ثابت است و صاحب نفقه
که انواع آن ذکر کرده حاصل چیز نیست که نزد اهل حدیث بر تبه صحت رسیده و در اینجا
صفات دیگر است که باین ترتیب بالغ نشده و وجه اختلاف اقتضای حادثه است و
تقتضیاتش مختلف باشد و در بعضی موطن بعضی صفات انبساط نظر باخذ حذر و
علی بحرم چه در بعضی مواضع خوف شدید و عدد متصل یا قریب است و در بعضی جهاتی شرم
و در وترس کمتر پس این صفت اولی تر بآن موطن باشد و صفت دیگر انبساط بطریق دیگر
یا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله تشریح زاداده بیان از برای مردم باین نوعی پرداخته و با جمله
بعضی صفاتش این است که یک گروه با آنحضرت صفت بست و دیگر گروهی دشمن استاده مانند
پس یا همراه ایشان یک رکعت بگزارد و خودش استاده مانند پس یا همراه ایشان یک رکعت بگزارد
و خودش استاده مانند و آنها نماز خود تمام کرده برگشتند و در بروی دشمن استاده و آن گروه
دیگر آمده یک رکعت با آنحضرت صلی الله علیه و آله بگزارد و نماز خود با تمام رسانید و آنحضرت چنانچه
نشسته ماند و با ایشان سلام داد و این صفت در حدیث متفق علیه و روایات الرقاق ثابت
شده و در تجدید طافه با آنحضرت استاده و دیگر گروه بدشمن آورد پس یک رکوع بآورد
سجده همراه ایشان بجا آورد و بعد از این گروه بمقابله حد و رفت و آن دیگر آمد یا ایشان نیز

یک رکعت با دو سجده بگزارد و سلام داد و تهریکه ازین هر دو برخاست و یک رکعت با دو سجده بجا آورد و نماز خود تمام کرد این نیز در حدیث متفق علیست دیگر لشکر اسلام دو صف بشد یک صف در پس آنحضرت بود و دشمن میان ایشان و میان قبله قیام داشت آنحضرت تکبیر برآورده بگفتن تکبیر گفتند و رکوع کرد و همه به رکوع رفتند پست بر سجده رفت و صف متصل بهم سجده کرد و صف مؤخر در آخر عدو استاده مانند چون سجده تمام شد صف متصل با ستاد تا آخر حدیث و در روایتی چنین است که صف اول سجده کرد بسجده آنحضرت صلوات علیهم و چون از سجده با ستاد آن صف دیگر سجده بر آورد و نخستین متاخر و صف ثانی متقدم گردید و آنحضرت صلوات علیهم و او بگفتن سلام داد و در این حدیث نزد مسلم است و ابو داود و گفته این ماجر او عسکان رو داد و در حدیث جا بر آمده که بایک گروه دو رکعت گزارده سلام داد و با گروه دوم نیز دو رکعت بجا آورد و تسلیم نمود و در حدیث حذیفه یک رکعت گزاردن با هر دو طائفه و عدم تفصاے رکعت دیگر آمده و در حدیث ابن عمر مرفوع آمده که نماز خوف یک رکعت است بهر وجه که باشد لیکن نیتش نزدینار ضعیف است و تم از وی مرفوعا وارد شده که در نماز خوف سنویت مانندش نزد ارقطی ضعیف است و محمد اسود قوفش گفته اند

باب در بیان نماز عیدین

از ان باز که این نماز مشروع شده رسول خدا صلوات علیهم لازم آن بجماعت تا دم مرگ باشد و با این ملازمت دائمه امر بخروج مردم بسوے این نماز فرموده و هم عواتق و حیض و فروع و کتف را حکم بر آمدن بصله کرده و درین باب تا آنجا مباهله فرمود که زن بلبه جلایاب را امر کرد که از جلایاب زن دیگر بپوشد و بر آید و امر بخروج مستلزم امر بنماز است چه خروج و سبک بسوی نماز و وجوب وسیله تسلیم و وجوب متوسل الیه باشد بلکه خود امر قرآنی باین نماز وارد شده چنانکه آنکه تفسیر در آییه و آخر همین نماز مراد داشته اند و از اول وجوب است

مسقط بودنش از برای جمعه نزد اتفاق در یک روز و غیره واجب مسقط واجب نمی تواند شد
 آنحضرت صلوات الله علیه و سلم فرمود فطر آن روز است که مردم افطار کنند و صبحی آن روز که مردم قمرانی
 نمایند و تقضای عید رود و دوم باشد و در فطر خوردن چند خربا بطریق و تریش از نماز
 و در نحر بعد از نماز مخصوصاً از گوشت قربانی و اعتدال جفین از مصلی و گزاردن و
 رکعت نماز پیش از خطبه و گزاردن قبل و بعد آن بلا اذان و اقامت و دو رکعت بعد
 از رجوع بخانه و بدایت بصلوة در هر دو عید و استادان پیش مردم و او و وعظ نمودن
 بایشان و حالت صف بندی و تکبیر بر آوردن در فطر هفت بار در رکعت اولی و پنج
 بار در رکعت دیگر و قرات در هر دو بعد از تکبیرات و خواندن سوره قاف و سوره اعراس
 در هر دو عید و مخالفت طریق در آمد و شد و ابدال این هر دو عید بدو روز که در آن
 اهل بیته تلعب می کردند و پیاده بر آمدن بسوی مصلی و گزاردن نماز عیدین در مسجد
 مطهر و جبر آن با حدیث صحیح و نحوه خواندن ثابت شده و ندای هب در کیفیت این نماز
 و ندای هب است ولیکن حق همین گفتن هفت تکبیر در اولی و خمس در ثانیست پیش از قرات
 و اول بران دال اند و قول بشر و عیت تقدیم قرات در رکعتین یا تاخیرش در رکعت اولی
 و تقدیش در ثانی بی حجت نیره است بلکه از اصل و دلیل ندارد و حدیث باب راجحاری
 صحیحی فی الباب گفته و صفت خطبه عیدین همان صفت خطبه جمعه است و بس اقتضای
 تکبیرات تشری در نحو حجت نباشد زیرا که قول غیر صحابی است و در غسل عید حدیثی در جبه
 صحت یا ترسه حسن فرسیده یا حفظ حدیثی در عدم تخلل چیزی میان نماز و این غسل پس
 رسد و ما احسن الاقتصار علی ما ثبت و اراحة العباد حاله بخت و در شرعیت
 مطلق تکبیر و ایام تشریق خوشی نیست اما تعیین لفظ مخصوص و وقت مخصوص و عدد و حال
 در آن ثابت نشده بلکه شروع استکثارت تکبیرات و در بصلوة و سایر اوقات است و در پس
 هر نماز فرض سه یا گفتن و عقب نفل یک یا گفتن و قصر شرعیت بران کردن آثار از علم

باب در بیان نماز کسوف و خسوف

سواست این نماز از فضل نبوی بر چند نوع بوده و فرموده که مهر و ماه نشانه از نشانه‌ها
 الهی است که فتن آن نه از برای موت و حیات کسی است بلکه چون بینند که گرفت شد
 و عاقلند و نماز بگزینند تا آنکه از آن حالت برآید و این نماز سنت است بنا بر عدم ورود
 دلیل بر ایجابش و مجرد فعل مفید زیادت بر سنت نیست و اندک شد و حکم نیز برین واحد است و
 اخبار و انکشاف یک معنی دارد و در کسوف قرائت بیکر کرده و دو رکعت گزارده و در هر رکعت دو رکعت
 و چهار سجده بر آورده و این لفظ مسلم است و حدیث متفق علیه باشد و باری سنادی
 بر آنست که الصلوة جماعة گوید و در هر رکعتی هر قیام در آن قریب بخواندن سوره بقره نمود
 همچنان رکوع طویل کرد و چون سر برداشت قیام در آن کمتر از قیام اول بجا آورد و
 رکوع دیگر در آن کمتر از رکوع نخستین کرده بسجده فرورفت و سر از سجده برداشته تا دم
 بایستاد و رکوع دوم در آن اول سپس بر رکوع طویل که کمتر از رکوع نخستین بود پیردخت و
 بعد از رفع سر قیام طویل کمتر از قیام اول نموده رکوع در آن فرود تر از پیشین نمود و بعد سر
 برداشت و سجده رفت و برگشت و آفتاب روشن شده بود و مردم را خطبه کرد و این حدیث
 متفق علیه است اگر چه لفظ بخاری راست و ابن عباس و علی مرتضی هشت رکعت
 چهار سجده نشان داده اند و جابر شش رکعت با چهار سجده بیان کرده و ابی بن کعب پنج
 رکعت و دو سجده در هر یک از دو رکعت روایت نمود و اکل سنته قائمه بر هفت رکعت
 مکلف ازین صفات بجا آورد فعل شروع کرد و اختیار صح از آنها بر صحیح داب را عین
 و فضائل و شیوه عارفین کیفیت دلالت است و چهار بقرات صح است از اسرار و عبادت
 افضل است از افراجهت لفظ فصلا اما شرط نیست و چون با و زد بر هر دو زانو نشینند
 و بگویند اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا رَحْمَةً وَلَا تَجْعَلْهَا عَذَابًا و در زانو نشین رکعت با چهار
 سجده بگزارد و فرموده که اصلایة الایات

باب در بیان نماز استقامت

[illegible]

اللهم انه لم ينزل بلاء الا بذنب ولم يكشف الا بتوبة وقد تقبّلت بعتبتي القوم
 اليك لمكان من نبيك وهذه ايدينا اليك بالذنب ونف احسينا اليك
 بالقبلة فاسقنا الغيث وتم نسكته كيك بار بار ان آمد آنحضرت صلوات الله عليه
 بكشا و ماچيزه از ان بدن بدستيد و فرمود انه حديث عهد بربه و اين دركلم است
 نو بود چون ميديد باران را بفرمود استغفار مي فرمود اللهم صديقا نافعاً و اذا عسيه
 نبويه است در استغفار اللهم جللتنا سبحا باكتيفاقصيفاذ لي قاخصي كانه طواف
 منه رذاذ اقطقطا سبحا لايال الجلال و الاكرام و در حديث صحيح مرفوع آمده كه سليمان
 عليه السلام از براي درخواست باران بيرون آمد و چون چپ بر پشت و راسته را و پايها
 بسوی آسمان برداشته مي گويد اللهم انا خلق من خلقك ليس بنا غنى عن
 سقيائك گفت برگرديد كه آب داده شد بدو دعوت خير خود رواه احمد و در استغفار
 بر اشارت بظهر كف بسوي تنافر فرمود و در حديث ثابت قاسم است

باب در بيان لباس

آنحضرت صلي الله عليه و آله است من قومي باشد كه فرمود حرير حلال سازد و آمده كه در لباس
 در برابر زباني امانت است من حلال است و بر ذكوره حرام و با آنكه از پوشيدن ايريشم نهي
 آمده مگر بمقدار دوياسه يا چار انگشت رواست و همچنين ايريشم من بران و پوشيدن پيلاج
 نهي آمده و اين نص است در موضع نزاع مگر عبدالرحمن بن عوف و زبير را و زيبه حير بناء
 خارش بدن يا پيش تن رخصت و از ان داده و بر لبس حله سيرا نشسته فرموده گويند كه حرير
 خالص بود و زو و بعض مشوب بغير و اين سلسله از ان مسائل است كه احتمال بسيا دارد تا آنكه
 بيان شود كانه و شيخ ابو عبد الله قادر گويا كه نه رتعا الله تعالى نوبت به تحرير هفت رساله
 رسيد و عدم لبس مشوب مخرج آمده و بهر احوق و جانه كه در ان ايريشم بر مساوي خود غالب
 باشد حرام است بنا بر آنكه اكثر احكام كل است و احاديث درين باب متفلس آمده و قياسي

چهار اقتراش حریر بر جوار اقتراش چیزیکه در آن تصاویر باشد قیاس در مقابل نص است
 و آن فاسد الاعتبار بود زیرا که نهی نخستین بر حریر در حدیث حدیقه نزد بخاری است و
 نهی حقیقت است در تحریم و درین باب حدیث آمده پس استرواح باین قیاس بسیار
 منشورست و همچنین از شرب واکل در آوند زروسیم نهی آمده و بر منع استعمال این هر دو
 و غیره و روش و لیلی دالالت نکرده و هر که زعم کند غشش بے دلیل پذیرفته نشود چه اصل
 همه جاهل است جز بناقل صحیح از ان نقل نگردد و همچنین منع تحلی خاص بذهب است و
 و فضیله چیز سے نیامده بلکه حالیکه بالفضة فالعجا یکف شکر ثابت شد و لهذا
 تحلیه صبیان بفضه ناجائز نیست و آنحضرت صلی الله علیه و آله فضا را که فاطمه بدان حسنین را
 آراستہ بود و دو کردار برای مجرب داشت و بسوی اولی و حسب بودند از برای تحریم آن
 حسن و حسین کمایدل که قوله صلواتی اگر که ان یا کالوا اهل طلیعاهم فی حیاهم
 الدنیا و هذا اخلاصة ما یبلغ القول به فی الاستعمال و التحلی و حسب جویم
 آنکه شرفا غیر مکلف است مخصوص است از همه عموما و نقل عمر بن خطاب در نزاع آن
 از حسب محبت نباشد لایما و رایجاب تحریم که از اعلی احکام بر مکلفین است تا بصبیان چه
 رسد و فرمود که او تقالی دوست دارد که اثر نعمت خود بر بنده خویش بگذرد و او کس
 قیس که فلو بطر بکریت باشد و از مصفر که بعصر سرخ رنگ می گردد و نهی آمده و چون برین عمر
 بن العاص جائز مصفر دید فرمود اما ک امر تاک بهذا او سائر رنگ سرخ جز مصفر
 ممنوع نیست و پوشیدن جبہ مکفوف الحیب و الکلبین و الفرصین بدیبا ج از آنحضرت
 صلی الله علیه و آله ثابت شده و این جبہ روز جمعه و از برای دفنی پوشیده و تختم نمین و بسیار هر دو
 جائز است بلکه اگر است و حتی جبره از پوشیدن انگشتر سے در سبابه و وسطی نیامده چنانکه مسلم
 و اهل سنن از حدیث علی اخراج کرده اند بلفظ لھما ان اجعل الخاتم فی ھذه
 اونی التي تلھما و اشاره بسوی سبابه کرد و نیز کردن موسی سر بسوی دیگر حرام است

بنا بر عموم اول بلا تفرق میان محرم و جواز آن بلکه درین حکم خود فرستے میان موسی آدمی و
 غیر او نیست و بر مدعی تخصیص آوردن دلیل است و احادیث و باره جواز خضاب
 سر و پیش آمده و در غضب هر دو دست و پا و سائر بدن از برای مردان چیزی یکسان
 نیست استند ثابت نشد بلکه تخصیص بر زنان است و فاعلش که بقصد نداشتن
 نگرد و تشبه بر زنان باشد و مانا بودن یا نه است نه است با احادیث صحیح و آنچه کجی
 از صحابه نگین ساختن دست و پایا چیز سے از بدن بجا بقصد زینت ثابت نگردید
 و نه این شیوه نزد عرب و سلف صالح معروف بود بلکه فاعلش را عیب می کردند
 چنانکه ابو جہل را صفر الاست می گفتند و این کنایه است از ارتکاب فاحشه و مفعول
 بودن او بلکه این پنجا صنیع مختاران بود در آن عصر نه کار غیر ایشان و آن حضرت صلیم
 ایشان را نشانه کرد و از احتیاط مسلمین منع فرمود و این قول که در متنی آن عصر مجرور
 تکبیر اعطاف و لین کلام بودند فاحشه بنا بر نه بودن لوطیت در عرب پس فاحست
 زیرا که از بعض عرب این معصیت مذکور شده و از بعض صحابه احراق لوطی بشبوت
 رسیده پس انکار وجود این معصیت و بعضی آنها این چه ونگه تا شیل کرده است
 مگر نفی که در جامه باشد و کراهت آنها کراهت محض است و ظاهر اول عدم فرق میان
 تمثال حیوان و غیر اوست و وعید دارد و در دوم مصورین ارشاد می کند بآنکه این حکم در
 تصویر حیوانات باشد و ظاهر حدیث عدم دخول ملائکه در خانه که آنجا تمثال باشد و
 و شک نیست که تصویر حیوانیسم در مساجد و بیوت و نحوهما مزید اثم دارد و نیست
 نزاع مگر در غیر آنها پس اگر دلیلی بر جواز صورت کشی در خانه و جاهای مسجدی با واره کرد
 فبها ورنه ظاهر دخولش زیر عموم است و نفس نقش و تصویر چون در موضع نظر و موقع
 است قبال از عبادت و نحو آن نبود چنانکه در حدیث نمیشه مخطو آمده که طبعی از نماز شد
 مانع نیست و این مقام باعتبار جمیع اطراف خویش اذان معارک است که حاجت باشد

بسوی فصل نظر و غیره و در این صبر و قوت و برکت در آیات و کلمات و تفسیرها بسیار است
 که بدان آراستگی تن نمایند نه موضع زینت از تن و لیکن جامه از صجابه تفسیرش
 بهو خن زینت کرده و گفته مراد وجه و کفین است یا قد بین و کفین و بعضی عضو دیگر نشان
 داده و چون صحابه اعلم اند بعالی کتاب عزیز پس آیه ذیل بر ترجمه مجرب و نظر بسوی وجه
 جنبیه نباشد و همچنین آیه غرض ابصار و تن تبصیه مفید بعضی ابصار است که آن نظر باشد
 وجه از بعضی نظر مستلزم چه از بعضی نظر درست و دلیل بر تبصیر جائز و ناجائز از آن قاعده
 نشده و آیه حجاب مخصوص باز و این رسول خداست و ظاهر تحویل و بفضل بن عباس
 از تخمیه مطلقه مقاومت شهود است چنانکه شایسته و شایسته خشیانان یدخل الشیطان
 بینهما کوالالت و در بیان و لهذا در امر بستن و چه مکر و این در جمیع عام از مردم بود و اگر
 پوشیدن روی و حجب می بود تا اگر زینتیه را بدان امری فرمود و احدی بسوی او
 او چو فضل و چه غیر او می دید پس حل تحویل و بفضل بر محل مذکور لابد است بلکه سایر احادیث
 دارد و در تذکره از نظر محمول بر آن باشد و میتوان گفت که این قصه پیش از نزول آیه
 حجاب است زیرا که این ماجرا در حجة الوداع بود و آیه حجاب پیش از آن بعد از است
 زیرا که نزولش در نکاح زینب بوده و حدیث انعمیاء ان اتما نقص بزواج نبی
 صلعم چنانکه اذن نبوی از برای فاطمه بنت قیس در حدیث نزد این ام مکتوم دلالت
 دارد بر این معنی و فرمودانه رجل اعنی تضییع ثیابك عندی و و ابلست بر جواز
 نظر بسوی روی جنبیه بغیر شهوت حدیث ان المرأة اذا بلغت المحيض لم یصلح
 لها ان یرى منها الا هذا و اشارت بسوی روی و هر دو گفت دست نمود و این را
 ابو داود و از هائیه روایت کرده و در آن مقال است و ظاهر اوله جواز نظر است بسوی
 محرم در اعدای قبل و در بدو تجویز نظر محرم بسوی موضع زینت منافی ما عایش نیست
 و نظر غلام بسوی مولای خود جائز باشد و دیدن مرد بسوی خطوبه و نگریستن مخطوبه

خاطب رواست و استیذان نز و آمدن در خانه حکم است و لکن مردی علی بدان
 ترک کرده اند زشتی و کثافت گوید حتی صادق کامله شیخ تقدیر طاعت و تساهلا
 و شوکانی فرموده و کم باب من ابواب الشریعة قد صار هجی سراً لا یعمل به
 الا اشد الناس و استنکره الا عملاً الا غلب حتی یضرب بفعاله لما شرعه الله
 کانه اقل بابا من ابواب الکبائر و هکذا ایکن الامر اذا دنت القیامة
 و قربت الساعة و از آنحضرت صلوات علی من استجاب له من ابواب برائی خود شب بقیامت
 رسید و طلب این نیمی بیان فرمود که لفظ الشعبة و تسعد المغیبة
 پتانکه صحیحین و غیره ثبات شده و خود جناب نبوت غیب هنگام برانها نه خویش
 نبی در آمد و علت درین هم همین که است مفاعلات انبیا نه بر حالت غیر مناسب است
 که از ان تا اثر نفرت می گردد و تجویزش در دخول احد از زمین بر دیگر بدون امتیاز است

کتاب الجنائز

مرگ بسیار یلومی باید کرد که با دم و برنده لذت و مزایاست و بدان امر واقع شده
 از روی موت نباید کرد از گزندیکه فرود آمده است و اگر چاره ازین تمنانه باشد
 اللهم اجعلنی ما کانت الحیة خیر الی و توفنی ما کانت الی فاة خیر الی
 گوید و مردن بخیرین بعرق جبین باشد و تلقین لا اله الا الله بموتی مامور است و
 مستحب است خواندن سوره یس بر مردگان نزد حضرت برائی سلمه را مدید که دمه اش
 باز است بصر او را باز خوانید و فرمود بصر تابع روح می شود و نز و قبض و منع کرد از دعا
 بر بخویش بنا بر آنکه ما که آمین می گویند و گفت اللهم اغفر لابی سلمه و ارفع در
 فی المهد بین و افسح له فی قبره و قرار له فیهِ و اخلفه فی عقبه و چون آنحضرت
 وفات یافت بجانه صبره اش پوشیدند و ابو یکریم در سوره اش داود و سوره یونس آنجسته را می خواند

تا آنکه از طرف او داد کند و سیکه که از راه حله افتاده بمرد حکم غسل او بآب و کنار داد و
فرمود در دو جامه اعراسش کفن سازند و غسل دادند آنحضرت و قیص بود و دعوی
خصوصیت محتاج دلیل است و در باره غسل نیز بشارت داده که سه بار یا پنج بار یا
نیز یا ده بآب و برگ کنار بشویند و انجام کار کافور یکبار بمرد و از او خود را شعله را و سبخت
و امربدایت غسل از جانب یمن و مواضع وضو نمود و موسی سرش را سبکی بافتند و
کفن آنحضرت صلعم سه جامه سفید از پنبه بود و پیراهن و دستارنداشت و شتر مرغ است
تکفین و قیص بدلیل آنکه آنحضرت قیص خود از براسه کفن عبدالله بن ابی منافق بخشد
و آخر فرمود و پوشتیدن بجایهای سفید و کفن کردن مرد و دران و احسان کفن که ماکو است
مرد و بان تمام و نظیف بودن کفن است بی اسراف و نود و کند دران برابر باشد و از
کشتگان غرور و احد و دو و کس را در یک جامه فراهم کردند و این بنا بر ضرورت باشد
و هر که در اخذ قرآن اکثر بود او را پیشتر در گور نهادند اما غسل ندادند و نماز نگزاروند
و این سنت است در شهادت و احادیث اثبات نماز بر شهادت اگر چه بطریق متعدد و قیص
لیکن در همه کلام است و از بهای گران در کفن منتهی آمده و زیرا که سیریع السلب است
و با حمله در شتر و عیت کفن از براسه میت شک نیست و نه ریب در عدم و جوب نیاد
بر یک جامه است و از آنحضرت صلعم بودن کفن بر صفتی از صفات یا عددی از اعداد
ثابت نشده جز آنکه در تکفین دختر مرحومه اش ام کلثوم اول از از باز درع باز خمار
باز بلفه داد پس در جامه پیچیده شد و اگر چه درین حدیث مقال است لیکن خارج از حد
اعتبار نیست غایت آنکه کفن زن برین صفت مستحب باشد و در کفن مرد امربیک جا
و دو جامه وارد شده و عائشه را گفت که اگر پیش از من بمیرد غسلت و هم و این دلیل
بر آنکه زوج و زوجه اولی تر از غسل دادن یکدیگر و فاطمه علی علیها السلام را وصیت غسل
فرویش فرمود و دو سه چنان کرد و آسمان بیت همیس ابو بکر را غسل داد و این و محضر صحابه بود

و احدی بر آن انگارند و وزن غماریه که در نماز مجبش کردن نماز و کفن او فرمود
 و سبکی که خود را بشقص بکشت بروی نماز نکرد و برگردن سیاه که جابرب کشته
 مسجد نبوی می کرد نماز بگزارد و فرمود این گویا پرازدن سبکی است بر اهل خود و نماز
 روشن اگر آنهاست و از غمی غمی فرموده و چون خبر مرگ نجاشی آمد بمصلی برآمده نماز
 بگزارد و چهار تکبیر بر آورد و پنج و شش و هفت تکبیر نیز آمده است و زیادت تکبیر یعنی
 مزیت مرده است در فضائل و لیکن جابرب حدیث جابرب کثرت و از طریق جابرب حفظ
 صحابه وارد شده و احادیث خمس و جزء آن مقارب آن در صحت اسانید و ستون نیست
 تا آنکه بعضی اهل علم اجماع صحابه بر این روایت کرده اند و مرد مسلم که بر جنازه او چهل کس
 غیر شترک بایستند شفاعت ایشان در حق و سبب قبول او قائل شود و عاصی
 احوج است بسوی آن از غیر عاصی و امتناع از نماز بر قرضه از مسوخ است و آخر امر نبوت
 گزاردن نماز بر هر بیت بود اگر چه بر دی قرض باشد و وفای کند باشد و بر جنازه تکبیر
 در نفاس مرده بود برابر و سوا بایستاد و در جنازه مرد برابر مرده است و آن بایست
 نه غیر آن و احادیث از اهل علم ترجیح قول حدی از صحابه بر قول و فعل رسول خدا مسلم
 قائل شده و بر هر دو پس برین در مسجد نماز جنازه بگزارد و این حدیث نزد مسلم است از عائش
 و حدیث فلا شئ له ضعیف است یا جمیع لاشئ علیه است و بر ابوبکر و عمر نماز در مسجد بگزارند
 و حکم بر این است آن در مسجد کلام بر غیر اسلوب صحیح است و خواندن فاتحه و سوره بعد از تکبیر
 اولی در جنازه سنت است بخاری روایتش از ابن عباس کرده و چون موطن موطن
 دعاست نه موطن قرائت قرآن پس اقتصار بر ماوراء از فاتحه و سوره متوجهاست و این
 اشتغال بجزء دعا کافی است و از دعای و سلم بر جنازه است اللهم اغفر له وارحمه
 و عافه و اعف عنه و اکرم نذله ووسع مدخله و اغسله بالماء و الثلج و الدنق
 من الخطایا کما نفیت الشبک الا بیض من الدنس وابدله دارا خیرا من

دانه را هلاخیر امن اهل و داخله الجنة و قه فتنة القبر و عند اب النار
 رواه مسلم و در اینجا غبطه می رود که کاش این جنازه می بود و بر جنازه دیگر این دعا
 کروا اللهم اغفر لجدنا و صیفتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرا و انثانا
 اللهم من احببتنا منا فاحیه علی الاسلام و من تقیبتنا منا فقهه علی
 الایمان اللهم لا تحرمنا اجرنا و لا تضلنا بعدة این نیز در مسلم و سنن است
 و در نماز بر مرده امر با خلاص دعا آمده و آسن آنست که میان هر دو تکبیر دعای از او علیه
 واره بخواند اما سبب صلیین بر جنازه بحق اسوات پس معلوم است که محل آن نه از برای
 این کار کرده اند آری اگر چنان باشد که دعا از برای میت روان شود مثل آنکه مرده
 معلوم اتفاق است اینجا صله دعا از برای خود و سایر مسلمین بکند اگر ضرورتی لم یجی بگوید اگر
 نماز بران منافق شده است و من حسن اسلام المرء تق که مالا یعنیه و صلوة بر
 عضو واحد نیامده مگر احاق اکثر حکم کل و چه دارد و حدیث لایق م الرجل فی سبطه
 شامل جمیع صلوات و معنی از غیر است پس ولی بیت اولی تر از غیر باشد و قربان بهر
 جنازه رفته چه اگر نیکو کار است زود رسانیدنش بگو و تقسیم بیوسه نیکی است و اگر نیکو کار نیست
 انداختن شر از گردنماست و حاضر جنازه را که بران نماز بگذارد یک قیراط اجر باشد و هر که
 تا دفن حاضر ماند او را دو قیراط بود و قیراط همچو که بزرگ باشد و بشصتیجیل احدم آمده و در
 پس جنازه رفتن از آنحضرت صلوات الله علیه و عمر ثابت شده و پیش رفتن و از زمین بسیار
 رفتن همه جائز و برابر است و سنت در شی قصد است و مراد با حدیث مصرح با سراع
 نه افراط و در شت خارج از حد اعتدال است چنانکه مراد با حدیث مر شده بقصد نه افراط و
 بطور است بلکه مراد ملوک طریق و وسط میان افراط و تقریط است که بران اسراع نسبت
 با فراط و در بطور و قصد نسبت با فراط و اسراع صادق آید پس شروع دون خست فوق شت
 ماست در هم باشد و در فضیلت مشی در پس جنازه حدیثی صحیح یا حسن نیامده و اقوال صحابه

مختلف است و محبت بران غیر مسلم و رفتن زنان همراه جازه نمی‌عنه است
 و استادن از برای آن شیخ باشد ولیکن این مسئله خالی از مضائق نیست هر که هرگز
 روئش چند تا آنکه مرده را بر زمین نهند و سنت در آوردن مرده در گور از جانب پائین
 و نزد نهادن در گور بسما الله جلی صله و سوال الله گفتن در حدیث ابن عمر زو اهل
 سنن وارد شده و دارقطنی اعلاش بوقف کرده و گناه شستن استخوان مرده همچو
 شستن زنده است سعد بن ابی وقاص گفته از براسه سن کعبه بگذرد و بران خشت خام
 استاده کنی چنانکه بار رسول خدا کرده شد پس کجا ولی باشد و شوق لباس به است
 و بلندی گویک شیر پس است نه زیاده و بلند را با خاک برابر ساختن آمده و آنچه کردن گوی
 و شستن بران و بنام کردن و لوشستن بر قبر سه آمده و اصل در سنن تحريم است و خاک بر
 مرده سه بار به است استاد می باید انداخت و بعد از فراغ بر قبر استاده استغفار و سوال
 بتبشیت می باید کرد این حدیث را ابو داود و از عثمان بر و ابیت کرده و حاکم تصحیحش کرده است
 و حمزه بن حبیب تابعی گفته صحابه دوست می داشتند که بعد از تسویه قبر و انصاف مرده نزد
 گور استاده و چنین گویند ای فلان بگو لا اله الا الله و این سه بار گوید ای فلان بگو لا اله الا الله
 و در نبی الاسلام و نبی محمد و لیکن این موقوف است نه مرفوع اما طبرانی رفع آن از
 حدیث ابی امامه مطولاً روایت نموده و در صدر اسلام زیارت قبور منعی عنما بود پس امر
 زیارت مردهگان فرشته بنا بر آنکه مذکر آخرت و مزید در دنیا است بیست یک بار بگوید
 غریبان شهر سیر کن حسین که نقش الما چه باطل افتاد است و لیکن درین امر
 فرمان بسفر از راه زیارت نیست خواه زیارت پیغمبر باشد یا غیر او و درین مسئله قتل و
 زلازل بسیار دلائل علم قدیم و حدیث را داده و حق دران باشیخ الاسلام ابن تیمیة رحمه الله
 و همهمه جمع صحیح و بر ذرات قبور و ناطق و سمعه لعنت آمده و صیغه مبالغه خوانمان کثرت
 و اندازن زیارت بر قبر می گریست ائمه از زیارت نفرموده و گران زنان بر عدم نوح عهد گرفته بلکه

شد که مرده معذب می گردد و در گور بر نوحه یعنی اگر برضای اوست و این وجهش
متفق علیه است از این نظر چون ام کلثوم دختر آنحضرت را دفن کردند آنحضرت نزد قبر
نشست داشت و هر دو چشم مبارک اشک می ریخت **س**

بکت حلیفی الیهی فلما رجع لها عن العلم بعد العلم أسبلنا
ووفن بونی در شب منی غم است مگر نزد اضطراب و فرمود بآنزید از برای آل خضر طعام
زیرا که ایشان چیزی رسیده که از ساختن طعام باز داشته و نزد بر آمدن بسوی مقابر
این دعا آنحضرت علیه السلام اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین
وانا ان شاء الله بکمال احقاق فسنال الله لنا ولكم العافیة رواه مسلم وایت بار
قبول اهل سینه بگذشت و روی مبارک بآنها کرد و گفت السلام علیکم اهل القبور
یفخر الله لنا ولكم انتم لنا سلف و نحن بالاث و این را ترمذی حسن گفته و در حدیث
عائشه نزد بخاریست که از سب اموات نمی فرموده بنا بر آنکه بخیرای عمل خود رسیده اند
گفته که احیاء را باین سب ایذا ندید و شفع باب سب افضل است و ائمه سلف است
از صحابه و تابعین قریب ایشان و مجتهدین و محدثین است که نقل احکام اسلام و روایه افشاء
خیر الانام اند و هر چند باب مؤمن شوق است ولیکن سب صحابه از امامات کفر باشد لیغیظ
بهم الکفار فصل بیار را تا وی جائز است و تفویض افضل و علی که در اسلام و ایمان
و نجات معتبر باشد و در مرگ به کار آید علم است به لا اله الا الله و لیس کشفه شوق
دانه لایحیط به علما و اول توحید است و ثانی تنزیه از تشبیه و آنست که تمایز فرق میان
ذات و صفت وی عز اسمه و جلالت صفت و میان ساز و ذات و صفات مخلوق است
چه نفی مثل شامل ذات و صفات هر دو است و دلیل بر تفرق نامعلوم بلکه معدوم و شرک
در هر دو موجود و مفهوم بلکه واقع و ثالث تعظیم تسلیم راحت نفس از وقوع در عادی
غیر دخل در روح انسان است و عارف خدا برین صفت شرح عارف بخداست و شرف

تزییفات که اهل کلام خود را و دیگران را بدان مشغول ساخته اند احدی را از خلق حق تعالی بهرست آن متعبد نکرده اند که قرون مشهور و لما باخیر بگذشت و همگان از زمین و سانس و دسائس در غایت بودند تا تکلیف ایمان بر سبب حدیث و قرآن است بر آرائی فلسفه و عقول داشته اند اهل یونان و باجمعه علم کلام با اعتبار اصطلاح از علمی که متعبد در کمال اسلام و ایمان باشد در و ردی و صد ری نیست آثار قی از علم ندارد اللهم اهدنا لاشعاعها کما هتدنا بمعرفته و اعصمنا عن الزلل و الزلل بحالک و طوالت و امر مریض بر نفس تجلّص از تحقیق عیال و از باب امر معروف و نهی عن المنکر باشد و وصیت اگر چه در همه حالات لازم است ولیکن در مرض موت و نزد ظهور مقدراتش حقیق و حق است بنابر غلبه نظر بر میل و اشتها و بران نزد ضرورت واجب بود و مستحبست گردانیدن روی میست بسوی قبله و بر پهلوی راست خوابانیدنش و بنده سخن چنین کشاده اگر چه دلیل بر این وارو نیست و حق از نوح مستقیم نمی آید اگر کار نباشد زیرا که گریستن امری زائد است بر نیاحت مگر آنکه همراه بکار کارس ناجائز باشد و وضعی که استطاعت دفع آن ندارد و کتم صورت که طبع ازان بجزئی گرایش نیست بلکه احادیث اذن بکار محمول است بران و غسل میست فرض کفایه باشد بر مسلمین و ادوات است که فاسل عادل باشد اگر چه از خاسق هم رواست و کافر را موارات میسندست بدلیل آنکه چون ابو طالب بر او آنحضرت علی را فرمود اذهب فی اربابک اخرجه ابو وادو و النساء و نزد بعض موت ابو طالب باسلام بوده است و لکن اذ کتاب و سنت غیر خانی بنصبت و علم و تحقیق عند الله و تطلیب مساجد مرده مرفوعی نیامده و لکن اگر از برای ستر و اخراج بکنند نیست بلکه خوب است و جماعت در نماز خجازه شرط نباشد بنا بر آنکه اصل در نماز شش و شش است که بچون نماز پنجگانه باشد در مجری بودن فردی شل اجزای جماعت و هر که خلاف آن نکرده بدلیل آنکه تحقیق بجمعی صحابه بر تجویز صلوٰه بر آنحضرت صلوات و وفات شریف

ببلد پافرا و منوع است زیرا که بعضی در آن حین متفرق بودند اگر چه اکابر ایمان در مدینه
 موجود باشند بر تقدیر فرض این اجماع سکوتی خواهد بود و عارف با حصول سنی دانند
 که اینچنین اجماع بحجت بر بنی خیر و فصل تجویز قبور انبیاء و ائمه و صلیا و انبارتی از علم
 ندارد و حدیث ابی الیمن نزد مسلم و اهل سنن نص است در تقوی قبور شریفه و طمس
 تمثال و آزار بنا بر قبر نموده اند پس بر همه چه مرفوع یا مشرف بودن قبر لغت است
 آید از منکرات شریعت باشد و انکار بران و برابر ساختن بجاک واجب است بر
 مسلمین بدون فرق در آنکه گویند یا غیر او و حدیث صحیح بود یا طایع جماعه از
 اکابر صحابه در عصر نبوت بر او اما قبورشان مرتفع نگشت بلکه علی مرتضی را ام قبور شریف
 فرمود و خود صحابه قبر نبوی را بلند نکردند و آخر قول نبوی لعنت بر سجد کردن قبور انبیاء
 و نه از وزن گرفتن قبر مبارک خویش است و صلیا و علماء اجماع مردم اند باین شعار و
 این شعار است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوسی آن ارشاد فرموده و تخصیص ایشان باین عبارت
 سینه عنما تخصیص بجزیست که غیر مناسب علم و فضل است بلکه اگر اینها سخن در آید شک
 نیست که از اتحاذ بنیه بر قبور خود و زخرفت آنها فریاد بر آرند و هرگز رضا باین شعار
 مبتدع نیست عینه نمهند و هر که در حیات خود بدان رضا دهد و در بعد موت بدان وصیت
 کند وی خود فاضل نیست مگر از فضل خدا و فضل و عالم بالهد و عارف باشد بقیه را علم
 زاجر است از آنکه چنین زخرفت مخالف هر که نبی بر گور او بجا آورده شود قال الشوکانی
 رحمه فی الویل فما اقیح ما ابتدعه الجھلة من زخرفة القبور و تشدیدها و ما
 اسرع ما خالفوا و حیدة رسول الله صلی الله علیه و آله عند موته فجعلا اقباده علی هذه
 الصفة التي هي علیها الآن و قد شد من عضد هذه البدعة ما وقع من بعض
 الفقهاء من توسیخها لاهل الفضل حتی دونوها فی کتب الهدایة و الله المستعان
 و اگر صرف امتیاز قریب و اخصیص مراد است از برای زیارت پس موضع قبر و در یا قنصیب شجر

بیر غیر ممکن نیست تشدید اینیه در منع حیطان و قبیح و تزویق ظاهر و باطن چایست و بالذات و بقیق

کتاب الزکوة

اسلام شرط وجوب زکوة نیست بلکه کفر مانع از صحت باشد و کفار مخاطب اند بحسب مع
شرعیات بر مندرج منصوص و مفتاح و لیکن مانع کفر از صحتش منع کرده و مکلف مخاطب است
بر رفع آن موانع که با وجودش واجبات از وی غیر مجزی اند و این قاعده کلیه در هر
باب از ان ابواب می رود که اسلام را در آنها شرط وجوب می گردانند آری آنچه در غیر
شرطیت باشد تکلیف است و هر چند از ان مردم از ان بگیرند ولیکن نزد همان نظر
در آنکه زکوة یک از ارکان اسلام است و چهار رکن باقی جز بر مکلف واجب نیست باشد شرط
تکلیف مستعدنی نماید و کیف که شریعت زکوة از برای تطهیر تزکیه است چنانکه قرآن کریم
بدان گویاست و این هر دو را بر آن غیر مکلفین نمی توانند شد و حدیث امر با تجار
در اموال یتیمی تا زکوةش بخور و بخت نمی ارز و همچنین در آثار مرویه از صحابه حجت
نیست با آنکه معارض بوده اند با شال خود و بر موجب زکوة جیبی بنا بر تنگ بعمومات
و جب است که بقیه ارکان اربعه را هم بعمومات بروی واجب گردانند و با جمله اصل در اموال
عباد حرمت است لا تا کل الاموال کما بینکم بالباطل و لا یحل مال امرئ
مسلما الا بطیبة من نفسه و لا سیما اموال یتیم که قواعد قرآنی و زواج حدیثیه
در ان اطلاق اکثر از ذکر و حضرت و ولی یتیم که زکوة از مال او می گیرند و هرگز از تبعات در
هن نیست زیرا که و چه چیزی گرفته است که او تعالی اخذ آن بر مالک و بر و س و بر
مال واجب نکرده اما اول پس باین جهت که مفروض آنست که او حبیب است مناط
تکالیف شرعیه که بلوغ باشد هنوزش دست بهم نداده و اما ثانیه پس باین جهت که او
مالک مال نیست و بر غیر مالک زکوة واجب نباشد و اما ثالث پس باین وجه که ختمها

لکالیف شرعیة مختص بنوع انسانیت بر دایه و جاد و اجب نیست فصل آنحضرت
 مسلم چون معاذ را بسوی یمن گسیل کرد فرمود او تعالی صدقه را در اموال ایشان فرض
 کرده است از اغیار گرفته آید و بر فقر او این که ده شود و این حدیث متفق علیه است
 و لفظ بخاری را است فصل فی بینه صدقه در اهل بوجوب کتاب الی بکر صدیق
 رضی الله عنه که در همین روایتی است که در بینه صدقه در اهل بوجوب کتاب الی بکر صدیق
 فرض شد بجناب نبوت که در این است که در بینه صدقه و چهار شتر و آنچه در این قدر باشد
 نیست مگر گوشت و در هر پنج شتر یک گوشت و در بینه صدقه و پنج شتر تا سه و پنج یک
 بنت الی محاض این پنج است یعنی آنکه یک سال بران گذشته و قدم در سال دیگر گذاشته
 و اگر نباشد این لبون ذکر بینه صدقه یعنی آنکه دو سال بران گذشته و پا در سال سوم
 نهاده و در سه و شش شتر تا چهل و پنج یک بنت لبون است و در چهل و شش
 تا شصت و یک حقه طر و قه اکل است یعنی آنکه از سه سال گذشته و در سال چهارم در آن
 و در شصت و یک تا هفتاد و پنج یک جذعه است یعنی آنکه از چهار سال گذشته و در سال
 پنجم در آن و در هفتاد و شش تا نود و نوبت لبون است و در نود و یک تا یک صد و
 دو حقه شتر گرفته و در زیاده بر یک صد و نوبت در هر چهل و یک بنت لبون و در پنجاه
 یک خسه و در چهار ایل خود هیچ صدقه واجب نیست مگر آنکه صاحب شتر خواهد و جیر
 بطریق طوع و طریق تبرع بدهد

فصل در صدقه غنم سائمه که بیرون می چرند

در چهل گوشت تا یک صد و نوبت یک گوشت است و در از ازان تا دو صد و گوشت
 و در از ایلر دو صد تا سه صد سه گوشت و در از فزون بر سه صد در هر صد یک گوشت و در
 کمتر از چهل گوشت اگر چسبی و نه باشد شلا صدقه نیست مگر آنکه صاحب غنم خواهد و جمع
 میان متفرق و تفریق میان محقق و خوف صدقه ناجائز است و در تصالی که شترک میان

و در شریک است مزاج با هم بوی لازم باشد و در صدقه گویند پیر و خداوند عجب بزرگ
 گرفته نشود مگر آنکه صدق خواهد بود در فقره ربع عشر است و انصافش و در صد در ششم
 پس در یک صد و نود و در صد صدقه نباشد مگر آنکه صاحبش بخوابد و بر هر که صدقه بدهد
 ولیکن نزدش خنده نیست بلکه خسته است از وی همان خطه بپذیرند و همراه آن چقدر دو گو
 بشرط آنست که در عجب است مانند و بر هر که صدقه بدهد و حقه دارد و بلکه بدهد و از وی
 همان خنده قبول کند و صدق که صدقه ستانده است و دو گوشتند یا بست و نیم
 که صدقه دهنده است بدو و انبجاری فصل در هر سه گاویک گو سال یک سال است
 نباشد یا داده و در چهل گاویک گو سال دو ساله است که داده باشد و آن صدقات
 مسلمین بر بیاه شان باید و جز در دو راهی گرفته نشود و در غنیمت و فرس صدقه نیست
 احمد و سلم زیاده کرده مگر صدقه فطر که بر عید است و در هر چهل اهل سائمه یک نیت لبون است
 و تقرب اهل از حساب رد نباشد یعنی مالک ملک خود از مالک غیر جدا نکند بلکه بچنان
 خلیط دارد و هر که زکوة واجب بایستد اجداد او را اجزا باشد و هر که نه ارام از او بستاند
 نیکمال او تا وانی از تا و انساکی است و عقوبت مال در چند جا ثابت شده و مقصود
 بر مورد خود است قیاس بر آن صحیح نیست و کند اشافه تعلیق قول بر ثبوت این حدیث
 کرده و آن ثابت است نزد احمد و ابو داود و نسائی و حاکم تصحیحش نموده و آنحضرت صلی
 فرموده چون ترا و صد در هم باشد و بر آن حوالان حول گردی در هم در آن واجب است
 و در کمتر ازین مقدار خود هیچ واجب نیست مگر آنکه بست و نیارد آشته باشد و این
 نصاب طلاست و در آن نیمی و نیارد است بعد از حوالان حول و هر چه بپذیرد بچنان صاحب
 باشد و نیت زکوة در مال تا آنکه سال کامل بر آن بگذرد و این حدیث حسن است
 تر از نیمی تصحیح از بخاری آورده لیکن راجح و قف است و هیچ موقوف در حکم مرفوع با
 نبایر آنکه مسح اجتناب نیست و عملی گفته در بقع حوال صدق نیست و در مال نیم امر تجارت

آمده تا صدقه آنرا بخورد اما مسندش ضعیف است و هر چند شاهی مرسل دارد اما بحیثیت
 نمی آید و در امام رانی رس که نزد حصول صدقه دعا کند از برای توتم و اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیْهِمْ
 بگوید تعیل صدقه قبل حوالان حول خصیت است و در کمتر از پنج اوقیه در ورق و در کمتر
 از پنج ذره و از شتر و در کمتر از پنج و سق در شتر صدقه نیست و در لفظ بجای شتر شلخته تمر بقویه
 باز یاد است حب آمده و اصل حدیث متفق علیه است فصل هر زمینی که غنری است یعنی
 بارانی یا آب از چشمهای خور و در آن عشرت و هر چه را آب از چاه می دهند و بسانیه می
 شتر و گا و سیرابی نمایند در آن نوزده عشرت و این نزد بخاری است و ابو داود و بخاری
 غنری بعل روایت کرده و آن تخلی و درختی و کشتی است که برگه های خود آب می آید
 در آن عشرت و در حقی بسواری نضج نصف عشر و حله در زکوة چهار جنس است گندم و جو و بر
 و خرباز و انخیز و خرپه و امار و سق و عفو آمده و مسندش ضعیف است و نزد خص یعنی انداز
 و نشت انگور و خرما بگوید یک شت بگذارد و نه کمتر از ربع نباید گذاشت و خرص تا که خرص
 خاست و در زکاتش زیب بستانند لیکن در سنن این حدیث انقطاع است و اسما
 بنت یزید نزد آنحضرت صلعم آمد و در دست و خورش دو یاره از طلا بود پرسید زکوة این
 زرمی دهی گفت نمی دهم فرمود ترا خوش می آید که او تعالی روز قیامت خود را سوار کنی
 بتو چو شاند اسما آن هر دو را بیفکنند این حدیث نزد اسب و او و مرتزی و نسائی است
 و اسنادش قوی و حاکم تصحیحش از حدیث عائشه کرده و مؤید او است آنکه ام سلمه و ضاحی
 از دو هب می پوشید آنحضرت صلعم را پرسید که گمرا این کمتر است فرمود چون بزکاتش داد
 کمتر نماند و این نزد ابو داود و دارقطنی است و حاکم گفته صحیح است و با بکله در زکوة علی چهار است
 و جوب و عدم آن و آنکه زکاتش اعاده است و آنکه واجب یک بار است و پس و نشت است
 که اهم و هب و فضله مضروب و غیر مضروب میسبب باک و سایر انواع علیه راست می آید
 و این قدر و وجوب زکوة درین همه باسند باشد و معی اختصاص بعض انواع زروسم طاب

بنا بر زکوة علی

مطالب بلیل است و این بر تقدیر است که در وجوب زکوة مجزین عموماً که جمیع ما
 یصدق علیه زیرا و سبب است دلیل دیگر و از آنکه باشد و کیف که در خصوص حلیه
 نصوص احادیث آمده **فصل** سمره بن جندب گوید امری کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 صدقه از مالیکه براسه پنج طیلمی ساختیم سواها بود او پس اگر این حدیث ثابت گردد
 دلیل باشد بر وجوب زکوة در مال تجارت هر چه باشد از اسپ و شتر و کتف و آتش و
 آتش و فروش و ظروف و نخ و آن ولیکن اسنادش یمن است کما قال الحافظ فی الموضع المرام
 و در تفسیر گفته و رسدش به حالت است یعنی سلیمان بن سمره که راوی آن از پدر خویش
 محمول است و شواکفی در و بیل گفته که لا تقام بمثله الحجة لما فی اسنادها من المجاهیل
 و همچنین حدیث فی الابل صدقتم انهم باجلاء طرق خود ضعیف است چنانکه در تفسیر الباری
 بدان تصریح کرده جز آنکه در یک طریق لا باس به گفته و از اینجا دریافت شد که دلیل ال
 بر وجوب زکوة در اموال تجارت نیست و برات اصلیه تحصیل دست تا آنکه دلیل
 نقل از انان بایستد و این منذر که حکایت اجماع بر ایجابش کرده جرات عجب است
 و اگر گیریم پس حجت بر قائل بحیث اجماع خواهد بود و نیز غیر و س و استدل لال بحديث
 خالده که اورع و اعتد خود در راه خدا حبس کرد و جنبه از محل نزاع است و در هیچ تکلیف
 عام البیوی قول بایجاب بلا برهان ساطع و حجت تیره تجربی بر خدا و تقول بر رسول و است
فصل در رکاز که فراو بدان و فینه جاهلیت است خمس واجب گردد و در روایت
 آمده که اگر کنز را در قرینه مسکونی یا بدینسانه و اگر در ویرانه یا بدوران و در رکاز غنیمت
 و سندن حسن است و رکاز را بعد از هم تفسیر کرده اند لیکن اول ارجح است و گرفتن آن مختار
 صلوات الله علیه از کانه های قبلیکه ثابت **فصل** ایجاب مال یوجب الصدقة بر عباد و غنیمی است
 نه در ع و نقد و استدلال بثلث خذ من اموالهم مستلزم وجوب زکوة در هر جنس از آن
 اجناس است که بران نام مال راست می نشیند و نه آن حدید و نحاس و رصاص و ثياب

و فرایش و حجر و درست بلکه هر آنچه مالش بخواند بر تقدیر یک از اموال تجارتش نباشد
 حال آنکه احدی از مسلمین بدان قائل نیست و این تینا باینست که اول آن تخصیص اموال
 مذکور است از عموم خدایان اموال هم وارده شده تا آنکه قائل گوید که زکوة غیر تخصیص بنا بر
 بقایر عموم اول واجب است بلکه در آنچه از اموال عباد و شریعت زکوة ثابت است آن
 اموال مخصوص و اجناس معلوم است و در غیر آن زکوة واجب نبود پس واجب درین
 صورت محل اضافت در آن یک بر یک بر عهده است چه در علم اصول و نحو بیان مقرر شده
 که اضافت منقسم است بر وی آنچه انقسام لام بوده و آنچه اقسام لام یک عهده است تا آنکه
 محقق مضی گفته اند الاصل فی اللام و چون این معنی مقرر شد پس در جواب هر دو
 و در ویاقوت و زمر و عقیق و لیس و سائر آنچه نفاست قیمت مرتفع دارد و ایجاب
 زکوة در آن بوجوبست و بر تعلیل و وجوب بحد نفاست آثار قی از علم نیست و اگر این
 تعلیل درست باشد باید که در صنوعات از حد بیوچو پیر و تیغ و بندوق و نخ و آن یک نفس
 استیاء و غنی و دشمن است هم زکوة واجب گردد و در صین و بلور و شیش و دیگر استیاء
 که احاطه با انسانا و شوار و مردم و در انار غلب اندمحق باشند بدان پس احسن اوصاف
 و ثروت است بر حد روم شایع و راحت مردم ازین تکلیفات با آنکه نزول آیه را در
 صدقه نقل نشان داده اند و در زکوة فرض فصل احادیث در زکوة عمل مختلف واقع
 شده و آنچه در غرمانهاض از برای احتیاج باشد موجود نیست پس ظاهر عدم وجوب
 زکوة در آن گنیمت فصل در تره از زکوة واجب نیست و درین خصوص آنچه دال بر
 عدم ایجاب است بطرقی آمده که بعضی شایع است و آشیاییکه در آن زکوة باشد
 محصور و معدود است پس در اعدا س آن هر چه باشد چه خضر و اوات و چه جز آن زکوة
 نیست و احتیاج بهومات درین ابواب در حقیقت و بول اولاد و اخا صحت با آنکه بنا
 عام بر خاص اجماع اهل علم مستقیم است و ما احسن التوفیق علی الحد و الدیة

لکرم فی حقین
 زنی در زیارت است
 که از اوقات احوال
 بقیه باقی ماند

والشئى على الطريقة السبعية فذلك هو المجموع الخاص وخير الهدى هدى
 صحت صلح فصل حتى وجوب زكوة از عین است و اخراج قیمت جز بعد رسوخ ساقیت
 بر لیل خذ الحلب من الحب والشام من الغنم والبعير من الابل والبق من
 البقر اخذ به ابن د اوده والحقه و صحه على شرط الشيخين فعل معاودین باز
 مستقطع است بکجاست نئی شایف فصل انجاب زکوة در اموالیکه در ان باتفاق زکوة واجب
 نیست بچود و در عقار و دواب و نحو آن بچود تا جبر با جرت بدون تجارت و رایحان
 آنها در صدر اول بگوش نخورده تا بشنیدن دلیل از کتاب نیست چه رسد استیجار
 ارجار و قبض اجرت از دود و فضیل و دواب در میان ایشان مروج بود و لیکن بال
 احدی اخراج ربع شتر قیمت آن در ایا عقار یا دابه بر اس حول خطور زکوة بلکه انقض
 ایشان در رحمت ازین تکلیف شاق بوده تا آنکه قرن سوم از اهل صد سوم آمد و قول
 بران بلا دلیل بچود قیاس بر اموال تجارت حادث شد با آنکه در اینجا خود در فصل
 سخن است صرح فکیف یقیم الظل والعمى اعمیج فصل پنجم شروع است اخذ
 جزیه است از اهل ذمه و در بدل دمای آنها و هر آنچه بعضی اهل ذمه بر تملیش مصاحت کنند
 و در هر سال بدهند آن هم جزیه باشد چه گاه سه این جزیه بر هر فرد از افراد اهل ذمه یا
 و گاه بر یگانان بقدر اربعین زده می آید و بر اخذ نصف عشر متاع تجارت اهل ذمه و دلیل
 نیامده و حدیث لیس علی المسلمین عشر را نه العشر على الیه و النصاری
 بعضی بطلب و تکلیف غیر متاع علیه است بکجاست نئی از دواگر استیجاب نمایند پس مراد بعشر عشر
 یا مال صلیح یا یا خود از تجارت اهل ذمه باشد اگر از تجارتی گیرند یا حیایات و ضرایب یا
 خراج است که ملوک می ستانند چنانکه در بعضی روایات حدیث آمده و با این احتمال
 غیر متبعض از برای استئصال باشد چه ظاهر در معنی عشر و دواست مکیه فراج دیگر نیز
 بجز جزیه و مال صلح و این دلیل بر اخذ نصف عشر از اموال تجارت اهل ذمه نیست و توفید اراده

چو بیا و شورش حدیث لا تقصم قبلتان فی ارض ولیس علی مسلم احرجیه
 فصل اسوال اہل حرب بر اصل اباحت ہر یکے را خدا آن چنانکہ خواہا از ہر چہ
 خواہد بلی از تائین رواست و سلطان را میرسد کہ جریان را دستوری در آمدن بلای
 اسلام و اذن تجارت در آن قلیل باشد یا کثیر بدین سخن در ستاندن مال مسلمان نیست
 کہ از برای تجارت از زمین بر زمین و در و در روی زمین شطرسے از مال اوئی گیرند
 بدون نظر و آنکہ این زکوٰۃ تجارت است یا چیزے دیگر بلکہ در استحلال این اخذ
 اعتبار بجز و فروج مسلمین از سفائن بجز و وصول از بر بسوی حدود ارض کہ آنجا آمدہ اند
 می کنند پس این اخذ و جزو تحقیق جزو یکس نیست بلا شک و شبہ و اسد العاصم فصل
 تقدیر ماخوذ از اہل و ما از آنحضرت صلا ت ثابت نشدہ مگر همان قدر کہ در حدیث معاذ
 است کہ از ہر عالم دینارے بگیرد یا برابر آن از جامہ معافے بستاند و این حدیث
 را احمد و اہل سنن و دارقطنی و بیہقی و ابن حبان و حاکم از جابجاء اندہ اگر چہ در ان
 مقال است لکن خارج از صلاحیت استدلال نیست پس وقوف برین مقدار متعین
 باشد و تجاوز از ان روا نبود و نقص ازین مقدار بر راسے امام و مسلمانان لباس است
 بنا بر آنکہ حق اینہا است ایشان را اقتضای بعضی ماوجب از حق خود جاہز است و ظاہر
 عدم فرق است در غنی و فقیر و متوسط و راستوای جواز اخذ این مقدار از انہا و تفرقہ در
 اخذ این مقدار میان این ہر سہ بی دلیل است و فعل صحابہ صلاح احتیاج نیست پس
 اقتضای بر مقدار حدیث معاذ تہتم باشد و مؤید است حدیث مرسل ابی حویرث کہ
 آنحضرت صلا ت اہل الید را کہ سہ صد گن بودند بر سہ صد دینار صا کہ کرد و خبر بلیقی

باب در بیان قسم صدقات

غنی را صدقہ زکوٰۃ حلال نیست مگر چہ کسی کہ مال بر اخذ زکوٰۃ دوم خریدار صدقہ
 بہال خود ستم قرضدار چارم غانمے در راہ خدا بچشم سکنے کہ صدقہ خود بفقے ہدیہ کرد و

آمده که غنی و قوی بکتاب را در زکوة حفظی است و سهل فقیر کسی است که غنی نباشد و
 غنی کسی است که بخواهد در هم یا بهای آن از زرنزد خود و از این تعریف و حدیث نفع
 آمده پس هر که مالک این مقدار نیست فقیر است و طبیب و فراش و مسکن و آلات جهاد
 و کتب علم و آلات صنایع و نحو آن از آنچه محتاج الیه است در دین یا در دنیا خارج از این
 مقدار باشد باینچنین فقیر را از زکوة حلال است و مصیر بسوی این تقدیر تنعم و تمتع است که
 فقیر و مسکین بخداوند اطلاق هر یک بر غیر واجب بخواهد و هر سه علاوه ضرورت صحیح است و آنرا
 قرآن مجید شرا و تحریر رقاب و اعانت مسکاتین و رادای مال کتابت است و در دست و
 ظاهر اطلاق آیه شامل کسی است که بروی دین یا باشد غنی بود یا فقیر مؤمن باشد یا
 فاسق و طاعت بود یا معصیت آری فارسی که اعانت او مستحب است و اعانتش بر حرام
 و توقوع در محرم باشد باین شمول و شمول است بنا بر اول و دیگر و هر که دام آر بتا بر سر و تقویت
 بوده مکن و آنرا تا سب و قلع گردیده و طالب اعانت از زکوة بر قضا است آن
 دین است پس ظاهر عدم منع است و تبدیل اشد منقضی بجهاد نیست اگر چه از عظم و
 الی اندست پس در هر چه را میسر می آید خدا یا باشد صرف زکوة در آن صحیح است نیست
 معنی آیه و آنرا واجب بر ما در جای که نقل صحیح شمع دست بهم ندید و قوت است بر حمانه
 لغوی و اشتراط فقر در مجاهد و رعایت بعد است و بجهاد سبیل خدا صرف صدقه در اهل علم است
 که قیام دارند بصالح و بنیة سلیم پس ایشان را نصیب در مال خداست خواه تو نگرانی که
 یا گدا بلکه صرف آن درین جهت از اهل امور است بنا بر آنکه عل و ریه انبیا و علماء و این حفظ
 بیضه اسلام و شریعت سید الانامند و سافری که در وطن و در سفر مالک چیز نیست
 در اعانت او از زکوة نصیب بخیر آن نصیب که بنا بر فقر از آنرا تواند داشت و آنرا نصیب است
 و اگر هر دو جلغنه است هیچ نمی تواند ستاند و اگر غنی در وطن و غفلت و سرفست و قرض
 ممکن نیست اعانت او نیز می رسد و اگر قرض می تواند بدست آورد پس این محل نزاع است

لکن حق اعانت اوست نظر باطلاق آیه و این وجه وجیه است با عدم وجود دلیل دال بر تنبیه
بحالی نه بحالی دیگر فحصل صرف در کوة بنص کتاب مخص با صنف ثمانیه است هر که
زکوة را در حین ازین اصناف نهاد و سه امر خدا بجا آورد و هر چه بر وی واجب بود
شد و اکیاب تقیید بر جمیع اصناف ثمانیه بر فرض وجود بگنان با قطع نظر از حرج
و شتمت مخالف فعل سلف و خلف مسلمین است و آنچه متفق است اکیاب توزیع هر یک صدقه
به اصناف باشد نیامده آری چون جمله صدقات یک قطره در امام فرام آید و سه
اصناف حاضر باشد ندیم صرف را مطالبه حق خود میسر شد و لیکن تقیید بگنان بسوی یا
تقیم آیم نه باعطای امام واجب نیست بلکه درین داد و دهش راسه اوست هر صنف را که
خواهد زیاده و در از صنف دیگر و هر که خواهد کم دهد و زود مدافعت کفار و بغااة از حوزة اسلام
صنف مجاهدین را بر هرگزیند و همچنین چون مصلحت متفقین تاثیر غیر مجاهدین باشد فصل
حلال نیست سوال کردن مگر کسی را یکی ضامن مال دیگری اگر چنانچه باشد و بعد از ادا
حاله سائل نشود و نه زیاده بر قدر حاجت دوم کسی که آفته مال او رسید پس تا اصابت
قوام و سداد عیش سوال بکند سوم فاقه کش که کسی از مردم و دانشمند تصدیق اصابت
فاقه بوی کند و مساوی اینها هر سه صحت است و سائل آکل حرام فصل حلال نیست
صدقه برای آل محمد صلعم بنا بر آنکه او سلف مردم است و احادیث تحریم زکوة بر بنی هاشم
بتواتر منقوی رسیده و مخاف نفس خود بیهوشی این صدقه آنچه در خوار لغات باشد زیاده
بلکه موجود بزیان است و هر عمن الحق بعزل و استندلال بحدیث ان لکم فی خمس الحسن
ما یغنیکم فاذا منعوا ذلك حلت لهم الزکوة بر عدم تحریم صبیح نیست زیرا که در
سندش کلام کثیر است قاله ایشیه حسین بن قیس حبه را وی اضعیف است که اقاله
فی اکلا صنة و مراد بر بنی هاشم آل علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث است
و بس و حق تحریم زکوة است بر بنی هاشم خواه از ایشان بریشان باشد یا از غیر ایشان

واسترواح بخوار صدقه با هم بحدیث عباس قلت یا رسول الله انک سحرمت علینا
 صدقات الناس هل تنحل لنا صدقات بعضنا لبعض قال نعم الا خیرة الحاکم
 صالح احتیاج نیست بنا بر سقایی که در انست تا آنکه بعضی روایات او تم بوده اند که حقیقه
 صاحب المیزان و هموم احادیث تحریم معلوم است تخصیص آنها به شخص غیر حاضر
 نباشد فصل قائل جواز صرف زکوة بفاسق محتاج بسوی استدلال نیست بلکه دلیل
 بر کسی است که عدم منق را شرط جواز و اجزای آنست که صرف لگام می کند و قائل جواز و اجزای آنست
 بموقوف منع است بروی ابراز دلیل ما دام که مانع بوده است واجب نیست که آن تقریر
 علم المناظره فصل کتاب عزیز و سنت مطهره صرح اند که بطایفه زکوة بفقیر و تقیید است بمقتدا
 مسکین نیاید و نیست متبرکات تصدقات مصرف بسته است بفقیر یا مسکین پس صارف زکوة
 درین حال صارف در مصرف شرعیست اگر چه مال حکم و انصاف متعدد دیوے بدو انصاف
 مصرف بقنا اگر است بعد ازین مصرف و این ضار صارف نیست و نه مانع از اجزای آنست
 و هر که از غم باشد که بزودن انصاف جائز نیست وی ولیلیکه صاحب تقیید مطلق و تخصیص
 عام باشد بدارد و نیست در اینجا که تخیلات فاسده که بی براساس صحت نیست فصل
 بنی المطلب مشارک بنی هاشم اند و سهم ذوی القربی و در تحریم زکوة نیز نه من حداس
 ایشان اگر چه در نسب برابر اند و حکم موالی آل محمد صلوات الله علیه است و در تحریم صدقه
 ابن عبد البر گفته نیست خلافت در میان مسلمانان در عدم حل صدقه بر موالی ایشان و اختلاف
 آن تعلیل عدم شرکت در نسب و نبودن حصه آنها در سهم خلافت ثابت از انصاف است
 فصل حلال است گرفتن عطیة سلطان اگر چه جائز باشد آنحضرت عمر را فرمود هر چه
 ترا ازین مال بیاید و تو مشرف و سائل نیستی آنرا بگیر و هر چه چنین نیست انتظارش مکن و او
 سلم و نیز این حدیث دلیل است بر جواز اخذ عماله بعل فصل اوله طایف و صرح اند که آنکه
 زکوة در ذوی الارحام افضل است بدون فرق در میان صدقه واجب و نه و بهر چه ترک

استفصال در مقام احتمال نازل بمنزله عموم در مقال است بآنکه در حدیثی است
که نزد بخاری است تفسیر است بآنکه آنحضرت صلوات الله علیه را فرمود که شوهر و پسر تو حق
بصدقه تو و حدیثی است که ما اخذت با معنی نزد احمد و بخاریست ثابت شده و این
اول تبرع است از قائل بخوار و اجزاء و در قیام او بمقام منع از مانع بودن قرابت با
و جوب نفقه کافی است و قائل بدان دلیل که نافع در محل نزاع باشد نیامده و این
بر تقدیر است که بدست قائل جواز جزمی شک باصل نباشد تکلیف که اول عموم و خصوصاً
ناطبق باشد بخوار و دفعه زکوة بسوی اصول و فروع فصل الله و سلاطین لا سلاطین
زکوة و قبض صدقات و رعایا را دادن زکوة بایشان نزول طلب واجب است بدلیل امت
ان اخذها من اغنیاءکم و با حادیش بحث ساعه از برای اخذ صدقات و حدیث
من منعها فانا اخذها و شرط ما له و با و له کتاب و سنت که دال بر وجوب عطا
اولی الامر است ولیکن در مجموع این اوله آنچه دال باشد بر عدم جواز و اجزای صرف
رب المال در مصرفش قبل از مطالبه امام موجود نیست بلکه وجوب آن برابر باب موالات
و عیب شدید و ترغیب و ترهیب که در عدم اخراج زکوة و اخراج آن و درست مفید
آنست که ولایت صرف از برای ایشانست پس نزد عدم امام خود ظاهرست چنان
نزد وجود او با عدم طلب واضح و اما نزد مطالبه امام پس ظاهر عدم جواز صرف از برای
خداوند مال است بنا بر آنکه عصیان اولی الامرست حال آنکه امر بطاعتش آمده و لیکن
آنکه مجزی است یا نه پس ظاهر اجزاء است زیرا که میان عصیان امر امام و میان عدم اجزا
ملازم نیست و زعم آن مطالب بدلیل است و عز و جحدیث فانا نأخذها و شرط
صالحه مانع از اخراج است مطلقاً و متوکید ثبوت ولایت از برای رب المال است آیه
ان تبدوا الصدقات فنعما هی و ان تحضوها و ان تها الفقراء فھو خیر لکم
درین آیه اعظم متمسک و اوضح مستند است از آن گفته که این آیه در صدقه انفل است

بدلیل سیاق و سباق و احتیاج به عموم لفظ است بخصوص سبب چنانکه در اصول متقرر شده
 آری تطبیق اوله واروده در حق آنحضرت صلعم برین بعد از آنکه او الله و سلاطین نه آنکه حکم آنها
 به محکوم وی صلعم باشد محتاج فضل نظر است و ناظر به مجرای جماع سکوتی که بعد از عصر
 نبوت واقع شده قانع نمی تواند شد و قتال صحابه با مانعین زکوٰۃ بنا بر آنکه او و مصمم
 هم بر منع زکوٰۃ بود و دفع زکوٰۃ بسوی الله و رسول سلاطین عدوان جائز و مسموع واجب است
 در آن شک و شبه نیست و خدای تعالی اعدل از آنست که بدربار المال و توانا زکوٰۃ فرمایم
 سازد کی بظالم و بدو دیگر در صورت دیگر نازل نماید فصل در ایامی امر و غفلت است زیرا که
 ادبای آن بسوی او بجز دمارت و نیست و اگر انابت است به آنرا کسی به یسوی او
 نمی فرستاد و این بدیهه که با سیر آمدن او برای تقرب الی الله یا قصد تبرک با میرزا کورست
 بلکه بغرض طلب عدل یا دفع جوارح است حال آنکه عدل و ترک جوارح بر وی بدو این بهر جهت
 است پس بر این مذکور باین کیفیت رشوت محرمه باشد و اشکال بقبول آنحضرت از سبب
 هدایای مردم غیر واروست زیرا که عدل شریفش منقطع است چنانکه جو راز و سه صانع الله
 تعالی مامون و هدیه بسوی حضرت با لانتش نه از برای جلب عدل و دفع ستم بود بلکه بجهت
 تبرک بلا شک و شبهه و باجماع شیطان بدلیه قبول این هدایا توصل بآنکه جو کرده و مفاد
 که درین توصل است بر عاقلی مخفی نیست و دلایل و دلیلی محسن مجبول است و معارف نزد
 اهل نهی و هم باشد تا بعد بایا چه رسد

بنی نیاز است به دار و در میان واقف اند ما هم از دست رد و خیز با بخشیده ایم
 و نقل احوال این هدیه آنست که امیر با خدا آن بهشاش بشاش گردد و منزلت مهدی نزد
 او رفیع شود و در مجرای این حال اینها را صد روز فکر خاطر خصم هدایت و گرفتیم که در مجلس حکم
 نزد حضور مهدی و خصم او سخنرازی می کند باره در حضور تنهایی خود این سخن را مقرر
 او نیست و این را اثری در حق حجت خصم است کما کافی

باب در بیان صدقه فطر

این صدقه فرض است بر هر بنده و آزاد و ذکراً و استنثی و صغیر و کبیر و حاضر و غایب و بادی که
 مسلمان باشد و آن یک صاع است از غنای از جو و بر روایتی از گندم و دو لفظی از
 اقطه و در روایتی ذره و در آن گندم و دو لفظی نصف صاع از قمح و در روایتی صاعی از زربیب
 و حدیثی صاع خطه صاع است از حدیث نصف صاع و لیکن در آن تصریح با طایفه یا فقیر نیست
 نیست بلکه این خریه گفته که در خطه در حدیث ابی سعید غیر محفوف است و می دانم که و هم
 از کجاست و همچنین ابو داود گفته و با جمله صاع افضل است و نصف صاع مجزی و لفظ
 من طعام که در حدیث متفق علیه است بر فرض شمول او از برای خطه مخصوص است با حدیث
 نیم صاع گندم و لیکن این تخصیص اجماع صحابه نیست که بحجت شاید در آن ادای این
 صدقه قبل از خروج مردم بسوی نماز است و مقصود بیان طهرت حیام از خوردن و رفتن و طهر
 ساکنین نیست هر که پیش از نماز بر آید در زکوة فطر ادا کرده و هر که بعد از نماز و ادای پس صدقه
 از صدقات است و این دلیل است بر عدم اجزای آن بعد از نماز عید و جمیع در آن
 جائز بلکه مستحب است که بقدر کفایت خود و عیال خود روز فطر موجود دارد و در اجساد
 یک صاع زائد بر مقدار کفایت مذکور است بروی اخراج آن لازم است بعد از
 اعفی هم عن الطوائف فی هذا الیام پس فطر فطره است که مستغنی باشد از طوائف
 و کوچک گردی در آن روز و فقیر کسی است که متفق بطوائف در آن روز است پس تخم و حب
 بر وجهی غنای زیاد است بقدر فطره واجب است و تصرفش کسی است که و احیاناً مقدار
 نیست نه آنکه تصرف او صرفت زکوة باشد

باب در بیان صدقه تطوع

هفت کسی که روز شریف در سایه فدای عز و جل یا شریف خلیفه آنست که کسی است که صدقه
 بر شریفی و هدیه آنکه شریف او را بفرستد و این اوست و هر کس در قیاست از بر سایه صدقه

باشند تا آنکه میان مردم فیصله شود و هر که مسلمانی را جامه پوشانند و سینه از جامه سپهر بپوشند
جامه پوشد و هر که مسلمانان را بر سر نهاده و از شمار جنت بخورد و هر که مسلمانان را تشنه را آب
نوشانند و بی از حریق محترق بپاشند و دست بالا بهتر از دست پایین است بالا آنکه بی نهد و
پایین آنکه بی ستاند و بایست در تصدیع بی حال است و بهترین صدقه آنست که او پشت
نویسد و بگوید یا خدا انقیض می سازد و مستغنی را غنی می گرداند و افضل صدقه
بعد مقل است سبک انحضرت صلوات الله علیه زدن دیناری هفت فرمود صدقه کن
نفس خود گفت یک دینار دیگر است فرمود بر فرزند خود صدقه کن گفت دیناری گیر
نیز هفت فرمود بر زن خود صدقه کن گفت زودم دیگر است فرمود بخودم خوشی خرج
کن گفت زیاده فرمود انت ای صبا به یمنه تو دانا تری بصرف آن و زنی که از طعام
خان بدون تناسی بر هاجر انفاشس باید و شوهرش را اجر اکتایش بود و هم خازن را
اجر باشد و یکی دیگر است الکی را اجر کند و این حدیث شریف علی است زن ابن مسعود فرمود
خود صدقه کردن خواست ابن مسعود گفت فرزندان حق اند بدان انحضرت فرمود
ابن مسعود راست گفته شوی و فرزند تو حق اند باین صدقه و در روایتی آمده ترا دو
اجر است اجر خویش و اجر صدقه و این در بخاریست و ظاهر حدیث و صدقه واجب است
و هو الحق اگر چه ایرادش در قطع کرده اند و بمن در جواز زکوة باصول و فروع گذشته و پیش
مردم چسب مردم چه زن سوال می کنند تا آنکه روز ستیغز بیایند و بر روی ایشان پاره
از گوشت نباشد و سوال اموال از باب کثرت سوال اشک است که کم طلبد یا بسیار خواه
ورن گرفته پیش نهیم بر پشت آوردن و بفروختن آن آبرو و خود نگاه داشتن بر سر
از خواستن از مردم است خواه بدیند یا ندیند و سوال غرضی است که سائل بیان روی
خود مجروح می سازد و آنکه از پادشاه خواهد یا در راه را گیرد

استحسنت است که در آیه وَاَعْلَمُوا أَنَّمَا خِفَافٌ مِّنْ شَيْءٍ الْمُمْذَرِّشِ فَرَسَتْ وَأَنَّ خِفَافًا
 وَرَسَدًا وَنَوَاحِي الْقَرْبِ وَنَوَاحِي الْقَرْبِ وَنَوَاحِي الْقَرْبِ وَنَوَاحِي الْقَرْبِ وَنَوَاحِي الْقَرْبِ
 بِحَدِيثِ أَنَّ اللَّهَ إِذَا اطْعَمَ نَبِيًّا طَعِمَهُ فَهِيَ لِلذَّكَاءِ بِقَوْمٍ بَعْدَهُ اخْرَاجَهُ ابْرَاهِيمَ
 مِنْ حَدِيثِ ابْنِ الطَّيْلِ وَنَوَاحِي الْقَرْبِ وَنَوَاحِي الْقَرْبِ وَنَوَاحِي الْقَرْبِ وَنَوَاحِي الْقَرْبِ
 بِطَرِيقِ فَرْخِ وَرَدِ كَغَيْرِ رَاوِرَانَ نَقِيرِ وَطَاطِيرِ نَبَاشِدِ مَفْرَطِ سَتِ وَاللَّهِ يَجِبُ الْأَنْصَافُ
 وَطَاطِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ
 وَرَدِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ
 پَسِ عَدُولِ بَسُو قِيمَتِ جَزْ بِلِيلِ نَعَالِ بَرَانِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ نَقِيرِ
 وَامَّا اِجَابِ آنِ وَرَجِيعِ مَعَاوَنِ وَنَجَاوَزِ اِزَانِ بَسُو صِيدِ بَزْجِ مَسْکِ وَحَطَبِ وِشِ
 چنانکه بسیاری از مصنفین کرده اند پس نا صواب است بنا بر عدم وجود دلیل دال بر آن
 و اصل در اموال عباد که داخل در املاک ایشان باشد بوجهی از وجوه مقتضیه ملک حرست
 و عدم حرج از اخذ چیزی از آن است مگر بطبیعت نفس مالک آن چیز و نه از صحرای اکل باطل
 باشد و یقین در قیامت قتال و در معدن زر و سیم و در حوض جنس است بنا بر آنکه در حدیث
 رکاز آمده قیل و ما الکان یارسول الله قال الذهب والفضة التي خلقت في
 الارض من خلقت اخراجها الیه هقی و هر چند در سندش سید مقبریت و لکن قاصر از
 صلاحیت تفسیر حدیث نیست و اِجَابِ جنس در عمل و تنه صحیح آید که آیه و اعلموا
 انما غنمتم شاة او باشد

کتاب در بیان صیام

فرمود آنحضرت صلوات الله علیه که پیشینگی در رمضان را بر روزه یک روز و زنگر آنکه مردی روزه
 می داشت در آن روز پس و سه روزه گیر و متفق علیه من حدیث ابی هریره و نبی نبید
 ترجمه است و چهار بن یا سه گفته هر که روز شک روزه گیرد و سه عصیان ابوالقاسم کرده

و این را در کتب اربعی تعلیقا و ابل سنن آنرا موصول ساخته اند و این خبر بمیه و ابن حبان
 بتحصیحش پرداخت پس صوم یوم الشک حرام باشد اگر چه خلافت درین سلسله از عصر
 صحابه تا ایندم بوده آمده است و مرکزی لازم که مردم در غلو اثبات و نفی گردیده و احتیاج
 به بیانات دلاله بر شریعت و استحباب مطلق صوم صحیح نیست زیرا که این اوله مخصوص است
 یا حاویث امر بصوم و افطار برویت بلالی یا اکمال عدت و سنه از تقدم رمضان بیک
 صوم و سنه از صوم نصف اخیر شعبان و تجار سه عوام مسلمین بلکه بعضی خواص درین اعضا
 بر صوم و افطار بجز و شکوک و خیالات که از شریعت حقه بر کران اند قاضی عجیب و بکار
 دین و انتظار قیامت است و کیف که ابن عمر از آن حضرت صلعم شنیده که می فرمود چون
 بلال رمضان بینید روزه گیرید و چون ماه شوال بنگرید افطار نمایید و اگر ماه بنا بر ابر
 پوشیده شود اندازد اش بکنید و سه روزه با تمام رسانید متفق علیه و در مسلم تصحیح است
 بتقدیر ثانیوم و لفظ بخاری اکمال عدت ثلثین و در لفظ اکمال عدت شعبان است بیک
 مردم بتجوی بلال رمضان می کردند این عمر دیده باشد حضرت صلعم خبر کرد مردم را بمصیام
 فرمود همچنین یک یا بیشینی آمد و گفت که بلال دیده ام پرسید شهادت کمال الله الا الله
 می دهنی گفت آری می دهم بلال را فرمود تا در مردم بروزه فردا نکند پس در صوم شهادت
 عدل واحد بنزدت و این منافی حدیث اذ اشهد ذوا عدل انما ایاها الهلا
 الم نیست زیرا که ولایتش بر عدم عمل بشهادت واحد بطریق مفهوم است و حدیث صوم
 بشهادت واحد و مردم بدان منطوق است پس مفهوم شرط درینجا بنا بر وجود ارجح
 ازان غیر معمول به است و مؤید است اوله و اله بر قبول خبر احوط علیه العوم مگر آنچه بلیش
 خاص کند و عمل شایع مندرج است زیر عموم بعد تصحیح هر دو خبر که کور بران و درست
 معتبر در صوم رویت لیلی است نه منار که خواه پیش از زوال باشد یا بعد ازان و در عجم
 خلافت آن معنی از معرفت مقاصد شریعی بر اهل دورست و احتیاج بر رویت رکن در روز بلال

در رنگ بطلان احتجاج بر وجوب اتمام بقوله تعالى ثَمَّ أَتَىٰ الصَّيْتَامَ إِلَىٰ اللَّيْلِ
 واین هر دو دلیل غیر ذوال اند بر محل نزاع اول ازان جهت که اخبار سازر رویت در وقت
 معتبر کردند و همین است مراد ایشان از لفظ اس و ثانی از ان جهت که مراد بیان اتمام
 صیام است تا زمان معین افطار و باجملا اعتداد بر رویت هلال در بنهار و در ازانهاست
 فصل نیت از برای صوم از شب واجب است زیرا که در احادیث تصریح است باینکه
 هر که بتبیت نیت صوم قبل از فجر و اجل و افراض آن شب نکرده و ارا صیام نباشد
 و مراد نیت مجرد قصد و اراده بسوی کدام شئی است بدون اعتبار امری دیگر و شک
 نیست که هر که هنگام سحر برخاست و سحر خورد و ارا قصد معتبر حاصل شد بچنین هر که اساک
 کرد از مفطرات از طلوع فجر تا غروب شمس و سه لامحاله قاصد صوم است اگر چه صوم
 دیگر از آن و شرب منع نکرده باشد پس مجرد اراده سحر قائم مقام تبیت نیت است نزد
 کسیکه اعتبار تبیت نمی کند و مجرد اساک از مفطرات و کف نفس از ان همه روز نیز
 قائم مقام نیت است نزد کسیکه اعتبار تبیت نمی کند و هر که گوید واجب در نیت برین مقدار
 است دی برهان بسیار چه مفهوم نیت لغت و شرعا غیر ازین نیست که ذکر وقت و چنانچه
 سائر عبادات است که مجرد قصد در ان کافیست بدون احتیاج بسوی زیادت و شلا و
 نیت وضو و دخول در مکان مقدار از براس وضو و غسل مجرد اشتغال شستن اعضا
 مخصوصه بر صفت مشروطه در نماز مجرد و آمدن در جاس نماز و تاهب از براس آن و
 شروع و دوران بر صفت مشروطه بسند است و قصد و اراده لازم این افعال اند بنا بر علم
 مثل آن از عقلا از براس مجرد لعب و عبث و این در صوم فرض باشد و اما صوم
 تقطیع کسب نفس خود است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودی در آمدنی پرسید که نزد
 شما طعامی هست اگر می خورد و روزی داری ماند و لکن در اینجا میتوان گفت
 که این حدیث را دلالت بر عدم وجوب تبیت نیست زیرا که این سؤال بجا از تبیت

واقع شده برین تقدیر تخصیص صوم تطوع از عموم حدیث تبیین تا تمام است تفصل
 خیریت مردم در تقبیل نظر است و اجل مردم در افطار حسب عباد و بسوی خداست و در
 سحر برکت باشد و تاخیر در آن سنت و افطار برتر با آب نرزد و یا فتن خرمایا مودست
 و آخر صوم وصال نمیده آمده و اصل و زنی تحمیم است و هر که در صوم قزل و عمل زور ترک
 نکند خدا یتیمالی را حاجت در ترک طعام و شرب او نیست گو یا تحمیم کذب گفتار و کردار
 در حق روزه دارد که ترست و روزه حرامش بر غیر صائم اوضح تر از هر واضح است و تقبیل ملا
 بدن زن در روزه جائز و از آن حضرت صلوات ثابت شده ولیکن وصی علیه السلام ملایک
 بود و از برای ارب خود و لند کشیخ را در آن خطمت و جوان را از آن نه فرموده و تلبیه
 را در حکم مضطه داشته و در صوم و احرام حج احتیاج نبوی در حدیث ابن عباس نزد بخار
 آمده و در روایت دیگر از آن بن شد و افطار حاکم و مجرم دارد شده و بخاری و غیره
 تصحیح آن کرده اند لیکن اول راجح است چه حدیث انس که بعد از نهم رخصت و او نصت
 و عمل نزاع و مخفی است ادا تا و بیل و تهویل و حجابست خودش در صوم سوید است و احتمال
 آن حضرت صلوات در رمضان ثابت شده لیکن سندش ضعیف است و ترمذی گفته که لا یصح
 فیه شئی و صائم کپیسیان صوم اکل و شرب کرده صوم را تمام کند و این اطعام و سق
 از جانب خداست و نیست بروی قضا و گفاره آن صوم و همچنین در ذریع قضا
 نباشد اگر چه در استقار قضا واجب است و احمد در سندش اعلال کرده ولیکن در قطنی
 سند این حدیث را هیچ قوی نشان داده پس حق و جوب قضا در تعدتی باشد نه
 و قبی که بی اختیار آید و تفصیل در آن بکتر و بیاری آثار است و لهذا ابن منذر حکایت
 اجماع کرده است بر آنکه تعدتی مفید صیام است تفصل صوم در فقر رخصت است هر که آن ذکر
 باین رخصت خوب کرد و هر که روزه گرفتن دوست داشت بروی گناه نیست و در حدیث
 حمزه بن عمرو سلمی تقویض صوم و فطر بر رای مسافر است و عمل آن بر قطع تا صواب چیه نزد

ابی داود و حاکم تصحیح است بمصادفت ماه رمضان و در حدیث اول ثلث الصلوات امر
 بافطار آن یوم با مخصوص بود پس بر جملت آن امر بمصافه نامیده شدند بجز رخصه و در
 سفور و حدیث لیس من البد الصیام فی السفر بروایت نسائی زیادت علی که
 برخص الله التی رخصکم فاقبلوا آثمه و این تصحیح برخصت مشعر بعزیمت مصوم است
 و هو المطلوب و حدیث الصائم فی القدر که لم یطرق فی الحضر موقوف است
 در آن حجت نباشد و شرط صوم استطاعت است پس تنطش و متاکل را صوم واجب
 نبود ابن عباس گفته و رای علی الذین یطیعون له الخ شیخ کبیر را خصت افطارت
 بجای هر روز یک مسکین را بخوراند و نیست قضای بروی لیکن مر فوعه درین باب در کتابی
 از کتب حدیث ثابت نشده و در کتاب غریزیران دلالت کرده چه آیه و علی الذین
 یطیعون له فذیة طعام مسکین منوخ است بآیه ما بعدش فمن شهد منکم الشهر
 فلیصمه و این مردی است از جماعه از صحابه یا محکم است پس ظاهرش جواز ترک صوم
 از برای مطیق غیر معذور باشد با وجوب فذیه بروی و این خلاف اجماع مسلمین است و آخر
 ابن عباس که ذکر یافت مناسب معنی آیه نیست چه آیه درباره مطیقین است نه درباره
 غیر مطیق صوم و همچنین اثبات فطر از برای حلی و مرضع دال است بر آنکه آیه منوخ است در
 ماعدای این هر دو و علی کل حال در آیه کریمه دلالت بر وجوب اطعام بر تارک صوم غیر
 مطیق نیست و بهر محل النزاع و چنانکه در کتاب بخت دلیلی برین سخن نیست همچنان در
 غیر این هر دو حجت نیره هم دلیلی بران یافت نشد پس حق عدم وجوب اطعام است و باین
 رفته است جماعه از سلف و حجت با شما صحابه قائم نیست و نه احدی را او تعالی از عباد خود
 باین آثار تعبد ساخته و برات اصلیه تصحیست جز نقل صحیح از ان نقل نمی تواند کرد
 فصل کفار صوم یک رقبه یا صوم دو ماه یا پیای یا اطعام شصت مسکین است چنانکه در
 قصه مجامع در رمضان از حدیث ابی هریره در صحیحین و حسن ثابت شده و هم که صحیح هر دو

جنب است از جماع غسل بر آرد و روزه گیر و قضا نکند و هر که میبرد و بر وی حیا باشد
از طرقت او ولی او روزه نهد و این در حدیث متفق علیه از عائشه آمده و ظاهر حدیث
عدم فرق است میان آنکه سیت وصیت کرده باشد بدان یا نه و من زعم خلاف
هذا اقلیات بحجة تدفعه و قضای صوم بر حائض لازمست نه قضاے نماز و در اول
عقل رافع قلم تکلیف است پس قول بوجوب قضا بر مجنون نسع و جوب اداست و چون
خود ادا بر وی واجب نیست و جوب نسع یعنی چه و لابدست بر موجب قضا فصح و جوب
اداء بر ذائل العقل و در وفادار و جائزست تفریق در قضاے صوم بر رمضان بخدیش
ان شاء فراقه و ان شاء تابعه و رواه الدارقطنی و صححه ابن الجوزی و بقول
او تعالی فعدل کفر آیم اُخذ و این صادقست بر جمیع و بر تفریق هر دو بنا بصواب
عدت بهر یک ازینا و بر ادات اصلیه قاضیست بعدم تعبد با شق بمصادق است آیه شریفه
و حدیث فلیست که لا یقطععه ضعیفست نزد جماعه حفاظ -

باب در بیان صوم تطوع و صیام شمی عنها

صوم یوم عرفه مکرم سال ماضی و آتیست و صوم عاشورا مکرم سال گذشته و این
صوم افضل صیام منطوع است و در صوم جب چیزے وارد نشده مگر آنکه داخلست
در صیام اشهر حرم پس مستحب باشد و احادیثی که در خصوص صوم جب آمده همه و ثابتست
و در استحباب صوم یوم غدیر دلیلی وارد نشده و صوم آئین که در ان ولادت یا بخت
یا انزال وحی بموسی آنحضرت صلیم بوده ثابتست و هر که بعد از رمضان شش روز را
شوال روزه گرفت که یا صوم دیگر گرفت برابرست که در اول شوال یا اوسط یا آخر آن
روزه گیر و یا متصل نهد اگر چه اولی اتصالست و لیکن نزل و شرطیت اتصال باشد
و صائم یک روز در راه خدا هفتاد سال راه از دوزخ دورتر افتد و مرد براه خدا نزد اطلاق
جهاد باشد و آنحضرت چندان روز جمعی گرفت که می گفتند که افطار نکند و چندان افطار میکرد

لیکن سیرت که روزه بگیرد و دیده نشد که جز رمضان ماه کامل روزه گرفته باشد و
 بیشتر روزه دارد شعبان می بود و مهنداصوم از اقرب قرب الی الله است آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم سبانه حکایت کرده که فرمود الصوم لی وانا اجزی به و این حدیث
 منشی است از امامی که از وضع تقاضا و اخلاق اهل اهل است ابوذر گفته اند فرمود
 ما را با آنکه سه روزه در هر ماه گیریم سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و این نزدنائی و نزدن
 و این جهان نصیحتش کرده و زن را روزه گرفتن در حضور زوج جز باذن او جایز نیست
 یعنی در غیر رمضان در ایام روز عید الفطر و یوم النحر نمی آید و نهی تقصیر تحریم است و
 ایام تشریق ایام اکل و شرب و ذکر خدای عز و جل است روزه آنها حرام باشد مگر
 کسیکه واجب بری نیست خواه تمتع باشد یا قارن یا محصر بنا بر اطلاق حدیث و
 تخصیص شب جمعه بقیام و روز جمعه بصیام منتهی عنه است مگر آنکه در روز صوم کی افتد
 و تنهار و روز جمعه صوم نباید گرفت مگر آنکه پیش یا پس از آن یک روزه دیگر بگیرد و در شب
 مستنکر نه از صوم نزدانصاف شعبان آمده و حدیث سنه از صوم در روز شنبه
 مضطرب است مگر جالش ثقات اند و ابوداود و گفته این حدیث منسوخ است زیرا که
 ام سلمه گوید آنحضرت روز شنبه و یکشنبه اکثر روزه می گرفت می فرمود این هر روز
 یوم عید شرکانست می خواهم که مخالفت ایشان نکنم و این نزدن سائے و احمد و غیره است
 و این جهان نصیحتش کرده و ظاهر حدیث ابی قتاده استجاب صوم یوم عرفه است مطلقاً
 ظاهر حدیث عقبه بن عامر عدم مشروعیت صوم یوم عرفه است مطلقاً و ظاهر حدیث ابی هریره
 سنه از صوم یوم عرفه در عرفات است و حاکم و ابن خریمه این حدیث را صحیح گویند و بلی
 باستنکارش رفته و جمع میان حدیث ابی هریره و حدیث ابی قتاده آنست که این
 سنه خاص بواج باشد و غیر او داخل زیر عموم حدیث است و بقیه فتاوه بود لیکن بسبب
 بیان حدیث عقبه و حدیث ابی قتاده شکل است و فرموده روزه نداشت کسی که

روزه ابد گرفت این لفظ متفق علیه است و لفظ مسلم لا صام ولا افطمت و ظاهر
 حدیث من فطر صائما آنست که حصول اجر بخیر و صدق فطر است هر چند جرعه از آب
 یا پاره از تر باشد و از برای اعتبار شمع یا سدرق یا ماکول سقا و چیزی نیست زیرا که
 سسای با فطر لغو رفتن چیزیست از گلو شکم واقع شده و من زادنا الله فی حسنة

باب در بیان اعتکاف

و دخل در تکلف بعد از نماز صبح حدیث متفق علیه ثابت شده و این اعتکاف در عشره
 او اخر رمضان می فرمود تا آنکه بمرد و سه مبارک از مسجد می برآورد تا شانه اش گشند
 در خانه جزا برای حاجت در نمی آید حال گشته گویند آنست که تکلف عبادت است یا نیکند
 و حاضر بر جنازه نشود و ماس و مباح شر زن نکند و وجود بجاست لا بدیر بیرون نیاید نیست
 اعتکاف مگر بصوم نیست مگر در مسجد جامع و رجال حدیث نزدانی و او دلایس بهم انداخت
 حدیث موقوف است زیرا که در روایت نسائی لفظ من السنة درین حدیث ذکر نیفت
 و این عباس گفته بر تکلف صوم نیست مگر آنکه بنفس خود واجب گرداند و حق آنست که
 شرط یار کن یا فرض بودن که ام شئی از براس شئی دیگر جز بدلیل ثابت نمی شود زیرا که
 حکم شرعی یا وضعی است و دلیلی که دال باشد بر آنکه اعتکاف جز بصوم راست نمی آید
 نیامده تا آنکه ترغیب در اعتکاف دارد شده و اعتبار صوم منقول گشته و اگر مقبری بود
 ناگزیر بیانش از برای است می فرمود و اعتکاف آنحضرت با صوم امر اتفاقی است و اگر
 مقبر باشد اعتکافش در مسجد اوصلی المد علیه و آله و سلم هم معتبر بود و در غیر آن از احدی
 اعتکاف صحیح نباشد و این باطل است و خود آنحضرت صلوات الله علیه در عشر اول شوال اعتکاف
 کرد و منقول شد که روزه گرفت و یوم فطر بخلا عشر اول است و یوم صوم نیست پس
 عن عدم اشتراط صوم در اعتکاف است و عکسین خطاب را امر یا ایضا که نزد اعتکاف
 اشب که در جابلیت کوه بود مسجد حرام فرمود و این متفق علیه است و در سلم بجائی ۱۰

روز است و روایت صحیحین از روایت احمد است نزد عدم امکان جمع و حدیث
 آنکه گفت و صوم ضعیف است و آنکه گفت یک ساعت و فوق آن بلکه بقدر فراق ناست
 جائز است و اقل آن نقطه مختلفه باشد و این حدیث اگر چه صالح احتجاج نیست لیکن
 اصل عدم تقدیر بوقت معین است و دلیل بر مدعی اوست و یوم کامل بشرط صوم است
 بشرط آنکه آن بر تقدیر نیست که شتر طیت صوم تسلیم نموده آید۔

باب در بیان قیام رمضان

هر که در رمضان قیام کند یعنی نماز گزارد یا تلاوت کند در شبها که آن از روی ایمان
 و احتساب گنایان است تقدم او بخشیده شود و این تحقق علیه است از حدیث ابی هریره و
 ظاهر لفظ رمضان مفید تمامه ماه است نه بعضی آن و نقطه گناه شامل صغیره و کبیره هر دو است
 پس مفید مغفرت کبار و با توبه باشد و بواسطه آنکه حاصل می شود این قیام
 بنا بر ترک زیاده کثرت است و اما تراویح بطوریکه الآن مقتداست و عمدتاً حضرت صلعم
 واقع نشده بلکه ایجا حضرت عمر است یعنی آنکه نه که ابی بن کعب را بر جمع مردم امر کرده
 و در قدر صلوة ابی اختلاف است از زیاده تا بابت و بابت و یک و بابت و سه و باجماع عدد
 معین و در مرفوع نیامده و کثیر نفل و قطوع سودمند است پس منع از زیاده چیز است
 نیست چنانکه در دوران و اعتقاد عدم اجزا کثر ازان آثار تے از علم ندارد و چون عشر
 اخیر از رمضان می در آمد آنحضرت صلعم که خود محکمی است و شب زنده می داشت و باقی
 اهل خودی پر و خست نیست

پسین دیده شب زنده دار خوشیستم که تلخ کرد براس تو خواب شیرین را

باب در بیان شب قدر

این شب بهتر از هزار شب است و دوران فرشتگان و روح فردی آیند و تمام
 صبح سلاست است چند صحابه این شب را در خواب در هفت شب اخیر دیدند آنحضرت صلعم

فرمود خواب شما متفق است بر سبعه و آخر پس تخری آن درین شبهای باید کرد و این
در حدیث متفق علیه از ابن عمر آمده و معاویه بن ابی سفیان بودندش شبیست به تقیم
در رمضان از آنحضرت روایت کرده ولیکن راجع وقف اوست و در تعیین آن چنانکه
حافظ در بلوغ المرام گفته اختلاف است بر چهل قول که در فتح الباری باریاوش پرداخته و
علامه شوکانی در روبرای الغمام اشارت به هفت و چهل قول کرده و گفته که در شرح شتقی
بذکر ادلایش بایان راجع و مرجوح پرداخته و آن رجحان بودن اوست و اوقات
عشره و آخر ماه مبارک صیام است و عائشه آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت اگر دایم که شب قدر کلام
شبست در آن چه گویم فرمود این دعا بگو اللهم هذا لك تعفو عني يا ذا الجلال والإكرام
شعر کریم بخشای بر حال ما که هستم اسیر کند و این حدیث را از نزدی
و حکم تصحیح کرده اند

باب سب و در بیان شد رحال

پایان بسبق جز بسوی سه سجد که آن سجد حرام و سجد نبویست و سجد اقصی یا شریعی نیست
و لفظ لا تشدد الحال بضم دال بر نفی و بسکون آن بر نهی هر دو آمده و مراد تنفیذ و نه
عمل نیست و این حدیث مرفوع متفق علیه از ابی سعید خدری و مرعی شافعی و مسلم
از حاکم است و قتل و زلزال بسیار بران در زمین تلف و خلفه الی الا ان روجا
و حق آنست که سفر بسوی مواضع حقه که غیر این ساجد بقصد حضور نیست بلکه برای نیست
منوع است تا امر جا بلایت رواج نپذیرد و قبر و عبادتگاه ولی از اولیاء و طوایف
درین شبهه کیسان است و گفته اند درین حدیث انص است نه عام تا هم
دلیل جدا از برای جواز شد رحال بسوی قبور انبیاء و اولیاء در کارست و دلیل موجود نیست
و جواز سفر از براس طلب علم و تجارت و نحو آن با دلالت اخروی هم ثابت شده و حافظ ابن
در بلوغ المرام این حدیث را در آخر باب اعطکاف آورده بنا بر آنکه اعطکاف در جسد باشد

و این مساجد شریف ذکر افضل مساجد روی زمین است و مؤید است حدیث ابی الدرداء و غیره
که نماز در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است و در مسجد نبی برابر یک هزار و در مسجد بیت المقدس برابر
پنجاه هزار نماز و سندی نزد بزرگان است

کتاب در بیان حج و عمره

یک عمره تا عمره دیگر کفاره گناہان است که در بیان هر دو بوده باشد حج مبرور را جدا
جنت نیست و این حج و عمره جادیه قتال است از برای زمان و عمره واجب نیست
مگر اگر بکند بهتر باشد و سندی ضعیف است و راجح و قفله دست بر جا بر بن عبد الدائم
از جابر مرقوم آمده که حج و عمره و فرضیه اند مگر سندی با وجود توضیح حاکم ضعیف و منقطع است
پس بخت نبرد و واجب عمل است بر برادر اصلیه تا آنکه ناسی اذان بیاید و آنچه مفید
و واجب باشد بطریق صحیح نیامده بلکه آنچه آمده است دلیل بر طلاق مشروعیت عمره است پس
حق در اینجا قول ذاب بسوی عدم و وجوب است و همه عمره با آنکه حضرت صلوات الله علیه را شریع بود
و تمام سال وقت اوست

باب در بیان فرضیت حج

نزول فرضیت حج قبل از هجرت است نزد صاحب نهایی یا در سنه شریعت و این قول اکثر
با سنه شریعت یا نه یا نه یا پنج و در مسلم و غیره آمده که آنحضرت تا چند سال در ننگ کرد و
حج ننمود و در سال دهم بمکه آمد و این دلیل تراخی است چرا که علی القور واجب بود
همه در آن سال که فرض شد از حج می نمود و اگر قیام که عذر می داشت باشد بارے تاخیر
بیان از وقت حاجت نارسا است و آزاد که فرست حدیث من وجد ناد او را حله
و لیست فی علمت یحیی و دیا و انصافینا و این از طریق سه صحابی آمده و جمله طرق ضعیف است
و حسن اقوال و بار باره او امر مطلقه است که لفظ فعل که صیغه امر باشد دلالت نمی کند مگر
بر طلب فعل یا موریه از فاعل بدون آنکه مقید باشد بطوری یا ترانے یا یک یا یا مکرار کن

یک بار از ضروریات ایجاب است و قابل آنکه امر از برای فوریت یا تمسک
 مرد واحد یا اکثری کند غیر مصیبت است و وجوب حج بر واحد زاد و واحد است و بر فاقه یک
 از این هر دو واجب نیست و تفسیر سبیل بزاد و واحد مرفوعاً بطریق مرسل صحیح و بسند ضعیف
 هر دو آمده و مجموعش منتقض است از برای احتیاج زیرا که وجود اصل در جمیع طرق مانع تقویت
 بعضی بعض است و شد عضد آن نیست و منتهای آن برای قصر سبیل بزاد و واحد و خبری نیست
 بلکه سلامت از مرض و امن و وجود محرم از برای زن و غل در سبیل است و شرط تکلیف
 و اسلام و حریت تعلّق بفاعل دارد و زاد و واحد و امن و محرم شرط متعلقه بفاعل است پس
 بعضی شرط فعل را از برای وجوب گردانیدن و بعضی را از برای ادا مقرر کردن غیر مؤنث
 بقتل و نقل است آنحضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند که مرد با زن اگر آنکه محرم او باشد و سفر نکند
 زن اگر آنکه همراه محرم باشد مردی گفت زن من نجس رفته است و نام من در فلان غزوه
 نوشته شده فرمود بر وجه کن با زن خود و این در مسلم است از حدیث ابن عباس و هم در صحیح
 ابن عباس است مرفوعاً که حج یک بار است و زیاده بر یک بار فضل

فصل در وجوه احرام و صفت آن

صحابه در حجه الوداع بر چند وجه بودند بعضی تنها احرام عمره بستند و بعضی احرام حج و عمره با هم
 کردند و بعضی تنها احرام حج نمودند و این افراد است و ثانی قرآن و اول تمتع پس تمتع در
 مکّه رسیده از احرام برآمد و حلال شد و قارن و مفرد حلال نشد تا آنکه روز نحر آمد و این
 متفق علیه است از حدیث عائشه رضی الله عنها فصل آنحضرت صلوات الله علیه قرآن کرد و فرمود
 اگر پیشتر معلوم می شد سوق بدری نمی کردم و تمتعی گردیدم پس تمتع را افضل گردانید
 فرمود این تمتع تا ابد است و این بحسب طویل الذیول و شعب الحج و النقول است هر که اراده
 غنور بر صواب باشد و رجوع بعدی حافظ ابن قیم و شریح منتقد کند و در یاد که چهارده
 صحابی را وی نسخ حج بعد از آن حق همین است که تمتع افضل انواع است و اما اینکه تمتع

و غیر آن مانجا ز چنانکه ابن القیم نیز میگوید در تقریرش اطالت کلام کرده پس
صحیح نیست فصل صبیح سراج است و ما در و پدر را در آن اجرا باشد اگر میز نیست و لے
از طرف او اعمال صحیح بجا آورد و باین فرشته اندام جو و لیکن باین صحیح مجزای از فریضه اسلام
نیست بلکه وجوب آن بر ذمه او بعد از بلوغ باقیست و این را جمع علیه گفته اند و در حدیث
موقوف ابن عباس آمده هر که در کج صحیح کرد سپس به بلوغ رسید برویت صحیح گزاردن بار
دیگر و هر چند که کج کرد پس بجا آورد برویت صحیح دیگر رواه ابن ابی شیبته و رجاله ثق
و در حجه الوداع زنی را اذن صحیح داد از طرف پدرش که از پیر سر بر حلقه ماست نمی تواند ماند
و این زن غنیمه بود و زن همنیه را دستور صحیح از طرف مادرش که ندر کج کرده بود و مرد
ارزانی نمود و فرمود آیت لی کان علی اصلک دین اکھت قاضیه افضا الله فاعلم
احسن بالی فاء و این هر دو حدیث در بخاری است و اول تحقق علیه و در انهدالات است
بر صحت صحیح قریب از قریب از صبیح سراج است دلیل بر بجا بودن صحت صحیح و بر
اجزای آن از هر جهت و معنی اگر یک صحت کرد امتثالش از ثلث مال که در آن بعد از
اختیار تصرف دارد و بدان ماذون است بشرط عدم ضرر و وجوب باشد مانند آنکه باین
صحیح سقط و وجوب ازیت است یا نه پس محل تردد است و بلکه حاج از طرف او غیر قرابت
باشد و در حدیث شریف صحیح باین نیست که حاج از طرف او واجب بود بلکه در روایتی لفظ
اخ یا صدیق یا قریب آمده و مع الاحتمال لایتم الاستدلال و نیز مردن شریفه از آن ثابت
نشده و معنی از آن ازدواج و خوف اوست و نزد اقطنی مرسل است در اصح و ابن حبان
سندش را صحیح گفته و دیگران رفع است نهاده و حدیث انس نزد ثعلبی بلفظ من اوصی
بصحیح الظاهر است که صحیح نباشد چه ثعلبی از اهل روایت نیست و تفسیرش ملو به وضو است
و بیغیر نیز مثل آن از جابر آورده پس سندش در غیر نظر است

میقات اهل بنیسه ذوالحلیفه است بریک فرسخ از انجاس و میقات اهل شام محف است که آن را همه هم نامند و اکنون ویران است و بجایش رابع گرفته اند و میقات اهل نجد قرن بنازل است و میقات اهل یمن و اهل هند یلم و این مواقیت از برای کسیست که از اهل این مواضع نیست و بارادع حج و عمره در آنجا رسیده و هر که آنجا است از آنجا هر که دون اینهاست از هر جا که خواهد احرام ببندد تا آنکه اهل مکة هم از مکة برسند و میقات اهل عراق ذات عرق است و در رفیع این حدیث شک است و آنچه در بخاریست آنست که گویند این میقات عمر بن خطاب کرده و ابن عباس از برای اهل مشرق توقیت عقیق بطریق فرج روایت نموده و این حدیث نزد احمد و ابی داود و ترمذیست فصل میقات عمره و است زیرا که عائشه را با برادرش عبدالرحمن بسوی تنیم فرستاد و این مکان اقرب محل است بسوی مکة و هر که گفته جزا تنیم روانیست و وی در مکة است تمسکی بدست او نیست اگر گیل عائشه از برای خوشنودی خاطر عاشرش ثابت گردد هم از مکة احرام عمره می تواند بست و در تبکسل بر آیه تخصیص تنیم بدلیل است و همچنین در کباب احرام بر داخل حرم بدون اراده حج و عمره سبب بر همان جمله است و مردم در حضورت بنا بر حوائج بلکه مکرمی درآمدند و منقول شد که احدی احرام بسته آمده باشد بلکه دخول جبل بن علاط و ابی قتاده در میقات بی احرام ثابت شده و بر اوست اصحابه مستحب است و نقل از ان جز بناتقل صحیح تواند بود و لزوم دم بر نجادش و غیر لیکن معتد بر تمسکی نیست رای و اجتهد است و آثار صحابه هیچ به نباشد -

باب در بیان احرام و آنچه متعلق باوست

اهل آنحضرت صلوات الله علیه از نزد سجد ذوالحلیفه بود و فرمود آمد مرا جبریل و گفت که احرام صحابه خود را بر نفع اصوات باهال و خودش از برای اهلال متجدد شده غسل بر آورد و فرمود محرم قمیص و عمامه و سلویات و بر نش و خفامه پوشید مگر آنکه یک نعلین نیاید پس پایان ترا هر دو پاشنه برید و نعلین پوشید و فرمود چنانچه سوده زعفران و ورس پوشید و زینت بلب

بر روی نیگند و دستا نه پوشد و استعمال طیب قبل از احرام و از برای حل قبل از طه
 و حدیث متفق علیه عائشه آمده و محرم را نکاح و انکاح و خطبه و صید نارواست مگر
 صید مرد حلال که از برای اینکس نکرده است و احادیث رد صید محمولست بر صید حلال
 از برای محرم چنانکه حار و حشته صید کرده صعب بن بشام را با در گذرانید و فرمود انا حرم
 و سبج و ابه فاسق اند و در حل و حرم در خور کشتن باشند زانغ و غلیو از و کنوم و موش و سگ گزند
 و تمام در احرام ثابتست بحدیث متفق علیه ابن عباس و در حلق راس از قفل تنانثر
 و جبیک شاقه یا سه روزنه یا اطعام شش مسکین وارد شده هر مسکین را نصف صلح برده
 این نیز متفق علیه است از حدیث کعب بن عجره و بدان قرآن نازل شده و قطع شعر نکرده
 سوت قتلست و ایجاب فدیه بر ستردن مویست و بر انداختن سپیش و در حکم قتلست
 قطع و قطع دیگر موزیات از جنس دامایل و شوک و سن و دم و سائر آنچه ایضا و بد و لازم
 درین همه همانست که در حلق شعر آمده کما قال الله تعالی ففدیة من حیاهم او صدقة
 او نسك و لیکن این لزوم بعد از ثبوت منع ازین فعلست چنانکه در موی شتر ثابت شد
 نه در آنچه منع از آن ثابت نگشت که اصل در اینجا جواز عدم لزوم فدیهست و میتوان گفت
 که این امور مقامس حلق نیند بلکه داخل اند زیر آیه کریمه فمن كان من ایضا چه لابدست
 از تقدیر محذوف و آیه مثل آنکه چنین گویند فمن كان من ایضا ففعل شیئا من محظوظات
 الاحرام اذیه من راسه فحلق ففدیة الاية و این ظاهرست ولیکن سخن در
 بودن قطع سن و قطع بشه از مخطورات احرامست تا آنکه فیه لازم آید و جز بضرورت و نوبت
 و این را دلیل معلوم نیست پس مراد بآیه آن باشد که چنان بیمارست که همراه آن فعل
 چیزه از مخطورات که دلیل بدان دارد گشته همچو لبس خفیه و تعطیه راس او را بجز بضرورت
 و در وقتیکه خطبه بخواند و فرمود که او تقاسم فیل را از که باز داشت و برای هیچ کی پیش ازین
 حلال نشد و مر آنیر دے حلال گردید و واحد دے را بعد ازین حلال نیست صید او را رنجاند

و خارش نبرد و لفظاً و جزاً برای نشد حلال نباشد و صاحب قتل فدیگین دریا
 کشنده را بکشد و بر گزارش عباس که از خبر بکار و بار خانه و گور می آید استننا ایشان فرمود
 و مکه را ابراهیم علیه السلام حرم ساخته و اهل او را دعا کرده و من مدینه را حرم ساختم چنانکه
 ابراهیم مکه را حرم گردانید و دعا کرده ام در صلح و مدینه پیچ و دهای ابراهیم از سر
 اهل که و این مدینه حرام است از یابین غیر تا ثور و این حرمت در باره صید و شکار و قطع
 و مختص است بسبب قاتل صید و قاطع شکار در آن تحقیق مرام درین مقام نزو است که
 کشنده نخچیر و برنده درخت در حرم مدینه از جزا و قیمت هیچ واجب نیست بلکه فقط اثم
 و هر که قاتل و قاطع مذکور را بیاید سلب او بگیرد و همچنین بر حلال و صید و شکار مکه هیچ واجب
 نیست مگر مجرم و اثم آرس بر مجرم جزای که در قرآن که مجرم ذکر یافته و واجب است نزد حق
 شکار و در درخت مکه چیزی نیست زیرا که دلیل بر آن قیام محبت می تواند شد و اگر در
 و روایت و وجوب بقره در قطع و دو حکم بصحت نرسیده و آنچه از بعضی سلف مرویت
 در آن محبت نیست و حرام است و آن که و ادوی از ادویه طائف باشد ابو داود و از حدیث
 زبیر بن عوام آورده که آنحضرت صلوات الله علیه بود صید و حج محرم و حسنہ المذنبه و صحیحہ الشافعی
 و این نص است در محل نزاع و خلاف آن ثابت نشد

باب و بیان صفت حج و دخول مکه

جابر بن عبد الله گفته آنحضرت صلوات الله علیه کرد ما همراه و سه برآمدیم چون از مدینه نزدی
 رسیدیم اسما بنت عمیس زن ابوبکر صدیق محمد بن ابی بکر از انبیا آنحضرت فرمود
 غسل بیا روی خون را بجا بسته احرام بپوشد و در سجده نماز گزارد و بر قصوی سوار شد
 چون برابر بید آمد اهلال تبجید کرد و گفت اللهم لیبیک لا شریک لک لبیاطان الله
 و النعمه لک و الملك لا شریک لک تا آنکه بخانه کعبه رسید و استلام حجر اسود کرده و سه بار در
 طواف رل نمود و چهار بار رشتی کرد و بمقام ابراهیم آمد و دو رکعت طواف گزارد و باز برین

برگشت تا سلامش فرمود و از در سجده حرم برآمده نزد صفایین آیید و غمخواران را ایضا و اُمّ المؤمنات
 من شعائر الله و گفت آفا و کنتم در سینه با نچه او تعالی آغاز کرده پس بالای صفایین
 تا آنکه خانه کعبه را دید و روی بقبله شده این توحید و تکبیر را فرمود لا اله الا الله وحده
 لا شریک له له المملک و له الحمد و هو علی کل شیء قَدیر لا اله الا الله انجی و عدل
 و نصر عبد و هزم الاصل اب و حده و میان این ذکر سه بار دعا کرد و فرمود آمد
 بسوی فرقه رفت و می نمود و پشتافت در پستی وادی و چون به بلندی برآمد آهسته رفت
 برآمده و نچه بر صفایین بودیم برآمده بجای آورد مردم بعد این اعمال حلال شدند و گاه حضرت
 صلعم را حرام ماند و چون روز ترویج که هشتم ذیحجه باشد مردم سوخته شدند آنحضرت صلعم
 در سینه ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح بگزارد و بعد از یاد اذان که در رنگ کرد تا آنکه آفتاب
 برآمد و بسوی عرفه را اند و نزد شعر با استاد و یک که قبلاش در غره زده اند و این جا خارج
 از حد عرفات است در آن فرود آمد و بعد از زوال فرمان بیالان بستن برقصوی داد و در
 بطن وادی عرفه رسید مردم را خطبه خواند و برین اثنا بلال اذان گفت و اقامت کرد
 پس نخستین نماز ظهر گزارد و بعد اقامت دیگر نماز عصر بجا آورد و میان این هر دو سخن
 خواند سپس سوار شده بموقف آمد و بطن ناقه را بسوی صحرات گردانید و موضع جل نشاء
 را رو بر کرد و روی بقبله شد و تا آنجا استاد که مهر فرو شد و اندکی ز روی دور گردید تا آنکه
 نزد غروب قریب آفتاب از عرفه سوی مزدلفه برگشت و تیز راند و نام ناقه را می کشید
 تا آنکه سرش بموک می رسید و مردم را اشارت بدست راست می فرمود ای مردم آهسته
 روید و بر هر کوه می آمد اندکس ارغای عنان می کرد تا ناقه بالای آن برآید تا آنکه بمزدلفه
 آمده مغرب و عشاء را بیک اذان و دو اقامت بگزارد و میان هر دو که انهم سنت و فضل خواند
 و خواب رفت چون بامداد شد برخاست و نماز فجر در اول صبح بگزارد و این باذان و اقامت
 بود پس سوار شده و بر مشه حرام آمد و در و اقبله شده دعا کرد و تکبیر و تلبیل برآورد و تا آنجا استاد

که صبح بخوبی روشن گردید پیش از آنکه آفتاب برآید روانه شد و بطین محسّر رسیده ناقه را اندک تحریک فرمود و راه میانه که بر جره کلان سے برآید رفت و این غیر آن راه است که از آن بعرفات فرستد بود و آن را ضبب نام است چون بر جره که زیر دخت است آمد ضبب سنگریزه بیندخت و با هر حصی تکبیر برآورد و هر سنگریزه از اینها چو خف بود که با گشت می انگشت و آن را بدانند با قلاب یا شک بز نشان داده اند و این یکی از بطین وادی که در بخیر گشت و اینجا غر کرد و هم مرتضی را گفت که غر کند بعد از سوار شده بسوی خانه کعبه براند و در آنکه گزارد و این حدیث عظیم الشان کثیر الفوائد بطوله در صحیح مسلم است ترمذی بن ثابت گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله از خداسوال رضوان و جنت می کرد و بر رحمت او از انارپا می جست و سندش ضعیف است نزد شافعی و در سنن ابو یوسف موضعین بخیر فرمود و دیگران را گفت که من اینجا غر کرده ام شما در حال خود بکنید و من اینجا استادم و تمام عرفه و تقیست و من درین مقام وقوف نمودم و مزدلفه همه موقوف است و این را سلم از جابر آورده و مشاهده گفته چون بکه آمد از طرف اعلائی آن که جانب ذی طوی و علی است درآمد و چون برآمد از جانب پائین آن که تبتله سفله باشد برآمد و منی آمد بکه آنکه شب بذی طوی بسهمی کرد و صبح غسل می برآورد و باز داخل مکه می شد و این در حدیث تفیق علیه است و تقبیل حجر اسود و سجده نمودن بر آن در روایت ابن عباس نزد حاکم مرفوعاً و نزد پیغمبر موقوفاً آمد و در سه شوط اول حکم برل و در چهار باقی حکم بشته میان حجر اسود و رکن یانی فرمود و بدین دو رکن دیگر را از خاناستلام نمی کرد و عمر بن خطاب رضی الله عنه حجر را بوسه داد و گفت می دانم که تو سنگی نه زیان میرساند و نه سود میدهد و اگر نمی دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ترا می بوسد هرگز نتانی بوسیدم و این در بخاری و مسلم تفیق علیه است از حدیث عباس بن سعید و حدیث رد علی بر عمر درین باب که نزد ازرقی است تحت ضعیف است بحجت نشاید وثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه و آله بیت با استلام رکن محجّن و تقبیل آن چو بسکج

رواه مسلم عن ابی الطیفیل و ترمذی تصحیح حدیث طواف آنحضرت صلعم طریق ضعیف
 بهر دو خنجر کرده و در صحابه یک به دیگری بابت تمیل یا تکبیر از کارنی کرداگر یکے محل است
 پس دیگر سے مکبر و آن جناب اس را همراه سامان یا ضعفه از مزدلفه بشب روانه ساخت
 و نحو از عدم هیئت کعبه و همچنین صورت پس پس همچنین ام المؤمنین سوده را که گران اندام و
 فریق بود شب مزدلفه خصمت و انگلی پیش از خوش ارزانی داشت و این در احادیث متفق علیها
 آمده و از رمی جمره قبل از طلوع شمس نموده و لیکن در سندش انقطاع است و ام سلمه
 شب بخیر قبل فجر رمی کرد و بعد طواف افاضه بجا آورد و این باذن آنحضرت بود و صلعم و انس و اش
 بشرا مسلم است و گفت هر که حاضر نماز صبح میشد با او مزدلفه و استواء آگاه و دانست و شویم و
 پیش ازین بفرستهم استاده بود و شب یاد ر و پس حج اتمام است و چرک او و و درین
 حدیث را ترمذی و ابن خربویه تصحیح کرده اند و حوادث شدت کین چنان بود که تا مهر نه بر آید از مزدلفه
 نزود و اشراق شیر می گفتند رسول خدا صلعم برخاست ایشان افاضه پیش از طلوع آفتاب
 فرمود و طیب گویند ماند تا آنکه جمره عقبه را رمی کرد و درین هنگام خانه کعبه را جانبیسیار بینی
 را جانبی بین گردانید و هفت سنگ بیه زرد و این رمی روز نحر هنگام چاشت بود و بعد از آن
 در سه روز دیگر بعد از زوال رمی کرد و جمره اولی را که نزدیک مسجد خفیف است هفت
 حصی رمی زد و با هر حصی تکبیری گفت و بیشتر زمین نرم میگرفت و تا دیر و بقبله استاده و دست
 بر دوش افشته دعای کرد و بعد بر می جمره وسطی پر و خست و بجانب چپ و زمین سهل آمده
 مستقبل قیام می فرمود و تا دیر هر دو دست برداشته دعای کرد سپس جمره ذات العقبه
 را از بطن وادی سنگ بیه رمی انداخت و نزدش قوف نمی فرمود و این در بخاری است و از
 حدیث ابن عمر فرمود و بار الله ما حمدا لم یخلقین گفت و در کثرت سوم بر عرض مردم
 و المفضل بن جم افزود و در خلق قبل از بیخ و در نحر پیش از رمی لاجب ارشاد کرد و با کلمه
 آن روز از تقدیم و تاخیر هیچ شکی نیست و سید الشهدا گفته اند که سیدم حج و اذن بغیر آن کار

هدایت نمود و این متفق علیه است از حدیث ابن عمر بن العاص بلکه در بخاری از مسورین
مخبر آمده که خودش تخریق را از خلق کرد و صحاب را بدان امر فرمود و گفت چون رست حجره عقبه
کردید و نوی سرتاشید بیدوشید و هر چیز جز زنان شما را حلال گردید و در سنن این حدیث
ضعف است و فرمود نیست بر زنان خلق بلکه ایشان قهر می کنند و سندی حسن است و
تعباس را اذن بیست مک در لیالی منابنا بر سقایه داد و بر عا ایل در عدم بیعت من
خصت ارزانی داشت و فرمودی کند روزی بخرم بعد فردای آن از برای دور و زبیر

روز چهارم که یوم النفر است و این حدیث را ترمذی و ابن جانی صحیح گفته اند و خطبه خواند
وی صلعم در روز نذر حدیث متفق علیه آمده و همچنین در روز نشانی تخریک یوم الیومش خوانند
خطبه کرد و گفت ای ایام القشیر فی الخ و عائشه را ارشاد کرد که طواف
بخانه سعی نویسان صفا و مروجه و عمره هر دو را کافی است و ابن عباس گفته در طواف
افا نه رل نکرده و ظهر و عصر و مغرب و عشا گزارده اند که در محصب بخواب رفت سپس
سفته بخانه آمد و طواف و دایع نمود و این در بخاری نیست و عائشه نزول نبوی را و بطح
بطریق نسک انکار کرده و گفته که نزول درین منزل بنا بر ساحت خرمج بودند از مناسک
چ و مردم را امر کرد بآنکه آخر عهد ایشان بخانه کعبه باشد مگر بر حائض تنقیف کرده و فرموده نماز
در سجدین بهتر از هزار نماز در سجد دیگر است جز سجد حرام و نماز در سجد حرام بهتر از نماز درین
سجدین است بعد هزار نماز رواه اسحق عن ابن النبی و صحیح ابن حبان -

باب در بیان فوات و احصار

در حدیثیه آنحضرت صلعم تصور شد پس خلق را س کرد و زنان را حجام شد و هر ی را
قربانی نمود و در عام قابل عمره بجای آورد و قضا عت نه بر راکه بیمار بود و حج بر آمده امر کرد
بآنکه احرام بند و شرط کند که محل من جایست که انجا مرا همس کنی و این حدیث عائشه متفق علیه
بخاری و مسلم است و فرمود هر کپای او بشکن یا لگ گرد و دی حلال شود و از احرام بر آید و سال

آیت در حج بگذارد و مگر سه که راوی این حدیث است ی که یکه که ابن عباس و ابوبکر برهه تصدیق
 این حدیث کرده اند و نزدی سخنیش نمود **فصل** در حدیث خدا و اعنی مناسک که
 که در جمیع مسلم و غیره است امر است باقتدای افعال و اقوال و صلح و امر مفید و وجوب
 پس مناسک که رسول خدا بایش فرموده همه واجب است نیست خارج ازین وجوب مگر چیزیکه
 و لیش خاص کرده است اما آنکه حکمت حج جز بفعل جمیع مناسک یا احتمال حج با احتمال بعض
 مناسک می شود و لیلی بران نیست و آنچه عذرش مؤثر و عذر هم باشد آن شرط است نه وجوب
 و در ادله مناسک حج آنچه مفید یا غیر عذرش در عدم حج باشد جز و قوف بعر غیریت و نیست
 که استدلال بعض افعال آنحضرت صلح بر وجوب بعض بر نوب تکم است و همچنین بعض
 افعال را نسک و بعض را غیر نسک گفتن نیز محکم باشد بلکه ظاهر است که جمله افعال صادره
 در حج مناسک است چه آنحضرت صلح بیان نفرموده که نسک خلان فعل است و خلان
 فعل نسک نیست و لکن لابد است که این افعال مقصود با نیات باشد نه بجز احرام و وقوف
 بفرقه و طواف و سعی و رمی جمار نه آنچه غیر مقصود بالذات است بجهت سهولت بنی در ایالی رمی
 یا بسبب غیر حج باشد بجهت جمع دو نماز و روزه و نحو آن از آنچه تفصیلش گذشت و من
 اصعن النظر فی کتب من الاعمال الواضحة منه صلح فی حجه المکرمه و حجه مناسک
 مستقلة و فرضا و شرطا و سننا و مندوبات و وجبات اکثرها مما قلده فی الاصح
 الاول جن افام من غیر توفیه الاجتهاد حقه کما لا یخفى علی ذی البصائر **فصل**
 مراد بالمال رفیع صورت باشد و ظاهر ادله است که وجوب نیست بگزینت احرام حج و در آن
 آن امری دیگر نیست و اشتراط مقارنت این نیست با تلبیه یا تقلیدی دلیل است بلکه تلبیه
 ذکر بی مستقل و مستثنی مفروض است و همچنین تقلید هر سه نیست کلام ثبوت شرعیت
 این هر دو را بلکه سخن در آنست که این هر دو شرط نیست احرام می بیند و من ادعی ذلک
 و فعلیه البهان **فصل** ثابت نشد که احدی را امر کرده باشد بفعل از جای احرام جز

حائض و نفساء غسل این هر دو بنا بر تقدیر بوده و غسل آنحضرت بعد میت ضعیف است
 شده و محتمل است که از برای احرام باشد یا واجب و عثمانی سفر یا تہر یا تحوان پس
 با وجود احتمال در فعل و عدم صدور امر بدان ثبوت مشروطیتش نمی تواند شد و همچنین دلیل
 بر استحباب ازاله تفت قبل از احرام نیست و قیاس بر تطیب فاسدست و لایسازد و
 ارتشای دسوی ترک شعر و بشر بعد رویت ہلال و یکجہ براسے مرید ضعیف و حاج اولی است
 نسبت او بنا بر آنکہ دخل شافل است و در صفت حاج آمدہ ہوا لثعث الثقل و ابن عمر
 چون بعد از رمضان عمر حج می کرد تا حج ہمیشہ شئی از راس و ریش نمی گرفت چہل آنکہ
 تساہل در اثبات احکام شرعیہ بلا دلیل بلکہ اثبات خلاف دلیل و اب اہل انصاف
 نیست **فصل** استمرار محرم بر طیب بدن در حالت احرام جائز است اقل قبل از احرام ^{است}
 و حدیث یعلی بن امیہ رخس ثیاب و نزاع جبہ در جہانہ بود و در سنہ ششم بلا خلاف ^{بیشتر}
 عائشہ در حجۃ الوداع در سنہ دہم بود و نیز در قضیہ یعلیٰ خلو ق آمدہ نہ مطلق طیب و فاق
 مخالف از عفران باشد و از عفران مطلقا نہ آمدہ و اما زینت بچو کل و دہن کردن
 طیب نباشد پس وجہی از برای منع از آن نیست بلکہ در حدیث حسن نزد ترمذی ترائین
 آنحضرت صلوات علیہ و علیٰ آہل بیتہ السلام کہ یمن حرم زینۃ اللہ الخیج لعیادہ عام است
 نیست فرق در آن میان محرم و غیر او و کیف کہ خطابات تخیل و تحریم شامل تکلف و وقت
 احرام است چنانکہ شامل باوست و غیر وقت احرام پس برزاعم تحریم ترین بوقت احرام
 بر تکلف دلیل آوردن وجہ است و حدیث الحاج الاشعث الاغبہ بانکہ در آن
 انتقال است و ال برایا بن فدیہ بر مزبل شمت و غیرت نیست نہ بمطابقت و نہ تقصن و نہ
 التزام **فصل** شست اغتسال از برای دخول در حرم و وصول قبل از طواف ثابت نشدہ
 از سہ طہارت از حیض شرط است و حدیث الطواف بالیت صلی اللہ علیہ و علیہ وسلم
 آنحضرت صلوات علیہ و علیٰ آہل بیتہ السلام شست متعز بر وجوب نیست و نہ وضو داخل و عموم مناسک است

که بیان خذ و اعفی مناسک حکم باشد فصل تمام روز عرفه وقت و قوت است وقت
آنحضرت صلا بعد از زوال منافی آن نیست زیرا که در جزوی از روز بوده و منسوخ بوده
و اوقات قبل ذلک لایلا و آنها کرا و همین است مذہب احمد و قول او اربع است
از قول جمهور و حجریست و قوت در هر موضع از عرفه برابرست که بطین عرفه باشد یا غیر آن
و اگر چه احادیث وارده در نبودن بطین عرفه جای و قوت همه ضعیف است لکن قاضی
صلامیت احتیاج نیست بنا بر کثرت طرق زیرا که از طریق شش صحابی آمده فصل اح
چنان می نماید که ذکر زیاده شرعاً حرام است با شدیل مشک بود زیرا که با وجوب و بوقضی منقول
آنحضرت صلا و مندرج در پیش خذ و اعفی مناسک حکم نص قرآنی بصیغه امر هم
در آن وارد گشته و از ذکر و الله عند المشعرا الحرام و قول بنده آن از ادوی تقلید
آخر باول است و بقول قائل بحجیت اجماع که مستند گاهی معروف است و گاهی غیر معروف
مستند نباید بود چه اول کتاب و سنت همواره محفوظ و مدون و معروف است و هر که جنس ذکر
را غیر واجب گفته بخش از مکرر انصاف نباید لغز پیچید و از کار کسی که درج و جز آن آمده
بعض واجب و بعض غیر واجب است بخصوص اوله فاقتصر قناته فهاک تستیح فصل
قطع تلبیه ز در سیدین حجره عقبه صحبت رسیده و در کتابی از کتب حدیث مرفوعی مخالفت
آن ثابت نشده و در روایت علی در موطا که قطع تلبیه روز عرفه بعد از زیلع شمس می کرد معارض
این حدیث صحیح نمی تواند شد فصل در باره فضیلت نماز در جوف کعبه حدیثی با خصوص
نیامده مگر در فضیلت صلوٰه در مسجد حرام پس مستلزم ثبوت آن از برای کسی بخواهی خطاب بطریق
اولی باشد و در حدیث صحیح دخول نبوسه در کعبه و نماز گذاردن در آن آمده فصل
بسیت منتهی مقصود بالذات نیست بلکه مشروع بغرض رمی است زیرا که فعل است و زمان
و مکان از ضروریات فعل باشد پس حق قول خفیه و بعضی شافعیه است که بسیت منتهی
فی نفسه واجب نیست و کیف که اگر واجب می بود هرگز اذن تبرک آن از برای فاعل مندرج

از مندوبات پھر تقایید یا مباحی از مباحات پنجو رعی نمی داد و لفظ خص در حدیث این باب
 انداز لفظ آنحضرت است صلعم فصل طواف زیارت در یوم النحر از آن حضرت و صحیحین است
 شده و این دلیل است بر آن که وقت این طواف همین است و لم یجب بعدنا الله بخیر
 فصل تنع از حاضرین سجد جبرام صحیح است چنانکه از آفاقی صحیح است و بنا بر مدغمش
 بر یکے از دو احتمال در آیه کریمه باشد و مراد بخاطر سجد جبرام اهل حرم اند که مشاء سجد جبرام
 کنند و در بعض اوقات نماز و نحو آن حاضر انجامی شوند و آنکه مراد بخاطر استقرار
 و ای باشد فصل اولی قطع تبلیغ است نزد استلام حجر زیره که آنحضرت صلعم بخین کرده
 و قول بقطع آن نزد دخول حرم اقرب بدلیل نیت فصل اول و وجوب یک طواف
 یک سی بر قارن بقول فصل هر دو ثابت شده اما قول پس حدیث ابن عمر است
 قال قال رسول الله صلعم من قرن بین وجهه و عموقه اجنأه لهما طواف
 واحد اخوجه احمد و ابن ماجه و لفظ تزدی نیست من احام بالبحر و العثم
 اجنأه طواف واحد و سعی واحد منها حتی یحبل منهما جميعا و گفته که این
 حدیث حسن است و آنکه طحاوی اعلاش بر وقت کرده جامع حفاظ روش کرده اند و اما
 فصل پس از یقین و غیرهماست از عائشه ان الذین جمعوا بین الحج و العمرة
 طافوا طوافا واحدا و درین باب حدیثیست و اما حدیث و البر و طواف و در
 سے از براس قارن ضعیف است و در بعض متروک تا آنکه ابن حزم گفته که از آنحضرت
 صلعم و صحابہ چیزے درین باب صحیح نشده و لیکن ابن مقفع است بحديث ابن مسعود
 طے که سندش لا باس است و لندابیت و غیره بسوے جمع رفته اند و گفته که طواف قدیم
 و طواف افاضه کرد و گفته آرسے در سے چیزے ثابت نشده و حافظ و فتح الباری
 از جعفر صادق عن ابيه روايت خط یک طواف از طے مرتفعے برای قارن کرده و
 این خلاف قول اهل عراق است حاصل آنکه اگر زن عجمی مذکور شود و مہار و نہ مصیر

بسوی تقاض و ترجیح واجب است و عالم بحدیث غیر شاک است در آنکه او را که طوائف
 واحد و سعی واحد اربع است **فصل** دلیل تخریم مشله عام است و صورتی که شرع بخیر او
 آمده مثل شعار بدنه و اسم ابل بنا بر شناخت و قطع سارق و نحو آن خاص پس بنا
 عام بر خاص واجب باشد و اشعار بدی سنت صحیحیه ناپسته است از بدعت گفتنش موسی
 بر تن می خیزد و خطاب در اینجا با ابل علم بطن حدیث است و زنه مقلد اعمی زعم می کند که
 ایند آتش در ارم الکتاب است و الحاصل آن مثل هذا الکلام لیس من علم
 الشرع فی و رد و لا صدیکما انه لیس من علم العقل فی قبیل و لا دین و المعز
 من اذن بمشله و تقید به صیح تنکته من النظر و الکشف **فصل** حکم بجز بعض
 مناسک بدم و عدم بجز بعض بان اخرج است بسوی دلیل و دلیل که افاده این من
 کند موجود نیست و روایت من تدرک نسکا فعلیه در اگر بصحت رسد هر یک از
 جبر بدم باشد و بر دعوی تخصیص آوردن دلیل واجب گردد و لکن بر وجهی که منتفی از بکار
 استدلال باشد ثابت نشده و غایتش آنست که ورموطا از قول ابن عباس آمده
 و رفع سندش صحیح نیست بنا بر آنکه در آن دو مجهول اند و نیست حجت و روایتی **عنه**
 بر احدی از عباد و رحم الله ابن عباس فلقد ضیق السبیل بايجاب الماء علی من
 ترک شیا من نسا پس لا ینحی حال طالب حق آنست که در اصل این تشریع عام البک
 نظر فرماید اگر دلیلی مفید این معنی یابد در جبه اختصاص بعض مناسک بدم و بعض دیگر
 و در جبه ایجابش در مثل ترک ترتیب و موالات و بعض اعمال حج بگرد اگر دلیلی نیست
 فیما ورنه و قوت بر قول ما کند و آن قول این است که در بسیاری از مسائل حج یک
 تقلید دیگر کرده و آخر است مقید بر آنست که اول ملت گشته با آنکه بنایش بر شفا جرف
 با است و الله سبحانه و تعالی گفتن آن در اینجا جائز نیست که جنب یا قرض
 طائف عامه است و توبه مکنه از سنت و ایجاب کدام شئی بر و سکه جز بدلیل صحیح صحیح

نمی تواند شد و دلیل موجود نیست **فصل** اقرب و اشد اعلم آنست که طواف سواقی صلوة
است هر که در شمارش شک کند که شش شوط اگر دیده یا هفت و سه طح شک کرده
تخری صواب نماید اگر می تواند ورنه بنا بر اقل کند چنانکه دلیل صحیح بدان وارد گشته
فصل جماع قبل و قنوت بهتر است یا بعد از آن نیست و در اقوال صحابه بطریق بلاغ و موطا
حجت نباشد چه در اصول مقرر شد که قول صحابی حجت نیست و اگر هست در جماع
ایشان است آنهم نزد کسی که قائل بحجت جماع است و حدیث آن رجال جامع آمده
و هاترمان فائلا النبی صلی الله علیه و آله فقال افضیانا کما و اهد یا هدا یا مکرر است
و مرسل علی ما یو اکتی نیست نیست که رجالش ثقات باشند و تراو برفت در آن یک سیه
اگر جماع دارند غایتش منع از وقاع باشد نه آنکه مفید جماعت ورنه جدال هم مفید باشد
و لا قائل بذکر و در باره ایجاب یک یا دو دیده بر زوج و در جواب دلیل نیامده و در مرسل
ذکر مطلق ایجاب هدی بر هر دو است و آن بر گو سفند و گاو و شتر همه صادق است پس
ایجاب اشد مصداق بر سه چیز است و آنکه در موطا از ابن عباس اعتراف بر نیم و یک در نشستن
پیش از افاضه و قلع کرده آمده تعقید مطلق تفسیر محل بدان صحیح نیست **فصل** نیکو باری است
اصحیه تصحیه است و جز ناقل صحیح که حجت بدان قائم شود از ان نقل نمائے تواند کرد و در اینجا
این چنین ناقل موجود نیست پس و اعلی قبل یا بعد قنوت پیش از سه یا قبل طواف زیارت
حائضه تعین عقوبت است و با توبه و در خود مغفرت و بخش غیر باطل و هیچ شے لازم او
نیست و آنکه جوین زعم دارد دلیل پسندیده بیار و چه بیان هیچ یک و میان حق هدا
فصل اول صحیحی مقتضی تنوییه اند در بدنه و بقدره در تمتع و هر یک از طواف هفت کس
باشد پس در کفاره هم این تسویه می باید بنا بر عدم در و دلیل دال بر فرق میان هر دو
آری در غنیه دلیل دال بر تفرقه میان هر دو آمده که بدنه از ده و بقدره از هفت کس باشد
و لکن احاق بعضی با حجاج بعضی از احاق بعضی آن بابواب ضحایاست

فصل در آیه بر فحشاء مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم و پیریت
 یکجه اعتبار مخالفت دوم حکم عدلین و ظاهر آنست که اگر عدلین حکم بغیر محال کنند این حکم لازم
 نباشد چه مراد به یکجه یا لفظی است و حق عدالت همین است که حکم بغیر محال واقع
 نشود مگر بنا بر غلط یا طریقه شبهه آنکه معتبر در مخالفت این وصف است نه آن وصف و واقع خلاف
 اوست و ظاهر آنست که حکم حکم در خلاف لازم نیست چنانکه حکم عدلین در هر حادثه قتل
 ثابت است **فصل بر محض قضا نیست بلکه اتیان آن در عام و غیر است و عذر عارض**
 موجب سقوط حج نیست و تقیین عام قابل نفی نیست که تا دیه آنچیز که مانع از ان منع کرده
 نوری است حرانی از ان جائز نیست و عمره مدیه قضا نبود بلکه شش طوب و بر قریش در آن
 مسلمین در سال آئینده و تقسیمه اش بجهت قضیه بنا بر وقوع مضاضه بود بران میان آن مختصر
 صلح میان قریش **فصل نفوذ وصیت است از اجرت حج بنا بر آنست که در ثلث مال دنیا**
 تصرف است و در خصوص حج آنچسب دال باشد بر آنکه این نفاذ از اس المال است یا از
 ثلث چیزی نیامده و حدیث فدیة الله استحقاق ان یقتضی دفع اجرت از براسه حاج مراد
 نیست بلکه مراد آنست که حج و الذا و له صحیح باشد چنانکه تقاضا سے دین پیرا از براسه صحیح است
 و توبان گفت که لفظ عام است پس بدان آنست بار و وزیر که این عموم نیست مگر اعتبار
 فصل فریضه حج نه باعتبار دفع مال از براسه حاج که این معنی دلیلی دارد نشده و انبیا
 شناخته باشند که وصیت نیست بر اهل اجرت از طرف او خارج از ثلث نیست که
 بدان مافزون به است و حج از غیر قریب ثابت نشده **فصل احادیث وارده در بار**
 زیارت قبر مطهر مقدس نبوسه عالم که در رساله سیکه و افراخ او مذکور است بهر اش باین
 ضعیف و منکر و موضوع است بهیچ از ان ترتیب صحیح نیست و منکر سیه چنانکه از صرام
 منکر و جز آن ثابت می شود مگر دو سه حدیث که مندرش بالماباس به است و اولانش بر فضل
 زیارت است و پس و طریق زیارت نبوی را شیخ الاسلام ابن تیمیه در مشک فو و بر حسب

صحیح ذکر کرده پس اقتضای بر ما و رد و عدم مراد بر خلاف آن و اب کسے است که ایمان
بخدا دارد و آخرت دارد و ایجاب غیر واجب و اثبات مالم مثبت شیوه تقلید مشوم و پیغمبار
رای پریشان از حلاوت ایمان محسوم است

کتاب النکاح

سنة حقیقه این لفظ و طلی است و تسمیه عقد بدان بنا بر ملا سبب است زیرا که عقد را سه
بوسی و طلی است چنانکه غیر از آنم نامند زیرا که سبب است در اقراران اتم و کثرت در و این
لفظ در قرآن بمعنی عقد مناسب آن نیست زیرا که مجاز در قرآن بسیار است و کثرت ندارد
خواص حقیقت است و در خارج لفظ از مجاز نیست و آنکه بخیر گفته که در قرآن جز بمعنی عقد
نیامده منوع است چه در کجی تنگی و فجا غلیظ که هرگز عقد مراد نمی تواند شد چنانکه سنت
بر آن دال است و جایز است بدان فتنه و همچنین الفاظ نکاح که در کتاب الودع برای
ملکات وارد شده جز از برای طلی نمی تواند بود چه آنجا عقد نیست

باب در بیان حکم نکاح و صفت متکوی

هرگاه از جوانان استطاعت بارت داشته باشد و می نکاح کند که اعضا از برای بعضی حسن
از برای فسخ است و هر که سطح بد بردی صوم است و این و جا است از برای او
و آنحضرت صلی الله علیه و آله نمازی گزارم و روزه می گیرم و افطاری کنم و زنان را بزنی می گیرم
و هر که از سنت من روگرداندی از من نیست و بی بارت او کرده و از مثل منی شدید
فرموده و گفته تزوج کنید بزان و او و دو که روزه قیاس است بشما انبیاء را سکاثره کنم و امر
مستفیع و خوب است با قدر است بر تحصیل بزان نکاح و این حرم گفته فرض است و چه گویند
او برای اندب است و نزد حقیم است و نزد شافعی است و بکلمه نکاح افضل است از
بخود و تخیلی برای عبادت حاصل آنکه هر که حاجت نکاح باشد و نکاح از برای او آوای

از ترک بود و بدون احتیاج پس شک نیست که اقل احوال در حق او مذنب است بنا بر
اولا و آورده درین باب و هر که محتاج نکاح نیست و نه فعل آن او لست از برای
او پنجو حضور و غیبت پس در حق وی مکروه باشد نزد خوف اشتغال از طاعت با هم
طلب علم و جز آن از آنچه بدان حاجت می باشد یا زن بترک جماع متضرر می گردد
بدون اقدام بر عصیت و اگر از شغل از طاعت بی نیازست و زن بترک جماع
غیر متضرر و در نکاح نفقه راجع بسوی با و نت حاصل نیست پس ظاهر آنست که مباح
باشد اگر چه اول تقصیر این تفصیل نیامده اما در اینجا اول دیگر و ثواب دیگر و آخر مقصود
آنست و اگر درین صورت اخیر مباح نه گویند بلکه مکروه گویند بنا بر ورود اوله و در غربت
و عزلت و رافض زمان چندان دوازده صواب نیست و نکاح با زن از برای چهار
خصلت باشد یکی از جهت مال که دولت مندست مال خود بر شوهر صرف کند دوم از جهت
حسب که دختر عالم نامور یا امیر نامدارست سوم از برای حسن و جمال که در آن فراغ خاطر
و شکر نعمت خداست چهارم از برای دین و صلاح و عفت و عصمت او و لیکن تقدیم دین
همه زن و دیندار است گو یا به صنف دیگر جائز یا تنجیب باشد و لهذا آمده فاطمه بذات
الدین تربت ید الکر و رفای انسان نزد تزویج این دعاست بَارَكَ اللهُ لَكَ وَ
بَارَكَ عَلَيْكَ وَجَمَعَ بَيْنَهُمَا خَبِيرًا و این در حدیث ابی هریره است مرفوعاً و ترند
را بن جابر نقیض کرده اند و این سه و گفته اند حضرت صلوات الله علیه حاجت ما را چنین آموخت
أَنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ مُحَمَّدٌ كَمَا تَسْتَعِينُهُ وَتَسْتَغْفِرُهُ وَتَعُوذُ بِكَ بِاللهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا
مَنْ يَهْدِي اللهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضِلَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَاشْهَدُ أَنْ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَاشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ بِاسْمِ أَبِيكَ يَا أَيُّهَا الدِّينُ
أَمُّهُ الْقَلْبُ اللهُ حَقَّ تَعَالَاهُ وَلَا تَشْكُونَ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ دَوْمَ لَقَى اللهُ الْكَافِرَ
كَسَاءُ لَنْ يَبْرَهُ وَالْأَحْمَارُ أَنَّ اللهُ كَانَ عَلَيْكُمْ تَرْتِيبًا سَوْمَ يَا أَيُّهَا الدِّينُ أَمُّهُ

وادو فرمود اذهب فقد ملکک کما جاعلک من القرآن ودر لفظی از سلم فقد
 زو جتک کما فعلک من القرآن آمده و لفظ بخار سے امکن کما جاعلک من القرآن
 است و لفظ ابو داود این است ما تحفظ قال سرارة البقرة والی تلیها قال قمر
 فعلی بعشرین آیت و درین الفاظ دلالت است بر آنکه ایجاب و قبول را عبارتے
 معین نیست و اما در جانب کثرت پس آنرا نیز حد سے معین نیست و لهذا در قرآن تعریف
 ذکر قنطار آمده و مهور هر یک از زوجات مطهرات و دوازده اوقیہ و نصف بود که پانصد
 دریم باشد و هر که زعم کند که مهر جزین قدر و آن قدر نے باشد بروی دلیل است و شک
 نیست که مخالفة در مهور مکره است و صداق صغیر حقیق ابو داود پس مهر گردانیدن آنرا
 صحیح باشد و از علی بغاطله قبل دخول زره در مهر و مانند این دلیل استجاب است و در
 و نشر طیت و صداق و جابا و قیل و عصمت نکاح برای زن است و هر چه بعد از عصمت
 نکاح باشد از ان مطلی است و آحق چیز سے که بران اکرام مرد توان کرد و خریا خواهر او است
 و نکاحی که در ان فرض صداق نکرد و پیش از دخول بان زن بر و آن زن را مثل
 صداق زن ان قوم خود آس باشد بلا و کس و شرط و حلال می شود زن بدادن سویت یا
 در مهر و این به ارباب وقف از جا بر آمده و قول علی که مهر کمتر از ده دریم نباشد در سندش
 مقابل است بحدیثی از زید و بهتر مهر آنست که آسان تر باشد بر مرد و عمره و خیر چون که نزد
 در آمدن آن حضرت صلوات الله علیه و آن حضرت صلوات الله علیه بعد از فرموده طلاقش داده از
 اسامه سه بار در مته اش دمانید و در سندش را وی مبروک است لیکن اصل قصه در صحیح آمده
 نیست دلیل بر وجوب مهر کامل میجر و خلوت و تنگ بغیر دلیل حلال نیست لایسا در قطع
 اموال عباد که اصلش تحریم است بکتاب و سنت و جز بدلیل از ان منتقل نمی تواند شد فصل
 امر با علان نکاح ثابت است و حدیث لا نکاح الا بولی مرسل است و فرمود هر زن که
 بے ولی نکاح کرد نکاحش باطل شد و زود و غل مهر لازم آید بنا بر استحلال فوج و اگر در ایلیا

استیجار رود هر سلطان ولی کسے باشد که او را ولی نیست در این حدیث را ابن عوانه
 و ابن جان و حاکم صحیح گفته اند و در آن دلالت است بر ابطال ولایت اولیا بنی حبه
 گویند تا جرح اینان است بعدم پس هر که غائب است نزد حضور کفو و رضای مسکنه در آن
 اگر چه در جای قریب باشد و سبک خارج از بلد زن و مرد نکاح بود پس آن ولی در حکم
 معدوم است و سلطان ولی اوست مگر آنکه بانوی و شوسه را نسبی انتظارش گردند که
 درین صورت انتظار قدم آن غائب حق این هر دو مست اگر چه مدت دراز گردد و با
 عدم ریتا و جوی از برای ایجاب انتظار نیست و لایسبا با وجود حدیث ثلاث لا یخلفن
 اخ اسباعت و از آنکه اتم است چون کفوش هم رسد و متول علیه و راءتبار ولایت
 نکاح قریب قریب زن است که نزد ترا رج زن یا غیر کفو غایب است لایسب اینان
 و مزوج او غیر ایشان باشد و این منقضی بعبادت نیست بلکه ردوی السهام است
 می شود و بجز برادر از جانب مادر و در فوی الارحام پیچیده است و نگاه عصا حدیث
 این هر دو باشد و غضا خدمت بنی اعمام و خویشاوندان است که بعد از فوت
 افضل است و درین امر از بعضی دیگر پس آباد و این را ولی تراند از غیر خود یا با و ان
 یک پدر و مادر اند پس برادران از جانب پدر یا مادر پس اولاد بنین و اولاد بنات
 سپس اولاد برادران و اولاد خواهران بعد از اعمام و اخوان و بعد از اولاد بنات
 و بنات و برز اعمام و خدما پس بعضی بدون بنین آوردن است و اگر چه استش جز
 اقرار بن نقد نیست اما بران قبولی بنا شد حدیث لا نکاح الا بولی و شاهدان
 عدل اگر چه است و بعد از آنکه رسد و این بانوی نکاح شد و شریعه از آنکه نکاح است
 بنا بر آنکه نیست و است ستم را و است و ترجیح بنی باری کمال محنت از آن است چه تقدیر
 ال ا بعد الحارین است و لکن حدیث منکر است پس منقضی از برای استندال نشن
 قصه و شافیه است ثابت نشده و لکن بشرحی از ماکولات لاماس پس است و آنکه

منجمله طعام مند و بست سخن در حکم مشروطیت انتهاب است با و دو احوال صحیح در نه
 از نهی و ظاهر است که این انتهاب نوعی از نهی است و دلیل دال بر تخصیص و ابرو شده
 نه از و صحیح و حسن و نه ضعیف منجبر **فصل** نیست نکاح ایم بدون استیاء و نکاح بکر بدون
 استئذان و اذن بکر سکوت اوست و در روایه چنین هست که ثیب احمق است نفس خود
 از ولی خویش و بکر را استیاء کنند و اذن او را خواسته اوست و در لفظی این است که نیست
 ولی را با ثیب امری و اختیار سه و ایتیمه امر خواسته و یک زن نکاح زن دیگر بولایت
 خود نکند و نه نکاح خودش نماید چه ولایت و وکالتش مقبول نیست و این را ابن ماجه و
 اخطابی مدوایت کرده اند و رجال سندش ثقات اند و از نکاح شغار نه آمده و چنان
 باشد که یکی دختر خود را بکاح و دیگر بکاح خود با دخترش بدهد و میان این هر دو مهر
 نباشد و این نه خاص بر خزان است بلکه خواهران و دختران برادر را نیز همین حکم است
 که نکاح شان بی مهر بر طریق مبادله حرام و باطل است و لهذا مفسد عقد نیست بلکه موجب
 بر هر یک از و همین توفیر مهر از برای زوجیه است بنا بر احتمال فرج گویا بمنزله فساد تسمیه
 بوده و فساد تسمیه تسلیم فساد عقد نکاح نیست و مهر شرط عقد نباشد و سببی از شغار
 مقتضی قبیح و تجریم است نه مقتضی فساد عقد و زنی بکر را که پدرش نکاح او کرده بود و او
 کاره بود آنحضرت صلعم غیر کرده و تر زن که دو ولی نکاحش کرده اند از برای اول است
 و عجب متزوج بغیر اذن اهل خود ظاهر باشد و جمع میان زن و عمه و خاله او حرام است
 و حکم را از نکاح و از نکاح و خطبه و مخطوبه شدن نه آمده ابن عباس گوید نکاح غیره
 در حالت احرام کرده و میوه گفته نکاح در حالت احلال بود و اول در حدیث متفق علیت
 و ثانی در مسلم و همین است راجع که اهل البیت ادری بمافی البیت و آق شریط و با
 شرطی است که بدان فرج را احلال ساخته اند اما در آنکه محرم حلال یا محمل حرام نباشد
فصل در عام و طاس تا سه روز رخصت و رتبه و او پس از آن نه کرده و راه سلم و در

حدیث متفق بلکہ از علی آمدہ کہ منیٰ کردار منع در عام غیر و جم و سے رضی اللہ عنہ ثقتہ نہیں فرمادہ
 از منع زمان و از حکم حرام بلکہ و این در صحیحین غیر ہماست و در حدیث پر ہی بن بیسوا آمدہ
 کہ فرمود شمار از ان و آدم در امتناع از زمان و مکون او قعاسے تار و ز قیامت جہان
 ساختہ پس ہر کہ نزدش چیز سے از من این زمان باشند اور انکا اور و از کچھ باؤادہ
 ہیچ نگیرد و ان نزد مسلم و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجہ و احمد و ابن حبان است و در ان
 و الت ست بر نفع نکاح منعنا ابد و ہی السخی الذی لا یحب ہی عندہ جہ این سے
 و محبتہ الوداع بود و وقوع این سے مؤبد و آخر موطن از موطن جہان متعین است و علم
 و بعد پارہ از ان وفات یافتہ پس مصیہ بسوی آن و اوجب باشند و حق درین مسئلہ
 و از ست حاصل آنکہ نسخ تحلیل جمع علیہ تحریم جمع علیہ تقبیہ بقید تاسیست و نسخ و نسخ
 ہر دو قطع اند و این بر تقدیر نیست لہ نسخ قطعے جز قطعے باشند چنانکہ جمہور اہل اصول گویند
 و در بارہ درین قول با جمہور موافقت نیست فصل محل محل لہ ملعون اند برسان رسول خدا
 صلوات و احادیث این سے بطریق جامع از صحابہ باسانید سے آمدہ کہ بعضی صبیح بعضی
 حسن کہت و منے باشند لہن مگر بر امرنا جائز و شریعت مطہرہ بلکہ رگنا ہے کہ از اند ز نوب
 باشند پس تکلیف غیر جائز است و شرع و اگر جائز می بود فاعل و راضی را بدان اہل حق فرمود
 و چون حرام و غیر جائز و شریعت آمد پس غیر آن نکاح است کہ در کربہ حتی تنکح زوجا
 غیرہ ذاک یاقتہ و آمدہ کہ نکاح منے کہ زانی جلوہ گرہ ہجو خود و این حدیث ابی ہریرہ کہ نزد
 احمد و ابو ادوست و رجالش بہ ثقہ موافق قول او نقالی است و حم ذلک علی
 المؤمنین پس نکاح بازانیہ جائز نباشد و ظاہر حدیث ان اصحاب کاترہ یادکلا
 آنست کہ گنایہ از زنا نباشد و لیکن اختلاف است در وصل و ارسال بلکہ نسائی گفتہ اند
 پس بثبت نیست و جہ از بواسع نکاح با دختریکہ این کس با مادرش زنا کردہ زیرا کہ تحریم
 مجرم محرمات بشع است نہ لفظ و شرع تجویج نہت شرع آمد و این دختر نہت شرعی است

نادان اول باشد زیرا فقهه تعالی و دینانکه دستوران گفت که اسم بنیت لاحق غنوصه بیاورد است زیرا که این حقوق اگر بشرع است پس باطل است و اگر مراد آنست که غیر شرعی است پس بضرمانیست چا اگرچه مخلوق از آب است لیکن این آب نه آبی است که بدان حقوق نسب ثابت شده بلکه آبی است که صاحب او را بهر چه حاصل دیگر نیست متصل عاقله گوید یکدیگر زن خود را سه طلاق داد آن زن بزننه دیگری رفت آن دیگر هم او را طلاق داد پیش از دخول پس زوج اول را راده تزوجش کرد و آنحضرت صلوات الله علیه از آن پرسید فرمود لاحق یعنی وقت الاکثر من عسیلها ما ذاق الا ذل اخوجه مساکره این دلیلست بر وجوب وطی و با وجود آن مجبور دخول کافی است و انزال شرط نیست +

باب در بیان کفایت و خیر

ابن حجر گفته است آنحضرت مسلم فرمود بعضی عرب با کفار بعضی اند و همچنین بعضی سوار علی اکبر
بعضی سوار جالک و حجام و این را حاکم روایت کرده و در سندش راویانی نام نیست و
ابو حاتم مستحکمتر گفته و لیکن شاهی دارد و نزد بزار از سعاذ بن جبل بسند منقطع و فاطمه
بنیست بنیست را گفته و کج کن با اسامه و این در مسلم است فاطمه قریشیه بود و اسامه بن زید
و بنیست بیا عند را ابن کناح اباسند و کناح با دس فرمود و در حجام بود و سندش نزد حاکم
جید است پس مقدم باشد بر روایت اولی و راجح بود از آن و کفایت در نسب غیر متعبر
بود و هر که باعتبارش فرستد بحد خیال بے استدلال آویخته و کون بنات بنی ساسانی
عنا بنیست در رد علی در منصب مستقیم آن نیست که بکثره از خود یاد و مرد رضای او یا
حرام باشند و قرون مشهور اما با تخیر از این مسائل در درجست و نیز در حدیث آمده که از مردم
در آن معلوم نشد و مگر بعد از گذشتن چهار صد سال از هجرت بنی و با کثره استثنای
بنات فاطمه از ازدواج با دیگران قریشی باشد یا غیر آن مسئله و در این مسئله
دلیلی و قضیه و تعبیر غیر نیست و قضیه و تعبیر و دلیلی و اعتبار است.

پس شک نیست که اشرف انساب نسب همه ما شرم و فضل اصحاب حسب علم است و بدین
 شروط اهل فرعون در باب کفارت یکدیگر از برای تزویج و تنبیح اشبه بخرافات است
 نسبت با جنادات و کدو لها من احیاء عند هملیس علیها آثاره من علمه و
 حدیث یبار بریره نزد عقیق تنفیق علیه است و در د وایه نزد مسلم آمده که ز خوشی عبد بود و در
 بدایتی دیگر آمده که صرود و اول انبیت است و در بخاری از ابن عباس بصحت رسیده که
 بنده بود و قیروز و لیلی را که ز بل و دوغ و هر نزد اسلام آوردن بود ارشاد کرد که طلاق
 ایضا شدت و سستش را بخاری اعلال کرده مگر ابن حبان و دارقطنی و بیهقی و بخاری
 و نزد بخاری سببش نموده اند و غیلان بن سلمه ثقفی نزد قبول اسلام ده زن نزد خود داشت
 و بگنان همراه او مسلمان شدند آنحضرت او را امر کرد با اختیار چهار زن از آنها و این را
 اگر چه ابن حبان حاکم تصحیح کرده اند که بخاری ابو زرعه و ابوجاهتم اعطالش نمود و او ابن
 عبد البر گفته که ما معلول و اعلاه غیبه من الحفاد لعلنا اخوی و چون مقام
 مقام و در مجرم و تحلیل و موضع موضع عاتقه البلوی است حال دلیل بر این منوال است
 پس چنانکه باید و نشاید منتضی از برای استدلال بر معزیه و منتی بر این نشود و آیه که یک
 فانکهی اصحاب لکم من النساء ذین و ثلاث و باع بر محاوره غریب و با و آنست
 گفت مفید جز از نکاح و در د و دسه و چهار چهار رنار و در یک بار است و در آن تصریح فرمایند
 مقدار عدد زنان نیست و نه دلیل بر مفارقت و فسخه اولی نزد و فو ثانیه است و اگر نزد است
 نقل مخالف این منصفه انداخت و اعراب با شد پس مقام استفاد از وی است
 برین تفصل فرمایند و فقهه بدعوی اجماع نزد غیر منشی باین علیه امون و ابی غطیب است و چه
 قسم این اسامی بجهت خواهر رسید حال آنکه ظاهر بر این و بیلغ و عمرانی و فو از تفصیل این
 برخلاف این اجماع رفته اند و هم قرآن کریم و محصل رسول بر هم گفته زن با زباده و بعض
 اوقات فرام آورده خلاف اجماع مذکور است و دعوی خود و صبیح بن خنیزر این خود و بر آنست

اصلیه همراه دارد و نقل از ان جز بناست قلم که نزدش همه ما فریضه قطع گرد و ممکن نیست و حد
 مقدم بخلاف با اعلای که در ان است کجا تنهض از برای نقل از دلیل فرائی فعل مصطفی
 می تواند شد و هر که تصحیح این حدیث بروحی که بدان قیام حجت می تواند شد بکند یا
 دلیلی دیگر در معنی این حدیث بیارد و حدیثی جزو آنست که در حدیث بیانی هیچ یک از این
 حق خداوند و نضائ نیست و بر عالم ایفای حق اجتهاد لایسما در مقامات تحریر و تقریر
 چنانکه در همه ابجاث این کتاب و جز آن کرده ایم و می کنیم واجب است و نزد حق چیزی
 در صدر وقوع در عمل باید کرد و در تقریر صواب فایا که ان تخاصی القصص بهج بالحق ان
 تبلغ الیه ملکات لقل و قال ولا سیما فی مثل من اطن تعجب عنهما کنک من
 الرجال فانک لا تسأل یوم القیامه عن الذی تدنضیه منک العباد بل عن
 الذی ینقضیه المعبود و اذا احیاء فها الله بطل فها معقل ع و من ورد البص
 استقل السواقی **فصل** آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم و حضرت زینب را بر ابا العاص بن الربیع بعد
 از شش سال نکاح اول برگردانید و نکاح تازه نکرد و این حدیث نزد احمد و حاکم
 بصحت رسیده و در حدیث دیگر آمده که نکاح جدید کرد و لیکن نزد اول را ابرو و از رو
 اسناد گفته و سبب که اسلام آورد و نکاح کرده بود شوی او گفت می دانی که من سلمان
 شده ام پس آنحضرت آن زن را از شوهر دیگرش کشیده بشوهر اول داد و این را ابن
 جان و حاکم نقل کرده اند **فصل** چون در پهلوی عالی که زنی از بنی غفار بود و نزد
 و وضع شباب ملاحظه بپایض کرد و فرمود جامه خود پوش و بکسان خویش بپایض و ام بکایت
 دادن کرد و در سندش مجهول است و آن عمر بن خطاب آمده که زن بر صاریا بنو نیا مجذوب
 را صداق است عوض بیس و این صداق بر زنده فریب و زنده سست یعنی اگر می داشت
 و زنده بر جا بل تاوان نیست و از علی مرتضی هم بخوان به زیادت قرن آمده و قضای
 عمر رضی الله عنه در عین تاویل یک سال است و لیکن این همه موقوفات است بخت نمی نرسد

گوا سانش سجال ثقات باشند چه در اشال این مقامات استناد بر قوعات باشد
 نه بغیر آنها و آن موجود نیست و بضرورت و نییه ثابت شد که عقد نکاح لازمست
 بدان احکام زوجیت از جواز دلی و وجوب نفقه و نحو آن و ثبوت میراث و سایر احکام
 ثابت می شود و همچنین از ضرورت دنییه خروج ازان بطلاق و موت ثابت پس از برای
 زعم خروج از نکاح بسبب از اسباب و دلیلی صحیح مقتضی انتقال از ثبوت بضرورت و نییه
 و در باره فسخ نکاح از عیوب جعته نیزه نیامده و مرفوعی ثبوت در سیده و لفظ الحق
 با هلك صینه طلاق است و بر فرض احتمال حل برایش و حسب باشد نه براسوای آن
 همچنین در فسخ بعت دلیلی صحیح نیامده و اصل بقا بر نکاح است تا آنکه موجب انتقال
 بیاید و من اعجب ما یقع منه تخصیص بعض العیوب بذلک و من بعض
 لا یجوز دلیل فسخان الله و بحمدہ

فصل در بیان عشرت با زنان

پهلوان ست آنکه در دبر زن بیاید بلکه او تعالی بسوے چنین کس نظر نمی فرماید و اول
 مرسلست و ثانی موقوف و لیکن چون بطرق چند از جماع از صحابه آمده مجموعش مقتضی
 بر فرض این معنی که مراد از ان شتو این شتو باشد و آنکه ابن عمر نزول این آیه مردی
 از انصار که بدبر زن خود آمده بود نشان داده خبر است ابن عباس تو اییم او درین باب
 نموده کما فی سنن ابی داود و آنحضرت صلیت علیه و آله است بخیر و یکی در حق زنان و گفته که اگر پیش
 زنان از استخوان پهلوان پهلوانی و عوج شے و ضلع اعلا سے اوست اگر بروی که راست
 بشکند و اگر همچنان بگزارد و هموار و کج ماند و استماع بدان همراه کجی است و شکستن آن طلاق
 اوست و نزد دهم مرینه از غزوہ جابر گفت که بان تا هنگام سه پاس بخانه و رآی
 یعنی شب و دخل مشورت از ولیده سوی شانه زن نه و خیمه است و بگوید گفته که اگر عیبت او دراز
 گردد و شب هنگام ناگهان بخانه نه در آید و بدترین مردم نزد خدا روز قیامت کسی است

که بدن رسد وزن بوی رسد پسر را ز او را بر ملا کند و چون سوا بی بن صیده از حق زن
 شوهر پرسید فرمود چون نان خورده و خورس و اور بخوران و چون جامه پوشی و اورا هم پوشان
 و بر روی او وزن و او را بر ملا گوی و از وی جز در خانه جدا نشو و این نزد احمد و ابو داود
 و نسائی و ابن ماجه است و نزد بخاری تعلیقا آمده و منوری از ان سکوت کرده و ابن
 جان و حاکم تفحیش نموده اند و بیرومی گفتند که از ورا آمدن مرد و قبیل زن از جانب
 فرزند اجل می شود پس فائق احسن که اقی شسته فرود آمد از حجه مسلم عن جابر و فرمود
 اگر یکایک زو زن خود بیاید و این دعا خواند بسم الله الله صجنبنا الشيطان وجنبنا للشيطان
 ما و ففتنا اگر باین هر دو نفر زندی مقدر بوده است هرگز نشی شیطان زبان نرساند
 باین هر دو و بدین متفق علیست و بخاری از اسبیه هر بیده مرفوعا آورده که چون مردن را
 دفن می نمایند و وی ابا کرد و نیامد ملائکه تا صبح بروی لعنت گفتند و فقط مسلم اینست که آنکه
 آسمان است بروی خشتن که گروند اما آنکه مرد از ان زن فرشته و شود و همچنین در متفق علیه
 لعنت بر دصله و مستوصله و واثمه و شتمه آمده و وصل پیوند موسی بموسی است و و شتم
 خلا نیدن سوزن یا خار و در یوست و فرمود و غیل فارس و روم را زبان نمی کنند و ان
 جلع است باذن و در حالت رضاع و عول را و او گفته گفته از حجه مسلم و در حدیث دیگر
 گفته بی و در که عول را ز او صغری گویند کاذب اند اگر خدا خواهد که خلق کند خواهی که
 برگردانی را جالش افادت اند و جابر گفته ماعول می کردیم و قرآن نازل می شد پس اگر
 ناما از می برد از ان جنوع می شدیم و این متفق علیست و مسلم زیاد کرده و ببلغ النجا
 صلواته فله یفتنا و بجله عول احوال است و کراهت تنزیه را بان منافاة نیست و احادیث
 قاضیه بر منع محمول است بر مجرد که است فقط بر تحریم و بعد از یصح بینها و از انس و صحیحین
 منع نیست صلا بر همه نان یک غسل مردی شده

باب در بیان بوی

چون عبدالرحمن بن عوف با آنحضرت گفت که من تزوج کرده ام فرمود بارک الله بک
 اوله و لی بسأله این لفظ مسلم است از حدیث انس و فرمود چون یکے را از شما بسوسے
 ولیمه خوانند باید که بیاید و این متعلق علیست از حدیث ابن عمر و در لفظی بزرگتر مسلم چنین آمده
 مکه اجابت کند خواه عرس باشد یا نحو آن و فرمود شش طعام طعام ولیمه است که آئینده یا
 منع کنند و با آنزده را بخوانند و غیر عجیب دعوت عاصی خدا و رسول است آری اگر صائم
 باشد و احکام و اگر مضطر است بخورد و در و آتی آمده ان شاء الله و ان شاء الله
 و این لفظ مسلم است از جابر و ابن مسعود و نوکرا و در ده طعام ولیمه روز اول حق است
 و روز ثانی سنت و در سوم و چهارم و پنجم و ششم که سمع کن بوی خدا متعالی لیکن بنده شش
 تنه می خورب است با آنکه رجالش رجال صحیح اند و نزد این ماجسه شاید مسلم از حدیث
 انس و آمده آنحضرت ولیمه بعضی زنان خود بد و بدو بخورد و ولیمه ضعیف برقر و انظر کن
 قصر فرموده حسابی از خردم بنگرفت و نزد اجتماع و ددای اجابت از برای اقرب
 در باب و اگر کی از دیگری سبقت کند اجابت مر سابق راست و این بسند ضعیف
 آمده و فرمود من تکلمت به نمی خورم در راه انجاری و عمر بن ابی سلمه گفت اے کو که
 بسلم کن و بدست است و از پیش خود بخور و تحقیق علیه و در راه فقده شریف فرمود از جانش
 بخورد و در نزد آن چه بر گشته و طغری و می آید و سست است و هیچ طعام را عیب
 نکرد اگر خوش آمد بخورد و اگر ناخوش گرفت بگذاشت و آن خوردن بدست چپ نمیکرد
 و گفت شیطان بشال می خورد و از نفس در آید و نفع اندان نمیکرد و در این همه
 و راهات است فصل احادیث امر اجابت ولیمه صحیح است و آنچه تنقیص صرف آن از خود
 باشد نیامده آری چه در و لا کم شو یکنواست با عدم قدرت بر تمیز نا جائز است چنانکه
 حدیث است که اجلاس بر ماده که بران و یا رت نمر باشد دال مست بران و سائر معاصی
 مقام باشد بران فصل بعضی اهل علم بر کراهت کلام بجان جماع استدلال بیهوده

بر اینست کلام بحال قضای حاجت کرده اند و این قیاس اگر بجامع استنباط است
باطل است چه حالت جل ع حالت مستلزه است نه حالت تنجیه بلکه در کماله درین حالت
نوعی از احسان عشرت است بلکه لذت نه نمایان دارد کما قال بعض الشعراء
و یهجنی منك حال الجماع لین الکلام وضعف النظر
و اگر جامع کلام شئی دیگر است آن چیست بآنکه رسول خدا صلعم ملاعبت و مداحبت را
مستمر ساخته و وقت جماع اولی تر باوست فصل ایجاب کار و بار زنانه و خدمت عمل
و بیت بر زن غیر ظاهر است و لکن زنان صحابه اعمال صاکنه معیشت بلکه خارج ازان که
تبدیل در شقت است بجای آوردند و سرور شد که زنی ازان متنوع شده باشد یا گفته که
این کار بر زن من نیست یا من این کار نکنم بنا بر مکان شرف یا محل جمال بلکه در صحیحین
و غیرهما آمده که سنگ آسیاد در دست بتول و مشک در گردن زهرا و اثر کرده بود و الا
شرف کثیر فها رضی الله عنها و از صاها پس هر زن که گمان عدم و وجوب چیز
بر خود جز تکلیف روح بوطی کند و اراده رجوع با جرات خود نماید اجابتش برین امر و نیست
اشکال در آن است که از ابتدا و از میان شرف اعمال سر کشیده و گفته که عمل بر من غیر واجب است
پس اجبارش بر عمل فحاج دلیل است اگر ثابت شود که آنحضرت صلعم بتول را امر نمیکرد
زوجه وی فرموده و سراج باشد از برای منسک بر اجبار معتقد و غیر معتقد بر زن خود و
زنان مسلمین را بر عمل بیعت از ولج مفید جز از ست نه وجوب

باب در بیان قسم

آنحضرت بیان زنان خود قسمتی کرد و می گفت اللهم هذا قسمی ایها الملک فلا
تدعی فیما خلقت ولا املائی و می فرمود هر کرا و وزن است و دی مائل به سبک است و روز
قیامت باید در شوق او مائل باشد و آنس گفته است آنست که چون بکر شیب آورد و زودش
هفت شب بماند باز قسم نماید و اگر قیاب هر روز و شب سه شب بگذراند و آنحضرت چون نزد

ام سلمہ سے شب بے کر دفرمود ترا ہوائی بر اہل تو نیست اگر خواہی نہ زوت نہت شب بمانم
 ولیکن باز یاد دیگر زنان خود نیز چنین کہنم و ویکہ سو وہ نہت زمعہ توبت خود بعالشہ بخشد
 آنحضرت نزد عالشہ و شب می ماند عالشہ گوید و قسم بعض مارا بر بعض فضیلت نمی داد
 بلکہ نزد ہر زن بی سبب می شد تا آنکہ شب ہنگام بخامد صاحب یوم می رسید و این در
 بر نہار و نو با نہا بعد از نماز عصری بود و لیکن در مرض موت این انا عدا لغت و ارادہ
 یوم عالشہ کرد و ہنگام دستوری دادند کہ ہر کجا کہ خواہی بمان پس در خانہ عالشہ ماند
 و نزد فرود زمان قرعہ انداخت و سم ہر زن کہ بر آمد باہمان زن بیرون آمد و اعتبار
 قرعہ در شمع و در غیر باب آمدہ بخلاف قافہ کہ مستقل با ثبات نشب و چرا آن نیست
 اگرچہ استخبار نبوی بدان ثابت شدہ و آذر و کوب زنان در رنگ بندگان نمی فرمودہ

این نزد بخامی ست

باب در بیان خلع

زن ثابست بن قیس بن آنحضرت صلوات اللہ علیہ و گفت بروئے عتابی دروین و خلق نمی کنم
 ولیکن کفر و اسلام کردہ می دارم فرمود کہستان را بروی بازی گردانے گفت آرسے
 ثابست را فرمود اقبل الحدیقه و طلقھا تطلیقہ استرحہ البخاری عن ابن
 عباس و در روایتی آمدہ بطلاق آمد و دو لفظی آمدہ کہ ثابست مرد و یمید روی بود
 زن او گفت اگر خوف خدائی بود نزد و آمدنش بر خود خوی بر رویش سے اغلذم و این
 زیادت نزد نزدی و ابو داود و دست و احمد آوردہ کہ این اول خلع بود و اسلام و باجماع
 این خلع طلاق بائن ست نزد جمعی از اہل علم سنم الشوکافی فی الویل و الفتح الیاتی و
 فتح ست نزد جمعی دیگر سنم الحافظات القیم و الشوکافی ایضاً فی الدرر و الزاری و لعل
 ذلک ہو الراجح و گوید اوست آنکہ رسول خدا عتیش یک حیض گردانیدہ و این حدیث
 حسن ست نزد نزدی و عموم قولہ تمالے فلا جناح علیہا فتا افتد بہ و الی ست بروج

اختلاف بزیاده از آنچه زن از مرد گرفته و لکن حدیث اما الزیاده فلا راوار قطنه
تخصیص کرده پس محض عموم مذکور باشد چنانکه حتی نزد ما جواز تخصیص عموم قرآن با حاکم
و مذاهب صحابه و من بعد هم درین مسئله مختلف و مبسوط است در مطولات

باب در بیان طلاق

آنحضرت فرمودند من نزلن حلال لبسوی خدا طلاق است و این را ابو داود و ابن ماجه
مرفوعاً از ابن عمر روایت کرده اند و حاکم صحیحش گفته و ابو حاتم نیز صحیح ارسالش نموده و چون
ابن عمر زن خود را در بعض طلاق داد عمر از آنحضرت صلعم پرسید فرمود بگو او را که مرد چنانست کند
بعده تا طاهر نشد بگذار دستر حائض شود و پاک گردد پس اگر خواهد نگاهدار و اگر خواهد
پیش از رس بگذار و این است آن حدت که و تقالی امر بتطبیق ساز بیان کرده و این حدیث
متفق علیه است و در لفظ او مسلم آمده و در حدیثی از جبهه ثمره لطلقاتها طاهر او حاصلاً
و در لفظی از بخاریست که حسب تطلیقة و در روایتی از مسلم چنین است ان رسول الله
صلعم امرني ان ارجعها ثم امسك حتى تجبض حیضة اخرى و در لفظ دیگر
این است که گفت فردها علی و لم یدرها شیئاً و قال اذا اظهرت فلطلق اولتسك
و با کمال این اوله دال اند بر آنکه طلاق سنه است که زن حائض نباشد و همچنین نفساً نبوی
زیر که طهر را در آن شرط کرده و نفاس طهر نیست و در آن طهر که طلاق داده جامع نموده باشد
و زیاده بر یک طلاق نداده زیرا که آنحضرت صلعم بر سه طلاق جمیعاً خشناک شد و فرمود
ای لعب بکتاب الله و انما بین اظهرا که و نیز این طلاق در طهر نداده باشد که در بعض
مقدم بر آن او را طلاق داده است و مسئله وقوع و عدم وقوع طلاق بدعی از آن مبارک
که بجز ابطال دیگری در حافاتی جولان نمی کنند و غیر از افراد رجال بر تحقیق حق در ابوابش
واقف نمی گردند و این مقام از تقریر این مسئله بر وجهی که منتج مطلوب باشد تنگی نمی کند که
راجی و قوف بر سه مسئله باشد بروی لازم است که مؤلفات ابن حزم بهیچ محلی و صفات ابن القیم

همچو هر دو محررات شوکانی همچو شرح شفق در رساله مستقلة اش را درین باب ملاحظه
 فرماید و علامه محمد بن ابراهیم وزیر ربانیزورین باب بیضیه هست و با جمله اتفاق کائنات
 بر آنکه طلاق مخالف طلاق سنت را طلاق بدعت گویند و از آنحضرت صلوات الله علیه
 که هر بدعت خلاف است و نیست خلاف در آنکه این طلاق تمام الحقیقی است که در
 شریعت ساخته و رسول خدا و حدیث ابن عمر بیاننش پرده خسته و آنچه خلاف شریعت
 خدا و رسول است مردود باشد حدیث عائشه عنہ صلوات الله علیه کل عمل لیس علیه امرنا فهو
 رد و این حدیث متفق علیه است شوکانی گفته فممن زعمان هذه البدعة یلزم
 حکماها وان هذا الاصل الذی لیس من امره صلوات الله علیه من فاعله و یعتد به
 له یقبل منه ذلك الا بدلیل انھی گویم خلاصه چیز است که فاعلان وقوع طلاق بدعی
 بران تعویل کرده اند اندراج این طلاق سنت زیر آیات عامه و تصریح ابن عمر بحکم
 او یک تطلیقه و جوابش آنست که اندراجش زیر عموما منوع است بنابر آنکه از جنس
 طلاق ماذون نیست بلکه طلاق است که او تعالی امر و خلاف آن کرده و غضب نبوی
 بر امر حلال نمی تواند شد و در قول ابن عمر انها احبت تبیان حاسب نیست که است
 بلکه در روایت صحیح نزد احمد و ابو داود و نسائی له یوهاشیما آمده که تقدم و در آن تصریح
 بآنکه رائی آن غیر رسول خداست صلوات الله علیه پس قول ابن عمر عرضش نمی تواند شد چه جهت
 در روایت اوست شعرای او و در روایت صریح فلیما جعما و یعتد بتطلیقه نصیب
 زبیده که ما جزم به ابن القیم فی الهدی و درین باب روایاتی دیگر است که در اسانید
 مجاہیل و کذا این اند و لا تثبت الحجۃ بشئ منها فصل ابن عباس گفته طلاق
 بر عهد رسول خدا و ابی بکر و دو سال از خلافت عمر سه بار در حکم یک طلاق بود عمر گفت
 مردم شتابی کردند در کاریکه ایشان را در آن حلت بود پس جاری کنیم آنرا بر ایشان
 و جاری کرد و راه مسلم و محمودین بلبید گفته خبر داشتند آنحضرت از مردی که زن خود را

سه طلاق یکجا داد و پس نخستیناک برخواست و فرمود بازی کرده می شود بکتاب خدا و من
در میان شما می آیم تا آنکه مردی بایستاد و گفت اگر حکم شود آن کس را بکشم رواه النسائی
و رجاله صد ثقیف و ابن عباس گوید ابو بکر که نام رکاز را طلاق داد آنحضرت فرمود
چون آن زن خود او گفت من سه طلاق داده ام فرمود می دانم رجوع کن و این نزد
ابو داود و دست و لفظ احمد بن محمد آمده که ابو رکاز این طلاق در یک مجلس داد و عکیم شد
آنحضرت فرمود این هر سه یک طلاق باشد و در سندش محمد بن اسحاق مس و در روایت
نقال کرده اند و راجع عدم قبح در اوست و ابو داود و در اویش رجوع احسن ازین طریق
کرده و لفظ این است که ابو رکاز زن خود سهیمه را طلاق البتة داد و گفت والله جیک طلاق
اراده نکردم پس آنحضرت مسلم زن او را بروی باز گردانید و این خلاصیج است
درین مسئله طویله الذیول کثیرة القول مشقة الاطراف قد رتبته اختلاف و احاطه بسیج
اقوال را و در این تصحیح و تسقیم آن محتمل مصنف مستقل است شوکانی ج درین باب رساله
فرامی ساخته و در آن بعضی بسط کرده و صاحب مدنی تحقیق مقام بروج شقای او را فرمود
و حجت درین موضع حدیث ابن عباس است که در صحیح مسلم و جز آن یا سنائی که در
همه آنکه اندر ثابت شده ان ابا الصهباء قال له الم تعلم ان الثلاث كانت واحدة
على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و ان بکر و صد را من اماراة
عمر قال نعم و ان را الفاطمة و اسانید است و تبر که محموله تخلص ازین جهت کرده و
حجت ناقصه نیارده و تسکست قیید این طلاق قبل از دخول چنانکه در بعضی روایات
بیوجه باشد زیرا که در طلاق تفاوت حال قبل از دخول و بعد از آن نیست و چون حکم
در یک کتابت شد در دیگر کتابت گردید و من ادعی الفرق فعلیه ایضا حدیث
قد اتفق بهذه المسئلة جماعة من العلماء منهم شيخ الاسلام ابن تیمیة و جماعة
من بعده و الحسن باید یهم و لکن لما كان من ذهب الائمة الاربعة الى خيفقة

مالک و المتافعی و اجماع ان الطلاق ینبع الطلاق کان الخالف اذ لك عند عالم
 اتباعهم وكتيب من خاتمهم كالمخالف للاجماع ولكن
 جنگ بهتاد و دولت بهس را عذر به چون ندیدند تحقیقت ره افسانه زدند
 و آن اوله منقذه ظاهرست که سه بطلاق یک لفظ یا الفاظ در یک مجلس بدون تخیل چیست
 یک طلاق باشد اگر چه بدعی بود و این صورت بخلاف صور طلاق بدعی واقعست با آنکه
 فاعلش اشتم باشد نه سائر صور بدعی که در آن طلاق واقع نمی شود **فصل** در الفاظ و عبارات
 طلاق ناگزیرست از آنکه معنی آن مقصود باشد و همینست مراد اهل علم نیست چه بجز در تکلم
 بغير اراده مدلولش بلکه مجرد قصود بحرف چنانکه از پیشان خاطر سربری زند و با لفظ
 ندان می کند که اراده معانی آن نداده و در حال لفظ بایش خطور نموده اثبات
 احکام شرعیه و نفی آن جائز نیست لایما در بجز اعظم و خطیب جسیم که فرقت میان
 زوجین و حکم بترکیم بانوی بر شو و تحلیلش از برای غیر زوجست و اهل اصول اتفاق
 کرده اند بر آنکه فهم شرط تکلیفست یعنی فهم ترکیب و مراد فهمیدن معنی اوست چه فهم نفس
 حروف معتبر نیست و هیچ عاقل بدان قائل نشود و تا بعالم چه رسد آری نزد صد و لفظ
 صحیح طلاق از عاقل اگر زن و مرد یا هم اختلاف کنند زن گوید که مرا این لفظ طلاق
 داده است و مرد گوید نداده ام بلکه تکلم با این لفظ با قصد کرده ام قول قول زن باشد بنا بر آنچه
 صدورش از عاقل در غایت ندرتست و نزد عدم تنازعست تکلم عمل بلفظ کند پس اگر قصد
 بدلول کرده است مطلقه شد و زن زن اینست باقی زیر نکاح و نیست و بفرمایش
 ساجد حکم بکام باشد و اگر لفظ طلاق بدلول آن را که فرقت است نزد تکلم بدان قصد کرده باشد
 و لکن اراده فرقت زن با آنکه مخاطب باوست و غیر از طلاقش اخبار نموده پس چه پس
 بازلست و بفرمان طلاق جدا باشد کما درود بذلك الدلیل **فصل** سیزدهمست که
 بدش جد و بفرمانش جدست نکاح و طلاق و جدش حسنست و او را اگر بعد

عن ابی هريرة وصحبه الخ انه روى لفظي لبند ضيف نزد ابن عمر عی بجای جمع عتاق
آمده و در ردی مرفوع یا بن لفظ است که جائز نیست لعب و طلاق و نکاح و عتاق
هر که این هر سه را با بازی گوید واجب گردد و فرمود او تعالی تجا و زکرا است من حیث
نفس امارم که عمل نکرده است یا بر زبان نیاورده و این متفق علیه است از حدیث ابی هريرة
و لفظ ابن عباس آنست که وضع کرد از است من خطا و نسیان و امر متکبر علیه را و این نزد
ابن ماجه و حاکم درست گردست و ابو حاتم گفته ثابت نیست و هم از و سه رفته اند
موقوف آمده که حرام کردن زن بر خود چیزی نیست رواه البخاری بلکه همین است کفار
آن کند رواه مسلم و درین مسئله سیره مذہب است بلکه ابن القیم گفته که زیادہ بر است
و ارجح همین است که تحریم نه از ضرر طلاق است نه از کفایات آن بلکه یسینه از ایست
و آنچه کریمه صریح است بدان و گفتن الحقی با هلاک که دختر چون را فرمود کنایه از طلاق
بیست طلاق اگر بعد از نکاح نه عتق اگر بعد از ملک و سینه و شش و لول است و در لفظ
آمده نیست نزد و عتق و نه طلاق در آنچه مالک آن نیست بخاری گفته این اصح ماورد
قیه است و مرفوع است فام تعلیف از سه کس از خفته تا آنکه بیدار شود و از کودک تا آنکه
بزرگ گردد و از دیوانه تا آنکه بداند یا بهوش آید و این نزد احمد و ابو داود و نسائی و
ابن ماجه است و حاکم تصحیحش نموده

باب در بیان رجعت

عمران بن حصین گفته بر طلاق و رجعت گواه باید گرفت و سند این موقوف صحیح است
و حدیث مرفوع متفق علیه ابن عمر بلفظ قال النبی صلیم لهما صد فلیس اجمعا نصت
بر ثبوت رجعت و شریعت آن بعد از طلاق و تفویض طلاق بسوی زن تفویض
ایقاع مطلق طلاق است نه مقید با تساع رجعت که بائن باشد و لکن در رجعت بودن این
طلقة زن را هیچ فائده تخیر نیست چه ثبوت رجعت بر زن متفق خود را و بسوی نکاح مرد است

اگرچه کاره باشد پیش رجحان بائن بودن این طلقه باین حیثیت شد **فصل طلاق مشروط**
 را حکم ساز کلمات مشروط است و این در کتاب خدا و سنت رسول چندان است که زیر
 حصصی درآید و لکن کلام مشروط بصیغه از صیغه مفیده در لغت عرب بر وجهی باشد که
 احدی انکارش نتواند کرد مگر یکمیکه هیچ شئی از زبان تازس نشناسد و طلاق سکران
 صحیح نیست زیرا که ساط تکلیف عقل است و چون عقل زایل شد هر حکم شرعی زایل گشت
 پس طلاق مجنون هم روا نبود چه در هر بقای آن قدر عقل است که گفته شود بشناسد
 و با وجود این مقدار عقل است بنا بر آنکه قدر معتبر وجود نیست با اگر باقی نیست مجنون است
 نیست فرق میان جنون و جنون فنون است و حدیث لا طلاق فی اغلالی
 اگرچه نزد ابو حاتم ضعیف و نزد حاکم صحیح است و هو الا بجم پس تنقض باشد از برآ
 احتیاج بر عدم وقوع طلاق مکره و هو الحق و اصل در تشریعت مطهره اختیار طلاق باخذ
 سابق است پس سید! طلاق از عجب خود نمیرسد بلکه این کار بدست بنده است و هر که زعم
 کند که طلاق از غیر زوج صحیح است وی در تبیل است **فصل دلیل صحیح که دلالت کند بر آنکه**
خاوند همجو دخل است در ایجاب مهر موجود نیست پس نکاح حکم غیره منوط باشد زیرا که
 قوله تعالی ثم طلقوهن من قبل ان تمسوهن شمل خلوت است و نس و نیتجا بستن
 جماع باشد چنانکه در قوله تعالی اولاستم النساء است و اگر ادا پس در نیجام از جماع
 دارند همچو نس و بشره باید که بجز و وضع یزدوج برید: **حجبه** در خلا یا در لاهر و عدت
 لازم آید و لا قائل بدلائل

باب در بیان ایلاء

عالت گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله در ازدواج خود و حلال را حرام گردانید و یمن را کفار
 ساخت و رواه این حدیث نزد ترمذی ثقات اند این عمر گفته مولی را بعد از چهار ماه
 حبس کند تا طلاق دهد و نمیدانم طلاق تا آنکه طلاق را با اخوجه البیضاء و سلیمان

بن بسیار گفته ده و چند کس را از صحابه در یافتیم که بگفتند ان قائل بود وند بوقف یعنی مجلس
موسی را واه الشافعی و از ابن عباس نزد پیغمبر آمده که ایلائی جا بلیست یک سال و دو سال
بود او قائلی توقیفش چهار ماه فرمود پس آنچه کمتر از چهار ماه باشد ایلائی نیست گویم چون
ایلائی نبوی به یک ماه ثابت شده پس عدم صدق اسم ایلائی بر کمتر از چهار ماه یعنی چه
و اگر بنا بر آنکه کریمه است پس در آن بهین قدر است که موسی از زن خود مطلقا یا موقتاً بخواهد
بر چهار ماه تزویج چهار ماه کند و بعد از آن اگر رجوع کرد حکم بهین مرتفع شد و اگر نیکوکار و
مطابق فی یا طلاق میرسد این کجاست که بر ما دون اربع اشهر اطلاق ایلائی نیست
غایت آنکه مطابق فی یا طلاق جز در مافوق چهار ماه نباشد و ایلائی مذکور در قرآن مقید
بضر یا نهضت نیست و مردی از علمای عمول بر اجتهاد است چه مقام مقام اوست نه مقام
توقیت و قائل جمیعش آن را صلاح تقیید می گرداند

باب در بیان ظهار و کفاره آن

ابن عباس گفته مردی با زن خود ظهار کرد و بر وی بیعتا و نزد آنحضرت آمده ماجرا باز
عرض کرد که پیش از کفاره بر او اقدام فرمود نزد یک مشوآن زن تا آنکه امر خدا بجا آید
اخرجاه اهل السنن و صحیحہ الترمذی و بیجم النساء از ساله و در روایتی
باین لفظ است کفاره ده و عود کن و ظاهراً است که مراد بود در کریمه و الذین یظاهرون
من نسائهم ثم یعیدون لما قالوا ارجعوا من لول لفظ ظهار است که آن تحریم زوج
باشد چنانکه برگشتن زن بسوی خود خواهد خواهر اراده طعی کند یا نکند پس حصر معنی عود در
اراده طعی بی وجه است و سلم بن صخر در رمضان بخوف آنکه مباد از بن برسد از وی
ظهار کرد تا گمان شیبه از چیزهای نمایان شبه بروی بیعتا و آنحضرت فرمود گردنی آزاد
کن گفت جرگردن خود بلکه ندارم فرمود دو ماه بیایی روزه گیر گفت از روزه باین حرکت
رسیدم فرمود شصت مسکین را از یک زمبیل خربا بخوران و این نزد احمد و دیگران حسن

نسائی است و ابن خزیمره و ابن الجارود و ترمذی و غیرهم تصحیح کرده اند و اگر چه در اینجا
مطلق عتق قسبه آمده مگر دلیل بر اعتبار ایمانش واردست و این دلیل نه آنست که در قتل
در کفار قتل آمده چطور اصول منقرضه که تقیید یکی از دو مختلف در سبب دیگر صحیح نیست
بلکه دلیل بر آن سوال رسول خدا صلی الله علیه و آله است از ایمان قسبه و این الله و من انا گفتن بعد
اعتقها کافها مؤمنه فرمودن چنانکه در حدیث معاویه بن حکم سلسله است و از وجوب
این قسبه بر آن کس استتصال نکود که این از کفار که ظهار است یا قتل یا بیهوشن یا جسد
آن ترک استتصال در مقام احتمال نازل بنزله عموم در مقام محتمل است

باب در بیان لعان

اصل درین شان ماجرا سے عویمر عجلانی است ابن عمر گفته وے نزو آنحضرت صلی الله علیه و آله و اگر کار
نمود چری فرمائی اگر یک از ما زن خود را بر فاحشه بیند چه کار کند اگر می گوید سخن گران می گوید
و اگر می شنود بر او عظیم خاموشی می گزیند عویمر می گویم مشکل و گرد می گویم مشکل آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود
پایخ ندا و چون فرود آمد و گفت از هر چه ترا پرسیدم بدان مبتلا شدم پس آیات
سوره نور فرمود آید و بروی خواند و پند کرد او را و تذکیر داد و فرمود عذاب دنیا آسان تر
از عذاب آخرت وی گفت سوگند یکس که ترا بحق فرستادن بردی و روع نداشت آنحضرت
صلی الله علیه و آله را بخواند و پند داد و چنانکه مرد را اندرز فرموده بود وی گفت قسم یکس که ترا بحق فرستادن
این مرد و دروغ گو است پس آنحضرت شروع ببرد کرد و وے چار گواهی بخدا داد و بعد از آن
فرمود وی نیز چهار گواهی داد پس میان هر دو جدائی فرمود این را مسلم روایت کرده
و ابن عمر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله متلثین را فرمود که حساب شما هر دو بر خداست و یکی از شما دروغگو
و نیست ترا را سه بدان زن وی پرسید که مال من چه حال دارد فرمود اگر راست گفته در
حق آن زن پس مال زن راست بنا بر احتمال فرج او و اگر بردی دروغ بسته پس
جرع آن مال بسوی تو ابعده است متفق علیه و در روایت انس که متفق علیه بنحین است

چنان آمد که آنحضرت فرمود بپسند آن زن را اگر فرزند سفید رنگ فروخته موی آردا
 شوهر درستوار اگر سر را گین چشم بچیده موسی یا کوتاه قد آردا زانی ست و ابن عباس گفت
 بیکدیگر امر فرمود که نزد شما دست پنجم دست بردمان خود نهند و گفت انها من چینه و جل
 نزد او و دوسانی ثقات اند و از سهل بن سعد رفته متلعنین آمده که چون هر دو از
 تلعن فارغ شدند بخویر گفت دروغ گفته با ششم بران زن اگر او را نگاهدارم دست طلاقش
 دادم پیش از آنکه آنحضرت امر فرماید و این متفق علیست و ابن عباس گفته مردی نزد رسول خدا آمد
 و گفت زن من دست لاس را ردی کند فرمود تقریش کن یعنی طلاق ده گفت بیستم
 که با خنم دیس و رد فرمود و هر یک از او این نزد او داد و دوازست و رجالتش ثقات اند
 و لفظی آمده لا اصب منها فرمود اسکھا و مراد بلس در اینجا جماعت و تفسیرش
 بغیر زنا با اعتبار محل نزاع بی فائده ست و تدبیر جمهور عدم فسخ نکاح بزناست و چون ک
 لعان فرمود آمد آنحضرت صلوات الله علیه بر زن که بر قومی کسی را دنا رد که از انها نیست و ک
 از خدا و چیزی نیست و او را در پشت و خلی نکند و هر مرد که انگار فرزند خود کند و آدمی بیند
 بسوی او می داند که زانیده اوست پرده کند او تعالی از وی و رسوا سازد او را بر سر آ
 خلافت و را ولین و آخرین رواه ابن داود و النسائی و ابن ماجه عن ابی هريرة
 و صحیح ابن حبان و عمر بن خطاب گفته هر که اقرار کرد بفرزند خود یک چشم زد و او نفی
 آن نکرده رسد و سند ابن موقوف حسن ست و مردی گفت ای رسول خدا زن من کو که
 سیاه زانیده فرمود ترا شتر اند گفت آری فرمود رنگهای آنها چیست گفت سرخ رنگ
 اند پرسید و آن سید فامی هم هست گفت آری فرمود این رنگ از کجا آمده گفت شاید
 رنگی کشیده باشد فرمود پسر ترا هم شاید عرقی نزع کرده باشد متفق علیست من حدث
 ابی هريرة و در روایتی از سلم گفته دهی یحیی ان ینقیه و در آخرش آورده
 و لم یخص له فی الا نقاء

باب در بیان عادت واحدا

سبیحہ اسیلہ بعد مرگ شوہر خودش بعد از چند شب بچہ زایید و از آنحضرت اذن نکاح خواست اذن داد و نکاح کرد چنانکہ در بخاری ست از مسوین خبر و حملش صحیحین است و در لفظی بعد از چهل شب آمده و در لفظی از مسلم آمده کہ زہری گوید باکی نیست در تزوج و وی در خون ست گر آنکہ زوج با او نزد یک نشود تا آنکہ پاک گردد و این دلیل ست بر آنکہ عادت حامل وضع حل ست اگر چه متونی عنہا زوہما باشد و بریرہ مامورث بعدت تا س حیض گوید اما بخوہرہ ست در عادت و اگر چه - و ات این حدیث ثقات اند نزد ابن ماجہ لیکن معلول ست و قاطعیت قیاس در طلقہ ثلثہ از آنحضرت لیس لہا نفقہ ولا سکنی روایت کردہ از خوجہ سلم و از ام عطیہ آمدہ کہ آنحضرت سنہ کر وزن را از احدا د بر مرده زنہ بر سر روز کر زوج کہ بروی چارہ ماہ و دہ روز کند و هیچ جامہ رنگین جز ثوب غصہ کہ بہ پیش چہرہ می خوانند نپوشد و نہ سر کشد و نہ خوشبو مالد و نہ دھانت پارہ از قسط و اطفا ربکار د و این لفظ سلم ست و حدیث متفق علیہ ست و نزد ابو داود و نسائی زیادت عدم خضاب ہم آمدہ و ہم نسائی نمی از شانہ افزودہ و ام سلمہ چون بعد از مرگ شوہر صبر بر چشم نہاد آنحضرت فرمود صبر یعنی ایلواری می افزود پس در شب سببہ و در روز یکشہ و خوشبو و دھانت نہ نکند کہ این خضاب ست پر سید کہ ام شانہ کہم فرمود بزرگ کنار د و اتہ ابو داود و النسائی و سندش حسن ست و در حدیث متفق علیہ از ام سلمہ آمدہ کہ زنی گفت شوہر دختر مہر و چشم او در وی کند او را سر مہ کشم فرمود کلش و جابر گفتہ خالہ ام مطلق شد نو است کہ برآمدہ نخل خود بر و مردی او را از بر آمدن زجر کرد وی از آنحضرت صلعم پرسید فرمود آری نخل خود بر نزد یک ست کہ صدقہ دہے یا معرو فی کہنے رواہ سلم و فرقیہ حبت مالک را ام کرد بدانند در خاتہ تا آنکہ کتاب باجل خود برسد با آنکہ زوہش نفقہ و سکنی از برای او گذارند فریاد گوید آخر چارہ ماہ و دہ روز عادت کردم و بعد از ان دشمنان نیز بچنین حکم کردند و این

و ابن جبان و حاکم تصحیح این حدیث کرده اند بکفر مسلم از فاطمه بنت قیس آمده که وی
 از آنحضرت گفت شوهرم سه طلاق داده است و می ترسم که کسی بر من ناگمان در آید
 پس مادر امر بتول کرد و بنای این جواز بر ضرورت و احتیاج است یا خویش بنابر
 بذات لسان بود و ارجح همان اول است و در قرآن مکریم است و لایحی جن و خدین
 اخراج و فان حی و نالا جناح علیکم عمر و بن العاص گفته است پیغمبر را بر ملتین
 نکند عدت ام و لد چون سیدش میر و همان چار ماه و ده روز است و اگر چه سندش
 نزد او قطعی متقطع است لیکن حاکم تصحیحش کرده و احمد و ابن ماجه و ابو داود و روایتش نموده
 ولیکن راجح آنست که واجب علم است بخورجم او و از برای آن یک حیض کافی است و
 عائشه اقرا و را با طهارت تفسیر کرده و سندش صحیح است و ابن عمر گفته طلاق کنیز و طلاق است
 و عدت او و حیض و در رفع آن ضعیف است ولیکن از کثرت طرق تا حد حسن لغیه رسیده
 پس مخصوص کنیز باشد خواه زوج او حرم بود یا عبد و عمو مات شامل بر تکلف است با حکام ثم حمیه
 و بعد تکلف است بعد آن احکام مکرر احکام خاصه معروند و هر که زعم دارد که بعد از نکاح
 چار زن یا سه طلاق یا عدت است با هیچ عادت حره رو نیست بر وی دلیل است و فرمود
 حلال نیست مردی را که ایمان دارد بخدا و روز آخرت اینکه آب خود گشت غیر و دید و این
 کنایه است از وظی بازن حامل از غیر و غیر حامل را استبراست و این حدیث نزد
 ابو داود و ترمذی است بزاجش گفته و ابن جبان تصحیحش نموده و با جمله این اوله
 دال است بر احکام عدت هر عدت که باشد و گذشته که مجز و خلوت سبب و طی موجب مهر و
 عدت نیست و ابتدای عدت از روز مرگ شوهر با طلاق است نه از روز علم بدان پس
 ایام ماضیه مستد بها باشد و دلیل بر ذمه کس است که زعم عدم احتساب جمیع عدت یا
 بعض عدت قبل از علم دارد و در فرق میان بعض مقتدات نه بعض دیگر را اعتبار علم و عدم
 آن چنانکه در کتب فروع واقع شده جزئیات فتمه مستندی ندارد و نکاح بازن

زمان ویت منوع است لقوله تعالی ولا تقربوا عقد النکاح حتی یبلغ الکتاب
اجله و احد او خاص بزرگ شوهر است در طلاق بائن و جزآن نیامده و زن مشرک چون
مسلمان شد عدت یک حیض کند بعد از آن او را نکاح کردن جایز باشد اگر شوهرش
بعد از آن نکاح آید او را حقه در آن زن نماند و اگر پیش ازین نکاح آید بروی مرد و در گذرد
گو بعد از مدت دراز باش چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شریف خود را بعد از شش سال
برای ابی العاص باز گردانید و این صحیح است از حدیث روش بهر جدید و نکاح جدید پس
در اینجا عقد و ترضی معتبر نیست و این بجهت مقتضای اوله است اگر چه خلاف اقوال
مردم باشد و همین است حکم در آن تا دیکه از دوزخ که چون عمر تدبیری اسلام برگردوش
حکم اسلام کس باشد که پیش ازین کافر بوده است

باب در بیان زن مرد مفقود

عمر بن خطاب گفته زن مفقود چهار سال زلیض کند بعد چهار ماه و ده روزه است نباید
اخراج مالک و الشافعی و غیره بن شعبه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که زن مفقود زن است
تا آنکه بیانش بیاید و این حدیث اگر بجهت بدلیض باشد و نه از نزاع و لکن اسنادش
ضعیف است و جمعی از حفاظ چون ابو حاتم و بیهقی و ابن قطن و عبد الحق و دارقطنی و غیره
تضعیف آن کرده اند فلا یلحق فی الاختلاج به ولا تقوم به مثله الحججه و اما سبب
درین مسئله بین تشیع و سنیست که آنانی از علم ندارند و لایستایدات بقادر بر حد
مازنا و قات یک نیم صد سال و دو صد عام و نو و یا چهار سال و همچنین تفرقه بیان است
اهل و مال و بیان فاقد اهل و مال که انیمه رای محض است و نزد ما نیست که تحریم نکاح
محض نص قرآنی آمده و اهل اسلام بر آن مجمع بوده اند بلکه معلوم از ضرورت و تفسیر است
وزن مفقود و محضه است و اصل اهل در آن تحریم نکاح است و کیلی چون نفقه دارد و اس
درین حدین و الزام او بر استمرار نکاح غایب که در آن اضرا را دست و جوی قوی از بر است

فنج است و همچنین چون مدت دراز شود و زن بترک نکاح متضرر گردد و فنجش باین بگذرد
 سالی باشد و در میکده فنج بنا بر عنت جائز می دارند پس حوازی آن از برای فحشیت طویل
 اولی باشد چه از نصوص کتاب و سنت تحریم اساک ضرر او و نشت از و اوج از ضعیف در غیر
 ایک موضع معلوم است پس دفع ضرر از آن زن نه ممکن و حجب است و چون جرب فنج ممکن
 نگردد فنج آن جائز بلکه واجب باشد و اگر آنکس مقاس است بر غائب طویل الغیبه و
 حکم زنش همان حکم زن غائب یا مفقود باشد و الله اعلم فصل مرد را شب گذرانیدن
 نزد زن روا نیست مگر آنکه ناچار یا ذی عزم باشد چنانکه در حدیث مرفوع جابر نزد سلم
 و ابن عباس از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده که هیچ مرد با بیع زن تنها نشود مگر آنکه ذی عزم
 باشد اخیره الجاری و در باره بیایه او طاس فرموده حامله موطو نشود تا آنکه بار
 نهد و نه غیر ذات حمل تا آنکه یک حیض آرد و این نزد احمد و ابو داود و مست و سندش حسن
 حاکم تصحیح کرده و شاهرسے دارد از ابن عباس نزد داؤد قطنی و او که فرارش راست و عامر
 را جبرست و هو متفق علیه من حدیث ابی هریرة و من حدیث عائشة فی فضاة و
 عن ابن مسعود عند النسائی و عن عثمان عند ابن جریر و او

باب در بیان رضاء

عائشه گوید آنحضرت صلوات الله علیه فرمود یک دو سه محرّم نیست اخیره مسلم و فرمود ببنیاد
 کیستند برادران شام رضاء محنت نیست مگر از جماعت و این متفق علیه است از حدیث
 رضی الله عنهما مرفوعاً و هم از وی آمده که سه نسبت سبیل آمد و گفت ای رسول خدا سالم
 مولای ابی حذیفه با ما و یک خانمی مانند و مبلغ رجال رسیده فرمود شیر نشان او را حرام
 گردی بروی رواه مسلم گو یا رضاء کبیر بنا بر تجرید نظر جائز است لان سالما کان لهما کالابن
 و کان فی البیت الذی هاتیه و فی الاحتجاب مشقة علیهما فروض صلوات الله علیه فی الرضاء
 علی تلك الصفة فیکون رخصة لمن کان كذلك و هذا لا یحیی عنه و اقلح

برادر ابو القیس بعد از حجاب بر عالتش استیذان کرد عالتش ابانمود تا آنکه رسول خدا آمد
و بصنبح خود خیرش داد آنحضرت فرمود دستوریش ده وی عم تست و این متفق علیه است
عالتش گفته در قرآن ده رضعه معلوم فرود آمد و پنج و پنج نسوخ شده پنج ماند و تا وفات آنحضرت
صلی الله علیه و آله می شد و او سلم ابن عباس گوید ما ده آنحضرت صلیم بر دختر همره کرد و فرمود مرا
حلال نیست زیرا که دختر برادر رضاعی من است و حرام است از رضاعت آنچه حرام است از
نسب متفق علیه و فرمود حرام نمی گرداند از رضاع مگر آنچه بشکافد و دو دوسه کودک را پیش
اطعام باشد و او اله الترمذی و صحیح هون السیاحه من حدیث احمد سلمه بن ابی اسلم
گفته نیست رضاع مگر در دو سال و این سه و گفته آنحضرت فرمود صلیم رضاع نیست مگر کچک
ناشتر غنم و نیست کرم باشد خرجه ابی داود و چون حقیقه بن حارث ام یحیی بنبت ابی اسلم
را بونی گرفت زنی آمد و گفت من شاه و در شیر داده ام وی از آنحضرت صلیم پرسید فرمود
کیف و قد قیل عقبه او را جدا کرد وی با دیگری جفت شد خرجه البخاری و از آنرضاع
حقه من فرمود مگر این حدیث از امیر ایل ابو داود و از زیاده می ست و او را صحبت نیست

باب در بیان نفقات

عالتش گفته هند بنت عتبہ مادر معاویه چون با آنحضرت صلیم گفت که شوهرش ابو سفیان
مردی بخیل است آنقدر نفقه نمی دهد که مرا و فرزندان مرا بسند باشد مگر آنچه از مالش
بغیر علم او بستانم بر من درین کار گناهی هست فرمود از مال او بقدریکه ترا و فرزندان ترا
کفایت کند بمعروف بگیر و این حدیث متفق علیه را الفاظ است و طارق بخاری نزد قدوم
نرسیم از آنحضرت صلیم بر سر نیز شنیدیم که گفت بیعتی بلیا است و با ایتیه بیال کن و آن
مادر و پدر و خواهر و برادر و او اله النساء و صحیح ابن حبان و الدارقطنی و ترمذی و
طعام و کسوت ملوک بر مالک است و تکلیف علی مالایطاش نباید و او اله مسلم عن ابی هریرة
و در صحیحین و غیرهما بلفظی لکم اخی انکم فمن کان اخیه تحت بلی و فلیطعمه مما

یا کله نه یلکه عایلیس آمده و سلف صالح ارقای خود را از طبوس و معلوم خودی دادند و لفظ
 مسلم اللہ لک طعامه و کما ته بالمعروف معارض این حدیث نیست زیرا که این حدیث
 مطلقاً تنقید بحديث اول است و چون معاویہ بن حیدر از آن حضرت پرسید کہ حق زن
 کیے از ابروی چیست فرمود بخورانی و ارا چون بخوری و پیر شانسے او را چون پیوسته
 و در حدیث طویل حج از جابر مرقوم آمده کہ در بارہ زنان ارشاد کرد و لهن علیکم رقعن
 و کما لقن بالمعروف و اخبرجہ مسلم و فرمود پس است مرد را این بزد کہ ضالع گرد اند کسے را
 کہ قوت می بود در این روایت زنی است و در لفظی ان یجس عن عینک فی ثلثه سنت
 و در حال بیوہ لا نفقة لها فرمود و اخبرجہ الیہ فی و حالش ثقات اند و لکن محفوظ وقت
 اوست و عدم ثبوت نفقه در حدیث فاطمہ بنت قیس گذشتہ پس حق آنست کہ مطلقه
 بانسہ را نفقه و سکنی نیست مگر آنکہ حامل باشد و بچنین پیوہ را حامل باشد یا حامل زیرا کہ
 سبب نفقه بسبب موت زائل گشته گویا متوفی عنها مطلقه بانسہ است و عدم وجوب
 نفقه دکنے اگر باردار باشد و اگر باردار است مطلقه بانسہ را نفقه باشد نہ سکنے و مطلقه در حق
 را هر دو مست خواهد حامل باشد یا حامل و بر مطلقه قبل از دخول عدت نیست و نفقه ساقط
 بلا رب و بچنین سکنے و متعه مذکورہ در قرآن از برای مطلقه قبل از دخول عوض مهر است
 و بچنین ملاعنہ را نہ نفقه است و نہ سکنے زیرا کہ پیوہ مطلقه بانسہ است یا پیوہ متوفی عنها و جها
 و شک نیست کہ فرقت او باشد ترا از فرقت مطلقه بانسہ است چه نکاح با مطلقه بانسہ در جها
 و احوال جائز است بخلاف ملاعنہ کہ نکاح با اقرا ابد و نیست و پیوہ علیا بهتر از پیوہ علی است
 و شروع بعیال باید کرد زن می گوید بخوران مرا یا طلاق ده و این را سند حسن است
 نزود ارقطنی از ابی ہریرہ فصل الاتفاق مختلف است باختلاف از منہ و الکنہ و احوال و
 اشخاص و نفقه زن من خصب و خصب معروف است در زن جدب و نفقه معروف اہل
 برادی ہانست کہ غالب در ان اقوام است و ان در اہل مدن غیر معروف باشد و بچنین

لفقه معروف اغیار علی اختلاف طبقا تم غیر معروف است از لفقه فقرا و وفقه معروف است
 اهل ریاسات و شرف غیر معروف است از لفقه اهل وضاعت پس معروف مشار الیه و شرف
 شیء محذوف نیست بکلیه است باختلاف اعتبار فصل دال است بر لفقه اقارب قول تعالی
 و بالوالدین احسانا و بذی القربی و قوله تعالی و ات ذالقربی حقہ و شک نیست که
 هر که متعلق در نعم است و قریب او را جمع و عری گزند نیز می آید پس این کس نه من است نه
 نظام بحق او و وفقه معروف و ثروت و وارث است و در هیچین است که چون بیک از آن نیز متعلق
 من ابتد فرمود اما و اباک و اخاک و اخاک و کلاً الذی بلی ذاک بحق
 واجب و رحم من صولته و نسائی ثم ادناک ادناک زیاد کرده و هم در هیچین است
 بلفظ من احق الناس بحسن صحابی بنی ما رسول الله قال اما یقال ثم من قال اما
 قال ثم من قال اما کم قال ثم من قال ابواکم ثم ان ذاک ادناک و اخیر جلاله
 ابضا و حسنه و قال هم الاقرب فالاقرب روی برین سلمه نه سبب مستحاضه سبب
 بطا ائمه کرده و نتوان گفت که مراد مثل این او ایضا و هم مستند بر کار تعالی نام آن
 حق نهاده و اگر گوییم تا هم فایز در استلال نیست زیرا که اقارب بغير نفقه یا در با
 حاجت قریب بیوفایان را می رسد و اصل جمع نه است و لفقه و در شرعاً و هم که از کاران
 خیر و هر که صلح شخص بر جمع است و بان از جنبه متناهی توانست و لیکن نیست که تعیین این
 از چیز که بیان صلح وافی شود و گنای که آن لفقه اولی باجهلان سیر باشد چنانکه ممکن است
 تعیین سقط نفقه کند آن اما از باقی اولی باجهلان را برود و حاصل آنکه بر آن
 مقدار کفایت است و باقی استغنی عن دار و بر روی اتفاق آن بر قرابت محایض و شرف
 و اقرب فالاقرب و تمیز آن چنانکه اولی باجهلان آن دال است و هذا هو معنی العی
 ای الاستغناء عن نفسه فان فصل علی الکتابه لانه لا ذکره الفقه من تلافیه و
 الی لا ترجع الی ذیل عده و ذیل ابوبکر علیه السلام و مرید است یا شرف که گفته اند و ذیل

هست فرمود بر جان خود صرفت کن گفت وینا رو دیگرست فرمود بر فرزند خود نفقه ساز گفت
 دیگرست فرمود بر اهل خود صرفت نما گفت دیگرست فرمود بر خادم خود نفقه کن گفت دیگرست
 فرمود تو نیک می دانی که مصرفش چیست اخبرجه الشافعی واللفظه واسجد و ابوداؤد
 وابن حبان و اخرجه النسائی و الحاکم بتقدید الزوجة علی الی ولد **فصل**
 آنحضرت فرمود چون خادم کیسه از شام طعام آورد اگر او را با خود نشان باری یک دو نیمه باور
 بدهد و این متفق علیهست از حدیث ابی هریره فرمود و مغذی شد زنی در گریه بند کرد آن
 تا آنکه میزد و در آمد آن زن در ناز طعام و آب داد و میگفت جس کرد و نگذاشت که از نشان
 ارض بخورد و این نیز متفق علیهست از حدیث ابن عمر و در آن دلیل است بر نفقه خدام اگر چه
 حیوانات باشند **فصل** سعید بن سب در باره مرد غیر واجب نفقه بر اهل گفته یضرب بیدهما
 و گفته که سنت است و این مرسل قوی را سعید بن منصور روایت کرده و عمر بن خطاب با مرء
 اینجا و در باره مردان غایب از زنان نوشته که از آنها مواخذه کنند بر انفاق یا طلاق اگر
 طلاق دهند نفقه از آن جس بفرستند گو یا سقوط نفقه بطل نیست و هو الحق و این آتش
 باز بقیه با سناد حسن آورده و زن گرسنه و برهنه و حالت را بنده در ضراست و حق تعالی گفته
 لا تضاروهن و نیز غیر معاشره معروفست و حق تعالی فرموده و عاشروهن بالمعروف
 و بهم غیر مکمل معروفست و او تعالی گفته فامساک بعضی و او تسامح با حسان بلکه و
 مسکه بضر است و حق تعالی فرموده و لا تسکوهن ضرا و او آنحضرت ارشاد کرده که لا
 ضرا و لا ضرار و در نسخ بعدم نفقه حدیث مرفوع ابو هریره آمده که قال رسول الله صلی
 فی الرجل لا یجد ما یفتق علی امرأته یفترق بیدهما و این نزد او تطنیست و زعم ابن قطن
 که در تطنی را در آن بهم شده غیر ظاهرست و آنرا عظم اوله بر جو از نسخ بنا بر عدم نفقه نیست
 که او تعالی تشبیه حکیم میان زن و حین نزد و شقاق فرموده و حکم را میان زن و مرد بدست
 آنها نهاده و عظم شقاق آنست که میان هر دو شقاق در نفقه باشد چون دفع ضرر از

زن جز بتفریق ممکن نباشد مکین را جدائی بیان شوی و با نوسی می رسد و چون این
تفریق بکلم حکین رواست پس جوازش از قاضی بالاولی باشد و هیچ شئی معادل تفسیر
تبرک نفقه نیست و لهذا نسخ و عیوب ثابت شده و نزد وجود عیب در زوجه همچو جنون و جذام
و برص و نحو آن فوت شئی واجب از برای زوج است و لکن او تقاضای بدست او طلاق نماید
و در عین زوج بنا بر نفقه زن تفویض کسب او است

باب در بیان جهانت

عبدالله بن عمرو بن العاص گفته درنی آنحضرت صلعم را گفت این پسر من است بطن من اول
و عا و ثدی من او را سقا رو کن من او را حوا بود پدرش را طلاق داد و خواست که
او را از من بر باید فرمود تو حق بودی آن پسر مادام که نکاح نکرده و این نزد او حوا بود و او
و حاکم تصحیحش کرده و ابوبهریره گوید زنی آمد و گفت ای رسول خدا شوهر من می خواهد که پسر
مرا بر دهنم و من مرا نفقه داده و از چاه ابی عقبه مرا آب نوشانیده درین اثنا شوهر او نیز
آمد آنحضرت فرمود ای غلام این پدرت است و این مادر است دست هر کدام که خواهی بگیر و
دست مادر گرفت و آن زن او را با خود برد و او را آمد و الاربعه و ضحی الترمذی و چون رافع بن
سنان مسلمان شد و زانش از اسلام آید آنحضرت صلعم صبر را میان پدر و بنشاند و سه
میل با در کرد آنحضرت گفت اللهم اهدہ پس میل پدر نمود پدر صبر را گرفت اخراج
این داد و النساء و صحیحہ الحاکم و این دلیل است بر آنکه حق بجهانت مادر است و لکن
این ولایت مقید است بعدم بلوغ صبی پس تمیز و بعد از بلوغ نزد تنانخ و تمیز ثابت شده
و هر که صبی بگریه بجان اولی باشد از براس او درین باب و بعد از مادر حاکم است چنانکه برادر
بن عازب گفته که آنحضرت صلعم در دختر حمزه حکم نکاح او فرمود و این نزد بخاریست و حسب
اخراج این روایت از علی مرتضی که او را و زیاده نموده که جاریه نزد حاکم ماند و حاکم مادر است
حاصل آنکه خالام است و ام حق بصبه است پس خالاه حق باشد بصبه پسر پدر او و لیس

بعد از برای طفل بعد از مادر و بعد از پدر و غیره و از آن رجال و نساجی بعد از بلوغ
 صبیح پس تین حضانت نیست و نزد عدم مادر و خاله و پدر کار با بست اولیا است اگر موجود
 باشند و نه بدست قرابت است که اولیا را نباشند و اقرب فالاقرب مقدم است و تین
 اقرب تقضای دلیل مذکور است بلکه چون حضانت و کفالت صبیح امر ابدیه است و قرابت
 اولی است از اجانب بلا سبب و بعضی قرابت اولی تر از بعضی باشد پس حق آن صبیح
 بعد از عدم کسانی که نصوص ثبوت حضانت آنها آمده همین اولیا را اندر زیر که ولایت غبطه در
 مصالح و سکس بسوی ایشان است و نزد عدم اولیا حضانت بسوی اقرب فالاقرب باشد
 این است مقتضای نظر صحیح هر که قصد توقف بر جمیع علل تقییم و تأخیر درین باب داشته
 باشد ملاحظه بفرمایید لفظ ابن القیم فرماید و لکن راجح نزد ما همان است که در اینجا ذکر کردیم
 و کسی توان گفت که حدیث انت احق بهما لکن فی ثبوت احق حق و حضانت از برای
 پدر است بعد از مادر و کسیکه بجای او است و آن خاله است پس اول حضانت در پدر است و پدر را

کتاب البیوع

مقبول و بیع مورد رضی است و شمر رضا مختص در الفاظ مخصوصه و مقید بایق و نیست بلکه هر چه باشد
 برضا کند گواش را و از قمار و ریکالت است از حاضر یا کنایه یا معا طاقه بدون لفظ باشد بیع نزد
 وجود آن بیع صحیح است چنانچه هر اولی قرآن و حدیث شرطیت صد و بیع از ترافه است و ترافه
 استقلال است با استقلال ملک و الفاظ قرآن رضا اند و بر لفظ مخصوص از جانبین دلیل نیست
 حدیثه اذ ابعت لفلان لاخلایه و حکایت بایعت نبوسه با عرابی و آنچه مانا باوست
 چنانکه موعی و تفسیر البیان بدان استندال کرده غیر نافع است زیرا که اشعار لفظ بایعت و نحو
 آن برضا منوع نیست دعوی تخصیص بعضی افراد است و از صبیح مخصوص است و از اینجا
 واضح شد که قول فقها لا بد بآنی المعاطاة باطل است و هکذا اخواته + + +

باب در بیان شروط بیع و بیع منعی

آنحضرت صلوات الله علیه را پرسیدند که الطیب کسب چیست فرمود عمل مرد و بدست خود و هر پنج مبرور و کاین
نزد و باز است از رفاه بن رافع و حاکم و تصحیحش پرده است و جابر بن عبد الله از آنحضرت صلوات
الله علیه و آله فرمود که شنید که می فرمود و الله در رسول بیع محروم و مردار و خوک و احصام حرام ساخته اند
گفتند: بشوم میته را حکم چیست بدان اطلاق و غن و تدبیرین جلو می کنند و چراغ می اندازند و فرمود
حرام است و بکشد خدا بیود و این او تعالی شوم را بر ایشان حرام کرد که آنست فرمودند و بکشد
آن خوردند و این متفق علیه است و فرمودند و احتیاط متبایعین که بیان آنها این باشد
سخن سخن بلع است و این را اهل سنن از ابن مسعود و مردودها اخراج کرده اند و حاکم تصحیحش گفته
و بیان این حدیث و بیان حدیث البیضة علی المدعی و البیض علی من انکره عوم و
خصوص من وجهت زیرا که ظاهر این حدیث آنست که قول قول اوست خواه مدعی باشد
یا مدعی علیه و ظاهر حدیث بنید بر مدعی آنست که قول قول منکرست بایمین و خواه بلع باشد
یا غیر او و مقرر شده که نزو تعارض و عموم مدعی بر بی تردید واجب است اگر ممکن باشد ترجیح
در اینجا ممکن است چه حدیث البیضة علی المدعی اصح است از حدیث فالقول ما یقول
البائع و مقتضای این ترجیح آنست که قول قول بایع نیست مگر قیقه منکر غیر مدعی باشد بدو
فرق در بیان بایع باقی و الف و زیادت و السلفه فائده در حدیث القول ما یقول البائع
ارشاد و جمع می کند لیکن اسناد این زیادت ضعیف است پس صلح جمع میان هر دو حدیث شما
و سنن از شن کلب و مهر بنی و حلوان کا هن در حدیث متفق علیه ابو سعید و انصاری و اردشیر
و جابر و ریح بل خود بدست آنحضرت اشتراط اهلان تا خانه خودش کرده و این ثابت است
حدیث متفق علیه و عمل بران متعین اگر چه خلاف بعضی فقهاء است و آنحضرت علیه السلام فرمودند
که جبر آن مال نداشت بفرودست و این حدیث نیز متفق علیه بنشین است پس بیع در برنا جاست
بچو دین و اعوانه و نفقه و خواها را با بسته میوه که بدوش در سن افتاد و بمرد آنحضرت گفته اند
او را و احوال او را بیگنید این لفظ بخاری است و احمد و نسائی زیاد کرده که در سن جاه انشاء

در حدیث ابوهریره مرفوع آمده که اگر مانع باشد بدان نزدیک نباید شد لیکن بخاری و
 ابوحاتم حکم بوجه کرده اند و نزد مسلم از روایت جابر بن عبد الله بن جریز که در حدیث
 زیادت استثنای بیع کلب صید روایت نموده و الا از برای معتق باشد چنانکه در حدیث
 عائشه بقصه بیره در بخاری آمده و اصل حدیث صحیحینست و مسلم آورده که عائشه را امر شد
 بیره و هتاق و اشتراط و افزوده و آن عمر گفته که عمر از بیع اموات اولاد منکر کرده و گفته که
 بیع و هب و ارش هیچ نباید بلکه شوق تا آنجا که ناسب نماید و بعد از مرگ مالک آنرا دست
 در رفع این موقوف و همست و جابر گفته که اسرار سے خود اموات الاولاد را می فروختیم
 مسلم زنده بود و یکی بدان نمی دید و سندش صحیحست نزد ابن جابر و اختلاف صحابه
 درین مسئله اشهرتر از آنرا بر علمست و از علی مرتضیٰ موافقت عمر مرویست و عجب از کسیست
 که تحریر این بیع قطعی نداند فصل جابر گفته رسول خدا صلعم منعه فرموده است از فروختن فضل او
 رواه مسلم و در روایتی منعه از ضرب اجل زیاده کرده و در حدیث مرفوع این عمر منعه او سب
 محل نزد بخاری آمده و هم از بیع اجل اجماع و این تنفیق علیهست و همچنین منعه از بیع و هب و
 از حدیث ابن عمر و صحیحین ثابت گشته و ابوهریره روایت منعه از بیع حصه و بیع غنای از اشهر
 نزد مسلم کرده و فرمود طعام خریده را تا بیکل نه پیاپی فروشد و در بیع و در یک بیع نکند و اگر او را
 او کس هر دو بار باست و لا بدست که در بیع با هر دو جن مختلف باشند مثلا بنقد یک هزار است و
 بنسیه بدو از ده صد و تقبیلش جز این نیز آمده ولیکن ظاهر حدیث همینست حکم بیع مختلف
 و بیع و نه دو شرط در یک بیع در بیع شیء غیر مضمون و نه بیع چیز منعی که نزد من نیست و
 لفظ الطبرانی منعه از بیع و شرط است و سندش غریب و این حدیث عامست
 و حدیث جابر در بیره و نحو بها خاص پس عام را بر خاص بنا کنند و هر بیع و شرط منوع باشد
 اگر بیع که جز این نباشد یا قول آمده که آن خارج ازین عمومست و بیع عربون منعه عنهست
 و منعه که در آن بیع مسلمه و رجای غریبه تا آنکه بجای خود گردد آمد و تبدیل در اتم بدانی و بالعکس در

جلس تقابل جابر است بحديث ابن عمر زوال سنن و حاکم بصحتش فته آری بخش
منه عنه ست در حدیث متفق علیه که مرفوعاً از ابن عمر آمده و جابر از آن حضرت صلعم نهان
حقاقه و مزانه و مخاربه و ثنیار و ابیت کرده مگر آنکه این ثنیار معسوم باشد و این حدیث از قدس
صیغ است و از طریق انس نزوح جاری بهم دون ذکر ثنیار مردی است و قمری و تنفی رکیان نگیند
و حاضر بست با وی نفرودن ابن عباس گفته یعنی مسار او نشود و این متفق علیه است از حدیث
و سه رخصه اند نه مرفوعاً و ابویه بریده گفته تنقیه طلب کنی و اگر کی تنقیه کرده چپینده تا بخیر پیش
نزد رسیدن بسوق خیار دار و او را خبر جمیع مرفوعاً و تنقیه کرده از بیع برادر و سلمان را و طبع
بر خطبای او و از آنکه فی طلاق خواهر سلمان خود خواهد تا آنکه بگوید و انداد است بگوین کن و آن
متفق علیه است از حدیث ابی هریره و مسلم نه سوم سلم سلم زیاده کرده و ابویه بسا افسار
از آن حضرت صلعم شنیده که می فرمود هر که جداست کند میان داله و دلد و وجدانی کند خدا میان او
و دوستان او و از قیاس است رواه احمد و صحیح الترمذی و لیکن حاکم گفته که در اسناد و ثقیل
اما شادی دارد و حکم ساز را حاکم نیز همین است و چون علی مرتضی و غلام برادر یکدیگر را بعد از
بهر وقت آنحضرت فرمود و در باب هر دو را با دیگران و مرفوعاً مگر همه را یکجا رواه احمد و جابر
ثقات اند و جمیع از حفاظ معتبرینش کرده اند فصل در زمین نبوسه خرج در عیبه گران شد مردم
گفتند نه مگر کن فرمود مسعودی بعضی را با سواد رازق خداست و امیدوارم که خایار ملاقاتی فرم
و هیچ یک را از شما مطالبه نکند مگر از من و مردم و در مال نباشد و این را اهل سنن از آن
روایت کرده اند و این خبر صحیح است گفته و این دلیل است بر منع شعیر از طرقت حاکم فصل
حدیث نه از بیع کالی بکالی اگر چه ضعیف است و آتی و بزار و دار قطنی آنرا از ابن عمر روایت
کرده لیکن نزد شافعی بقره ای عن یحیی الدین بالمدین آمده و کتابت باخ جان سنا
عضد است چه تنقیه القبول گشته و تمویا است نه از بیع ملائع و رضا میداد و بیع بزار و آن
علت درین همه بودنش بیع معدوم است فصل مهربان عبد الله گفته آنکه نه بیع مسلم فرمود

له ای مالک

اشکباری کند مگر خاطی رواه سلم و روایت ادخار آنحضرت صلواتم قوت یک ساله را از برای
 عیال خود علیل بچشم صحت است و احوال شریفش و برادره قوت خود و عیال خود بر عارض
 غیر غنی است آری هر یک را از زنان خود صدوق از خیر می داد و لیکن دلالتش بر جوان
 ادخار مثل این مقدار و وقتی می تواند شد که بودنش در وقت احتیاج مردم بیوسه
 طعام نزد معتبر حاجت سلم گردد و بر جوان از اشکار قوت یک سال نیست بلکه احادیث مطلقه
 تحریم اشکار بقید طعام است پس قیاس تحریم اشکار قوت بهائیم بر قوت آدمی قیاس
 مع الفارق است و حرمت اشکار بهائیم باشد که بقصد غلاء بر سلیم کند چنانکه در حدیث
 ابی هریره نزد احمد و حاکم آمده و لا بد است از اعتبار این قید و بر غیر قاصدش حرام نیست
 ظاهر آنست که قاصد غلاء با اشکار داخل زیر سنه و وعید است خواه مسلمانان را حاجت
 بدان باشد یا نه چنانچه درین قصد کافی است و اجبار مختلک بر معنی نیست بلکه اگر واجب
 نباشد جائز است بنا بر آنکه از باب امر بمعروف و نهی عن المنکر است و این هر دو واجب
 بر هر کف فصل نه از تصری ابل و غنم در حدیث متفق علیه از ابو هریره مرفوع آمده و در
 آخرش گفته هر که بعد از تصریه خرید کرده وی غیر است بعد از طلب و آنکه نگاه دارد یا با صاع
 از تمر باز گرداند و در سلم بخاری سه روز آمده و در طبق بخاری سه صاعی از طعام تا از گندم آمده
 بخاری گفته که تمر اکثر است و لفظ ابن سعد آنست که شتری شاة محمد صاعی با او باریس
 و این نزد بخاری است و اصحلی تمر زیاده کرده و معارض این حدیث و در نویت و یقینا
 طعام یا بر روایت صحیح نرسیده بلکه صاعی از تمر صحیح گشته و لیکن درین سلسله میان خفیه
 رسول الله صاعی است و نسبیان الله و مسجد فصل امام شوکانی در رد و بل گفتند
 و للمنفعة اجابة عن الحديث كذا ليس على شيء منها انارة من علم قال ولا تارة
 صلی فی المسارح شتابل نقول اذا تنازع بائع المصراة و مشتريها في قيمة المدين
 المستهلك و مراد المشتري صاعا من تمر و يجب على البائع قبضه و لا يجب الى المشتري

ولو كان المثل من جملة انعم اذا اعمد المذكان الى اسبب الرجوع الى المبتدئ و
 كذلك اذا تناهى البائع والمشتري على قيمة اخرى كان الرضاء له **مفصل**
 آنحضرت صلعم بصبره يعني انباري از طعام بگذشت و دست دران کرد و نری یافت فرمود که
 صاحب طعام این چیست چرا این را بالای طعام نکردی که مردم می دیدند غاش یعنی خائن
 از اینست و راوی این حدیث مسلم است از ابی هریره و در باره حابس غیب زبان قطب
 سادات باه ساز لغزش فرمود که وی دیده و دانسته در نادر آمده و آسنده این حدیث از قطب
 در اوسط از روایت عبداللہ بن بریدہ حسن است و آنرا شہ نزول اہل سنن مرفوعاً وارد شده
 که خراج بضان است و بخاری تضعیف سندش کرده مگر ترمذی و غیره تصحیح نموده اند و ابن
 عامر است در هر خراج و قصر آن بر سبب جائز نیست و خراج آتاوه مستطیس داخل نشود زیرا
 این لفظ مگر همین آتاوه و این حدیث معارض حدیث مصراة نیست زیرا که اطلاق اسم خراج
 بر لبن مصراة نمی آید و لکن می توان گفت که چون خراج بضان است پس میان
 مصراة و عبد فرق نباشد بیه استحقاق خراج چون در مقابل بضان مستثنی رقبہ عبد یا بضان
 نفقہ بران باشد پس مستثنی مصراة نیز بچنین است زیرا که دوسه ضامن اوست باین معنی
 و نفقہ است بران و در تخلص ازین معنی می توان گفت که صلح مردود با مصراة در مقابلہ لبن
 موجود و ضرر بحال عقد است چنانکہ بران شتمل است ولیکن بعد از این توجیه غیر مخفیست و آنکه
 آن نیست کہ چنین گویند کہ شریعت مطہرہ بچنین آمده و قیاس مذکور فاسد الاعتبار است نهض
 صحیح صحیح و آن را مصراة است یا یک صلح از تمر و عروہ بارتی یک دینار و دو گوسفند از براب
 قربانے خرید و باز یک گوسفند را یک و پنا رفروخته باز دیگر و یک و نیاز زود آنحضرت صلعم
 آنحضرت را و او عای برکت در بیع داد تا آنکہ اگر خاک می خرید دران سود می کرد این بیع
 و شرا از دو فقہا موسوم است بعقد موقوف کہ نفاد آن بر ضامی موکل می شود و قد وقع خراج
 اهل السنن و له شاهد من حدیث حاکم بن حزام عند اللہ صدى و نهی کرد از

خریدن چیزی که در شکم انعام است تا آنکه بنده از بیع چیز سه که در ضروع است و از خریدن
 عید این و از شرای مغانم تا آنکه قسمت گیرد و از شرای صدقات تا آنکه بدست آید و از ضرر
 غائص و از اویش ابو سعید خدری است نزد این ماست و هزار و دوازده قطنی او شدش ضعیف دارد
 و فرمود و خرید ماست را در آب که این غرست و صواب و قف اوست بر این مسعود و شنید
 کرد از بیع غیر تا آنکه خورده شود و از فروختن صوف بر پشت جانور و از لبن در ضرع و از جارسا
 اوست از ابن عباس و بیعتی ترجیح و قفش بر روی گره و سند نه از بیع مضامین و ملائح که نزد
 هزار زالی هر یه مردی است ضعیف است مضامین آنست که در شکم تا باشد و ملائح آنکه در
 پشت شتران بود و آمده که هر که اقاله سلم در بیع کند او تعالی اقاله عشرت او فرماید و ادا
 ابو داود عن ابی هريرة و صححه ابن حبان

باب در بیان خیاری

تا هر دو جدا شده اند و یکجا هستند هر یکی خیاری دارد یا یکی دیگر را مخیر سازد و مخیر که بیع کرد
 بیع او واجب شد همچنین اگر جدا شدند بعد عقد و یکی از آن هر دو ترک بیع نمود این بیع هم
 واجب گردید و این حدیث مرفوع از ابن عمر متفق علیه است و لفظ سلم راست و لفظ عمر و
 بن شعیب عن ابی عن جده مرفوعاً این است که بلع و تبالع خیاری دارند اما که متفرق نشده اند
 مگر آنکه صنفه خیاری باشد و حلال نیست فراق بخون استقاله و در روایتی حتی یتفق قاصم
 مکافصاً آمده و این حدیث نزد اهل سنن است پس مخیر تفرق اهلان باشد تفرق احوال و یکی
 که در بیع مخایع می شد او را آنحضرت گفتن لا خلافة الا بعد و این متفق علیه است از حدیث ابن عمر

باب در بیان ربای

جابر گوید لعنت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او خورنده ربا و خورنده او را و کاتب و شود آن را و گفت
 هم سوا آن خواجه مسلم و زود بخاری مانند این حدیث از ابی حمیفه عن ابی هريرة مرفوعه
 ربا بنقار و سب است ایستش همچو نکاح مرد بملاد باشد و اربی ربا بروی مرد مسلم است

و این را این ماجر غنصر و حاکم با تمام از این سعاد و روایت کرده و ابوسعید گفتند آنحضرت صلی الله علیه و آله
 فرموده نفر و شید را بر این مثل مثل و نیز فرمود بعضی آن را بر بعضی نفر و شید سیم را بسیم الا
 مانند مانند و نیز فرمود بعضی آن را بر بعضی نفر و شید از آن غائب را بنا بر سینه نسیم را بنقد و این
 مشفق علیه است و لفظ عباده بن قناس است از آنحضرت صلی الله علیه و آله چنین بوده که در روز و سیم و
 گندم بگندم و جو بجو و خرما بخرما و نمک بنمک مانند مانند سوالی و دست بدست است و چون
 این جنسها مختلف شود بهر طور که خواستید نفر و شید اگر دست بدست است رواه سلم و لفظ آن
 این است در جز و زن بوزن مثل و سیم بسیم همچنین و هر که افزود یا زیاده خواست پس
 آن را باست اخراج مسلم ایضا و ابوسعید و ابوهیره گفته اند که مردی را رسول خدا
 عامل بنخیر کرد و سه ترغیب یعنی فرمای جید آورد و پرسید همه ترغیب بنخیر می باشد گفت
 نه بلکه یک صلح ازین ترغیب و صلح و دو صلح بسده صلح می گیریم فرمود چنین مکن بلکه همه را
 بدر آنهم بفروش و از درآمد تمغیب بخرد و باره میزان نیز همچنین فرمود یعنی حکم کلی همچو تمرد
 حکم موزون همچو سیم کیسان است و این حدیث متفق علیه است و لفظ سلم و کذا لست
 المینان است و معنی هر دو یک است و این اول و اول اند بن طوق خود و بر شربت سبک
 فضل درین اجناس پس عموم مفهوم لاسما بالافاقی التسمیه مخصوص باشد باجناس که برتریم
 را با فضل دران تخصیص آمده و این واضح است محقق نیست و بدان معلوم می توان کرد
 که بیان این دلیل و احادیث متقدمه تعارض نیست که حاجت بسوگن فنیق ترجیح از غیر مرجح
 نزد تحقیق افتد و کیف که جمع مقدم است بر ترجیح بلا خلاف و همچنین قیاس اید علت را با احتمال
 دارند بر اقوال شان محبت نیره موجود نیست بلکه جزو قنانات و تخمینات است که باو عا و
 عریفه و طویل باطال منضم گردیده یکی گوید که سائق باین علت ترجیح مناط است و دیگر
 سراپد که سیر تقسیم است و نزد ما اثبات احکام شرعی به همچو مالک ممنوع باشد بلکه از ارجح
 این علت بر عموم درین مقام زیر سیر است از انما منع می کنیم و ما احسن الا لا و صلا و علی

زعمی ص الشریعت و عدم التکلیف بجا آورده و التماس فی تکلیفات العباد بها کلک
 محض و بی گوئیم که قیاس مستثنی است و لکن منع از تعدیل قیاس در ماعدای علت منصوصه
 یا آنچه طریق شورش فحوا سی خطاب است تع می کنیم و آنچه اهل فروع در اینجا ذکر کرده اند
 ازین قبیل نیست و باید که این بحث بیا و تو مانده که در مسائل بسیار بدان منتفع شوی و
 مرجع در وزن هر وزن میزان مکرر است چنانکه مرجع در کتب هر کتب کیال درین صورت
 چنانکه در خبر آمده پس نزد وقوع اختلاف مثلا در مقدار درهم یا شقال و نحو آن چون احرف
 مختلف باشد اعتبار میزان مکرر خواهد بود و همچنین مثلا نزد اختلاف در مقدار اصاع یا در اعتبار
 بکیال درین باشد فصل مقدم شرط در آیه قان تبتم فلکم رؤس امم الکمال است
 بر جواز اخذ مال عربی با عدم توبه و نیز و ران دلالت است بر جواز اخذ برنج مرے از باوان
 همانست که زیاده بر اس المال باشد برایت که توبه کو یا نکرد و با بخله اخذ همه مال و
 چه برنج چه اصل با عدم توبه جائز است و با توبه فقط اخذ برنج جائز باشد از اخذ اصل المال و
 اشیای دیگری را بر عیای خود بر وجه تجارت پس ناجائز است ولیکن این مضده
 تا اینجا عام و طام است که نزدیک است که اطباء زمین را فرا گیرند و در کتب تواریخ آنچه از
 چاکر ملوک مصر دیده ایم است و اعظم است در جرم و انتم چه نزد دارد و بیع کدام شیء اگر تجارت
 بر شرای آن با ضعاف شن می کردند و هر که از آن منتفع می شد او را ضرب سرح می زدند
 و مال او را اگر بای گرفتند و از زمین وادی است منع مردم از شراء یا تجارت آنکه مال ایشان
 مروج گردد و باین بگذرشن آن مرتفع شود و در تفرخست و در وکیل گفته بدین
 ازین قبیل اذاع است از آنکه سکه منشوش می زنند که در آن نصف نحاس و نصف سیم
 باشد و قرش را بمقدار محد و در رسوم می سازند و عیایا اتشال این رسم نمی کند بلکه بقدر ثلث
 یا ربع زیاده برین رسم تعال می نماید و چون این نقد خارج می گردد از مال دولت بسوی
 رعایا و اجناس و بر همین رسم ناقص باشد و چون در اموال دولت می درآید جز فروش فرانسه

و صفت زانکه میا از نهد عیال و حوض است سنگی که بندوبان جیل گویانکث یارب مع مال رعایا طلب
 به عظمی شود باز چون دیدند که صفت قروش در رعیت زیاده است این سکه را شکسته ضربت
 دیگر می زنند که در قد خالص کمتر و در غش اکثر از سکه مکسوره می باشد و از سکه سابق منع
 می نمایند پس رعایا و زبانیان سکه بدست شان می فروخته اند تا آنکه قیمت یک قطعه از آن
 بنصف قطعه ازین ضربت اخوسه می رسد یا قدری کم و زیاد می آید باز سکه اولی را گرفته
 این سکه دیگر می زنند و رعایا را از برای صرف بر مقدار رسوم حواله می سازند و باین ذریعه
 نصف مال عباد با قریب نصف راجی خورند حال آنکه رعایا را قدرت استمرا بر این رسم نیست
 بلکه در بسیاری از احوال محتاج به سوی قرش فرانست و تخیله انواع اکل بیاطل یکجمله
 ضرائب بر باده و اساق است که ایشان را بتسلیم آن مجبور می سازند و اذن زیادت در آن
 می دهند تا هر نرخ که خواهند بفروشدند و بخرند مگر ضریبه را داخل سرکار نمایند و اگر فریاد
 خواهد استغاثه کردانی نرخ می کنند یا نکره بر باده آنکار این زیادت می نمایند می گویند
 این زیادت از جانب خداست و دوان را و باین فقره مجربندی سازند و گفته اند دلک
 من هذه الاجمالات الشیطانية التي هي السحت بلا شك ولا شبهة نسأل الله ان
 يعصم الجميع انهي گویم این انواع مخصوص بدیاریست بلکه مطبق ارض گردیده چه
 بلاد عرب و چه اصمار عجم چه شهر کلان و چه قصبه خود و اکثر مردم در ضرب این ضرائب
 و اظلم نوع انسان در اخذ این مکوس کرده فرنگ و چه ترک است و شکوه از فرنگ بیست
 که سابع از کتاب و دین جز نام نمی گیرند در این احوال ترک است که دعوای اسلام و انز
 و منها در جده از حجاج و عمار یکدکس می ستانند تا بوضع دیگر چه رسد و این نیست مگر از بسا
 قرب قیامت غلظ حضور ساعت کبره اللهم امتنا علی الاسلام فی اتباع سنة نبيك
 خیر الا انما انک علی ما تشاء قدیں و بالا جابة جدید فصل باب مصارفت درین
 از منته چنان عام گردیده که هیچ یک نمیکن از خلوص از در آمدن بدان در ریاضه بخت

نیست الا ما اشار الله تعالى بياش آنکه سکه جات ملوک که از براسه مردم زنده ضرر و تشویش است
 نحاس را در آن بهیچیم می گردانند گاه کم و گاه زیاده و مردم را می گویند که صرف فروش قرش
 و فروختن یعنی زرخ آن ازین سکه چندان و چنان است حال آنکه اگر سیم این ضرب را از
 نحاس مجرد سازند بمقدار نصف قرش فروختنی سترسد قطعا و این را سیکه و ربعی خورد و در
 اسوال رعایا ساخته اند چنانکه در فصل سابق مشاهده شد و مردم را در تصرفات خویش حاجت
 بمقابل این ضرب می افتد و در مصارف بدان بسوی قرش فروختنی باین مقدار مرسوم مانچا
 و مضطر می گردند و فتنه را بلفظه با وجو و علم بمقتضای می فروشد و این را بای بخت است و هر که
 از ایشان عارف این حال است وی با پنج و در کتب فروع که غالبش غیر راجع بسوکه
 دلیل و غیر منتهی است از حق است ستر می شود و غالب حیل که بدان تخلص از ورطه را
 گمان می کنند آنست که بعضی متفقند که از علوم جتنا و دشمنای اسی و سی نیند این سکاکن
 را نقوسی داده اند بآنکه را در معاظاته نیست و صریحی که امر و مردم بدان کار بند شده اند
 معاظاته است بنا بر عدم وقوع عقد و این مقصود چهاره منی دانند که اول کتاب و سنت صحیح
 بتجربیم را اند برون نظر بسوی عقد و جز آن بلکه مستحب است در بیع مکرر و فساد و در کتاب
 سنت و اقوال خیر القرون و الذین یملون فیهما الذین یملون فیهما الذین یملون فیهما الذین یملون فیهما
 الفاظ مخصوصه در بیع که واقع نشود بیع مکرر بدان ورنه معاظاته باشد بیع نیامده و ازین محرات
 آنچه بعضی مصنفین در فروع و مفتین در آن گفته اند که غش در هر یک از دو بدل بمقابل فتنه
 در آخر باشد و این حرفی است که هیچ عاقل بدان رضاند و چه قسم عاقلی بدان راستی
 گرد که ناوقیه فتنه را بیک اوقیه نحاس بفروشد پس اگر مرد و قائل باین قول آنست که
 این تخلص از بیست خواه هر واحد از متبایعین را بضم بیدل شود یا نشود پس این بیست
 علم نیست و ازین وادی است آنکه غش در هر واحد از بدین جمیع سه سه حرف باشد و این
 مرد و دست بحدیث قلا و ده زیرا که در آن ضم غیر فتنه فتنه است و این ضم را رسول خدا صلعم

بیخگردانید بلکه از بعضی تیریز میان هر دو فرموده تیریز ازین اموتیل دیگر ذکر کرده اند که از
 سقوط بجائی است که هر که ادنی فطنت دارد و روی محققى نمائند اگر گویند که بارى مخصوصی
 ازین در طه مملکه که مردم در آن افتاده اند هست یا نه گوئیم بل مخلص ازین گردان بیجا
 ممر ازین عقبه که در خراب آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده و آن قول
 اوست صلی الله علیه و آله برای خریدار تخرید بر روی کیکی ازان دو ترجیح بود و دیگر غیب چون خبر
 کرد که وی یک صلح جدید را بدو صلح روی خرید کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود این رست
 پرسید چه کنم فرمود تخرید را بدو صلح و آن را هم تخرید بخرد پس این وسیله تخرید
 و معامله نبویست هر که صرف در اہم منشوشت بقرونش فرنجی خواهد صاحب در اہم مذکور شد
 بقدر صحت قرش سلع از صاحب قرش بخرد بعد از آن سلع را بدست وی بقرش دیگر فرو
 که جز این صورت مخلص از ربا نیست و هر که از عم باشد که اینجا غیر این صورت مخلص است
 وی مخاف نفس خود باشد بآنچه صحیح را برای متوعد علیہ بحرب خدا و رسول است و برضای
 این در اہم منشوشت نصیب از اثم باشد زیرا که حامل مردم بر ربا و مخرج خلق بسوی دخول در
 اوست و بیان این سنت مانع بقصد حطام و اکل اسوال مردم باطل از وی صورت گرفته
 این است که شمشیر ستم آخته این است این است که کار همه را ساخته این است
 و اگر مثل امرا الهی را از رفیق برعیت و عدل و رقتنایا سیریت می بود و او را در ضربت
 خالصه از غش مند جسم حاصل است پس چای سوره با ناما سر می آیمت و هلاک خود و دیگر آیتا
 نوع راضی می گشت نشو کافی در دین مقام چه خوش کلام ارشاد کرده که اقل احوال سلم
 آنست که در رعایت مصلح غیبت بچو نسج باشد و ضربت خود را بچو ضربت این قوم گردان
 را با از مصارعت بر خیزد و جردادن ربا بر اس حفظ این مال دجان خود دلیل ادکتاب و
 سنت بلکه اجماع و قیاس نیامد بلکه استقراض بر اداخل است زیر عموم اول تخریم باور
 ربا از الکبر کبار و اعظم از رست بعض کتابه عزیز و امانیت سفینه مشهور و عمومی را در

نقل این سکه را در بحر الرق تعجیف روداده که بجای لفظ ربح ربا آورده و مثل عبارت
 زین بن عجمیچا زللتحتاج الاستقراض بالجم است و نحو آن در اشباه و قبیله و فتاوی
 ابراهیم شامی و جز آن از کتب فروع حنفیه آمده و بقا و راز لفظ ربح نفع حاصل یکپ جائز
 شرع خارج از سماعی را است شلالتی سیر بر شمن غالی نزد حاجت بسوے قرض بخرد که
 این جائز است بکراست نزد فقهاء و بعض این کراست را حل بر حرمست کرده اند اگر در نفس
 استقراض این ربح مشربوط باشد حق عدم جواز است علی کل حال بنا بر آنکه دلیل و ال
 براباحتش دار نیست و قیاس جواز استقراض بر بنا بر احتیاج بر جواز اعطای رشوت غلام
 یا سلطان بغرض دفع خوف یا ظلم یا نفوس او بر جان و مال خود بنا س فاسد بر فاسد است
 زیرا که دلیل محض از برای احادیث وارد و لعن راسته و مرتضی بکدر ائش که بیان هر دو
 میانجی است نیامده و باب مدارات و مصانعت که در آن دروغا سد مظهر باشد مثل دادن
 چیز بے بشاعر حاجی یا دشمال او باب دیگر است از باب رشوت نیست و در حدیث چنان
 فی افی الاملا حین التاب اشارت بسوی این مصانعت است نزد جمعی از اهل علم
 همچو ضیاء و سناوی و طیبی و غیر هم و نزد بعض مراد حرمان و تحجیب و عدم اعطای شئی
 است و اگر وصل مرسل حکم که اتی شاعرا لنبی صلیم فقال یا بالال اقطع عنی لسانه
 فاشطاه اربعین دسها بصحت رسدش باشد و محل نزاع و در حجت بر مرسل غیر قائم است
 و اصل مصانعت بقرین اهل لغت همچو ابن اثیر و صاحب مجمع البحار و تاج العروس و غیر هم
 احسان و مدارات و ملائمت است و بعضی رشوت مجاز المجاز باشد فصل جابر گوید آنحضرت
 صلیمت کرده است از بیع انبار تر که کیل آن معلوم نیست کیل سمسے تر و او سلم یعنی
 فروختن چنین بکنس با عدم علم مساوات هر دو حرام است و عمر بن عبد الله گفته حضرت را شنیدم
 می فرمود طعام بطعام مثل مثل است و طعام مادران روز جزو این نیز در سلم است و قضا که
 عبید روز غیر کی بگویند بدوا زده وینا خرید و در آن زده و هر چه او در آن را جدا کرد و زیاده از

دوازده دینار یافت چون ذکرش بر رسول خدا کرد فرمود فرخت نشود تا آنکه جدا کرده شود و آن
 مسلم و درین سلسله بیان فقهاء خلاف است و از جمیع حدیث است و بسیاری اند
 سلف بسوی عل بظاہرش فرخته و آن عدم جواز بیع ذہب با غیر او از ذہب است تا آنکه
 لازان غیر جدا شده بفروشد و پنهان این عقد باطل و تدارکش واجب باشد و درین سلسله
 خلاف خفیه با صاحب این حدیث صحیح واضح است **فصل** بیع حیوان بکبکوان بطریق
 نسبه از حضرت مجتبی علیه السلام مندرج است و در مذی و این احوال و بصحت نشدن
 رفته و این عام است از آنکول و غیره آنکول و تقید آن با کول در دلیل ثابت نشده آری
 سمره در نه از بیع شاة بلیم را کس از ولایت دارد و علی ماکیده من عیج و در حدیثان عمر
 آمده که از حضرت صلوات الله علیه ام که چون شایع عین میکنند و دماسه گادان بگیرند و بکشت
 راضی شوید و جدا بگذارید خدا غاری را بر شما تسلط کند و بیع آن را نکند تا آنکه بسوی
 دین خود برگردید و در سندش نزد ابی داؤد و مقال است و لیکن احمد بن حنبل از عطاء آورده و
 رجالش ثقات اند و ابن القطن تصحیح نموده و شک نیست که تا مسلمانان از جهاد برگشته اند
 و کشت راضی گشته خوار و ذلیل بوده اند و جدا نازعی از براسه این دل نیست و عین
 عبارت است از آنکه باز رگان کالای خود بدست کیل قیمت معلوم تا یک مدت بفروشد
 باز آن کالا را از دخی بکتر از آن قیمت بخرد و این بیع کیل از انواع بیاست و لابد است در آن
 از اعتبار قصد جلد و از آنکه این تنایع از براسه مجرد توصل بسوی ترضی نقد بزیادت است
 و در نداد عدم این قصد ناجائز نیست چنانچه بیع را حلال و بر با احرام ساخت و آنکه چیر
 را بزار و دینار فرخت و او را اجازت که آنرا بد و دینار از شتر بیخورد و بیع صحیح که مقصود بدان
 بسوی ربانیت شن قلیل را در رنگ شتر کثیر حلال ساخته و همچنین زیادت بر سر بیع
 از باد و رودی و صد ری نیست چه بر باد یا دات احد المتساوین بر دیگر است و در میان
 و شن آن نزد اختلاف جنس تساوی نیست تا تخیریم این صورت بنابر ربایون صحیح شود و توان

کہ این زیادت در برابر تنقیس باطل است فقط چنان نیست کہ تحریریم چو صورت منقربوسے
 دلیل است و مسئلہ احتمال بسط وارد علائق شو کلنے را در ان رسالہ مفردہ ست موسوم بہ
 شفا و اہل فی حکم الزیادۃ لاجل الاجل فصل ہر کہ سفارش برادر مسلمان خود پیش کسی کرد و ان
 برادر را برین شفاعت ہدیہ فرستاد و وی آن را بپایہ ریخت پس با سبب عظیم را از ابواب
 برآمد و اہل احمد و ابو داود عن ابی امامۃ صرفی عا و در سندش مقال است و
 ابن عمر گفتہ لعنت فیہ و رسول خدا را شنید و مرتبہ را سرا و اہل احمد و صحیحہ الترمذی
 و ابن دلیل است بر تحریریم رشا و وہو اجماع و هذا هو الحق و انک بعض فقہاء و فخت و رجوا از اخذ
 رشوت وادہ اند و گفتہ کہ چون حاکم حکم کنی کند و رشوت دہی و اواز صواب مؤثر نگردد و او را
 گرفتار جہان نیست پس ابن مقالہ باطل است چہ و لما یجوز است بر حسب محسن و رشوت چشم
 حاکم را کوئی کند علائق شو کافی فرمودہ و لقد وجدنا اثر فی نفسی لہدایا من یهدی
 لی مع انی بعد ابتلائی بالقضایا کل ہدیۃ وان کانت من قریب او صدیق
 لکن یجوز الارسال بھلا یخلو من اثر فی النفس مع اسراجھا فکیف مع قبولھا
 و الا انتفاع بھا نقیم اللہ قضایا السوء فلقد صارت تلك المقالة الباطلة جسرا للهم
 یعبرون علیہ الی اکل اموال الناس بالباطل وقد اعاننی اللہ ولہ الحمد علی ہذا
 ذلک الجسم المبین علی شفا جہا ہا بالقول والفعل اما القول فبما اودعہ فی
 مصنفاتی و اما الفعل فبقیامی فی عزل قضایا السوء انتہی و بہین قسم صنع از پدر و الا اگر
 بنو ضعیف ہم موجود آمدہ چو در کتب مؤلفہ و خود لکلام بلیغ رو اخذ ابن ہدیہ نمودہ و ہم قاضی
 ریاست را در وقت خنین امور و اشال آن از پیادہ اش برانختہ و اللہ العلی جعل اللہ
 تلك الاقال و الافعال خالصۃ لى جہہ مقربۃ لى رضائہ فصل عبد اللہ بن عمرو بن
 العاص ان حضرت را از تجہیز حیش و اہل تمام شدند فرمود و بلائس صدقہ از کسی گیر
 چنانکہ یک بعیر و بعیر آردن اہل صدقہ گرفت و اہل الحاکم و البیہقی و رجالش ثقات اند

و این دلیل است بر جواز بیع یک حیوان بر حیوان بطور نسبی و این حدیث از صحیح و ثابتهست
از حدیث سمره که سابق گذشته و آن عمر و گفته منی که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مردی بپویتی
فروختن نه لحاظ آنکه بیع بر یک کیل و اگر کم است بر سبب بطریق کیل و اگر نرسد است بکیل
مبلغ ازین همه منی فرمود و این حدیث متفق علیه است و سعد بن ابی وقاص شفیق که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم نزد سوال از شترانے تقریب فرموده رطب نزد میس کم می شود و گفتند
آری پس منی فرمود از آن و این را اهل سنن روایت کرده اند و ابن المایهین و ترمذی
و غیر آنها تصحیحش برده اند

باب در بیان خصصت در عریا و بیع اصول و ثمار

زید بن ثابت رضی الله عنه گوید آنحضرت در باره عریا خصصت بیع بخرص بطور کیل داده
و این حدیث در صحیحین متفق علیه است و لفظ مسلم آنست که خصصت داد و عریه که اهل بیت
رطب را با اندازه آن از تراز براسه خورون بگیرند و در حدیث ابی هریره زیادت مادلون
خمس ادا و بیع و سق آمده و این نیز متفق علیه است و چون اقتصار بر قدر حاجت و آنچه
نوعی از انواع رباست واجب باشد لهذا تقدیر بیع و سق مقدار محتاج الیه است و غالب
احوال و غنای فقیر بیع و سق در مذہب معروف است و دلیل بر آن دلالت ندارد و آن عمر
از آنحضرت آورده که منی که در از بیع ثمار تا آنکه صلاحش نمایان گردد و این منی بالغ و بیع
هر دو را اگر چنانکه در حدیث متفق علیه آمده و در روایتی زیاده کرده که چون از صلاحش پرسیده
می شدی فرمود تا آنکه عاقلش برود و لفظ انس آنست که منی که در از فروختن میوه ها تا آنکه
سرخ و زرد شود و این لفظ بخاری است و هم انس گفته که منی فرمود از بیع انگور تا آنکه سیاه
گردد و از بیع دانه تا آنکه سخت شود و این را ابن جنان و حاکم صحیح الاسناد و گفته اند و مشک
نیست که منی منی تحریم است حقیقه و محرم غیر جائز است و لیکن چون این منی از براسه
تشافرست نزد عروض آفت شمار چنانکه در بخاری از حدیث زید آمده پس از برای نشاناد

یاشد نه از برای تحریم و نیز امر نموده بوضع جوارح دارد شده چنانکه بیاید و هر آفت کشیش
از صلاح بنمونه رسد جائز است و جائز موضوع است جایز گفته ام مختصرت فرمود اگر بطر و شش
بدست برادر میوه را و آن را جائز رسید ترا گفتن چیزی است از آن حلال نیست مال برادر
را بغیر حق چنان می گیری این لفظ مسلم است و در لفظی دیگر امر بوضع جوارح آمده و حق
وضع دست مطلقا قبل قبض باشد یا بعد آن پس هر که گشت یا میوه خرید و قابض شد
ولیکن جسد زرع یا قطف نموده که تا آنکه آفت نرسیده بر آن رسید این آفت از شری موضوع باشد
و مال را گرفتن ثمن آن حلال نبوده زیرا که از اوادی اکل اموال مردم باطل است و لهذا
آن مختصرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بعد تکلیف حال اخیک بغیر حاجت و این اشارت
بآنکه تا تلفه بجائز موضوع است و اخذ ثمن آن حرام خواهد پیش از قبض باشد یا پس فرمود
هر که مخفی خرید بعد از بیرون کردن پس نموده آن بائع راست که فروخته است مگر آنکه فروشنده
بدان رضی گردد و این حدیث متفق علیست

باب در بیان مسلم

ابن عباس گفته آن مختصرت صلی الله علیه و آله و سلم قدوم بدین آرد و اوایل بدین اسلام
در میوه می کردند به مدت یک سال و دو سال و سه سال فرمود هر که اسلام آورد و بفرزند باید
که در کبیل معلوم و وزن معلوم تا اجل معلوم کند و این حدیث متفق علیه است و لفظ بخار
من اسلف فی شئی است و این عام است از هر چه چون جزای مجبور المقدار است باقتدار
کیل یا وزن معلوم پس ظاهر عدم جواز مسلم در جزای نیست و نیست در حدیث مگر معلوم
بودن کیل یا وزن مسلم پس اشتراط تعیین جنس صحیح است زیرا که کیل متعلق بکیل مستحب
اگر جنس کیل معلوم نباشد و ذکر کیل را اثره بود و باقتدار تعیین نوع و صفت و حدیث دلیل
نیست و تعیین حدیث دلالت بر اشتراط تعیین بر مکان ندارد بلکه اعتبار این چیز را بنا بر تشابه
در ابعاد است و لکن مخفی نیست که رجوع بسوئی نوع معهود یا صفت معهود یا بسوئی اوصاف آن

رافع تشا جبرست و همچنین مرتفع سے شود و تشا جبر در تعیین مکان بر جوع بسوی اصل و این
 حرم و جوب ایصال بر سلم المیہ و رجوع بسوی بلد اوست کہ وطن یا بلد اقامت است و این
 رافع تشا جبر باشد حاصل آنکہ شرط مسلم تعیین جنس مسلم فیہ و معلوم بودن آن مکمل
 یا وزن و تا اہل معلوم است و این شرط سبب و دلیل بر اشتراط غیر آن دال نیست علیہ
 بن ابی اوفی و عبد الرحمن بن ابی اہنہ سے گفتہ کہ یا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمقام
 می رسیدیم و نزد انبساط شام می آمدند با ایشان در جو گندم و زبیب تا اہل معلوم اسلاف
 می کردیم و در لفظی تربیت آمدہ پرسیدند کہ ایشان را زرع بود یا نہ گفتند اذنا ازین معنی
 نمی پرسیدیم رواہ البخاری و این دلیل است بر صحت سلف در معدوم و حال عقد زیرا کہ
 ترک استقصال در مقام قتال نازل بمنزل عموم در انتقال است ولیکن این استدلال لفظی
 یا ترک صحابی است و آن حجت نیست تا تقریر نبوی سے بران بعد از علم ثابت نشود پس حجت
 اول اولی است در ترک بر جواز آن

فصل در بیان قرض

ابو ہریرہ گفتہ است آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ہر کہ مال مردم گیرد و اراوہ داد و اراوہ از وی وافرانیہ
 و ہر کہ گیرد و اراوہ آلاش کند حق تعالی اورا تلف فرماید و اراوہ الخیاری و قائل شد گفت ای
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم غلامی جاہ از شام آوردہ است یکے را بفروست کہ دو جاہ تا میسرہ و ام
 گیرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستاد ولیکن آنکس متنع شد اخراجہ الحاکم
 و الیہم فی وجالتش ثقات اند و حدیث دلیل است بر بیع تسبیہ و صحت تا جیل تا میسرہ جاہ شدہ
 یا جانور یا جز آن و قرض نوعی مخصوص است در بسیاری از احکام مخالف بیع باشد۔

فصل در بیان رهن

آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود پشت مرکوب است بنفقہ چون مرہون باشد و لبن در مشروب است
 بنفقہ اگر مرہون بود و بر مرکب و شارب است بنفقہ آن مرہون اخراجہ الخیاری عن

ابی هدیة پس حق آنست که ثمن را درین وقت آن بر مرتهن است و فرومودن منع نمی کند
 رهن از رهن مرهون را و او را راست غنم آن و بر و سست غم آن نهاد و الله اعلم
 و الحاکم عن ابی هدیة و رجال سندش ثقات اند که آنکه محفوظ ارسال او است یعنی
 منافع و زوائد رهن از براسه رهن باشد و اگر بپاک شود در دست مرتهن تا وانش ببرد
 از حق مرتهن هیچ شئی ساقط نمی گردد بلکه رهن ملک رهن است حاصل آنکه رهن چون
 در دست مرتهن بدون جنایت و تفریط وی تلف نشود و می مضمون علیه نباشد و اگر جنایت
 و تفریط اوست مضمون علیه باشد بنا بر جنایتی و تفریطی که از و سست وجود آمده از آن جهت
 که مستحق حبس است چه مجرم و حبس بسبب رهن سبب ضمان نیست و مدارک شرعی و مفسرین
 لا غبار علیه و لا شک فیہ ابو رافع گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مردی
 شتر جوان قرض گرفت چون اهل صدقه آمد فرومود قضای کر بکن گفت منی یا جم که بهتر
 از شتر او فرومود و این بد که بهتر مردم حسن القضا است دوا و مسلم و فرومود و قرض که بخرید نفعت کند
 را باشد و این را حارث بن اسامه بسند ساقط از علی مرتضیٰ فروغ آورده ولیکن شایسته
 ضعیف دارد و بیقی از حدیث فضال بن عبید و شایسته دیگرست نزد بخاری مکرر موقوف بر

عبدالله بن سلام

باب در بیان تقلیس و حجر

ابو هریره گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدم می فرمود هر که مال خود بعینه نزد
 مردی یا بدوی امانت بآن مال از غیر خود این حدیث متفق علیه است و در طریق
 مرسل باین لفظ آمده که هر مرد که متاع خود بفروخت و متاع مغلس شد و شن آن بقبضه
 بائع نیامد و متاع خود نزد او بعینه یافت پس و سست بآن مال و اگر مشتری ببرد
 صاحب متاع اسوه غمناکست و بیقی بر وصل ارسالش پودخت و بیعت ابو داود
 ضعیف گفته و مؤید اوست حدیث عمرو بن ابی خلیفه نزد ابو داود و ابن ماجه باین لفظ که

ابوهریرہ در بارہ یاری کہ منفس شدہ بود آدمیم وی گفت درین معاملہ بقضای نبوی
حکم کنم کہ منفس شدہ یا مرد و مرد متاع خود ببیند یا فت پس دے احق است ہا این
را حکم صحیح گفتہ و ابو داود و ترمذی و ابن ماجہ و ابوداؤد و ترمذی و ابوداؤد و ترمذی و ابوداؤد و ترمذی
اولہ برادر لویست صاحب سلمہ بتناع خود و زوافلاس خریدار و اگر حجت بش آن قائم نشود
بطالان اکثر شریعت لازم آید و در علم اصطلاح حدیث متقرر شدہ کہ منہ ارجح است از
مرسل و ہر مل قیام حجت نمے تواند شد علی ماہو المذہب احق و فرمودہ کی واجبہ حلال کنے کند
عرض عقوبت او را و این را ابو داود و ترمذی و ابوداؤد و ترمذی و ابوداؤد و ترمذی و ابوداؤد و ترمذی
آورده و ابن حبان صحیحش گفتہ و ابوسعید گفتہ آفت رسید ہر دے بر عمد رسول خدا صلعم
در شمارے کہ خریدہ بود و لب یا رشد دین او و منفس گردید آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
فرمود ہر دے صدق کنید مردم صدقہ نکردند لیکن ہر فاسے دین او رسید فرمود ایمان را فرمود
گیرید آنچہ یا بید از برای او نیست شمارا مگر ہمین گرفتن شے موجود در راہ مسلمہ و ما
احسن ما قبلہ

قرض از مرتبہ مرد می انداخت مرا بسکہ این راہ گران بود بسکہ سخت را
و کج کرد بر معاذ مال او را و فروخت آن را و در قرضے کہ بر زمین او بود در این نزد دار قسط
از روایت کعب بن مالک و ابو داود و مرسل آورده و تبرج ارسال پر دوختہ و حاکم
صحیح است و این دلیل است بر آنکہ آنچہ جائز است گرفتن مال منفس است و نیست دران
دلائل بر حبس دعی اعسار لیکن چون حبس نوسے از عقوبت است حدیث کی اللواجل
یصل عوضہ و عقوبتہ محل حجت باشد مگر علت حبس غنایا و جہان است پس لابد است
کہ این وصف متحقق گردد و این محل نزاع نیست بلکہ محل آن التباس امرست و تلبس احوال
کہ غنای او ظاہر نشدہ معاقبت نیست و عقوبت حبس اضرائست و جلتش جز بسوغ معلوم
شرعی نمے تواند شد چہ در حرمت اضرائ آدمی با عدم متیقن بسوغ آن خلافی نیست و ظاہر تحریم

حبس غیر غنی ماطل است آرسے حبس باقمت و نزد خوف سعادت و اضرائش بمسلمین نزد
 اطلاق جائزست زیرا که امر معروف و نهی از منکر واجب است بقدر امکان و قیام
 بدان درغی سیکه این چنین باشد جز بحیولت میان او و میان مردم بکس ممکن نیست پس
 اگر حبس کنند چه کار کنند و حدیث مجرب بر مدیون مخصوص حدیث عدم حل مال آدمی مگر بطیبت
 نفس است چه آن عام است و این خاص و لیکن لائق آنست که اقدام بر جرم بعد از
 ثبوت دین نزد حاکم جائز نباشد نه چنانکه غالب حکام عصر تحریر جواریات قبل از تقریر دین
 و بسا حدت طالبش هر که باشد می پردازند که این اقدام است بر مال معصوم و حیولت است
 میان مالک و ملک او بدون حجت نیرو و ذلک ظلم **فصل** ابن عمر گوید عرض کرده شدم
 بر رسول خدا صلم روز احد و من چهارده ساله ام پس مرا اجازت نکرده و معروض شدم بر سکه
 روز خندق و من پانزده ساله بودم پس اجازت کرد این حدیث متفق علیه و ال است
 بر آنکه هر که پانزده سال نیست تصرفات او از بیع و جز آن غیر نافذ است و لیکن در روایت
 پیافیه این لفظ آمده که اجازت نمود و مرا بالغ ندید و ابن خربیه تصحیح این لفظ کرده و عطیه مرقی
 گفته معروض شدم بر آنحضرت صلم روز قریطه پس هر که موسی رویا نبیده گشته شد و هر که
 رویا نبیده راه او گزاشته آمده و من در همان کسان بودم که موسی عانه رویا نبیده اند پس
 راه من تنه کرد و من را اهل سنن روایت کرده اند و ابن جهان و حاکم تصحیحش نموده
 عمر بن شعیب عن ابی عن جدّه گفته که آنحضرت فرموده زن را عطیه جائز نیست مگر باذن
 شوی خود و در لفظی این است که زن را در مال امری نیست و میکه زوج مالک عصمتش گشته
 و این روایت نزد احمد و صحاب سنن جز نزدی است و حاکم گفته صحیح است و جمهور اهل علم
 حل این حدیث بر حسن عشرت کرده اند و لفظ اهرش جز طایوس و دیگر سے نزفہ فصل قبیه
 بن مخارق گفته آنحضرت فرموده مسأله حلال نیست مگر سیکه ملازکس مرد کے کفحل حاکم کرده
 اور مسأله حلال است تا آنکه بحاله رب و بدست گیرد سپس باز ماند از سؤال و مرد سے که

اور اجاکھر رسید و مال باور اتباہ کر و مسئلہ اور احلال ست تا آنکہ بقوامی از عیش برسد و
مرد سے کہ او را فاقہ رسید تا آنکہ سسکس باز و انشدان قوم او گفتند کہ فاقہ بوی رسیدہ
پس او را مسئلہ حلال ست اخراجہ مسلم و این دلیل ست بر لزوم دین تحمل حالہ ولیکن او را
حکم نفس نیست در حجر کردن بروی بلکہ و سے متروک باشد تا آنکہ از مردم سوال کردہ دین
خود فضا کن دین ستقیم ست بر قواعد و یکہ هاسن آن مال نباشد و نیست حجر مگر بعد از ثبوت
دین یا سفہ یا اسرار یا نحو آن

باب در بیان صلح

آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمایند صلح جائز ست میان مسلمانان مگر صلحی کہ محرم حلال
یا حلال حرام باشد و مسلمانان بر شرط خویش اند مگر شرطی کہ حلال را حرام و حرام را حلال
گرداند و این نزد ترمذی ست از عمرو بن عوف مرسل و روایت او ضعیف ست لہذا
بر ترمذی تصحیح را انکار کردہ اند گویا اعتبار بکثرت طرق کرد ولیکن ابن حبان تصحیح
از روایت ابی ہریرہ منوودہ و ظاہر آنست کہ مصاکحہ از انکار جائز باشد مثلاً کسی کہ بروی کسی
دعوے صد دینار کردہ وی از جملہ منکر شد پس مدعی مصاکحہ بر نیہ آن مقدار کرد و این صلح جائز
باشد زیرا کہ مناط صلح تراہنی ست و منکر را ضعیف ست بعضی آن دستخض منع موجود نیست
و حدیث ابی حمید ساعدی مرفوعاً کہ هیچ کس را اخذ عصای برادر خود بغیر طبیعت نفس او
حلال نیست نزد ابن حبان و حاکم ست و همچنین حدیث عدم حلت مال مرد مسلم بکربطیت
نفس او سنائی ابن مدعانہا شد زیرا کہ تسلیم بعض منکر ببطیت نفس کردہ ست و در حدیث
کعب اگر تنازع در مقدار باشد صلح از انکار ست و شائع آنرا جائز دانستہ و اگر بغیر
تجلیل ست نیز صلح از انکار ست بنا بر آنکہ با منکر اجل صلح بغیر بعض دین شد و باتے
در برابر دعوی صاحب دین از براسے اجل ساقط گردیدہ و داخل نیست درین باب صلح
در حد و در انساب زیرا کہ مناط صلح تراہنی میان خصمین ست و حد و کہ حقوق آئی ست یا

مخض است یا شوب و امام را اگر چه ولایت این حد و بر تقدیر تسلیم اختصاصش بدان حاصل است مگر او را اسقاط حد خدا بنا بر ورود و عید شدید در آن نمی رسد و آنکه بعضی اهل علم بنا بر حد و اسقاط آن بنا بر صلیت تصریح کرده اند آن باب دیگر است چه صلیت ثبوت بعضی و سقوط بعضی در برابر امری از امور است و آن نسب پس بان جهت که رضا بخرم از نسب و بدخول در آن جزو حکمت روئیت زیرا که بر هر دو امر و عید شدید آمده نیز نسب متبعض نمی شود تا این صلح میان مدعی نسب و منکر نصف آن صحیح شود و اما برادر از حقوق مجهول پس اسقاط شئی فرع علم بان شئی است و جابل از چیزیکه اسقاطش می خواهد یا بر وجه از وجه آن رایی داند یا از جمع وجه نمی داند پس اگر بویچه از وجه می داند که تمیز ببعض تمیز است و در ظن غالب شده که این شئی از فلان جنس است و مقدارش متجاوز ازین قدر نیست این اسقاط صحیح باشد و اگر از هر وجه مجهول است بر وجهی که جنس و مقدارش کیفاً و کماهیچ معلوم نیست پس این اسقاط غیر صحیح است چه می تواند که بر صفتی باشد که اگر علم بدان حاصل گردد نفس با اسقاطش خوش نه شود فصل ابوهریره گفته آنحضرت فرمود همسایه همسایه را از خلائیدن چوب و در دیوار خود منع نکند و اصل و تزام ایجاب است چنانکه در نسخه و در نفی یعنی نهی تحریم است و لهذا ابوهریره در آخرین حدیث گفته مالی اسرا که آنها معوضین و الله لا مرمین بھابین اکتافکم و این متفق علیست از حدیث او آنچه معارض این حکم باشد و زین صحیح نیامده مگر عموماً آنکه از تخصیصش انکار نتوان کرد پس لابد است از صلح میان دو همسایه در خلائیدن چوب بر دیوار و هم الحقی الی اخره و یک که دلالت حقیقه نهی بر تحریم است و ترک حرام و حجب است و این حدیث مخصوص ادلاله بر عدم جواز تصرف در ملک مالک است مگر باذن و طبیعت نفس او

باب در بیان حواله و ضمان

آنحضرت فرموده مطلق غنی ظلم است و چون سیکه از شما حواله کرده شود بر تو نگراید که این حواله

بپذیرد چنانکه شیخین متفقاً این حدیث را از ابوهریره روایت کرده اند و در نقلی از احمد بن حنبل
 فیلبیع فیلبیع آمده و در علل حدیث و چون محال علیه ویر کرد یا مفلس شد محال را سخطاً به حاصل بزین
 خود میسر شد زیرا که دین او بر دوش او باقی است ساقط نشده و آنکه در احادیث صحیح از جابر بن عبد
 الله استماع آنحضرت صلی الله علیه و آله از نماز چهار رکعتی چند آمده پس منسوخ است بحديث ابی هریره که دیگرین
 بلفظ فمن قوی و علیه دین فعلی قضا و کما آمده و حدیث را لفظاً است و از کلمات و
 حدیثی که در این در حدیث ضعیف از عمر بن شعیب عن ابیه عن جده نزد بنی سبت
 فصل مظلوم را تناول مال بقدر حق خود از ظالم جائز است و از باب اکل مال مردم باطل
 نیست و نه خیانت است تا زیر نه ازان در آید چه خیانت اخذ مال است خفیةً با کتم امر از
 مالک و اینکه مال گرفته در برابر ما خود از و بقدر گرفته است و حدیث لا یحل مال امدی سلم
 الا بطیبة من نفسه مانع این کافیت زیرا که این حکم جایست که آنجا اختیار غیر نیست
 و لکن اعتدال کرد اعتدال مثل آن بر دوش هم جائز باشد چنانکه بر بدن یا مال یکجه خیانت کند از ک
 ارش آن جنابیت بگیرد شاء ام ای و این ظاهر است و ما احقن ان یکون یجمعاً علیه
 و مراد بکسر مثل و رایش از زیادت است نه تنقید جز از یکگیل و موزون و در لغت عرب بلاکین
 و سنت اطلاق ثالثت بر غیر شلیات مصطلح بسیار آید

باب در بیان شرکت

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حق تعالی می فرماید من ثالثت دو شرکیم تا یکجه خیانت
 صاحب خود نکند چون کرد از بیان هر دو بیرون شدیم و این حدیث از ابوهریره نزد ابوداؤد
 مرویست و حاکم صحیحش گفته و سائب خزومی که شریک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود قبل
 بشت روز فتح آمد و گفت مدح جابانی و شهابی و این را احمد و ابوداؤد و ابن ماجه روایت کرده اند
 و ابن مسعود گفته من و عمار و سعد شریک یک در گشتیم در آنچه روز بدر بیان برسیم و سواة
 النساء و این دلیل است بر صحت شرکت در کاسب و انواع شرک همچو مفاد و غنائ و

وجوه و ابدان که در کتب فروع واقع شده این اسمی نه از شرع ثابت شده و نه از لغت بلکه
 اصطلاحات حادثه و تخیله است و دو کس را از خلط مال و اتجار که معنی مفاد و مصلحت باشد
 مانعی نیست مالک را در مال خود چنانکه خواهد تصرف حاصل است مادام که مستلزم مجرم شرعی
 نشود و سخن در شان اشتراط استوای مال و نقد و عقد بودن است که دلیلی بر اعتبار آن است
 نه گشته بلکه مجرد تراشیده هیچ هر دو مال و اتجار در آن کافی است و همچنین مانع از اشتراک دو کس در
 شراعی کدام چیز نیست هر یک نصیب خود بقدر شریک گیرد چنانکه معنی عنوان اصطلاح است و این شرکت
 در زمان نبوت ثابت شده و جماعه از صحابه در آن در آمده و بسیار بود که یکی یا هر دو متولی
 شراعی شده و در حدیث آن بقدر نصیب خود می داد و آری دلیلی بر اعتبار عقد و خلط یا نه
 و همچنین در کمال ساختن یکی دیگر را در استانت مال از برای خود و اتجار در آن با اشتراک
 در نوع لباس است چنانکه معنی شرکت وجوه است اصطلاحاً و لکن شرط مذکور بی وجه است
 و همچنین تخیل یکدیگر در عمل مستوجز علیه که معنی شرکت ایدان است اصطلاحاً باکی نیست آری
 اشتراط شروط در آن بی معنی است حاصل آنکه از برای دخول در جمیع این انواع مجوز است
 کافی است زیرا که آنچه از باب تصرف در ملک است مناطش تراشیده است اعتبار امر دیگر در آن
 متعمم نیست و هر چه از باب و کالت یا اجاره است در آن آنچه درین هر دو بلند است کفایت
 می کند این انواع منوم و شروط شرط از یک است و کدام یک دلیل عقل یا نقل بلبی بسو
 اوست چه امر بستر ازین تنویل و تطویل است و کیف که مستقفا و ازین شرکت مفاد و معنی
 دو وجه همین قدر است که دو کس در خرید و فروخت و بیع یک چیز شریک گردند و هر یک بقدر
 حصه خود ازین بستانند و این یک چیز واضح المعنی است حاصل هم آزمای نقد تا بعد از چه رسد
 و مقصود آن فتوای می و دینا از کمال چیه می بایستد و درین عام است از آنکه شریک مدفع هر
 واحد مساوی باشد یا مختلف و نقد بود یا عرض و تجربه به مال هر دو حد باشد یا بعضی آن متولی
 بیع و شرا یک کس باشد یا هر یک و اگر تقسیم که در اصطلاحات شاحت نیست باری بن اعتبار است

و چنین تکلف از برای شروط و تطویل مسافت و اتعاب بر طالب علم تسد و این را طائفا
یعنی چندی دانند که اگر حوائی یا بقالی را از جواز اشتراک در شرا و فسخ چیزی بپرسند نعم
گفتن بروی دشوار نشود و اگر او را گویند که عنان یا جوجه یا ایدان جائز است یا نه بپارو
نعم مثانی این الفاظ حیران و پریشان گرد و بلکه بسیاری از تبحرین علم فروع را دیده ایم که گفتار
این انواع برایشان متبیس می شود و نیز تمیز بعضی از بعضی متلغی می گردد و اللهم که آنکه قریب العبد
بمحفظ مختصری از مختصات فقط باشد که درین حین املای بکف خود بگذرد و نه جتهد عبارت است
از سبکی و تسویع دائره آرای عاقلانه از دلیل کند و بر حسب از قبیل و اتف گرد و بپذیرد
که این داب اسرایی تقلید است بلکه جتهد آنست که تقریب صواب و ابطال باطل کند
و در هر مسئله از جوده دلائل فحس فرماید و میان او و میان صدم بحق مخالفت کدام باشد
که در صد و نوزده صیرین بزرگ و معظم بوده است حاصل نگرد و فالحق لا یعوف بالرجال و از برای
همین مقصد در اجاث این کتاب و جز آن سلوک سالکی کرده ایم که جز صافی الذهن از
تقصبات و غلص الفهم از اعتقادات مالوفات قدر آن نمی شناسد و تعلیل بیان در ذکر
این انواع و اقصاء بر بعضی آن از همین جهت درینجا رفت که در آنکس از باطلات شیعریست

فصل در بیان و کالت

جابر گفته خواستم که بسوی جبر بر آیم آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم فرمود چون نزد وکیل من
آئی یا نزد وکیل گیر اخراج او داد و صحیح و گذشته حدیث عروه بارتی در باره
فرستادن آنحضرت صلعم او را بدینا را از برای خرید خیمه و این نزد بخاریست و همچنین از ابیه سر
فرستادن آنحضرت صلعم را برگرفتن صدقه روایت کرده و این تفت علیه است و جابر
گفته که سه شخصت شتر را بدست مبارک خود نمرد و بزنج بسته شتران امر بعلی مرتضی بود
و این نزد سلم است و قصه عیض آمده که فرمود بروا که انیس بر زن انگیس اگر اقرار کند
و جش کن متفق علیه و این همه دلیل است بر ثبوت توکیل و توکیل عبارت است از آنکه غیر را

حکم تصرف بطور نیابت از خود بکند و مقبر در آن کمال فطنت و معرفت بموکل نیست بوجه
مقصود موکل بدون تفصیل و هر که در تمیز این ترتیب سیده وی صالح و کالت است مگر آنکه
شارع تکلیف فاعل در مفعول شرط کرده باشد و شرطیت تکلیف در وکالت وارد نشده و آنجا
که مطلوب در آن از مکلف فعل آن امر بنفسه است سقوط تکلیف از وی هماندم باشد که آن
کار را بذات خود بکند مثل نماز که استنابت در آن جائز نیست و از گزاردن دیگر سقطش
از ذمه آنکس نمی تواند شد و هر که زعم دارد که فعل غیر قائم مقام فعل مکلف است باعتبار وقوع
استنابت از طرف او پس بروی دلیل است زیرا که جز از استنابت علی العموم نیامده بلکه
مقتضی بعض صور آمده و هر چه از افعال چنان است که طلبش از مکلف باعتبار حصول وجود او
در خارج است و معلق بودن تکلیف نیست همچو صدقه و نحو آن پس زعم عدم تحققش مطالب
باینست چه مقصود وجود آن در خارج بود و آن بفعل مامور از طرف مکلف یافته شد
پس آنکه بفعل خودش یافته می شد و هر که تعلیق توکیل بشبه طایا وقت کرد آن معلق شد و این اشخاص
محتاج استندال نیست زیرا که بجای آوردن وکیل آن کار معلق برایش از زمان تعلیق مخالف
موکل است و مخالفت لازم موکل نیست و اینجا معلوم شد که اگر وکیل خلافت را سه موکل امریه
در آن مصلحت نیست یا ضرر است بکند لازم موکل نمیشود زیرا که وی وکیل را بدان امر کرده است تا از وی
آن بروی شود و همچنین اقرار وکیل بر موکل غیر لازم است و لابد است که دخول اقرار در مطلق
تفویض معلوم باشد بقرینه حال یا مقال ورنه اصل در تفویض تصرف و مصلحت است نه ذوق
مصلحت نیست تا با آنچه در آن مضد باشد یا مضرت باشد چیرسد و هرگز از آن بدان نماندند و سر نیزند

باب در بیان اقرار

بود گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بگو حق اگر چه تلخ باشد رواه احمد و الطبرانی
و صحیح ابن حبان فی حدیث طویل و این دلیل است بر آنکه اقرار انسان معتبر است در جمیع
خواه بر جان خودش باشد یا بر غیر خود چه مال و چه عرض چپ بدن و در قرآن که هم از ترتیب

احکام و عقوبات بر حصول امور که اقوات باشد کثیر طریب است اگر چه لفظ اقوات در اینها مذکور
نشده و درست مطهره نیز اگر از احصاست پس میتوان گفت که اصل در لزوم اقوات برای منفعت
اینها اجماع یا سنت است و پس در سران اهل علم اخلاق است و اعدل اقوال و ابرار
مذاهب عدم لزوم اوست و سران را همچو صلح گردانیدن از سبب عقوبت فعل او و خوبی
زیرا که عقوبت در دنیا حدست و در آخرت آنچه در احادیث صحیح آمده پس اختراع عقوبات
دیگر که شرع بدان وارد نه گشته بی وجه باشد و قول قائل که صحت حرکت صداد از سران در
حالت سکون بر عموم اوله است بیلی ساقط است چه مناط احکام شرعی عقل است و چون عقل
برفت گو یا خطاب از وی برفت و وی درین حال اگر محزون نیست باری همچو محزونست قیاس

باب در بیان عاریت

سمر بن جندب گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود بر دست است آنچه گرفت تا آنکه بدش رواه
احمد و اهل السنن و صحیحها الحاکم و فرمود برده امانت بکسی که تلازمین کرده و خیانت کس
کمن که خیانت تو نموده و این نزد او داده و در ترندست از حدیث ابی هریره بسند حسن
و حاکم گفته صحیح است و ابو حاتم راز سنی است که آن فرموده چون بیلی بن امیه گفت که رسول مرا
سے درج کرده وی گفت این عاریت مضمونه است یا مؤداه فرمود مؤداه است چنانکه مؤداه
و نسائی آورده اند و ابن جبان صحیحش گفته و چون از صفوان بن امیه رو زخین استخاره
در روع فرمود وی گفت بجنب می گیری اے محمد صلی الله علیه و آله فرمود نه بلکه عاریت مضمونه است رواه
ابوداود و النسائی و صحیحها الحاکم و اخراج له شاهد اضعیف من حدیث ابن عباس
و مشک نیست که عاریت یکے از کلام اخلاق و محاسن طاعات و افضل صلوات است چه
دران اباحت مالک است از برائے منافع ملک خود و بجا بختند این فعل داخل است زیر
نصوص کتاب و سنت و درین مورد آنچه از غریب درین باب آمده بیش از آنست که در
گنج و منها قوله تعالی و تعاونوا علی البر و التقوی و قوله ینعوان الماعن و در لسان عرب

و بیان شرح این اباحت منافع که در اعاره است بلا عوض است پس در هر چه این صفت
 یافته شود عاریت است والا فلا و تعدی بجنایت در عاریت سببه از اسباب ضمان است
 و خیانت در آن یکی از انواع جنایت است و واجب بر خائن ضمان خون است فقط لا غیر
 و مجرد حصول خیانت در بعض موجب ضمان جمیع نیست و همچنین استهلاك و اشتراط ضمان
 سبب ضمان است چنانکه در حدیث صفوان است و اگر چه در آن مقال است اما از انتهای
 برای احتجاج قاضی نیست و لایسما و میکه شرط ضمان خودش مستعیر باشد یا شرط است
 اما مستعیر بدان را ضعیف گشته که این رضا الزام نفس است با تقیید رضای و این جمله سباب
 داهل است زیرا حدیث علی الید ما اخذت حتی قادیه اگر مراد آنست که علی الید ضمان
 ما اخذت و لکن ظاهر آنست که مراد علی الید حفظه اخذت است و این نیست مگر در باب
 و بر ضمان تالف و لیلی در آن نیست

باب در بیان غصب

سید بن زید گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که بگیرد از زمین یک شبر براه ظلم
 مطلق گرداند او را خدا سے تعالی بدان روز قیامت از نعمت زمین این حدیث متفق علیه
 و آنست گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد بعض زنان بود یکی از امهات مؤمنین
 بدست خادم خود قصعه از طعام فرستاد و عاقله یا زینب آنرا بشکست آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم طعام را فراهم فرمود و گفت بخورید و کاسه صحیح بر رسول داد و شکسته را نگا بداشت این
 لفظ بخاری است و در نزدی زیاده طعام بطعام و اناء با اناء آمده و راقع بن خدیج مرفوعاً
 روایت کرده که هر که در زمین قومی بغیر اذن او درخت کرد او را از آن نزع هیچ نباشد مگر
 نفقه و این نزد احمد است و نزدیک حنفی گفته و گویند که فجار سے خبیث نشان داده و از خود
 بن زبیر آمده که مروی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته که دو کس نزد رسول خدا ص
 خصومت کردند و زمینیکه یکی در آن درخت نشانده و زمین از آن دیگرست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زمین

بزمیندارد باید و صاحب دخت را حکم کرد که نخل خود از پنجاه بیرون کند و فرمود که غلام را حق نیست در این نزد او داد و بسند حسن مرویست و آخر حدیث نزد اهل سنن از حدیث سعید بن زید آمده و در وصل و ارسالش و تعیین صحابی اختلاف بوده و او در خطبه که روز تحریک بنی امیه است ابی بکر در آن ارشاد کرد که داد و احوال شما بر شما حرام است بجز حرمت این روز درین شهر شما درین ماه شما و این شفق علیه است

باب در بیان شفعه

جابر گفته حکم کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشفعه در هر آنچه مقسوم نشده و دیگر واقع شده حد و و برگردانیده شد راهها شفعه میست و این لفظ بخاریست و مسلم زیاده کرده و شفعه در هر شرک است زمین و خانه و بستان نمی زبید که بفروشد آنرا تا آنکه عرض کند بر شریک خود و در روایت طحاوی و باین لفظ است حکم کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بشفعه در هر چیزی و رجالش ثقات اند و فرمود هسایه خانه حق است بخانه و این نزد نسائیست از حدیث انس و ابن حبان تصحیح کرده و لکن علت دارد و او این گفته فرمود و احق است بصعب و خواصه البخاری و صعب اصدا و همین هر دو ماده معنی آن قرب و مجاورت باشد و جابر باین لفظ روایت کرده که گفت جابر حق است بشفعه خود انتظار برده شود و اگر چه غایب باشد چون طریق را میگوید یک است و این را احمد اخراج کرده و در هر چهار سنن است و رجال سند ثقات اند و حدیث مرفوع ابن عمر بلفظ الشفعة کحل العقال نزد ابن ماجه است و بنابر کاشف الغائب افزوده مگر سندش ضعیف است و حق آنست که سبب شفعه یک چیز است فقط که آن خلطه کاذبه است و شریک در شفعه مشترک میان آنهاست در طریق باشد یا در مجامع آن یا منبع و ظاهر اوله مانع بودن قسمت است از ثبوت شفعه خواه این قسمت بیان شتری و شفعه باشد یا تقسیم بود یا نکرده و اغلب در سابق نفی پیدا است و نسبت فرق بیان شریک در اصل و نفس خبری و منبع و طریق زیرا که شرکت که خلطه باشد شامل هیچ است و شفعه یک از طرق تا به است

برای آنکه در حق خدا را در حق خود می دانست چه بهتر از تسلیم این قول که خودی را شفعه است با آنکه
 ملک سبب از این اوثانیت است و چنانچه در روایت حقیه و در نصرائی در شفعه ثابت است
 و اشتراط فوریت و این تسکین ندارد و حدیث کحل العقال با جمیع الفاظ و طرق خود بنابر
 ضعیف و نکار است و چنان ساقط از پای استندلال است و ثبوت شفعه با حدیث صحیح یافته شد
 و تقیید ثبوت بقیدی که دلیل بر آن نیست تسلیم ابطال اطلاق مستفاد از احادیث است
 بدو جهت آن باطل است پس حق عدم بطلان شفعه بترخی است چه دفع ضرر که شریعت
 شفعه از برای آن بوده است مختص بوقت دون وقت نیست و نتوان گفت که ترخی استلزام
 اضرار شتری است بنا بر مطلق بودن ملک او زیرا که ملک او مستقر است چنانکه خواهد در آن
 نصرت کند غایت الامر آنکه شفعه ساقط است هرگاه طلب آن کند و جب گرد و این تعلیق
 و نه اضرار در هیچ حال

باب در بیان قرائن

صیبه از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که در سه چیز برکت است یکی فروختن
 نایک مدنت دوم قرص و ادان و وضایت کردن سوم آبخن گندم بخورانه خانه از برای
 فروختن اخس جرابان مایه و سندش ضعیف است و حکیم بن حوام چون مردی را مال بر
 مقامت پیدا و شرطی کرد که مال مراد که بر طلب شنبه و در بطن سیل فرو نیاری اگر کار است
 از اینها بگفته ضامن مال من باشی و این نزد او قطعی است و رجالش ثقات اند و عبد الرحمن
 بن یعقوب عامل نشان بود در مال بر آنکه بیع میان هر دو باشد و این نه وقت صحیح است لیکن
 بنائاً از حفاظت نصیر کرده اند که درین باب مرفوعی تا آن حضرت مسلم ثابت نشده بلکه همه انبیه
 درین امر آمده است آنرا صحابه است و اجماع من بعد هم بر جواز این معامله واقع شده چنانکه
 غیر واحد حکایتش کرده اند و حافظ ابن حجر تصریح به ثبوتش در عصر نبوت نموده و گفته و الذی
 نقطع به انها کانت ثابتة فی عصر النبی صلی الله علیه و آله و سلم و یعلم بها و اقدھا

از هر اعرست و امر کرد بمواجرت سواد مسلم ایضا و باجماع این سه طویل الذیل شریع طریق
 کثیر الاختلاف قلیل الاستلاف است و خلاصه آنچه مرالاع شد آنست که اجاره ارض بشت
 مجبور که توقف بر مقدار آن ممکن نشود و منفعی با اختلاف گردد و بخواه اجیر ارض بر آنکه مالک یا
 اجیر را زرع خارج ازان زمین یا ثابت بر سواقی و نوا آن در مکان معلوم از ارض باشد
 چیخ نیست و از خصوصش شش ثابت شده و این مساکنه از جنس آن غایب است که رسول خدا
 و پیغمبری کرد و در اجاره بیشتر معلوم از غله حاصله همچو ثلث و ربع ادله مختلف آمده احادیث ارد
 تجلیل بخبره که رسول خدا بران مرده و جماعه از صحابه بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیان
 عمل کرده مقتضی جواز است و احادیث معارضه آن که حملش بر صورت جهالت سابقه
 ممکن نیست و خبر حمل بر کراهت است فقط و باین نهج میان احادیث اجتماع دست بهم
 می دهد و نتوان گفت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فعل مکرده نموده چی می توان گفت که
 از برای بیان جواز کرده باشد زیرا که این جائز است حرام نیست حاصل آنکه باجماع ارض قسم
 به قسم یک حرام دوم حلال شود مکرده حرام آنست که اجاره بغیر جز معلوم از خارج ارض باشد
 و حلال آنست که بمقدار سه از طعام معلوم غیر خارج از ارض یا بدرهم یا دنانیر معلوم یا
 سخوان باشد و مکرده آنست که بجز معلوم از خارج از زمین باشد و ثلث و ربع هذ اما طحا
 لی بعد امعان النظر فی الأدلة فصل ابن عباس گفته خون کشید رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم و حجام را اجرت داد و اگر حرام می بودند داد و الا البخاری و ترمذی و ابن خنیع
 گفته که کسب حجام حرام است و این نزد مسلم است مرفوعا و جمع میان هر دو باین طریق است
 که کسب حجام مکرده غیر حرام است و وصف نجث و تحت بانه در تغیر و ارشاد بسوی معالیه
 امر است و مرفوع حق تعالی نمی فرماید سه کس اند که من خصم ایشانم روز قیامت یک مرس
 کرده و شدین باز عهد شکنی کرده و مرس که آنرا و فروخته بهاس آن بخورد سوم مرس
 کشیک را مژد و گرفت و کار تمام کنانید و اجرتش نداد و این مسلم از حدیث ابو هریره

اخراج کرده و فرمود حق آنچه بران اجرت گرفتند کتاب خداست اخراج به انفراد
 عن ابن عباس و این حدیث عامست صادق می آید بر تعلیم و بر آنست اجرت بر تلاوت
 نزد طلب از قاری و بر اخذ اجرت بر تفسیر و بر اخذ عطا سے مرفوع بسوے قارے بنا بر
 قاری بودن او و بخوان پس تعلیم مکلف مخصوص باشد ازین عموم و ماعدایش داخل زیر عمومست
 و در بعض افراد عام اوله خاصه دال بر جوازش آمده چنانکه عام را بران دلالت است و جمله
 این افراد اخذ اجرت بر تفسیر تعلیم زن بقابله مهرست و کذا این یعنی تخریب الکلام فی
 المقامه و المصیر الی التبعیج من ضیق العطن و لا سیما بما لا مدخل له فیما نحن بصدده
فصل ابن عمر گفته آنحضرت فرمود بدید اجرت اجیر قبل از آنکه عرق او خشک گردد و این را
 ابن جابر روایت کرده و درین باب است از ابی هریره نزد اسبعلی و سبیقه و از جابر نزد
 طبرانی و همه ضعیف است و ابوسعید روایت کرده که فرمود هر که مزد و گیر و اجرت او را نام برد
 و دران انقطاع است نزد عبد الرزاق و سبیقه از طریق ابو حنیفه رج بوصولش پرده خسته بود
 تفسیر اجیر خاص باشد یا مشترک آنچه صحاح تنسک باشد نیامده مگر از حدیث و عمر هر که خواهر
 ایشان شود و فهمانم من یقلد و در تلف عین در دست اجیر بودن جنایت او و وجه اجیر
 تفسیر اجیر نیست چه وی اجیر بر حفظ نبود و تفسیرش مستلزم اخذ مال او بودن و دلیل است بر
 اگر این اطلاق جنایت دسه باشد تفسیر او بر گذر جانی بودنش بر مال غیرست و بخلاف جنایت
 تقاطعی و صلتی که بران خبرت ندارد و آنرا چنانکه باید نداند دیگر بودن او است بجای
 خوفناک یا عدم غلبه ظن بیلاست و اگر چه این مسافرت بمال و ولایت معدود و از تفریط
 لیکن نزد ائمه و ادبی جنایت بر مال غیر می نماید چه تفریطش از براس تلف تسبیب است
 حکم باشرت زیرا که اگر چنین شئی که عین تلف نمی شود و غیر خدا آن سلطه می گردید و از
 موجبات ضمانت است تفریط استاجیر بر حفظ و حفظ جنایت دادن جرت بوی و تخلیه میان عین
 میان او و مکتومت آنکه در حکم مستلزم بر حفظ او نیست و چون نگاهداریش نکرد و حکم تلف گشت

اگر چنین نمے بود صاحب مال نرک قیام بحفظ آن عین نمے کرد و لیکن این قضیہ قویست
که تلف عین با مری ممکن الذیع از اجیر باشد و اگر نباشد همچو آفات مساویہ و حدیث غالب
پس باجیر حافظ ضمان نیست چه از ان بچاره تفريطی نموده و برین تفصیل محل حدیث
علی الید ما اخذت حتی قادی باید کرد حاصل آنکه اجیر بر عمل در عین یا بر حل آن غیر
مضمون علیہ نیست مگر بر آنچه از جنایت او باشد و قضیہ بر تفريط در حفظ و وجه است خواه
تلف عین با مری غالب باشد یا غیر غالب زیرا که و سہ موجر برین کار نموده و اگر استیجار اجیر
حفظ عین بود بلا نزاع بر جنایت غرض قضیہ قیمت آن عین باشد زیرا که تلفش بسبب تفريط
اوست چه نزد این تفريط آنچه مطلوب از اجیر بر حفظ بود بجا نیاورده هذا ما یظهر فی قضیہ

الاجیرین والله اعلم

باب در بیان اجبای موات

عروہ از عائشہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده کہ فرمود ہر کہ آباد کرد زمینے را کہ از ان
پس کسی نیست وی احق است بآن زمین عروہ گوید عمر در خلافت خود ہمین حدیث حکم
کرده و ادا البخاری و روایت سعید بن زید از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باین لفظ
کہ ہر کہ زمرہ کرد زمین مرده را این زمین اور است نزدی تحشیش نموده و گفته کہ مسلماً آمد
و هو کما قال و اختلف فی صحابہ فقیل جاب و قیل عائشہ و قیل ابن عمر و راجع
اول است و صعیب بن جنامہ ابن عباس را خبر کرد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ است نیست سے مگر
از برای خدا و رسول و ادا البخاری و امام در حکم نمے است درین باب و قرمود نیست
ضرر و ضرار و ابن را احمد و ابن ماسہ از ابن عباس آورده اند و نزد ابن ماسہ شل آن
از حدیث ابی سعید ہم آمده و در موطا مرسلہ مروی شدہ تحقیق نفس بمعنی نہ تحریم است
در ہر امر بہر صفت کہ باشد و این حدیث قاعدہ عظیمہ از قواعد دین است جزئیات و کلیات
شرعیہ حقہ شاہد اوست و عکس ہر جا جارسے است مگر آنکہ دلیل بر تخصیص این عموم آید و مؤید

مضارت و بعضی صور مطالب بدلیل است اگر بیارد پذیرفته شود و در این حدیث بر رو
 ابوبایر زود الله کار صین به بین الکثاف که فصل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
 هر که چاه کند و راه چاه را از عین انباشته اش باشد و او این ملکة عن عبد الله
 بن مغفل و لیکن سندش ضعیف است و این در صورت عدم ضرر و ضرر است و اول بن حجر
 حضری را پاره زمین و حضرت بخشد چنانکه احمد و ابو داود و ترمذی روایتش کرده اند این حدیث
 صحیحش گفته و در روایت ابن عمر آمده که زبیر را بقدر حضرت فرس اقطاع کرد و سه اسپ را با آنجا
 و دانید که یابستاد با زمانا بنه خود میدخت فرمود تا آنجا که سوط رسیده است بدید
 و لیکن در سندش نزد ابو داود وضعف است و محمد اشتر رعیت اقطاع از حاکم برای رعایا
 و هر که در جایگاه وادانش مصلحت میدن ثابت است باین اول با نزارع و فرمود مردم شریکند
 در سه چیز کاه و آب و آتش در این را احمد و ابو داود روایت کرده اند و رجالش ثقات اند

باب در بیان وقف

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده انسان چون مر و عمل او از او منقطع شد مگر سه چیز یک صدقه بجا
 دیگر علم منتفع به سوم ولد صالح که دایمی از برای او است و او را مسلم مراد بصدقه جاریه و وقف
 زمین و مانند آنست در راه خدا نیست قرب و داخل است در علم نافع کتابت کتب و نییه
 و تالیف و احکام شرعی و وقف کتب بر اهل علم و عمر زمین و در خیر یافت و از آن حضرت صلی
 علیه و آله وسلم درباره آن امر خواست و گفت سیح مال آنرا ازین زمین نزد خود نیافته ام
 فرمود اگر خواهی اهل را حبس یعنی وقف کن و حاصلش را صدقه گردان پس قرآن را
 صدقه گردان برین شرط که حاصلش فروخته نشود و در ارث و بهر نرود و حاصلش را در فقره و در نیی
 و تقاب و سبیل خدا و این سبیل و ضیف تصدق ساخت و گفت نیست گناه کسی که دایم است
 و در خوردن از ان بمعروف و اطعام صدیق بدون طول بمال و این لفظ مسلم است اگر چه
 حدیث متفق علیه است و در لفظ از بخاری چنین آمده که تصدق کن باصل بر آنکه فروخته نشود

و در پیله داده نیاید و لکن میوه آن صرف نموده شود و این ظاهر در آنست که شرط از کلام نبوت است
و جمع ممکن است باین طریق که عمر این را بعد از امر نبوت شرط کرده پس بعضی روات منع کردند
و بعضی موقوف بر عمر داشتند و در حدیث ابو هریره است اما خالد پس روئے آورد و عتق خود
در راه خدا پس ساخته و این نیز متفق علیه است و دال است بر مشروعیت وقف و از اعظم
چیز صحت وقف مشاع حدیث ثامنونی حافظ کبابی النجار فقال لا انطلب ثمنه الا الله
است و این حدیث صحیح است که در قصه بنای مسجد نبوت آمده چه ظاهر آنست که حافظ کبابی
مشترک بود در میان ایشان و می توان گفت که نیست مانع از آنکه هر یک را از بنی انجاء
نصیب بسین در آن حافظ باشد حاصل آنکه قائل بجاز وقف مشاع محتاج بامتنان
نیست دلیل اگر هست بر ذمه مدعی حصول مانع ازان است

باب در بیان پیله

میان مسلمین در وجوب از هبات خلافت نیست گویا کلام جامع است مگر از ابن الصبغ فقیه
شافعی مؤلف کتاب شامل نقل خلافت کرده اند و این از غرائب علمای دست نعمان بن
بشیر گفت که پدرش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت این پسر خود را خلافتی بخشید
پرسید هر یک پسر برایش این داده گفت نه فرمود یا پدر پس گردان و در لفظه چنین است که پدر
نزد حضرت رفت تا او را بر صدقه من گواه گیر و حضرت فرمود یا همه فرزندان این چنین کرده
گفت و فرمود پسر خدا را و عدل کنید میان او را و شما پس پدر بر گشت و صدقه را با او داد
متفق علیه در روایتی از مسلم است که فرمود گواه کن برین کار غیر مرا یا خوش می آید ترا
که در نیکی با تو بگمان برابر باشی پس چنین کن و این دلیل است بر وجوب تسویه میان اولاد
و همی الحق حاصل آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود او تعالی در حکم کتاب متولی کیفیتش شد
و تفصیل را جزو نام نهاد پس هر که نعم کند که این تفصیل بسبب از اسباب پیچیده و در خوان جانست
بر روی دلیل است و آوردن اعم از این حدیث پیچیده اهل جناء الاحسان الا الاحسان

و بخوان سو و نسیبیت زیرا که بر فرض شمول این آیه بر محل نزاع اعم است از حدیث تسویه
 با اختلاف پس بنا بر عام بر خاص واجب آید و این مجاز است و غیر آن چیز باشد که افعال
 متولی قسمت آن شده و کیف که از جانشینان احکامین و اعدای العالمین است و بی صیغ
 الله فی اولادکم الذکر من خط الاستیعاب فرموده و استدلال بر جوازش بقول آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم اسامی بچه و اسامی داده این طریق که ارتجاع را با آنکه در ملک است
 مغنیست از بطلان بجائے است که بر هر که ادنی فهم دارد خفی نیست چه امر بد و ارتجاع
 قاضی بعد مجاز تفضیل و وجوب رد و ارتجاع است و برخلاف آن از ملکش دلالت است
 زبطلان و تفضیل و نه بالتزام بلکه استدلال بران لفظ ایساک ان یکن فی الک فی
 معنی اولی تر ازین استدلال باطل است زیرا که احاطه منع بر اختیارش کرده اگر چه حق
 وجوب تسویه و تحریم مفاضله میان اولاد است زیرا که جو رست و جو حرام است و تعلیق بجهت
 پدر یا ستوای اولاد و بر موجب عدل بودن مفاضله نیست بلکه همان قسم است و مردود آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم تنبیه بفضل بر فعل است که با آنکه این کار جو رست بسبب تفوق بعض
 اولاد نیز هست و مقام احتمال تطویل و بسط دارد و پدر و الا که در دلیل الطالب ازان نقص
 و طر کرده فصل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرماید عائد در پی خود و چه رسد به است که
 کرده می خورد و این تفوق علیه است از حدیث ابن عباس و در روایتی از بنابر است آمده ما را
 مثل سو نیست آنکه عود و بر سه می کند همچو کلب است که تنه می کند و در آن رجوع نماید و آن
 ابن عمر و ابن عباس مرفوعاً آمده که حلال نیست مرد مسلم را اینکه عطیه دهد باز و آن بر کرد و برگرد
 در آنچه بر پسری دهد از آنچه اهل السنن و احمد و صحیح الترمذی و ابن حبان
 و الحاکم و غیره از شیعه عائد در پی بکلب با لافه در جزیه است چه این صورت بنایست شنیع و
 قطع است و ظاهر آنست که دلالت حدیث بر تقدیم رجوع در پی مطلق است که بر سهی و بر سهی
 که مخصوص است ازان مگر آنکه حدیث مرفوع حسن از سمره بصیرت رسد و آنظواء می نیست

اذا كانت الهبة لذی رحم لم یصح استیجاء الیها کما هو فی روایتی
 ابن عباس کرده حافظ گوید در اسناد ثانی تعدف سند و این انجوز است که هر دو حدیث
 ضعیف است پس اگر تعدف با احتیاج شود تخصیص دوسه رحم از موم باشد چنانچه اگر حدیث
 ابی هریره که نزد ابن حزم است مرفوعاً بلفظ الی اذهب استی بصلته ما لک شب فیها و
 حدیث ابن عباس نزد طبرانی مرفوعاً در کبیر بلفظ من اذهب هبة فهو استی بصلته ما لک شب فیها و
 علیها اگر تصحیح رسد تخصیص به غیر شباب علیها باشند و رجوع در این جائز بود و یک حدیث
 ابی هریره را ابن انجوزی تضعیف کرده و حاکم تصحیحش از قول عمر آورده **فصل** قول ثمال
 و هبت وال بر رضای اوست بخروج موهوب از ملک و سه و دخول در ملک موهوب له
 و همین قدر معتبرست زیرا که چون موهوب له استعمال بهی با این قدر کرد و گویا استعمال مال مرد
 مسلم طیب خاطرش نمود و باطل نخورد و زیاده برین قدر معتبر نیست پس چون موهوب با
 قبض کرد یا ترک قبض نمود و سکوت کرده و ننمود و در آن کفایت است و تراجم عدم تمام بهی
 مگر قبول مخرج و دلیل است و محتمل باشد اطلاق قبض در بهی قائم نیست عاقله گوید انحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم هدایت قبول می کرد و بران مکافات می نمود و ادا الی جاری پس ثابت
 بر بهی از باب مکام اخلاق است و اجیب نیست و از نجاست که چون مردی ناقه یا نحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم داد و بر وی مکافات کرد و پرسید که راضی شدی وی گفت نشدم
 زیاده داد و فرمود راضی شدی گفت آری را و ادا احمد و صحیح ابن حبان و فرمود هر که
 بهی داد و وی احق است بدان ما دام که عوض نکرده شده است بران و این را حاکم از ابن عمر
 آورده و صحیح وقف اوست و سخن برین اثر گذشت **فصل** عمر گفته سوار کردم سکی را بر اسب
 در راه خدا پس صاحبش اضاعت او کرد و گمان بردم که دوسه آنرا از آن فرد شد انحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم را ازین ماجرا پرسیدم فرمود خریدی مکن اگر چه ترا یک درهم بدهد متفق
 علیه و نه نمی آنست که بظاهر و معنی خود در بهی و در حدیث است و ابو هریره گفته انحضرت صلی

فرمود هر چه فرستید با هم دوست دارید یکدیگر راه این را بخارے در ادب مفر و اخراج کرده و با او
 بسند حسن رویش کرده و لفظ انس مرفوعا این است بدین فرستید با هم زیرا که بدین می کشد
 می بود کینه را ساواکالابن ارباسناد ضعیف و ابوهریره گفته فرمود اے زنان مسلمان خواند
 خرد و شمر دزدی بدین زن همسایه را و اگر چه یک هم گوسفند باشد و این متفق علیه است مقصود
 مبالغه است و در حد بر بدین همسایه از برای همسایه نه حقیقت فرسین زیرا که عادت با دایه
 آن جاری نیست و ظاهرش نهیست مهدی را از اختصار بدین ممداءة بسوسه او بر وجهی که
 مؤوی بر ترک اها گرد و بختل که این نهی از بر اے مهدی له باشد تا وی آن بدین را محقره
 انکار و بختل که هر دو امر را باشد و شاید که او له همین است و حکم بدین بیثوت و با باریا گذشت

باب در بیان عمری و رقبه

حضرت فرمود عمری کسی راست که او را تشبیه و این متفق علیه است از حدیث جابر و لفظ
 مسلم چنین است که نگاهدارید بر خود احوال را و تباه کنید آن را چه هر که عمره کرد این عمری و را
 و عقب او راست در زندگی و بعد موت و در لفظی این است عمری که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم آنرا جاززه داشته آنست که هی لاک و العقیق که بدین و آنکه هی لاک ما عشت گفته آن حساب
 عمری برن گرد و بیکل این زیادت در است از قول ابی سلمه پس ایام تمت نبیره و لفظ
 ابی داود و نسائی چنین است که لا تقبعا و لا تقصدا و هر که رقبه یا عمره کرد آن در تیره او است
 و این نهی محمول بر کراهت است یا بر تحریم و هر چه باشد مراد آنست که نباید کرد و چون کرد
 صحیح شد زیرا که الهی جائفه آمده پس نسخ نتوان گفت و ظاهر مراد آنست که بر هر چه
 سنای عمری و رقبه صادق آید از احکام است یعنی ملک معمر و رقبه باشد چه سار
 الماک او و بتمکث است که بر اطلاق و تقیید بهت عمر این معنی صادق است و در تقیید بمثل
 یک ما یک سال یا زیاده ظاهر عدم صدق این معتبر بر رقبه است یا بر دو حکم عمره و رقبه
 نباشد و ظاهر له و لعقبه مجوز است صحیح تمامه نیست و گفته اند که سلطان عمره است

پس اگر ذکر عقیب شرط باشد مطلق نه تا هر چه عمری آنست که چنین گوید اعمرتاك نقطه و نیز
 صالح تخصیص یا تقیید است چه شئی زائد بر مساوی عمری است و اگر قییم که عمری اعم است از
 اطلاق و تقیید بزرگتر متزنها و ذکر عقیب با او باری شک نیست که تخصیص بموافق تمام
 صحیح نباشد لایسا چون مفهوم لقب بود که ما نحن بصدده و همچنین تقیید بموافق مطلق کما
 تقد راف الاصول

باب در بیان لفظه و ضاله

انس گفته اند شمس انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برخای افتاده و در راه پس فرمود
 اگر نمی رسیدم که از صدقه باشد می خوردمش متفق علیه ظاهر آنست که تعریف اشیائی محقره
 همچو تمر و عصا و نحو آن غیر واجب است و حدیث وجوب تعریف سه روز و پنج چیز ضعیف
 و در سندش مقال و با جمله ترخیص و محقر است تخصیص عموم احادیث وارده در وجوب تعریف
 یک سال است و لا یحیی عن ذلک تزیید بن خالد سینه گفته فردی نزد انحضرت آمد و
 از لفظ پرسید فرمود عفاص و دو کار او را بشناس زنا یک سال بشناسان اگر صاحبش آمد
 فبا ورنه نشان تو باوست پرسید گم شده گو سفند چیست حکم است فرمود این تراست یا
 برادر ترا یا اگر را گفت حال شتر چیست فرمود ترا با و می چه کار است وی ستاد و حذر و ما
 همراه خود دارد و درخت می خور و تا آنکه مالکش او را بر خور و این نیز متفق علیه است و لفظ سلم از
 زید این است که هر که ضاله را بجا دهد وی خود ضال است ما دام که تعریفش نکرده و در حدیث
 عیاض بن حمار فرمود آه که هر که لفظه یا بد بران دو گواه عادل گیرد و عفاص یعنی آورد و کا
 یعنی سر بند آن را انگار دارد و لفظ را ناسیب نکند اگر رب لفظه آید احق باشد بدان بر نه مال خدا
 است هر که را خواهد بر هر راه او احد را حلال السدن و صحیح این سخن جیده در این جهان و با جمله ثابت
 است تعریف یک سال است و هر یک است ظاهر اوله و تعریف سه سال که در حدیث شایع است
 معلل بطل و ما اول بنا و ویلات است و صحیح نزدی آن تعیین زمره او با این حدیث آنست که

در آن ساعه یک سال یا نزول القضا سے آن بیاید چنانکه حرف فاء بدان شعرست پس اگر آمد
 لفظ لفظ را بوسه تسلیم نماید ورنه خودش بدان منتفع گردد و چون بعد از انتقال آید ضامن
 آن باشد بشرطیکه بر جان خود صرف کرده نه در غیر آن و سلم از عبد الرحمن بن عثمان بن سنی
 روایت کرده که منی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از لفظ حاج و در حدیث دیگر
 آمده که حلال نیست لفظ مکہ اگر برای معرفت و تعریف لفظ مکہ اشدست از تعریف دیگر لفظ
 و در حدیث مقدم بن سعد یارب آمده که فرمود حلال نیست صاحب دهنان از درندگان و
 نه حمار اہلی و نه لفظ ازال معاہدہ اگر استغنی شود معاہدہ از ان اخذ جہ ای و ای و

باب در بیان ودیعت

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود کسی که نهاد و ودیعت خود نزد کسی بروی ضمانت
 و این را ابن ماجہ بنده ضعیف از عمر بن شعیب عن ابیہ عن جده روایت کرده و نزد و ترمذی
 بلفظ الاضمان علی مؤتمن و در سندش نیز ضعیف است و لکن مجروح این احادیث منتہض بر
 عدم ضمان بشرط عدم خیانت و جنایت و تعدی و حفظ است زیرا که در بعض طریقی تفسیر لفظ
 غیث المغفل آمده و فعل یغنی خائن است و جنایت و تعدی بچون خیانت باشد و اما حدیث
 علی الید ما اخذت حتی تؤدی پس در این حالت ضمانت نیست

باب در بیان فرائض

اہل علم از مجتہدین و غیر ہم درین باب توسع بسیار کرده اند ولیکن احتیاط بدین عمل بہت
 کتب کتاب و سنت ثابت شدہ و مجرورای در خورد بدین نیست خصوصاً در کتب ہدایت ابن
 عباس گفتہ آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یک پانید فرائض یعنی سهام سیراث را باہل
 آن واجب بماند برای اولی رجل ذکر باشد و این متفق علیہ است و توصف رجل بلفظ ذکر
 و فرض تاکید است و فائدہ آن دفع توہم تجوز یا سہو یا عدم شمول باشد و ابن العربی گفتہ فائدہ
 آنست کہ اما بطریق سیراث ذکر را باشد نہ ہنشی را یا مرد بلفظ رجل مجرور بخت و قوت در است

پس حاجت بذكر گرفت يا رجل بسم الله شامل ذكر و ان شاء الله بود لهذا ذكر ذکر و يا احتراز
 از غشی مست و تبلی گفته ذکر صفت اولی است و صفت رجل و تبعه الکرمانی و فرمود
 و ارشاد نمی شود و مسلمان کافر را و نه کافر مسلمان را متفق علیه من حدیث احمد بن ^{زید}
 و این یکی از فوائد ارشاد است و لهذا اجماع نیست فرق در آنکه کافر حری باشد یا دمه
 یا مرتد بقبول نیست تخصیص مگر بدلیل و قول صحابه مصداق قول نبوی نمی تواند شد آن عمرو
 گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نیست توارث میان اهل دولت و این نزد
 احمد و اهل سنن نیست جز مرتد و عمر ابوبکر و عتبه بن کفر و اسلام است پس همچو حدیث اولی است لیکن
 ابن جلی بعدی دارد و در توارث ملل کفر و مختلفه بعضی از بعضی خلاف است و در میراث مرتد
 اقوال است و حق آنست که مرتد همچو کافر است از اهل ملت اسلام نیست پس حدیث اول
 شامل مرتد باشد و بدلیل تخصیص مرتد بیامده فصل ابن سعد و در باره مردی که دختر و دختر
 پسر و خواهر گذاشت از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود دختر نصف است
 و دختر پسر سدد و این بنا بر تکمیل و ثلث باشد و آنچه باقی ماند خواهر پسر است و این نزد
 بخاری و مسلم است و عمران بن حصین گفته مردی که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد
 و گفت پسر پدم بمرد ما را از میراثش چه می رسد فرمود ترا سدد است چون برگشت باز خواند
 و فرمود یک سدد و دیگر تراست چون برگشت باز خواند و گفت سدد دیگر طعمه است و این نزد
 احمد و اهل سنن است و نزدی گوید صحیح است لیکن از طریق حسن بصری از عمران آمده و حسن را
 از وی سماع نیست و لفظ طعمه گویند یا به از تعصیب است چه زائد است بر اصل فرجه و در میراث
 جدنی نفقه که تمام تفصیل شامی نیامده غایتیانی الباب همین حدیث باب و آنچه در منتهی است
 دارد شده و تا ده گوید معلوم نیست که این سدد همراه کدام و ارشاد بجد داده و چون حال
 و نه که با جد بود و معلوم نشد پس باقی ماند مگر مجسمه و آراء از علای صحابه و من بعد هم تشیلات
 و تشیبات تحت نمی آرد و میتوان گفت که جد نسبت اخوه و اخوات مطلقا حق است دیگر که

انفسه نبودن والحقین بمنزل والد است و اب سقط برادران و خواهران است مطلقاً و هر که را این
 علم باشد که در پدر فرزینی هست که جد و ران شریک اوست و بی دلیل آورد و چنین قولی قائل
 که دلیل متقصدیست جدا و اخوه است و باقی را بعد از اخوات بگیرد محتاج دلیل است و چون
 حدیث بریده آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برای جد و یک سدس قرار داد و بیک
 جزء او مادری نباشد یعنی و اگر باشد حاجب گردد و را که ابی دود و النساء صحیح این
 السکن و این سخن چیه و این ایجاد و دوقا که ابی عدی و لیکن درین حدیث نیامد
 که این جد از طرف مادر بود یا پدر و شاید بیکه جد و مذکور آنست که در سب یک پدر میان دو
 مادر بود یا در سب یک مادر میان دو پدر نباشد پس تفحص و تفاریج که در کتب فقهاء مذکور است
 در خور معائن نظر دستندات فقهاء است و مجربان و خبری از افراد صحابه بر بعدی نیست
 و همچنین اجماع جاسمینی از ایشان تا آنکه بجماع رسد فصل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود و خال و ارث کس است که او را وارث نباشد و این را احمد و اهل سنن جز ترمذی از تصدایق
 بن معمر یکرب اخراج کرده اند و ابو زرعه رازی تخمینش نموده و حاکم و ابن حبان صحیحش گفته و
 این حدیث را طرق است و اقل احوالش آنست که حسن بغیره باشد و ازین باب است حدیث
 ابن اخت القوم منهم و این حدیث صحیح است و در روایتی نزوح و اهل سنن جز ابو داود
 این لفظ آمده که الله و رسول الله و اهل الخال و ارث من لا وارث له
 حسن الترمذی و صحیح ابن حبان و دران دلالت باشد بر ثبوت میراث ذوی الارحام
 و مؤید او است و این حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میراث ما غنیه بود و او غنیه آنها مگر
 ذوی الارحام قال تعالى و اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض و قال للرجال نصيب مما ترك الوالدان
 و الاقربون و للنساء نصيب مما ترك الوالدان و الاقربون و لفظ رجال و نساء و اقربون شامل ذوی الارحام
 و اما حدیثی سألت ابی عن میراث العمة و الخالة فساكنی ان لا میراث لهما پس
 دران مقال است و اگر بصحت رسد غایتش تمفصیل این دو فرد و از عدم ذوی الارحام باشد

و تاملش یا بین نوح ممکن است که نیست میراث از براسے این هر دو همراه کسی که اقدم است
 یا میراث مقدم نیست یا آنکه میتوان گفت که حدیثی فمأبقت الفرائض فلا ولی و جل
 ذکی دال بر آنست که اولی الارحام مذکور اولی از امات اند پس حدیث نفی میراث عمه
 و خاله بنفید این معنی و مقوی اوست با حدیث وراثت باال و این طریق جمع میان حادثی
 حاصل می شود و قد قال بمثل ذلک ابن خلیفۃ رحمه الله تعالی فصل جابر از حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم آورده که چون آواز کند که وک وراثت گرد و اخ جہ ابی و د و صحیح
 ابن جہان و این بنا بر آنست که استلال دلیل حیات است و عطاس و یکا و نحو آن در حکم
 اوست و درین باب حدیثی است اما بھ ضعیف و فرمود نیست براسے قاتل از میراث پیش
 و صواب و وقف این روایت بر عمر بن شعیب عن ابیہ عن جدہ است و اعلمہ النساء و
 قوال ابن عبد البر و باجماع از طریق مراد است که از ترسے حسن لغیرہ قاصر نیست و ظاهر آنست
 که حدیث شامل قتل عمد و قتل خطا هر دو است و بر تفرقه و لیلی منتفی نیست و تخصیص بے دلیل
 مقبول نباشد پس حق حقیق قبول آنست که قاتل عمد یا خطا و ارث مال یا ویت نیست و البیہ
 ذھب الجھن و لیکن اگر این قتل بطور دفاع است یا با مرأی حق پس وجہ از براسے منع میراث
 مفروض نہ شرعاً نباشد و فرمود هر چه را پدر یا پسر فراهم آورد آن از براسے عصبہ اوست هر که
 باشد و این را ابو داود و نسائی و ابن ماجہ از عمر بن خطاب آورده اند و ابن المدینی و
 ابن عبد البر تصحیح کردند و دلیل است بر وراثت و لا و حدیث ابن عمر فروغ که و لا کھ اسیت
 همچو نسب و ہبہ آن نمی شود و این روایت از طریق شافعی از محمد بن حسن از ابو یوسف
 شاگرد ابو یوسف و احمد و ابن جہان تصحیح کرده و لیکن نزد یقین معلل است لکن حدیث ابن
 میلان الحلاء الاکبر من الذکاء و لا ترث النساء من الحلاء الا ولاء من اعتقن او
 اعتقہ من اعتقن اخی جہ ابن ابی شیبہ من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیہ عن
 جدہ عن النبی صلی الله علیه و آله است بر تخصیص میراث و لا مردان را نہ زنان را و آنست گفتہ

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود و افترض شما زید بن ثابت است اخراج جبهه احمد و صحابه
 الذی صدی ولیکن بطلان بار سال است و درین حدیث با عوجی که در دست اشارت است تا آنکه
 درین باب رجوع بسوی او می توان کرد و لهذا شایسته در فرائض بروی اعتماد کرده و او را بر غیر خود
 ترجیح داده فصل خلاف در آنکه عبدالمکب ارشاد می شود یا نمیشود و شهر از نار بر علم است و اوله
 در آن بنایت متنافع فکیف یقوم الظل و العباد اعراج و در حدیث حسن نزد نزدیک
 از ابن عباس مرفوعاً آمده که اذا اصاب المکاتب حلاً او می دانند و در فحساب ماعتق منه
 و این صلح احتجاج است بر آنکه عبد و ارشاد نیست چه درین حدیث از برای چه باقی بر عیون
 اثبات میراث نفوذ و حدیث عمرو بن شیب عن ابیسه عن جده مرفوعاً بلفظ المکاتب ف
 ما بقی علیه و ما هم که نزد او بود و غیره است معارض اوست و جمع میان هر دو ممکن است
 باین طریق که حکم عودیت بروی در اعدای احکام مذکور در حدیث اول است.

باب وریان عیون

درین باب مرفوعاً تا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ثابت نشد و دعوی اجماع صحابه هم
 بر آن مخدوش است بنا بر خلاف ابن عباس در آن نیست وراثت ایشان را مگر مجرب و اجتهاد است بعض
 صحابه و اجتهاد صحابه بر احدی جفت نیست و لایسب و یکدیگر مستلزم قطع بعض میراث و ارشاد باشد بلکه منیع مرید
 قسمت نزک است که احقاق فرائض باهل آن کنند و آنچه ماند باولی عیون ذکر و هر دو هر که او تقاضا
 مقدم کرده است او را مقدم داشته نصیبش تمام و کمال بر هر دو مؤخر کرده او تقاضا را مؤخر
 داشته باقی قلیل باشد یا بیشتر یا و سپردن آن اگر یک بر و زوج و مادر و خواهر گذاشت فرض
 خدا از برای زوج نصف است و در صورت عیون او را سه شان می رسد و یک ربع از نصیب او
 کم می گردد و همچنین مادر را ثلث است و در عیون او را ربع می رسد و این خط است از نصیب که او تقاضا
 آن را فرض و مقدر فرموده پس قول ببول جز بدلیل راست نیاید و کیف که رعایت مصلحت بعض
 ورثه با دخال نقص که مفیده بیش نیست بر بعض دیگر از جنس اجتهاد و جارس بر سن مرضی است

پس درین سلسله زوج را نصف ترک غیر منقوص و ام را ثلث و خست را سدس باقی می باید
و جزین سدس خواهر را دیگر هیچ نمی رسد اگر چه ذات فرض مقدار که نصف باشد بوده است
و لکن این نصف باشد و دست بانکه اولی تر بدان یافته بشود حاصل آنکه اخذ بعض میراث
دارت بجز در اسبابی مستندست و خطری که در آنست مخفی نیست بخلاف تقدیم اول فاول
از کسانی که اوتعالی میراث شان فرض گردانیده بانکه داخل زیر حدیث المحقق الفاضل
باهلجاست و در آن رسالت از خطرست زیرا که درین صورت دخول نقص بر اقام و حتی
نیست بلکه بر ذریعه متاخره و استحقاق بعیدست و راجع الله ابن عباس ما ابصره
بعد از آنکه الاستدلال چیست بقول لوقد صامن قدما الله و اخذ و امن
اخر الله ما حالت فی بیضة فی الاسلام و لیکن شریکانی هم بعد مدتی در از تالیف حاشیه
شفا والا دام ازین سلسله رجوع کرد و رساله بنام ایضاح القول فی اثبات العمل نوشت فصل
در سلسله و میراث دلیل بانکه منویس شده و در عصر نبوت و قریب بعد از وفات آنحضرت معلوم
شده و لکن استدلال بدان با و لا متقدمه در میراث ذوی الارحام ممکن است از آنجمله دلیل
قال بر استحقاق یکیه از ذوی الارحام از براسه جمیع میراثست پیچ حدیث الخال وارث
من لا وارث له و چون این معنی در ذوی الارحام ثابت شد پس ثبوتش در ذوی السهام
بالاولی باشد و از اعظم اولیه بر حدیث مسلمانینست در صحیحین و در آن آمده و کانت حلاله
و کان اینها بنسب الی امه فخرات السنه اندیدنها و ثقت منه ما فرض الله لها
و بیان ابن مفرضش در احادیث وار شده پیچ حدیث عمر بن شعیب عن ابی یمن جده عن
النبی صلی الله علیه و اله وسلم انه جعل میراث این الملائه عند الامه و ولی میراثها من
بعدھا اخن جده اجد او و در سندش ابن ابی عمیر است و لیکن ترجمه از برای آن شاہ
باین لفظ مرفوعاً آورده الملائه انھن من ثلاث من اسریت عنیقھا و لقیطھا و اولدھا لکن
لا ھن عنده مگر در سند این شاہد با کلمه ترجمه تحشیش کرده مقالست و وجہ استدلال آنست

که ام حائز جمیع میراث و ولد خودست نیست معنی دیگر همین خود ذکر و الحاصل ان ذلک
 السهم له مع غیبه ما فرضه الله له فی کتابه ومع عدم الغیبه من العصبات و ذدی
 • السهم کامله جمیع المال فرضا من الله عز وجل

باب در بیان خفته

این قسم واسطه ست در بیان ذکر دانسته و درین شریعت حقه ذکرش نیامده و نه وجودش
 در خارج تحقیق گشته و حجت است بر وی از بعض سلف که درین باب واقع شده منع است
 و بر فرض صحیحش بیان سوال از شئی و میان وجود آن شئی در خارج لازمی نیست چه تعلیق
 سوال بمشکل گاهی است از برای کدام غرض همچو اتمام و تمیز از بان می باشد و حق تعالی در کتاب
 عزیز فرض بعضی فرائض از برای ذکر و بعضی از برای استغاثه کرده و بدان ضرب امثال نموده
 و بعضی را از بعضی با حکام میسر ساخته و همچنین رسول او نموده و لیکن وجود چنین کس که یک کلمه
 همچو آله ذکر و آله دیگر همچو آله دانسته دارد بسیار بقول شده اما میان وجود و آله و میان خفته
 غیر میز بودن صاحب و آله ملازمت نیست لایماد یکا اعتبار سبق بول کند. **فصل**
 اما میراث بموجب اس قواعده شریعیه منفی است اذ ان چه تقریر اهل ذمه بشرع آنها خواهد در
 نفس الامر صحیح باشد یا غیم صحیح متقرر شده و چون ترافع بسوی اسلام کنند پس حکم میان
 بشرع اسلام باید چنانکه کتاب عزیز بدان مصرح و قضای رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدان
 قاضی است پس ترویج این فصل چنانکه کرده اند و می کنند بے فائده عائد است **فصل**
 تمام اجیر کے همچو سایر اجراء است مستحق اجرت باشد اگر یک یک کار کرده و این اجرت اگر
 مساهه است مستحق مساوی آن نیست و اگر غیر مساهه است اجرت مثل بر حسب عمل باید لیکن
 این قدر باید که اجرتش همچو اجرت مزاولین اعمال ضعیفه نباشد زیرا که مرجع این جنات
 قسمت بسوی علم است و علم اشرف صنائع است دنیا و دنیا و آفتد اجرتش باید داد و کما بقدر
 نصیب بعض مقتصدین برسد چنانکه درین روزگاری کنند که این ظلم بحت است بلکه کون ملک

و وسط با یکدیگر بر اجرت بر مقدار انصبا، باید داد و قول بعض اهل علم که اجرت قسم نصف عشر
ترک یا ربع بهتر آن باید مجاز فیه پیش نیست و بدلیل بر نغی گردد بلکه اعانت غلطه قساین بر اسل
مال مردم باطل است

باب در بیان وصایا

این عمر گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده رسد مرد سلطان را که چیزی را دارد و
در آن وصیت کردن می خواهد آنکه دو شب بسربرد و اگر آنکه وصیت و سه نوشته داد و وجود
باشد متفق علیه و سعد بن ابی وقاص گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گفتم من مالکم
نویست و ارث من مگر یک دختر من و ثلث مال خود و تصدق کنم فرمود نه گفتیم مال فرمود و نه گفتیم
یک ثلث فرمود یک ثلث ثلث بسیار است اگر در ثلث خود در آغی بگذارد بهتر از آن است که در خود
بگذارد و پیش مردم دست بسؤال بر دارند و این نیز متفق علیه است و در آن دلالت است بر آنکه
اقتضای ثلث بنا بر طاعت مذکور است و چون و ارثی تحقیق از قرابت موجود باشد اقتضای بر
ثلث هم واجب نبود ولیکن این اجماع نیست زیرا که جمیع اذکار بر طلبا بآن قسم اند که میت را
اگر چه جبر بیت المال و ارث نبود تصرفاتش جز در ثلث نافذ نیست و این ثلث که هر یک را در آن
اذن تصرف داده اند باعتبار آن قرب مقرب است که میت از برای جان خود بدون یکجا
شرعی بجای آر د پس این ثلث مازون به است و اما آنچه بر میت واجب است خواه حق خدا باشد
بجز ذکوة و کفالت و حج که میت معتقد و واجب اوست یا حق آدمی باشد بجز دیون پس واجب
آن از اس المال است قبل از هر شئی و این تفصیل که در میان تعلق به مال ابتدا و میان
تعلق به مال انتها ذکر می کنند چیزی نیست و اصلاً تاثیر بری ندارد و حاصل آنکه چون میت برود
حقوق خدا و حقوق آدمیان که بر او باشد واجب بود و اخراج آن از اس ترک او واجب است
بعد از آن در باقی نظر کنند اگر میت وصیت بکدام قربت غیر واجب بروی کرده است اخراجش
از ثلث باقی است و واجب باشد زیرا که این دو تعالی دستور می تصرف ثلث مالش از زانی داشته

بهر طور که خواهد صرف کند مگر بشود با عدم ضرر و تنقیض فیصل بعضی در شرع بعضی یا اخراج مال از دوش
 نه از برای مقصدی دینیه بلکه از برای مجر و احرام و رشس و رین قرب که میت از پیرا
 خود مقرر کرده رفته است و بدنی است اگر مستغرق ثلث باقی بدون زیادت و نقصان است
 انفادش واجب و اگر زیاده است انفاد از آن مجز باذن و رشنه تواند شد و نزد اذن و رشنه
 نشان بر خروج پاره از مال ملوک خود کم باشد یا بسیار حاصل گشت و اگر کمتر از مستغرق گشت
 فاضل از ثلث و رشنه باشد فلهذا هو الحق الذی لا ینبغی العدول عنه و اما گردانیدن
 بعضی حقوق و حبسه آبی از ثلث و بعضی از اس مال پس بی اصل است و جبر و خیالات غلطه
 نیست و ظاهر نزد ما آنست که میان حقوق و حبسه خدا و حقوق آدمیان در خروج آن از ترک
 فرقی نیست و تقدیم حقوق آدمی بر حقوق خدا واجب بلکه جمیع حقوق یکسان است زیرا که کثرت
 در وجوب بر میت و کلافه بین واجب و واجب و هر که زعم کند که بعضی حقوق اقدم از بعضی
 بروی دلیل آوردن واجب بآنکه اگر کسی گوید که حقوق خدا اقدم از حقوق بنی آدم است و
 بقوله صلی الله علیه و آله و سلم فذلین الله احق ان یقضی استلال نماید بعد از مصواب نیست
 اگر نه این می بود که مراد به یقضى یفعله الفاعل است همچو قریب که از طرف قریب خود هیچ کند
 و از وی صوم نهند آنکه مال از برای این کار کردن بدید که این محتاج دلیل دال بر حجت است
 تا بر ایجابش چه رسد و در حدیث معاذ بن جبل آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 ان الله لیتصدق کرد بر شما ثلث اموال شما نزد وفات شما از برای زیادت و حسنات شما
 را و الله ارفطی و اخبر به احمد و البزار من حدیث ابی الدرداء و ابن ماجه
 من حدیث ابی هریرة و کما یضعیفه لکن قد تقوی به ضمای بعضی و عایشه گوید هر که
 آمد و گفت ای رسول خدا و من ناکمان جانم فرست و وصیت نکرد و گمان دارم که اگر
 سخن می کرد از طرف خویش صدقه می داد و او را جرست اگر از جانب دس صدقه و هم فرمود
 آمی و این متفق علیه است و لفظ مسلم است و این بحث طویل الذیل و تشعب الادله از عقل

و منقول است و حسن احوال آنست که تعلق ثواب و عقاب بید از موت انسان چه بسبب
از وی نباشد پس در ثواب بچند صدقه جاریه و علم نافع و ولد صالح است و شک نیست که
این هر سه چیز است آدمی است و ظاهرش بر حق هر برادر ولد بود دست دعا باشد یا جز آن
نه مجرد دعا چنانکه لفظ بدعوه البرهان دال است و بجهت آنکه انسان یک سبب حسن است که
از اجاری کرده و با بکله هر چه بود و از آنست که انسان صحت شرعاً یا عقلاً در حق آن بآن
ریت نیست و این در صحت حسن است و در عکس آن جاری ساختن سنت سیه و وصیت
متضمن اثم یا قطعیت رحم و بخوان است و در مثل این امور طرد و حکماً اشکالی نیست زیرا که
مندرج است زیر قول تعالی و ان یفسد للکائنات الا ما سغی اشکال اگر هست در کار نیست
که از آنست که انسان نیست مثل حدیث صیام ولی است از طرف میت و همچو از طرف اوست
و از طرف شمره و همیشه که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن تقریر ایشان فرموده است
و همچو دعا از برای اموات نزد ذکر و زیارت قبول می شود و بخوان از امور پس بعضی مردم تاویل
این کار با می کنند و بسوی نوع از آنست که ارجاعش می نمایند حال آنکه طبعی از برای این تاویل و
ارجاع نیست بلکه اولی آنست که چنان گویند که آنچه مخالف آیه مذکور آمده مخصوص این
عموم است و بنا بر عام بر خاص امری متفق علیه علماء اصول باشد و اگر تاویل ناگزیر است
پس تاویل چندی باید کرد که مخالف عدل خدا و حکمت آله است همچو تعذیب میت بکافی اهل
و سبب تاویل این قسم امور محتاج الیه هموست و کیف که تعذیب بدون سبب از انسان
عدل نباشد و نه موافق حکمت است فیهذا خلاصه ما ینبغی القول به فی هذه المسئلة
فصل ابو امامه باطله گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدیم می فرمود خداوندی حق را
حق او برادر پس نیست و وصیت از برای وارث اخراج احمد و حسنه التمدی و
قی امه ابن خنیفه و ابن الجبار و دودا قطنی روایتش از حدیث ابن عباس کرده
در آخرش زیاده نموده الا ان یشاء الله مراده و اسنادش حسن است و با بکله در مشرعیت

وصیت از برای اثنا رب قبل از نزول آیہ مواریث خلافی نیست و بعد از نزول آیہ پس
 دران خلاف است و لکن شک نیست که آیہ منسوخ است بحديث و حديث متضمن اشارت به
 بسوی آیہ مواریث است پس توان گفت که نزول بعض اہل اصول منتہی از برای نسخ نیست
 زیرا کہ این نسخ باشارت مذکور واقع شد آری خلاف در منسوخ است کہ آیہ جواز است یا وجوب
 و حق آنست کہ منسوخ مجموع مفاد آیہ است چنانکہ حرف نفی در کلا وصیتہ لواراث برانست
 لایسا لفظ ابن عباس کہ لایبھی لواراث وصیتہ کما اخذہ الدار قطنی من صحابہ
 و این دود و سلا و اما معارضہ میان این حدیث و حدیث اذن تصرف در ثلث مال
 پس جمع ممکن است باین طریق کہ اذن مقید است یا مخصوص بآنکہ وصیت غیر وارث را باشد
 حاصل آنکہ وصیت از برای وارث ممنوع است بخص حدیث و برد اعم جواز دلیل است
 و لایسا چون این وصیت بقصد ضرر بعض و رثا باشد کہ این حرام است بقرآن قال تعالی
 غیب مضامیر و قال فمن خاف من موص جفأ و انما الایہ و کذا لک ہر وصیت کہ
 مخالف شرع شریف باشد باطل است و نسخ وصیت ضرر از کتاب و سنت ثابت و بخلاف
 آن یکے تفصیل بعض و رثہ بر بعض است و رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا جواز صادر
 و بآنکہ ظاہر اول عدم نفاذ چیز سے از وصیت ضرر است خواثیث باشد یا بکثر یا بزیاد و لکن
 لائق رد آن بر فاعل اوست و احادیث اذن ثبوت مقید است بعدم ضرر و علامہ شوکانی
 اوران رسالہ مختصر دست

کتاب الجنايات

این مسعود گفته آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود علانیست خون مرد مسلمان کہ
 گواہی می دہد بر لا الہ الا اللہ و انی رسول اللہ مگر یکے از سہ کاشیب زانی و نفس
 بنفس و مارک و دین خود و مفارق جماعت مرواۃ الجماعۃ و حدیث تفتق علیہ است و در
 حدیث عائشہ مرفوعاً آمدہ روز نپست کشتن مسلمان الا در یکے از سہ خصال زانی محض

و هر دیکه بکشد مسلمان را عسدا پس گشته شود و قروی که بیرون شود از اسلام و محارب بکشد
 یا خدا و رسول پس گشته شود یا برادر کشیده آید یا در کرده شود از زمین مراد ابا داود
 و النساء و این تخیر ثابست از قرآن کریم و هم الحی الذی لا یحب من عند نفسه
 که درین هر سه عقوبت از ابن عباس رفته اند و گفته اند نه حجت نیست این مسعود گفته
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اولی حکم که در میان مردم کنند روز قیامت در
 خونها باشد متفق علیه و فرمود هر که بکشد بنده را بکشیم او را و هر که جمیع کند عبد را جمیع کنیم او را و
 این نزد احمد و ابی حنبله و در نزد شیخینش نبوده ولیکن روایتش از طریق حسن بصری از
 سمره آمده و در سماع حسن از سمره اختلاف است و در روایتی آمده هر که خصی کند بنده خود را
 او خصی کنیم و این زیاد است را که نزد ابی داود و نسائی است حاکم صحیح گفته و در سند حدیث
 ابن عباس لا یقتل حبس بجهنم و لیکن اندک بکشد قتل جلیبند خواه بنده این کس باشد یا
 غیر ثابست و خواستنی باشد یا مملو و گوید دوست خود که تعالی النفس بالنفس را دلالت
 دارد اندر قتل مرد عوض زن یا زن را تسلیم که ام شیخ از ورش زدن و در حدیث عمر بن خطاب
 آمده و آنحضرت را شنیدم می فرمود که گشته شود پدرت رضی الله عنه و این را احمد و ترمذی و ابن
 ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفته مضطرب است و ابن جابر و ابی حنبله و یحیی بن یحیی و ابی حنبله
 و چون ابی حنبله را امیر المؤمنین علیه رضی الله عنه پرسیدند و شما چیزهای از وحی قرآن است
 فرمود: سوگند یک یک و دانه گفت و شهادت کرد و گفت که خدا مردی را در قرآن عطا فرماید
 و اگر آنچه درین صحیفه است گفت در صحیفه چیست فرمودیت است و در بانیان بندی و آنکه گشته
 نشود مسلم بکار فراداه البیضاء و اخضر و احمر و ابی داود و النساء من وجه اخضر
 عن علی رضی الله عنه و گفت خونهای مسلمانان برابرست و می دزدند و مسلمانان او را
 ایشان اینها می کشدند اندر غیر خود یا گشته نشود مومن بکار فرود نه و عهد و عسر خود و این را
 حاکم صحیح گفته و انس بن مالک گفته دختر را یافتند که میان هرش و مسلک گرفته شده او را پسندید

کہ این کار با تو کدام کس کرده است فلان یا فلان تا آنکه در کسیه یهودی کرد و اشارت
 بر کرد آن یهودی را گرفتار ساختند و اقرار کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود
 بر او را میان دو سنگ بشکند حدیث متفق علیہ است و لفظ سلم راست پس این قول
 کہ حدیث بسیف نباشد باطل است و آنرا علمان بن حصین آورده کہ خلائی از ان مردم فقیر گوش
 خلائی از ان مردم شنید بریدہ فقر از نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدند بر ایشان بنی مضر
 رواہ احمد و التلانی باسناد صحیح و عمرو بن شعیب عن بیہ عن جہدہ گفتہ مردے طعنی را کہ
 مردی کرد وی نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت قصاص من بگیر فرمود تا آنکہ
 بشوے باز آمد و قصاص خواست پس قصاص گرفت باز آمد و گفت لنگ شد م فرمود
 ترا منہ کردم تو نافرمانی من کردی پس دور کرد ترا خدا و باطل شد لنگے تو دخی فرمود از انقصا
 جرح تا آنکہ صاحبش بہ گرد و درینجا دلیل است بر وجوب انتظار بر جرح و اندمال آن و بر قصاص
 انجراح و این حدیث نزد احمد و از قطنی است و لکن مغلل با رسال است و ابوہریرہ گفت
 و وزن باہم پیکار کردند از قبیلہ بنی لک و دیگرے با شک زد و او را بچہ کہ در شکمش بود
 بکشت اختصام با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کردند حکم داد کہ دیت چنین و ایک غہ عبد
 باولیدہ است و دیت زن بر عاقلش نهاد و و ولد او را و ہر کہ با او بودند انہا را و ارث او کرد
 حنبل بن نافع ہذلی گفت ای رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چگونه تا وان دہم کسے را بخورد
 و نیا شامید و نہ بخن کرد و آواز برآورد و بچہ کس انداختہ می شود یا خون چنین شخص باطل باشد
 فرمود این مرد از برداران کمان است و این ارشاد بنا بر سجع بندے سے کہ حدیث
 متفق علیہ است و ابو داؤد و نسائی روایتش از ابن عباس کرده اند و صحیح ابن جابر السخامی
 و انس گفتہ کہ سرج بنت نصر عمہ او دندان پیشین دخترے بشکست و از وی عفو خواستند عفو نمود
 ارش عرض کردند با او در نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدند و انکار کردند کہ قصاص
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امر بقصاص فرمود انس بن نصر گفت اسے رسول خدا ملامت

بریج شکسته شود بخدای که ترا بحق فرستاد و در انش شکسته نشود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود ای انس کتاب خدا قصاص است قوم را شش بقتل شد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود از عباد خدا کسانی اند که اگر قسم بخدا کنند سوگند ایشان راست فرماید و این حدیث
 متفق علیه است اگر چه لفظ از بخاری است و فرمود هر که در عیث کشته شد یا در انداختن سنگ
 یا سوط یا عصا بر روی عقل خطاست و هر که عدا کشته شد آن موجب قصاص است و هر که محل
 این قصاص شود بر روی لعنت خداست آنچه ابوداود و النسائی و ابن ماجه و ابوسنن
 قی و این مبنی بر آنست که قتل و قسم ست عمد و خطا و طافه با از اهل علم قتل را سه قسم است
 قسم سوم که خطای شبیه عمد باشد افزوده و در آن دیت مغلفه مقرر کرده اند و اثبات قوت نموده
 با حادیثی که درین باب آمده استدلال نموده و گفته که در قتل خطا شبیه عمد شد شریست از آنکه
 چهل بار در باید و لکن حدیثی که زنی را بسط کشته بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 او را قتل فرموده معارض این احادیث است و مقام از معارک است محل بسط آن از
 مبسوطات باشد فصل ابن عمر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون مردی را
 را گرفت و دیگری بکشت قاتل کشته شود و همکامبوس گردد و این را دار قطنی موصول
 مرسل آورده و ابن قطن صحیحش گفته در جالش ثقات اند که آنکه بیق تعزیر جج ارسال کرده
 و عبدالرحمن بن یلمانی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 را عوض معا بد قتل کرد و فرمود من او را ترک کنم که وفاسی ذمه او کند و این مرسل است
 نزد عبد الزاق و موصول است نزد دار قطنی بنکر ابن عمر و لکن سنن و موصول و است
 ابن عمر گفته کشته شد یک کودک بطریق غیله یعنی فریب عمر گفت اگر تمام اهل صنادران
 می شدند همه را عوض این کودک می شتم و اوه البخاری حاصل آنکه اگر جاعته از
 مردان یا از مردان و زنان در قتل مرد سه عمد اشریک یکدیگر بدون حق شرع گردند همه
 کشته شوند و هذاهو الحق دریکه اوله قرآنیم و حدیثیه در میان قاتل یک باشد یا

جامع فرق نکرده و حکمتی که تشریع قصاص از برای آن بوده یعنی حق و مایه حفظ نفس و مقتضای اینست که بگمان گشته شوند و هر که قاتل بعد از مجازات قتل جماعت بود احدست و بی حجتی شرعی ندارد بلکه غایت آنچسب بدان استدلال کرده اند ترقیقات ساقطست که از شیخ مطهر در تبیین و دوسری نیست و علامه شوکانی بر بعضی علمای عصر برین ابحاث نقض کرده است نیای جمیع حج پر و خسته و فرموده هر که او را قتیله بعد از این مقدار اتم گشته شود اهل آن قتل میان دو اختیار انداخته دیت گیر یا بکشند اخراج او دود من حدیث ابن شریح الخنای و النساء و اصله فی الصحیحین من حدیث ابی هریرة جمعاة فصل اگر کسی بیند مردی یا زن اوز نامی کند متلش رو نیست زیرا که در حدیث سعد بن عبادہ در پنجو ماجرا منع از قتل آمده آری نزد این رویت انکار منکر مذکور و حیلت میان آن بهر چه ممکن است واجب باشد چنانکه بر غیر زود واجب است و تا تواند قتل نکند و اگر انکار آن جز بقتل نتواند بکشد چنانکه حکم سائر معاصیست

باب در بیان دیات

عمودین حرم گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بابل یمن کتابی نوشت در آن اینست که هر که مسلمانی را بدولن جنایت بکشد وی را قصاص است مگر آنکه اولیا ساقط است از قصه گردن یعنی بدیت یا عفو و در نفس دیت حدیثیست و در بین کاتبیج برکنده شد و دیت در زبان و دیت است و در هر دو لب و دیت است و در هر دو میضه و در ذکر و در صلب و در هر دو چشم و دیت است و در یک پائس نیم دیت و در ماسومه که بغیر پوست رسد ثلث دیت و در جاله که بشکرم ثلث و دیت و در منقله یا نوزده شتر و در هر انگشت از انگشتان دست و یک ده شتر و در موه که سفید است آخوان ظاهر کند پنج شتر است و هر دشتی می شود وزن و بر این باب نیز اردینار است اخراج او دود فی المراسیل و النساء و این سخن عتبه و ابن الجراحه و ابن حبان و احمد و اختلافی افی صحیح و ابن مسعود گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

فرمود دیت خطا خمس است دیت هفت و دیت جذعه و دیت بنات مخاض و دیت بنات
 لبون و دیت بنه لبون اخراج الدار فطنی و لفظ سنن اربعه است بنه مخاض بل
 ابن لبون است و لکن با شناد اول اتوی است و این حدیث را ابن ابی شیبہ بطور دیگر نظر
 وقف آورده و موقوف است بر نفع است از مرفوع و ابوداؤد و ترمذی روایتش بطریق رفع از عمرو
 بن شیبہ عن ابيه عن جده کرده و لفظش این است دیت سے جذعه و سے حقه و چیل
 باردار است و هر نوع از انواع دیت براسه یک اصل است اگر جانی اختیارش بکند
 احادیث در مقام دیردیا تخیل و تحقیقا مختلف آمده و هر یک را قسم است دیت مغلفه
 در خطای شبیه عمد باشد و دیت مغلفه در خطای محض و احادیث صحیح اند این معنی بدان
 رجوع باید کرد و منتهی درین باب مختلف بوده و لکن حجت نیست مگر در دلیل نه و رقائی قبل
 و مراد تخیل آنست که اولاد بعض اهل در بطونش باشد چنانکه در احادیث است عبد الله
 بن عمرو بن العاص از حضرت صلعم آورده که دیت خطای شبیه عمد آنکه بسوط یا عصا باشد
 صد شتر است چیل از آن چنان باشد که در شکمهای آنها اولاد بود اخراج ابو داود
 و النسائی و ابن ماجه و صحیح ابن حبان و فرمود این و آن برابر است یعنی نه و ایهام
 سر و الا البخاری عن ابن عباس و لفظ ابی داود و النسائی الا اصابع سوا است باز یادت
 الا سنان سوا و الذیة و الضرس سوا و لفظ ابن حبان آنست که دیت اصابع تین
 و چیلین برابر است از هر انگشت ده شتر و در حدیث عمرو بن شیبہ عن ابيه عن جده مرفوعا
 آمده که در سوا پنج پنج شتر است و این را احمد و ابی سنن اخراج کرده اند و احمد الا اصابع
 سوا و کلین عشر عشر من الا بلی زیاد کرده و صححه ابن خنجه و ابن الجارود
 و هم از وی مرفوعا مروی است که عقل یعنی دیت اهل ذمه نصف عقل مسلمانان است
 سر و الا لاریعة و نزوایی و او و ابی لفظ است که دیت معابد نصف دیت حر است و لفظ
 نسائی آنست که عقل زن همچو عقل رجل است تا آنکه ثلث و تیش برسد و صححه ابن حبان

و این در ارش بر اجابت باشد و مستفاد از اول آنست که هیئت عاقله حیانی خودست و بطریق
جانی خود و قرابت عاقله جانی قریب است و میان این احادیث منافاه نیست بلکه جمع است
این طریق که چون قرابت قادر باشد بر تسلیم لازم آنخص باشد از غیر خود و چون لازم مطلق زیادت
باشد و قرابت را قدرت بر وفای نبوی و بطن را لازم گردد و بعد قبیل را و هم از دوسه آمده هر دو
که عقل شبهه عمد مغفلت مثل عقل عمد کشف نشود صاحب او شبهه عمد آنست که بجهت شیطان
بود و باشد خونخوار میان مردم در غیر زمینی و با محل سلاح اخراج الداسر قطنی وضعفه
و این عباس گفته مردی را بر عمر رسول خدا بگشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و پیش و از دهن هزار درهم مقرر گردانید سواد الهی بعهده و نانی و ابو جهم ترجیح ارسالش کرده
و ابو ترش گفته آدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را و با من پسر من بود پس این کیمیت
گفتم این پسر من است گوا شد بدان فرمود آگاه باش که این جنایت بر تو نمی کند و نه جنایت
بر روی می کنی سواد احمد و النسائی و ابوداود و صحیح ابن خنجه و ابن العساکر و
و این حدیث مطابق کریمه و لا تنسوا ذممة و ذمما سخی است

گفته بود مرد دستگاره را چپه تاوان زن و طفل بیچاره را
و مجموع این اول قولی قائل که عقل در شرعیت ثابت نیست مرد و دست زیرا که او که عقل
آنخص مطلق است و عمل بدان واجب و ظاهر حج آنست که عقل در جمل جنایات خطا لازم باشد
بدون فرق میان موصوفه و مادی و مافوق آن و در هر جنایات از شارع ارش مقدس
آمده همچو جنایات مذکوره در حدیث طویل عمر بن حزم و جز آن که در سنن اوست و واجب در آن
اقتصار است بر مقدار وارد در نص و بهر جنایت که در آن تقدیر ارش از شارع نیامده
بلکه تقدیر ارش در آن از صحابی یا تابعی یا من بعد آنها آمد پس در آن حجت بر احدی نیست
بلکه مرنج و هیچ محل نظر جماعت و بر مجتهد واجب است که در مقدار نسبت ارش بآن نسبت جنایت
که در آن ارش مقدار از شارع آمده است بشک و چون در متن از مقدار نسبت غالب گرداید

بمقدار همان نسبت تقدیرارش کند مثلاً در شریع از پولی موقوفه ارش مقدس است اگر جنابیت
 بکثر از موصحه باشد همچو حقایق و متلائمه و باضعه و دامیه پس به بیند که مقدار باقی از کرم بچشم چیست
 اگر بقدر خمس یا بجنایت اربعه اخلاس از کرم بریده در دیت این جنابیت چار شتر یا چهل شتر
 مقرر گرداند زیرا که مجموع ارش موصحه پنج ابل یا پنجاه شتر باشد و اگر دید که باقی از کرم ثلث است
 ارش جنابیت بمقدار دو ثلث از ارش موصحه گرداند چون باقی مثلاً نصف یا ربع یا خمس
 یا عشر باشد نیز پنجین بجاء آورد و بگذارد سائر جنایات که تقدیرارش نشیاء و ملاحظه نسبت
 میان او و میان مقدار الارش از جنس آن جنابیت بکند و درین حین حاکم عالم محتاج
 تعلیل دیگر از جهتین نباشد کائنات من کان و نه تقسیم جنابیت بسوی واجب الارش
 مقدور و واجب الحکومت باقی ماند و معلوم است که فقها غیر معین اند در روایت و بسیاری ازین
 پیچانگان میان حدیث صحیح و موضوع فرق نمی کنند تا بدریافت علل خفیه احادیث چه
 رسد و بدتر از ایشان حال صوفیست که هر حدیث موضوع نزدیک ایشان گوید و اهل الکتاب
 است فسبحان الله و بجهت و در دیت عبود و صورت است سیکه آنکه واجب قیمت
 عبود است اگر چه از دیت حرم و زکر و ذکر را که بعد عینه از اعیانی است که تکلیف آن صحیح باشد
 پس چنانکه واجب قیمت بر تلاف عین است اگر چه از دیت آزاد و بنده پنجین بر تلاف عبود
 هم واجب است دوم آنکه زیاده بر دیت حرام نیست زیرا که عبود از نوع انسان است
 و در جمیع صفات مستبره کمتر از حر باشد و غایت نهایتش آنست که در کمال همچو انسان حر باشد
 و واجب در حر دیت است پس پس نه زیاده بر آن و اهل المرجع است من حیث الراجح و لیکن
 از طریق روایت از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین باب چیزی را بصحبت نه پیوسته
 و از علی مرتضی رضی الله عنه همچو هر دو قول مرویست فصل اصل حیل در جنابیت هر
 حیوان غیر انسان آنست که این جنابیت بر مالک حیوان مضمون نیست بنا بر دو امر یکی
 آنکه جان غیر مکلف است پس الزام بالکفش بر او واجب روانیاء و دوم آنکه حدیث حان الدالة

جدا از حدیث و صحیح بر آن بقای است تا آنکه شخصی بیاید و بگوید حدیث تفسیر آنحضرت صلوات الله علیه
صاحب ماشیه که در شب افشاده و طعن است باین شخص جنایت واقع از او بسبب
آدمی چنانکه دایره را در او مسلمانان است و دکنند و در بازار میروند با سنگ گونده و پر و دروازه
نمیروند و یا آنچه مانند اینهاست حاصل آنکه جنایت و یا غیر مضمون است مگر بدلیلی که از آن
برضائش باشد یا بسبب آدمی بود که اگر آن سبب نمی بود این جنایت ازان و او صادر
معی شد و مضمون اول شرعی است و ثانی عقلمانی آن عمر رضی الله عنهما گفته آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود و جابر بن عبد الله که در حرم خدا قتل کرد و دیگر آنکه غیر قاتل
خود را بکشت سوم آنکه بنا بر جمل یعنی تاراج مالیت کشت و این نزد امر و این جان است
در ذیل حدیث صحیح و عمر بن شعیب عن ابي عبد الله علیه السلام فرمود که هر که خود را طلب نمود
دوی معروف بطلب نیست آنکس ضامن باشد اخذ الله امره قطعی و صحیح الحاکم
و این حدیث نزد ابی داود و نسائی و غیره نیز هست مگر آنکه مرسلش اتوسعه از او حمل باشد و
این عام است از آنکه علاجش سرایت کرده یا میاشتر بوده و بعد باشد یا بخاطر بهر حال است
بر روی واجب است گویند بر رضای بیمار بما کجه اش قصاص میباشند و در سبب گفته در سرایت
دیت نیست و در با شرت مضمون علیه باشد اگر عمد است و بر عاقله بود اگر خطاست

باب در بیان دعوی خون و قسامت

صحاح حدیث که درین باب آمده حدیث متفق علیه سهل بن ابی حمزه از کبرایه از رجال قوم
و نیست که عبد الله بن سهل و عیصه بن مسعود هر دو بنا بر حدیثی که بایشان رسیده پس
خبر برآوردند و عیصه برگشته خبر داد که عبد الله بن سهل کشته شد و از هیو و بازخواست کرد و گفته
شما او را کشته اید میوه گفته و الله مانده کشته ایم عیصه و برادرش حویصه و عبد الرحمن بن سهل نزد
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و عیصه سخن کردن گرفت حضرت عیصه فرمود و کجیکن اراده من
عیصه کلام کرد باز عیصه سخن نمود و فرمود و بیت صاحب شما و بنایان این بحرب نایند و درین

به یهود و تحریف فرمود آنرا نوشتند که ما هرگز نداشتیم حضرت یحیی علیه و مجید و عبد الرحمن بن سهل گفت شما سوگندی خورید و سخن خون صاحب خود می شنوید گفتند نه فرمود یهود سوگند خورند گفتند آنما مسلمان نیستند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دیت از نزد خود بداد و صدقتر بایشان فرستاد سهل گوید یک ناقه سرخ از ان شتران مارالت زد و از مردی از انهارا مردی ست که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قنات را بر طریقی که در جاهلیت بود مقتر داشت و میان مردم از انصار در قتیله که دعوی آن بر یهود خیر کردند حکم فرمود و این وقتا مسلم ست و جاهلیت صحابی غیر قنات باشد و صحت و ثبوت سند درو این دورین باب جمعی کثیر را از اهل علم سائل عاقله از دلائل واقع شده و در هیچ حدیثی چه صحیح و چه حسن آنچه مقتضی جمع میان ایمان و دیت باشد ثابت نگشت بلکه تصریح احادیث فقط بوجوب یکان و بعضی مصرح بوجوب دیت فقط و باجماع خط و خلط بیاورد و راز کار درین باب بوده و هرگز اوقالی مارا با ثبات احکام برهنه از دلائل تعدیل خسته و لایسما و سیکه مخالف شرع ثابت باشد و ستاوم اخذ مال بود که معصوم ست مگر بجن اسلام و اندلس جمیع از سلف همچو ابوقلاب و سالم بن عبد الله و حکم بن عقیبه و قناده و سلیمان بن یسار و غیرهم بآن فرسته اند که قنات غیر ثابت ست بنا بر مخالفتش با اصول شریعت بچند وجه که در شرح منتفی مذکور ست و جواب جمهور از انکار ایشان نیز نهان جا فکریانست و بعد از آنکه ثبوتش بدیث صحیحین باشد انکار

را حاکم نیست

باب در بیان قتال اهل بی

مروءیت از ابن عمر که هر که بر ما سلاح برداشت و سکه از ان نیست اسخ جبه الشیطان بالافناق و از ابی هریره مرفوعا آمده هر که بر ما از طاعت و گذاشت جماعت را و مردی را و منش مردن جاهلیت ست و این را مسلم روایت کرده و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که باشد عمار را گروه باغی را و اسلام ایضاً سلمه و عوف بن شیرین از آنحضرت صلوات الله

می فرمود هر که آمد بنهار او امرش را فراموش است و نمی خواهد که جدا کند جماعت شمار او را بکشد یا جدا
 مسلمان این عمر مرز و نوا آوده می دهنده ای این ام حکم خدا در باره کسی که ازین است باشد
 گشته چیست گفت خدا و رسول و امانت از فرمود تمام کرده نشود کار در نمی ایشان و گشته
 اسیر ایشان و خواسته نشود و اگر بزند که ایشان تقسیم کرده نشود و غیرت ایشان و این را بر بار
 حاکم روایت کرده اند و آنکه حاکم تصحیح کرده و هم است زیرا که در سنا و شش کو خربن حکیم متروک است
 اما از علی موقوفه آن بچند طریق بصحت رسیده و اخراج این ابی شیبه به الحاکم و آن
 باب در اصل استفا و از جهادات صحابه رضی الله عنهم است و اکثر مرویات درین باب از حدیث
 مرتضی است و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی است ثابت نشده مگر حدیث مذکور که عجمی
 از حفاظ ضعیف گشته اند و صحیح است که سنا و علی رضی الله عنه روز صفین مذکور در وضع ثبات
 نشنا و اهل اسلام اجماع کرده اند بر بعض این احکام مثل عدم جواز سبب بغا و حاصل آنکه
 اصل دم و مال مسلم عصمت است و از تعالی سوای قتال طائفه با غیبه تا آنکه از بغی برگردان
 با مری دیگر نداده پس و حسب اقتضای بر همین قدرت و هر که از وی فتنه از بغی حاصل نشود
 با وی قتال رواست اگر چه جریح یا منہم باشد بدون فرق میان کسیکه او را فتنه باشد و کسیکه
 او را فتنه نباشد و آدم که مصر بر بغی خود است و گرفتن مال او و نیست بلکه بالش باقی بر عصمت
 اصلیه است و همچنین سبب مسلمین مازون به از طرف خدا نیست و بی شک و شبهه حق برست
 علی کرم الله وجهه بود در جمیع موطن و طلحه و زبیر با و سببیت کرده بشکستند و بغی و زبیر و
 جیوش مسلمین بر آمدند و چار قتال نشان و حسب آمد و قتال او با خوارج حق است حادث
 متواتر و اهل است بر مروق خارجیان از دین و بچند مروق سم از رسیه و همچنین بغی اهل صفین
 ظاهر است و اگر در آن هیچ نباشد گاهین حدیث مرفوع یا عامی است که قتال الفتنه الباغیه
 از برای افاده مطلوب کافی است و معاویه را صلاحیت معاوضه علی بن ابی طالب
 ریاست و جاد و دنیا کرد و در میان قوسه اختتام که نه معروف می شناسند و نه منکر را انکار

می کردند معاویه با ایشان راه مخاصمت رفت و طلب و دشمنان ظاهر نمود کار او از پیش
 رفت و این قوم رو بروی او نازل و ما و اموال کرد و خیر خواست او نمود تا آنکه حضرت ابراهیم
 بیل عراق می گفت که دوست دارم آنکده کس از آنها عوض یک کس از ایل شام بخرم
 صرف در اهرم بدینار بکار آیند و درین معامله از ایل شام هیچ عجب نیست عجب آنست
 که بصیرت دارد و همچو بعضی صحابه و فضلاء است تا بعین که سیل بیاورد و بیکرند کاش می دانستیم که امام
 امر بر ایشان ششبه شد تا آنکه بنصره سطلین و خذل محقین پرداختند حال آنکه قول او سبحانه فان
 بلغت احداهما علی الاخری فقاتلوا الذین تبغی حتی تفتی الی اصابه بگوش ایشان رسید
 و احادیث متواتره در تحریک عصیان آمده است ما دام که کفر بول نکنند شنیده و قول آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بحق عمار که ترافه باغیه بکشت بصباح هوش خورده و راست اینست
 که اگر عظیم قدر صحابه و رفیع فضل نبیر القرون نمی بود می گفتیم که خبث شرف و مال سلف این است
 را در فتنه انداخته چنانکه خلف را مقتول خود ساختند اللهم غفراً و نشر مصحف که در قتال
 باغیان بوده از سنت مطهره ثابت نیست و نه سنت خلفای راشدین است بلکه محاربت
 اول او معاویه است که براه فعلیت این کار کرده و عمر بن العاص او را برین حرکت برداشته
 چنانکه مطلع بر کتب سیر و تاریخ می دانند و معتمد صحابه اجماع کرده اند بر قبول اخبار بغاوت و این
 فائده در فواید دشتنی است تا اعتراض غیر عارف بحقائق بر روایت از بغاوت علی کم السوجه
 برخیزد و علامه سید محمد بن ابراهیم دزبیر در عوالم و قوام درین باب بسط قول کرده و بدین طریق
 حکایت اجماع برین مسئله نموده فصل سبب اعظم و رکن اهرم از امامت و نصب امام الهی
 ظالم از مظلوم و قیام بعد از اسلام است و شک نیست که هیچ مال ظالم از برای فتنه
 مانور از مظلوم از ان جنس نیست که تمام واجب جزایان نمی تواند شد و همچنین داد و ستد
 که بدست ظالم است بمظلوم عوض حق او و همچنین گرفتن زکوة و مخوان با کراه از مستحق از تسلیم
 آن بشه بطیکه امام صرف آن زکوة در صدارت مذکوره در کتاب الصد بکند و واجب است

چون القباس مظالم برده‌چی باشد که معرفت مظلومین ممکن نیست پس این احوال بخیر اموال خداست
در صورت بیت المال مسلمین مصرف گردد و لا مصارف لها الا ذلک و شرکان اگر خواهان
کیفیه مشرک مقتول را برفع مال خرید کنند و حتی از برای کراهت بیع آن جیفه نیست زیرا که اموال
شان بر اصل اباحت است و استخراجه آن بهر مکن سائغ و این از باب توصل بیوی حلال
بغیر ممنوع منه است و در کتاب و سنت آنچه دال بر کراهت حل رؤس باشد نیامده اما اگر حل آن
از باب اعداء یا تقویت حرب حق باشد عضد محققین باشد شکفت نیست که از دوا دسه
طاعات بودند از محرمات و کراهیات و لایساست سراسر مشرکان چه جیفه کافر
بچه جیفه دوا سبب سوختن ندارد و تعلیل بمباشرت نجاست چیزی نیست بنا بر آنکه میان
هر دو امر کام ملازمت نبوده است لیکن که بدون مباشرت نجاست برادرند و در ویست که سر
ابی جل از نزد آنحضرت صلعم بردند و این یک چند طریق آمده و ذلک مواید ملاحظه اصل من الجحش

باب در بیان قتل چاسق و مرتد

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که گشته شد نزد مال خود و سر شهید است مبادا این
داود و الناسائی عن ابن عمرو و صحیح الدی و این حدیث در صحیحین هم آمده لیکن از
ابن عمر بن العاص و نزو اهل سنن از حدیث سعید بن ذریست و اقسام شهادت زیاده بر
پنجاه است پدر و الا که در امم مجده در کتاب عبره مذکور شد پر خسته و عمران بن حصین گفت یعد
بن امیه بامردی قتال کرد و یکدیگر را بکوبید و انتقام نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
آمد فرمود یک از شما بر او فرود را چنان می گزید که تری گز نیست دیت این حرکت را و این
متفق علیه است اگر چه لفظاً از سلم بوده و این دلیل است بر آنکه بنایسته که سبب آن از طرف
محیی علیه باشد هر است ابوهریره گفته ابوالتاسم سلم فرموده اگر ثابت شود که مردی گز نیست
بر تو بی اذن تو و او را بر سر گزیده زد و چشم او کو بر شدیر تو گذاشته نیست متفق علیه
و در لفظی ازناحم و نساکی که ابن حبان تصحیح کرده چنین آمده که نیست دیت و نه قصاص در آن

و اهل علم را درین مسئله تفاهیل و شروط است کفالبش خلاف ظاهر حدیث و ماطل از دلیل است
 و حدیث ظاهر الاراده و واضح الاستفاده است پس مصیر بسوی آن نزد ما متعین باشد و
 در حدیث بر این عازب آمده که حکم کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بآنکه حفظ حوائط درون
 بر دهنده اهل حوائط است و حفظ ماشیه در شب بر دهنده اهل مواشی است و بر اهل ماشیه است
 منمان آنچه ماشیه در شب بان رسید و این را احمد و اهل سنن جز ترمذی از خارج کرده اند و
 ابن حبان گفته صحیح است لیکن در اسنادش اختلاف است و از معاوی بن جبل درباره مردی
 که مسلمان شده یهودی گردیده که گفت شینیه تا آنکه کشته شود قضاء الله و رساله پس و
 کشته شد متفق علیه و در روایت ابی داؤد آمده که پیش ازین از وی توبه خواسته بودند
 و این دلیل است بر آنکه از مرتد توبه نپذیرند اگر در قها ورنه فی الفور بکشند و همت سزد و ز
 سخنان بی دلیل است و حدیث مرفوع ابن عباس که هر که دین خود تبیل کرد او را بکش را واه
 البخیل امرای مؤید است زیرا که مطلق غیر مقید بهمت است بلکه باستتابت بلکه آنچه در ادله
 صحیح آمده امر بقتل است و امر بپذیر و انکار بعض صحابه بر قتل مرتدین قبل از استتابت و رجوع
 نیست و صلح تقیید حدیث ثابت از شارع نمی تواند شد و دعوی جعل بواسطه عدم انکار
 باطل است و همچنین دعوی استتابت سبب منقوض است بآنکه اگر مجرد ورود و سوغ احوال باشد
 ثلاث را مریض اختصاص بر سایر اعداد و آورده در کتاب و سنت حدیث پس حق دین مسئله همین
 که مرتد را یک بار امر بر رجوع اسلام کنند اگر اجابت کرد حقن دم او و و حیب باشد و اگر نکر قتل
 او در آن وقت متعین است و دعای شریع بحد قول ما یا و که ایح الی الاسلام است حاصل
 شده و حق آنست که قتل احدی از اطلبیه که در یهودیه هر ه نام دارند با وجود تشرایشان بکفر
 حلال است مگر بعد از آنکه فعل یا قول بکفر بدون تاویل بجا آرند و لایسما مشهور آنست که نزد عجم
 خود اظهار اسلام و صلاح می کنند و ایهام بودن خود بر حق می نمایند پس اگر این منصف صحیح شود
 جمیع عوام بواجب کافر بودن نشان نمی دانند بلکه اعتقاد بر حق بودن ایشان می کنند و درین حین

تعریف ایشان بختی اوج از قتل است و تا کفر بواج از باطنیه سر بر نداشتن هیچ کس از آنها
 روا نباشد بنا بر آنکه کلام اسلام و عورت نبویه دارند اگر چه از امور دین برادران بلکه بر شهادت
 باشند و شک نیست که معلم سحر بعد از اسلام و فاعل سحر کافر مرتد است و حدش حد مرتد و اگر آن
 قتل است و عدم قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیدین حاصم را که بر حضرت صلوات
 معارض این حکم نمی تواند شد زیرا که پیش از ثبوت حد سحر بود یا بنا بر خشیت عمره بود که شکوت
 داشتند تا آنکه حق تعالی ایشان را تپناه ساخت و کسر شکوت کرد و قلیل بذلیل گردانید و قتل
 عمل الخلفاء را شد و علی قتل الصحابة و شاع ذلک و ذاع و لم یکنه احد و در
 قتل و یوث دلیل ثابت نشده و اصل دم سلم عصمت است و هر عصیت موجب قتل نباشد
 بلکه آن معاصی مخصوصه است که در آن شرع بقتل دارد گشته و لایسب بعد از ورود و حصر و حدیث
 لا یجحد در امای مسلم الا باحدی ثلاث و یوث ازین هر سر کس نیست حاصل
 آنکه وی از عظم عصاة است باجهت منافیه دین و مروت که دین کار باشد و اما آنکه گشته شود
 فلا ولا کلامه فصل ابن عباس گفته نایبانی را ام ولد بود که آنحضرت را دشنام می داد
 و در وی صلوات می افتاد و این تا بدینا و را ازین حرکت منع می کرد اما منتهی شد تا آنکه شبی قول
 گرفته در شکم او خلانید و بران نشسته بکشت این خبر را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسید فرمود
 آگاه باشید که خون آن ام ولد بر رورالگان است و راه ای و او و النساء و در
 آنست که سب شیعه ارتداد است و سب مرتد و دین یکی از اسباب قتل است این باقیست
 که درین خصوص ذیل بر جواز قتل نیامده فکیف که اید و سب تا آنکه زن مایه و او شده
 و یکی را فرستاد که کعب بن اشرف و ابی رافع را بکشند و مردان و زنان مایه را که زیارت
 کعبه پنهان شدند امر بقتل فرمود و شک نیست که حامل انسان بر سب رد دل جزو بنیان است
 غرض که آنرا از نزد خدا و جل آورده چیز نیست و هر که سب و سب باین سب که برادر
 دین و کار هر وی صلوات باشد و درین ردوت خود هیچ شک و شبهه نیست و قریب باینست

شمار و شمار گردانیدن سب صحابه زیرا که جز غش دین و قلب سب و گناه است اسلام و
 مسلمین چیزی دیگر هرگز متفق نیست این بزرگواران و حامل بر دشنام ایشان نیست چه
 اینها اهل دین اند علی الحقیقه اقامت شرع کرده اند بسبب خود و محافظان شریعت مطهره
 پیروخته و نامردم چنانکه آمده بود در سائیده فرضی الله عنهم و اسرارها هم و آفتی
 المشتغلین بشلهم و تنزیف اعدائهم المصنونه قال فی الدلیل قد بر اینها فی الدلائل
 ما احاسر یفعله اهل مصر و الشام و المغرب من قتل من کان کذا کذا بعد ما فتنه
 الی حکام الشریعه و سکهم بفسادک و ما لهم و هذا و ان کان عندنا غیر جائز
 لما عفاک من عصمه دم المسلم حتی یقوم الدلیل الدال علی جواز سفکک و لکن
 فیہ القیام التام بحقوق اساطین الاسلام انتهى کلامه راجع و هو مسک الختام

کتاب الحمد و دو

گذاشت که در مجارب همان است که در قرآن کریم آمده و ظاهر کتاب عزیز است که بزرگوار
 محراب بودن با خدا و رسول صلعم و ساعی فساد بودن در ارض صادق آید عقوبتش قتل
 یا صلب یا قطع از خلاف یا نفی از ارض است خواه کشته یا نگشته و ظاهر عدم جمع میان این
 همه انواع یا دونوع و عدم جواز ترک یک نوع است و این مستحاطه نظر قرآنی است و
 تفصیله که بعضی اهل علم ذکر کرده اند اگر دلیل دال بران یا بر بعضی آن که صلیح تنسک باشد
 بیاید عمل بران باید کرد و اگر همین مجرد قول ابن عباس و دیگر صحابه نیست پس اجتهاد دوی ضعیف
 عنه و دیگر صحابه و من بعدهم بر احدی محبت نیست و عمار و صلب و صدق صلب نزد اهل سنت
 است اگر صلب نزد ایشان نام منفی الی الموت است همچنین باید و اگر اعم است پس انزال
 بقدری از افروزش حاصل می شود و در آیه کریمه آنچه مشهور باشد بسوی عدم عفو و حرمت
 از برای تاب قبل از قدرت موجود نیست و نه در ان قطع بحصول مغفرت و رحمت از برای
 این تاب است و اگر قطع را تسلیم کنیم این قطع در ذنوبی باشد که امرش بدست او تقاضا

است که در آن سقوط خطاب اخروی و حد شروع الکی می تواند شد و اما حقوق آدمیان از دم و مال و عرض پس در آید دلیلی بر سقوطش نیست و من تراحم ان تعد لیلایدل علی السعوط
مطلقاً فی الدلیل علی هذا النعم

باب در بیان حد زانی

ابوهریره و زید بن خالد چنان گفته اند که مردی از اعراب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت سوگند خدایت می دهم که از بر سر من حکم کتاب خدا بکنی و دیگر که افتد از وی بزد گفت آری میان ما قضا بکتاب خدا فرمای و از آن ده که سخن کنم فرمود و بگو گفت پس من عییف یعنی مزدور بودم و زوایا مرا پس زنا کرد و با زن او و مرا خبر دادند که بر سر من رجم است پس صد گوسفند و یک دختر و فدیاش را دادم و اهل علم با پرسیم مرا خبر کردند که بر سر من صد تازیانه و تقریب یک سال است و بر زن اینکس رجم باشد فرمود سوگند بکی که جان من در دست اوست میان شما حکم بکتاب خدا کنیم دختر و گوسفند بر تو و این است و بر سر تو صد تازیانه و تقریب عام باشد و با مرد کن ای انیس بسوی زن این کس اگر اعتراض کنی یعنی زنا جریش بکن و این حدیث متفق علیه است و فقط مسلم راست و فرمود بگیر بر از سن بگیر بر از سن او و اتفاق از برای ایشان یعنی زنان را سه مقرر کرده و زنا می بکری صد تازیانه و تقریب یک سال است و در زنا می شب به شب جلد صد تازیانه و رجم است و از او مسلم و احادیث قاضیه بوجود تقریب بطرق صحیح از صحابه آمده و این متضمن زیادت بر جلد است و غیر منافی اوست پس قبولش محتمل باشد و عارضه اش بعد از ذکر تقریب در بعض روایات غفلت از وجوب حمل مطلق بر سقید است و احتجاج با اقوال بعض صحابه بفیضی نیست زیرا که ما متعبد با اقوال شان نمیم و معتمد بر آنکه ضرب و تقریب از آنحضرت صلی الله علیه و آله ثابت شده و همچنین از ابوبکر صدیق هم ثابت گشته و اما اللق مزی عن ابن عمر و مسالیه ثقات الا انه اختلاف فی مرفعه و دفعه و ابوهریره گفته مردی از مسلمانان نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

تشریف داشت آن دو حضرت را ندانند و گفت ای رسول خدا صلعم من دان کرده ام حضرت
صلعم از وی روگردانید آن مرد بهمان سوی روسه خود کرد و گفت من زنا کرده ام باز اعراس
کردم آنکه آن مرد چار بار تکرار نمود چون دید که چار بار شهادت بر جان خود بزماداده او را بخواند
و فرمود ترا جنون است گفت نه پرسید چه سخن شده گفت آری فرمود این را برده رجم کنی عقوبت
و در حدیث ابن عباس آمده که چون معاوی بن مالک نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد گفت
که زنا کرده ام فرمود شاید بر سه گرفته باشی یا شارت پنجم و ابر و خوده یا انگاه کرده گفت نه ای
رسول خدا صلعم بلکه جماع کرده ام پس امر کرد بر جمعه و اهل الخیما سی و هشت تکرار بر این شهادت از
معاوی است و حق آنست که اقراری که بدان استیاحت جلد و رجمی شود در آن زیادت بر
یک بار شتر نیست و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رجم و امر بدان و بجلد و بجر و اقرار یک بار
نایت شده و در چند حدیث آمده و سکوت وی صلی الله علیه و آله و سلم درین قصه معاوی بن حباب
آنست که اقرار چار بار شرط باشد غایتش آنکه اگر امام در بعض احوال تثبیت کرد تا آنکه اقرار برات
واقع شد این تثبیت او را می رسد علامه شوکانی بسط قول و برین سلسله و شرح منتقی کرده و المقام
حقیق بالتحقیق آنرا از عمر بن خطاب آمده که وی خطبه خواند و گفت خداوند صلی الله علیه و آله و سلم
را بحق فرستاده و بروی کتاب نازل ساخته پس در آنچه بروی فرود آورده آیه رجم بود و ما
آن را خواندیم و یاد گرفتیم و فهمیدیم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رجم کرد و ما بعد از وی رجم کردیم
و می ترسیم که اگر زمان در او گردد و گویند که بگوئید که ما رجم در کتاب خدا نمایی یا رجم و گمراه شوند تبرک
فریضه که خداوند ایشان کرده و رجم نایت است در کتاب خدا یکسکه زنا کرده و وی محسن است مرد
باشد یا زن اگر بینه قائم شود یا جل یا اعتراف باشد منفق علیه و یا بجلد و رجم زانی محسن
حق است و نیست بدست ملنگ و مجرور روایت عدم جلد معاوی اما آنکه نص قرآنی تخصیص بکبر کرده و
در سنن انچه و ال بر جمع میان جلد و رجم باشد از برای محسن آمده و لهذا علی مرتضی کرم الله وجهه
شرح کرده اند و رجم هر دو کرده و گفت جلد بکتاب خدا کردم و رجم بکتاب رسول الله صلعم نمودم

پس رحم فرما بحدیث محسن بے دلیل است و مجرد خلوت مثبت احصا نیست زیرا که تشدید در
عقوبت محسن برجم از برای آنست که در کسر سورت شہوت خود کرده و در عیسہ ارتکاب زنا
اولی باقی نماندہ بخلاف کسیکہ هنوز زن نہ گرفته است کہ اشتغال شہوت و شدت بارت او حیسا
تخفیف عقوبت است چہ وی بتسلیم بعبودیت و مشابہ گشتہ پس مجرد خلوت مقتضی تغلیظ عقوبت
از برای او نباشد و اولاً ازین خلوت جز زیادت نوران شہوت چیز سے دیگر دست ہم نداده
و لہذا بعض اہل علم نقل اجلع کرده اند بر آنکہ ثبوت احصا جز بدخلی ثابت نمی گردد و مجرد
خلوت حاصل نمی شود و در روایات در رحم ماعہ مختلف آمدہ در بعض ذکر حفرہ است و در بعض نہ
جمع میان آنها چنین است کہ حفرہ ضعیفہ کندہ بودند چون از اینجا بگریخت بقیۃ جہم در حال قیام کم کرد
و اما حفرہ از برای زن پس ثابت است خلانی در مشرعتش نیست فالحنی اندہ مشروع و خطاب
نوراقاست حدود و متوجہ بیکنہ نیست بلکہ بکج مسلمین است و لکن استدلال بر توجہ خطاب بسوی
الام ممکن است بآنکہ متواتر شدہ کہ ہر بیچ حدی در زن نبوت قائم نشدہ مگر آنکہ در حضرت وی
صلی اللہ علیہ وسلم بود و همچنین در زن خلفائے راشدین و بن بعد ہم در جمیع اقطار و اعصا
اقامت حدود و در خصوص امرا یا با و امرشان می شد و اطلاق برین سنی قرناً بعد قرن و عصر
بعد عصر دال بران است کہ این کار بدست امام است اگر در زمانہ حاضر امامی یا سلطانے از
سلاطین اسلام موجود باشد و اگر نباشد یا هست ولیکن اقامت حدود و اندک و وجوب آن توجہ
کرد و بر ہمہ مسلمانان و از باب فرض بالکفایہ باشد و جز بفعل از ہر بیچ یکے ساقط نگردد و بقاء
علی اصل خطابات الکتاب و السنۃ المتعہدۃ الیہم و قد ہمیشہ اربعۃ الی الاثنۃ
اولی الی الاثنۃ بوجہی کہ صحاح اعتبار بوضاحت نرسیدہ و بر تقدیر تسلیم این معنی کہ دلیل دال بر
بودن حد و بسوی ائمہ باشد احادیث امر مالکان با قاست حد بر ملوک کان مخصوص او باشد چہ
اشترط عدم امام و اقامت مالکان از برای حد از باب نزج عام بر خاص است بر فرض
آنکہ اینجا عامی دال بر بودن حد و بسوی ائمہ یافتہ شود و حق آنست کہ حد بخیر و قریب پیش

و غیر نرسن امام یاسکان که انجا ولایتش نرسد باطل نمے گرد و بلکه مراد آنست که چون امام را
 سبب حد برسد و وی قادر باشد بر اقامت آن واجبست بر وی اقامت آن حد خواه
 در ایام ولایتش یا پیش از ان واقع شده و خواه در جای ولایتش بوده یا در غیر آن چیمت نیست
 مگر بلوغ تا امام ممکن آن از تنفیذ آن و این بر تقدیر نیست که عدم اقامت حد و از غیر امام
 تسلیم کرده شود **فصل** ابو بکر پره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را شنیدم می فرمود چون
 زن آنکه کتیر سیکه از شما وظاهر گردن زنا سے او او را جلد کند و ملاتش نہ کند باز اگر زن که با زنا زینہ
 زند و سرزنش نہ نماید باز اگر زن آنکند پس بفرستد او را اگر چه برستے از سوی باشد و این تفصیل علیہ
 است اگر چه لفظ مسلم راست و از علی کرم الله وجهہ مر فو آ مرده اقامت حد و کند بر ملوک
 خود و این را ابو داؤد در روایت کرده اگر چه در مسلم نیز هست اما موقوفاً و عمر ان بن حصین گفتے
 نے از حمینہ نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و وی بار و بار و زنا گفت اسے
 رسول خدا صلم رسیدہ ام بعد پس قائم کن حد را بر من آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ولے
 او را بخواند و فرمود کن با او و چون بار بند نزد من بیار و سے پنچین کرد پس ام فرمود جسم
 آن زن وی بر خود جاساسے خود بر بست و مرجوم گردید و نماز کرد و جنازہ او نمے گفت نماز
 می گزارای بر وی و وی زنا کردہ فرمود وی چنان توبہ کردہ کہ اگر در میان ہنقاد کس از اہل
 مدینہ قسمت نمایند ہر ایک بخیرتر ازین یافتے کہ وی جان خود مراد خدا و اسوا مسلمہ
 و بعد از ثبوت این روایت سخن در جواز عدم جواز نماز بر محمد و مراد باشد یا زن از غرائب
 فقہاء و عجائب علماء است جابر بن عبد الله گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مر دے را از
 اسلم مروی را از یہود و زنے را کہ ہمین غامریہ بود رحم فرمود اسخ جہ مسلم و قصہ و یہود در
 صحیحین از حدیث ابن عمر آمدہ و سعید بن سعد بن عبادہ گفتے میان خانہ سے مادر کی تا توان
 بود یا کنیز می از کنیزکان شان خست کرد و کرش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کرد و فرمود
 او را حد زنیہ گفتند ضعیف تر از ان است کہ حد زدہ شود و فرمود **عنه** کہ در ان حد شاخ باشد بدان

یک ضرب چونید همچنان کردند و این نزد احمد و زانی و ابن جبهه بسند حسن است لیکن در
 وصل و ارسالش با اختلاف نموده اند و درین حدیث دلیل است بر حفظ حیات محمد و بر عدم
 تاخیر مدائنیه یا رفاقوان و حق آنست که مباشرت جلد شاخه‌ای عیال ضرورت نیست بلکه
 یک بار بزنند و این عمل بخلاف اصل جائز شرعی است موشل آن در قرآن کریم آمده و فخذ
 بیدک ضغنا الایه فصل ابن عباس گفتند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که را
 یابید که کار قوم لوطی کند فاعل و مفعول هر دو را بکشید و هر که یابید که بر همینه افتاد و بکشید
 و هم هر دو را قتل کنید این حدیث نزد احمد و اهل سنن است و در جانش موقوف اند مگر آنکه در
 سندش اختلاف است و نزد ما و ابن خنساء از اختلافی که فقها در حد لوطی کرده‌اند
 و هر یک یک توبه می‌تراشید که مستند بدلیلی نیست و اجتماع صحابه بر احدی از امت حجت
 نباشد و قیاس استنزال سنه بر لواطت بکایع قطع نسل غفلت شدید است چه علت در
 تحریم لواطت و انقضا می‌آید بسوی قطع نسل است و در نه هر شیئی از ماکولات و مشروبات
 و حرکات و سکونات که منفعتی بضعف باد یا بطلان شهرت شود است و از لواطت باشد
 و لازم باطل است پس ملزوم مثل اوست و باجماع استنزال سنه بکف یا بخیمر است از جهات
 نزد و عامه حاجت مباح است و لا سباجون فاعل خاشی از وقوع و فرستادن یا معصیت
 که اقل احوالش نظر باز نیست باشد که درین حدیث صحت و ب است بلکه گاسته و جب گردد
 و یک ترک معصیت جز باین حرکت ممکن نشود و احادیث وارده در منع از نکاح برست ثابت
 و صحیح نشده بلکه بعضی اهل علم نقل این استثناء از صحابه نزد غیبت از اهل خود کرده اند و در
 این کار حرج نیست بلکه بهیچ استخراج دیگر فضیلت موزی بدن است و حرام وضع آن در
 حرام است و تعلیل بقطع نسل خیری نیست چه این کار کسی می‌کند که زن حلال نیست یا بدو اگر
 یا بدو هرگز عدول باین کار که غیر شستی طبع و غیر موهی نفس است نکند و حاملش بران بود حضرت
 شدید یا فقر رقیع یا اگر اهرت و قمع در حرام نیست و استحبش بودن آن پس اخبث تر

اذان ادوینیسیت که بدان تا شرقی و جنوبی آن می گردد پس حکم بحد یا تعزیر یعنی بید با عصمت
 سلم و تحریم ایلاش بی وجه است **فصل** ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
 لعن کرم رجال غنشین دنیا و ستر جلالت را و فرمود بیرون کنید ایشان را از خانه های خود
 را و الا ایضا آسای و آب و هریر گفته فرمود دفع کنید حد و در اما دفعی از برای آن یابید
 اخراج این ماحجه و سندش ضعیف است و نزدیکی و حاکم اخراجش از حدیث عائشه
 بلفظ اد ساؤ الالح و دعن المسلمین ما استطعتم کرده یعنی تا توانید حد و در اما و سلطان
 دور کنید و این نیز ضعیف است و بقیه روایتش از علی بلفظ اد ساؤ الالح و دعن بالشبهات
 منووده و این موقوف است و آن عمر از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورده که پیر هیزید
 ازین قافه رات یعنی نجاستها که او تعالی اذان سنه کرده و هر که المام کرد و بپوشد گنا
 بستر خدا و تو بکند بسوی او تعالی چه هر که ظاهر شد گناه او بر ما بروی اقامت کتاب خدا
 کنیم ساوا الاله که و این در موطا از مرابیل زید بن اسلم است حاصل آنکه تا تواند گناه
 را پوشد و تو بکند و اما امام نرساند که پیش از رسیدن امید عفو خداست و بعد از رسیدن اقامت
 حد بر امام واجب **فصل** هر که بگوید شد بر زنا او را زنا جائز است و حد غیر واجب چه احکام شرعی
 متعبد با اختیار است و عموماً متخصص اند با دلایل اخیری و امکان اگر اکره زن ظاهر است و عدم
 امکان اگر اکره مرد از نجاست است که اندامیکه بدان وقوع زنا باشد ذکر است و زنا موقوف
 بر انتشار است و اگر اکره بدون انتشار غیر مؤثر باشد و انتشار را رکود آه قائل نیست بلکه
 مکره هم مفعول است ولیکن در اینجا می توان گفت که سبب انتشار قوت شہوت است اگر چه
 مرد را اراده فعل نبود و با انتشار اگر اکره بر ایلاج امکان داد و مکره بفتح رای راست آدمی
 جائز است و ایضا از اخذ مال مسلم با کراهیت و استتال متدل بر منع بدعوی ایضا غیر قبول
 و تعطیل منع با کراهت بر غیر است هیچ سودی دهد چنانچه بر غیر باند مال همچو اضرائش تمیز بقیت
 عرض بشنام است ولیکن اگر کسی که سوخ اخذ مال آدمی بطلب عرض است همان اگر اکره است

که در آن توعد قتل و قطع عضو باشد نه مجرد اگر اذیت بکس و ضرب که بدان اذیت مال غیر جائز نباشد
غرض که حق آنست که تجرد قید و بجن و ضرب خفیف که نیست در هرگز فعل چیز است و منظور است
بدان روان باشد و نه هیچ شے از عقود باین جنس که باطل می تواند شد زیرا که اگر اذیت
عبارت از آنست که شخص را از حد اختیارش بیرون آرند و هیچ انسان بشل این امور از
حد اختیار بیرون نمی رود بلا شک و شبهه

باب در بیان حد قذف

عائشه رضی الله عنها گفته چون عذر من نازل شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم به منبر
استاد و فرآن خواند و از منبر فرود آمده دو مرد و یک زن را امر بحد قذف کرد پس محدود
شدند از حد و اهل السنن و اشعار الیه البخاری مراد برمی حصنات که
در قرآن مذکور است آنست که قاذف لفظی دال بر رمی بزننا لفظ یا شرعاً یا عرفاً گوید و از قرآن
احوال ظاهر شود که مراد مستحکم باین لفظ بهمن رمی بزنناست و تا ویلی مقبول که محل کلام بران
صحیح باشد نیاز در پس این لفظ موجب قذف است بلا شک و شبهه همچنین اگر لفظ آورد که
مقتل زن نیست یا مختل با احتمال مرجوح است و لیکن اقرار باراده رمی بزننا که درین حد
نیز بروی وجوب حد باشد و در تعریض بلفظ مختل که قرینه حال یا مقال بر قصد رمی بزننا دلالت
نمی کند هیچ حد نیست و مجرد احتمال ایلاش روان باشد و آیه که میسه عام است و دخل است زیر
آن حر و عبد و غضاخت بقذف بعد از براسه حرا شد ترا قذف حرب کمرست و در حد قذف
آنچه دال بر تنصیف حد عید باشد در کتاب و سنت نیامده و آیه فعلمین نصف ما علی
المحصنات من العذاب در حد زنناست و حد زننا غیر حد قذف است پس در احکام حد
یکه دیگری اشکال است لایسما با اختلاف ملت و برون یکیه حق محض خدا و دیگر مشوبه
بجی آدمی فصل انس بن مالک گفته اول لعان که در اسلام بود آنست که شریک بن تمار
را لیل بن ابیسه قذف بزن خود کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود گواه بیار یا حد

بر پشت تو زده شود احدیث و این دلیل است بر آنکه چون زوج از بیته آوردن بر دوشی
 قذف خود عاجز گردد و حد قذف بروی واجب شود و عبد الله بن عامر بن ربیع گفته ابو بکر
 عمر و عثمان و من بعد هم را در یافتن و ندایم که ملوک را در قذف جز چیل تا ز یازده باشد
 سر و الا مالک و الثقیفی فی جامعہ و سخن درین سلسله گذشت و ابو هریرة گفته آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که قذف ملوک خود بکند بروی روز قیامت اقامت حد کند
 مگر آنکه بچنان باشد که گفته و این متفق علیه است و ظاهر عدم حد بر سید بنا بر قذف عبد است
 و فقها را در این اختلاف

باب در بیان حد سرت

عائشه رضی الله عنها گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بریده نشود و دست دزد دیگر
 در چهارم دینار یا زیاده و این متفق علیه است و لفظ مسلم است و لفظ بخاری آنست که بریده
 شود و در ربع دینار و زیاده و در روایتی نزد احمد باین لفظ است که قطع کنید در ربع دینار و نیز
 در اکثر ازان و از این عمر آمده که برید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مجن که تمش سه درهم
 بود و این نیز متفق علیه است و سه درهم همان ربع دینار است چنانکه در روایات صحیح و او رفته
 پس نصاب سرقه کی ازین دو چیز باشد سه درهم یا ربع دینار هذا اهل الحق و استدل
 بر زیادت ثمن مجن بر سه درهم سابق است بوجهی که در شرح منقذ مذکور است و آنکه در حدیث
 ابی هریره مرغوب آمده است که خدا دزد را که می دزد و بیضه پس بریده می شود و او می دزد
 جمل را و قطع کرده می شود و یا و متفق علیه پس این بیضه و جمل هم قیمت سه درهم باشد **فصل**
 عائشه رضی الله عنها گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اساس بن زید را فرمود شفاعت بکنی
 در حدی از حد و دزد باز است و خطبه کرده فرمود ای مردم هلاک نکرد گمانی را که پیش از این
 بودند مگر این کار که چون شریفی در میان ایشان دزدی می کرد او را می گذشتند و چون
 ضعیفی می دزدید بروی حد قاضی می نمودند متفق علیه و اللفظ لمسلم و هم سلم بوجه دیگر

از عائشه رضی اللہ عنہا آورد و کہ زن مخرومیہ متاع مردم بباریت می گرفت و انکار می نمود
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امر بہریدن دست او فرمود و جای بران حضرت صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم آورد و کہ بر خائن و فتنب و غمگس قطع نیست را و اہل احمد و الا سابعہ
 و صحیحہ الترمذی و ابن جہان و در حدیث رافع بن خدیج آن کہ نیست
 قطع و زود و در کثر یعنی پیہ درخت را و اہل المذکبی مروی مدفوعا و صحیحہ
 ایضا الترمذی و ابن جہان و ابی امیہ مخزومی گفتہ و زود را
 نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد و بدو سے اعتراض کرد و لکن نزدش
 متاع یافتہ شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود خیال کن منم و زودہ باشد گفت بلہ
 و زودہ ام پس دو بار یا سہ بار بروی ہاتھین کلمہ اعادہ فرمود ناچار امر بقطع کرد و بعد از بریدن
 دست پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد و فرمود استغفر اللہ و تب الیہ گفت
 استغفر اللہ و اتوب الیہ فرمود اللھم تب علیہ و این وعاسہ بار کرد و اخراجہ این
 داؤد و اسجد و النساء و ساجا لہ ثقات و حاکم آخر آہش از حدیث ابی ہریرہ کردہ و
 در ان زیادہ کردہ کہ بہرید او را قطع کنی دست او باز و غ و ہیہ موضع قطع را و اخراجہ
 الذنا را ایضا و قال لا باس باسنادہ نیست دلیل بر اعتبار تکرار اقرار در ثبوت قطع و مجزو
 است ثبات و تلقین بقرا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دلیل شرطیت یا وجوب نیست و
 کیف کہ ان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قطع بر اقرار یک بار ثابت شدہ چنانکہ در حدیث
 صاحب مجن و صاحب روی صفوان آمدہ و در حدیث عبد الرحمن بن عوف مروی آن کہ
 تاوان زودہ نشود و زودہ ان کہ مدبر و سے قائم کردہ شد و این نزد نائے ست و لکن بندش
 منقطع ست و ابو حاتم گفتہ منکر ست و عبد اللہ بن عمرو بن العاص گفتہ پیریدہ شد رسول خدا
 از ثمر معلق فرمود ہر کہ از حاتمندان آن ثمر را بد بان خود رسید و در کنار گرفت بر و سے سیج
 شے نیست و ہر کہ با ثمر ہر و ان آمد بروی غراست و عقوبت ست و بر خارج نبشہ بعد از انرا

جرین که کوشن بن رسید قطع است اسخ جده ابو داؤد والنسائی و صحیحہ الحاکم و آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صفوان بن اسیہ را دیکہ امر لقطع سنار ق روایے او کرد و وی سفارش
نمود فرمود و هلا کان ذلک قبل ان تاتیننی به یعنی این عفو پیش از آنکه من چنانکه کردی
آنکون که تا من رسید سفارش عفو نمود و اندر او ابدا حد بروی جاری نشود اسخ جده احمد
و الا سبعة و قد صححه ابن الجارود و الحاکم و حرز مستدرک و شرح کلام شیخ معین با نوع
منضبط نیست تا آنکه کسی غیر حرز باشد بلکه حرز کی امر عوفی است چنانکه احادیث بر آن لالت
دارد و جابر گفته ساقی را نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد و فرمود بکشید گفتند
دزدی کرده است فرمود و تشبیه برید پس بریده شد بار دیگر آورد و فرمود بکشید بار سوم
آورد و بار چهارم آورد و نزد او کرد و زد که دزد است همان طور فرمود که در بار اول ارشاد کرده بود
بار پنجم آورد و فرمود بکشید و این نزد ابو داؤد و النسائی است ولیکن منکر است و از حدیث
حارث بن حاطب بخوان روایت کرده و شافعی گفته که قتل دزد در اینجا پنجم نسخ است
بلکه پنجم در سرت باشد همین قطع است پس ابن بی حقیقه تمامید است و در سنت از وجه صحیح
و علی بر تقیید مافی القرآن کبر ع ثابت نشد اگر چه از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و از
خلفای راشدین مرویست و لکن بر وجهی که حجت بشل آن ثابت نمی آید و از آنحضرت صلی
علیہ وآلہ وسلم ثابت شده که دست دزد بر هر چون باز دزدی کرد پایش برید چون باز
عود کرد و دستش قطع نماید چون باز دزدی کرد پایی دیگرش برید

باب در بیان حد شارب

الس بن مالک گوید نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مردی را که خمر نوشیده بود آوردند
قریب چهل جرید او را نزد آن گفتن بن ابوبکر رضی اللہ عنہ نیز کرد و چون عمر رضی اللہ عنہ
خلیفه شد از مردم استشار نمود عبد الرحمن بن عوف گفت اخف حد و دہشتہ تا دایانہ است
عمر بنان امر کرد و متفق علیہ وسلم از علی کرم اللہ وجہہ و قاضی و لید بن عقبہ آورد و کہ آنحضرت

و ابو بکر جیل جیل تا زیاده زد و عمر رضی الله عنه بر شتاد و تا زیاده زد و به نیت است این است
 بسوی من و هم درین حدیث است که بر مردی گواهی دادند بقیه عمر عثمان گفت وی قتل نکرد
 تا آنکه عمر بنوشید و معاویه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورد که در بارگاه شارب غمر
 امر بجلد کرد و فرمود اگر باز خورد جلد کنید و چون بار سوم بنوشد جلد نمایند و اگر بار چهارم بنوشد
 گردنش زنید و این لفظ احمد است و ترمذی ذکر کرده که قتل مشغ است و ابو داؤد و ابن جریر از
 زهره عریضه کرده و فرمود چون بزنند کسی از شما بگوید که بر منیز کند از روی معنی بر روی زن
 و یا بجلد قتل از شارب ثابت است و جمیع اهل علم بر آن مجمع بوده اند مگر بعضی ظاهره است که
 در آن خلافت دارند و تقدیر حد شرب از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر وجه معتبر بر شتاد
 تا نیا به صحت ز سبیده و آنچه مردیست جلد شارب بجزیر و نعل و ضرب بار و بیرون تقدیر
 معین است و زدن بیا پوش تا جیل ضرب تمام آمده و تقدیر بر شتاد در زمین صحابه بود پس حق
 آنست که جلد شرب غیر مقدور است و آنچه واجب باشد همین ضرب بدست یا بچوب بدست
 یا فغل یا ثوب بر مقدار رای امام است از قلیل و کثیر و برین تقدیر این حد بجمیع انواع تعزیر
 باشد **فصل** ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اقامت کرده نشود
 حدود و رساجد سواد الله مذی و الحاکم در همین است ندبیل حمد و الحق و اهل کوفه
 ابن بطلال گفته قول من زنت المسجد اکوی و اما حرم شریف کی پس حق موطن ارض است
 با قاست حد و خدا اندران و مرکب چیزه از حد و در حرم با معصیت موجب حد معصیت
 دیگر بدان ضم نموده که آن تنگ حرمت حرم آبی است و فیه یقول الله عز وجل و من یرد
 فیه بالکفر یا بظلمه الا یموت پس مجر و اراده را از موجبات عقوبت و اشتداد حدیث منی از
 قتال در حرم دلیلی بر عدم اقامت حد و در شرعیه در حرم نیست و کیف که قتال باب دیگر غیر
 این باب است و یا الله العجب کیف یمنع امرایت الله و حرمة من حدوده الا هل
 معاصیه و لیکن ذلک من جبال الله فیما قد و ساد الی عید الشدید فیهن ترک

انفاة حل من حدود الله

باب در بیان مسکر

انس گفته او قتالی تخم خمر نازل کرده و نموده در برینه شراب گرا از نمر اخراجیه مسلم و غیر
گفته فرمود آمد تخم خمر و آن از پنج چیز است الکل و خمر و شکر و گندم و جو و خمر آنست که عقل
بپوشد این حدیث متفق علیه است و ما احسن ما قال الشاعر

ز باد هجیت اگر نیست این نه پس که ترا دمی زو سوسه عقل پنج سده دارد
و این عمر از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که هر مسکر خمر است و هر مسکر حرام
اخراجیه مسلم و در حدیث جابر از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده هر چه بسیارش
مست گرداند از گش حرام است و این نزد احمد و اهل سنن است و رجالش ثقات اند و این
جانب تصحیحش کرده و این عباس گفته از برائے آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زبیب را در
سقا بنیدمی سقا خنقد و آنرا می نوشید ام روز و فردا بعد فردا و شب سوم می نوشید و می نوشید
و اگر چیزی می افروزد آنرا میرنجیت اخراجیه مسلم پس شرب نمید تا سه روز باشد و بعد
از آن نزد شدت و زیادت و در خوردن محقق بود آن سکه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
آورده که او تعالی شفا سے شاد و چیزیکه بر شام حرام کرده ننهاد اخراجیه البیهقی و صحیح ابن
حبان و دانیل حفری گفته طارق بن سواد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از خمر پرسید
که از برای او و ابیاز فرمود خمر و آن نیست بلکه این است اخراجیه ابن داود و مسلم و غیر
و بسط قول درین باب پدر عالمی و جیت در دلیل الطالب کرده بدان رجوع باید کرد

باب در بیان تعزیر و حکم مسائل

ابو بردہ انصاری از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده می فرمود در زیاده برده تا زیاده زده
نشد و مگر وحیدی از حد و خدا و این متفق علیه است مرا و باین باب هر عقوبت است که بخل
حد و مقدر نباشد و از آنکه یک ضرب است و آن ده سیر باشد یا کم از ده زیاده چنانکه درین

همیشه است و معذرت در آن ولایت بر او واجب تعزیر نیست بلکه غایتش فقط جو از دست و
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر حال جامع ترکید و نوب غیر موجب حد آگاه شد و بضر
 و جنس و نطفه ایشان نیز و خست بچو مجامع در هزار رمضان و جز آن و سبب تعزیرات یکے
 جنس است و از آنجه نفی است چنانکه با جامع و نطفه ایشان بجا آورده و از آنجا ترک مکالمت است
 چنانکه با هر متخلف فرموده تا آنکه زمین با این همه وسعت بر ایشان تنگ آمده و از آنجا
 شتم بی بخش است چنانکه از موسی علیه السلام در قرآن حکایت نموده فاذا الذی استنصر
 بالامسیت صراخه قال له موسی انک لغی مبین و ازین باب است قول یوسف
 باخوان خویش چون او را مشوب بفرستند اندک شرمگینا و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 چنانی فرگفت انک اهدأ فیک جاهلیة و این دست فرمود که دے زنی را دست نام
 می داد کافی البخاری و در مسلم است که مردی بشاری خورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بخت
 در است بخوردی گفت نمیتوانم فرمود و خواهی وضع نکرد او را یعنی مگر برای گوید یا زانست البسی و این وقت
 برداشت و تم و در مسلم است که هر که مردی را شنود که گم شده را در سجده جوید او را دادها
 الله علیه و آله و سلم گوید زیرا که مساجد از برای این کار ساخته نشده اند و تم و در مسلم است که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم شتر ضاله را که وجدات فرمود و در ترمذی آمده چون ببینید کسی را
 که در مسجد خرید و فروخت می کند لا اربح الله بشارتک بگویند و خطیب را ارشاد کرد که بدس
 خطیب القوام انت اخ حجه مسلم و غیب و ازین جنس از آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم و از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین امت بعد هم از سلف صالح نشناکثیر واقع شده و
 این وقوع مرشد بسوی جواز است اگر خالیش را گمان تاثیر این تعزیر و مقرر گناه باشد
 عانت فرماید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده برانرا زید ذوی البیات را عثرت
 شان مگر حد و ریمین در کشتن ازان جائز نیست رواه ابن دأود و النسائی و ابی یحیی
 و علی مرتضی کرم الله وجهه فرموده میثم که بر پاکتم بر اصرار حدی و دے میر و یام فرمود

چیزی از آن مگر شارب غمر که اگر بمیرد و پیش دهم اخراج البخاری و گذشت حدیث
 سعید بن زید درین کتاب مرفوعاً که هر کشته شد نزد مال خود وی شنیده است پس دفاع
 از مال جائز باشد و این نزد اهل سنن است و نزد شیعیان گفته و بنجاب از حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم شنیده می فرمودند که با باشد اندران بنده خدا مقتول باش و قاتل شر است
 ابن ابی خنیفه و الدارقطنی و اسراج احمد بن حنبل عن خالد بن عمر قطعه بیت
 زمین عشق کجونین صلح کل کردیم تو خضم باش و زاد و تنی تا نشان کن

کتاب الامامة

چون جبار از امام ناکزیر است اول مسئله است باید شنید پس بر احکامش آگاه
 می باید شد درین مسئله مذاهب متفرقه و اقوال متشعبه است تا آنکه از اعظم مسائل خلافت
 درین است که دیده آن گوید که امام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فلان است بنص
 شیعیان بطل این گوید فلان نیست بلکه فلان است بعد از وی صلعم با جماع دهد بکند او هذا
 بکند او برین گفت و شنود ترتیب تکفیر و تفسیق و تبذیر و تشییع کرده اند و ازین ترتیب و احکام
 موجب سفک و ادا و تنگ حرم و تفرق دروین و قتال میان مسلمین پیدا شد و لا ذل و
 قاتل بسیار و سلف و خلف است و واد و در هر زمان در هر قطر و جی و هر چنانکه در کتب
 تواریخ موجود است و این کتب مشحون اند بذكر فتن و آفت میان سنی و شیعه در بسیاری
 از اقطار ارض تا آنکه ادوات یک طائفه با طائفه دیگر بیش از عدالت و با طائفه یهود و
 نصاری است حال آنکه اگر درین مسئله احقاق نظر و امعان بصیر و اعمال فکر کنند و تعلیه
 غیر خود و نفس خود را از ارعاصیت و پییه صاف و پاک گردانند و بیابند که این
 مسئله در نوع بعضی البعض ازین ماجریات نیست تا بحکله اش چه سده و واحد از خلفا
 را شین در صلاح مسلمین بذل و سح کرد و تقصیر از خود در دفع و قیام بحق و احباب اهل سلام
 را شنه نشد و اگر انیکه ازینها چیزی که در صورت خطاست واقع شده باشد حق محل شترش

آنست که حل آن بد حسن محال و اهل منازل تاویل کنند چه او تعالی ستولی تعدیل این نیست
 بالا بنال و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اقل احوال این تعدیل است و تصدیق
 رسالت پناست آنست که حل کل بر سلامت نمایند و تعدیما از جانب خدا عز و جل بواجبات
 شریعه از نماز و روزه و حج و زکوة و جهاد و نحو آن است و شناختن این معنی که فلاں در فلاں
 وقت خلیفه بود و فلاں در فلاں هنگام خلیفه نبود بر ما واجب نیست و ندیدان تعدیما خواسته
 بلکه این امریست که خاصه اذان خشک گشته و بهر چه خدا خواسته بدان در عباد خود فرمان
 داده و این همه را در بروی او بجا نه موقتست که آنجا محقق از بطلان و نصیب از قطعی نیایان
 گرد پس ما را و اشتغال را بقوی که از عمر در از و زمان عریض بجا آسوده اند و در احسان
 محسن شان ما را فقیرست و نه از اساسات مسیئ شان ما را اطمینانی هست چه سر و کار و کدام
 عاقل با خود چنین کار احمقانه که ازین مفرطین و از ان مفرطان بوجود آمده بکند بلکه هر که بر
 دین خود در حلیص است او را از وقوع درین جهوه که مردم بیش از هر قرن دران افتاده و پاک
 گشته اند بر حذر باید بود و هر که زعم دارد که بر عیدی از عباد خدا شناختن امامی که او را ک
 زمان او نه کرده و واجب است این سخن از وی جز بدلیل شرع مقبول نشود زیرا که بواجبات این
 شریعت بحد و دعوی عاقله که هیچ یکی از ان عاجز نیست ثابت نموده و اگر این معرفت
 امام واجب باشد و جب معرفت انبیاء علیهم السلام و آدم علیہ السلام تا پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم واجب و اجم و اقدم تر باشد فصل دلیل بر آنکه امام از قریش باید حدیث لایزال
 الا صرفی قریش و حدیث الناس تبع لقریش و حدیث الاثمة من قریش است و شاکست
 که بعض این الفاظ دال بر حضرت و لکن احادیث و جب طاعت علی العموم مخصوص
 مفهوم حضرت و قرآن کریم بدان تصریح کرده با آنکه دلیل دال بر وجوب طاعت غیر قریش
 علی الخصوص آمده مثل حدیث اطیعوا السلطان و ان کان عبدا حدیثا را سه کاند
 و این در صحیح است و همچنین حدیث علیکم بالطاعة و ان کان عبدا حدیثا فاذا المأمور

کالجمل اذ اعيد انقاد اخرجه احمد وابن ماجة والحاکم وغیرہم وبرز غم قریش
 بیان امام و سلطان دلیل است و لایا بعد از قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
 الخلافه فی امتی ثلاثون سنة ثم ملک بعد ذلك اخرجه ابوداود والقی مزی
 و حسن من حدیث سفینه و نیز اخبار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بآنکه ائمه از
 قریش اند مثل اخبار است بآنکه ائمه در جبهه و قضا در از دست و آنچه جواب ازین احادیث
 باشد همان جواب از حدیث الائمة من قریش است و تفصیل بودن ائمه از قریش بعض
 بطون جز بلیل تمام نشود و شک نیست که اخذ مجمع علیه احوط است اما آنکه مصیر بسوی آن
 متمم باشد پس غیر واضح است و المقام من المراكز و ما الحقه بان لا یكون كذلك و در
 کتاب و سنت و قول صحابه و اجماع نیامده که هر که دعای مردم بسوی مبايعت کرد و
 بجز دین دعا امام شد و طاعتش واجب و مخالفتش حرام گردید و این دعا از خلفای راشدین
 واقع نشده و احدی از ایشان دعوت مردم بسوی خود کرده و نگفته من امام و شما را
 بسوی طاعت و مبايعت خود می خوانم بلکه ازین کار کاره بودند و ازان اقتناع می نمودند
 تا آنکه چون ببايعان ایشان را معذورند بخواستند ناچار اجابت کردند حاصل آنکه دیگر
 جماعه از مسلمین بر مردی صالح اذین است فرایم آمده بیعت طاعتش در امر و نهی می کنند
 طاعتش برایشان واجب گردد اگر دیگر کسی که قادر بر امر و نهی درین موضع است متقدم
 نشده باشد و بهر که از اهل ارض که مبايعت غیر در گردان او نیست خبر مبايعت این مرد صالح
 رسد بروی اجابت دخول زیر طاعت این کس واجب گردد و بشرطیکه متکبر نباشد از امر
 بمعروف و نهی از منکر و این طاعت در امر معروف از شریعت است نه در غیر معروف
 زیرا که طاعت مخلوق در بصیصیت خالق روایت و اینک گفتیم حاصل اولیهیم از اقوال نبوی
 و افعال خواص صحابه است که خیر القرون بودند از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن
 علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين و اما شروط امام پس از آنکه کیست آنست که مرد

شایه باشد و حقیقت سلطانی است که طاعتش بایجاب خدا واجب و مخالفتش حرام بوده
 بلکه خود شریعت نصب الله و سلاطین از برای همین امر است و این کار را در عظم مقامین
 باشد و نقص یک شرط یا زیادہ مضرا نام نیست اگر قائم بناؤ است و امامی که قاعد و مصلی
 و مسک سجد و موثر مطالعات علیہ و مدرس طلبہ و عصر و عصر خود و مصنف مشکلات و
 حلال محصولات مختصرات و مبسوطات و ترویج از سفک و ما و اخذ اسوال است و بعضی مردم
 بعضی دیگر برای خورد و قوی و ضعیف شرمی کند و شریف مضطرب و ضعیف است مسلمانان را
 حاجت به پیچیدگی نام نیست و با وجود این حال آنچه اهم و عظم در امامت و سلطنت است از دو
 حاصل نشدہ و ہذا الکلام لا یعقلہ الا الافراد من اهل العلم و فضل امام بندہ
 از بندگان خدا انتہائی است طاعتش و معصیتش بچو طاعت و معصیت دیگر عباد است
 و توبہ حاجی حوبہ باشد و الله یحب التقا اینہا پس در وقوع معصیت مجرب یا غیر مجرب
 فسق از وی توبہ واجب باشد و اما آنکہ این معصیت مؤثر در بطلان ولایت است پس
 صحیح نیست کہ ہر کہ دعوائش کند دلیل آورد و تقاضا صیل فقہاء و دین امر و تفریق میان ولایت
 اصلیہ یا استفادہ و جواز مباشرت بعض ولایات نزد وقوع معصیت مجرب و توبہ و بعضی مستند
 از زمین با اختیار در بعض لا طائل محض و اسے مجرب مستندست حالانکہ احادیث صحیحہ و
 متواترہ مقتضیہ و وجوب طاعت الله مادام کہ اقامت نماز کند و تحریم نزع ایدے رعایا
 طاعتش مادام کہ کفر بولح از وہ بنیند ثابت است در دوا دین اسلام و معنی امامت و
 سلطنت ہمین وجوب طاعت و تحریم معصیت ایشان است نہ ہماکان ذلک ثابتاً فی
 ثابتہ لہ تبطل و چون خلیفہ فردے از افراد مسلمین است او را ہرچہ سائر مردم حق و بیت المال
 باشد و چند آنکہ منافع او در مرتبہ می گیرد ہا نقد و نیز بگیری و لکن چون امام را مزید خصوصیت
 ہر کہ آن قیام بمصالح مسلمین باشد و غیر او بدان قائم نیست باین رگہ راجع عملش ہر
 بیت المال باشد و تعالی عامل علی الصدقہ را اخذ نصیب از مال صدقہ جائز فرمودہ

همچنین استحقاق اجرت بحسب عمل از برای امام هم باشد و پادشاهی که اراده خلوص از
 باطن دارد و از او لازم است که در تفریق عطیات مسکین نصیب خود برابر نصیب شاه شود و در
 علم و شجاعت و جهاد بحسب تعداد اسباب استحقاق ایشان بعد از اجرت خود دیگر از برای
 خود و این و غیره بمقدار حاجت نگاهدارند بمقدار شرف نفس و مهوای طبع و بزرگداشت
 غرور کفار سیوی عقرد یارشان و این همان جهاد است که او تعالی بدان عباد خود را امر
 کرده و تقییدش بوجوب سلطان و غیره از غیر موده بلکه هرگاه مسلمانان قادر بر غرور دشمنان و ظلم
 قدرت بر قیام بجهاد و مناجات که از غالب گردد و جهاد با کفر و فحشاء از آن و اجابت برزنده
 ایشان باشد و دفع کفار از ديار اسلام اقدام امور دین واجب و اجابت بر اهل اسلام است
 بلکه خود کدام واجب و هم بالاتر از این کار نیست همچنین دفع بغاوت و باغی کسیست که بر همه
 مسلمانان یا بعض مسکین بغاوت گزیده و منتهب اموال و سفک و مادی و تنگ حرم ایشان
 پرداخته و این باغی را حدود و احکام مخصوصه است که در کتاب عربیز ذکر شده و چون
 پیش از باغیان مجتمع گردد و دفع آنها از انتهاک حرمت دین و مسکین واجب و اجابت
 امر معروف و نهی منکر باشد و هر که بر امامی از ائمه مسکین بعد از اجتماع کلمه اهل اسلام
 و دخول ایشان بر ریاست امام یعنی در دو خوا و جماعت قلیل باشد یا کثیر متاخر او نهی
 قرآن واجب است قال تعالی فان بغت احدنا علی الاخری فقاتلوا الذین یبغون
 و در همین مسئله که می امام یا صلح یا انقض است و الا از مسکین متابعت او اختیار کرده اند
 فرخ وی از باغی بود و نه نیست و در یک آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر بر ضرب عتق
 کسی که بایده امر خود مجتمع باشد و وی اراده تفریق کند ایشان کند فرموده چنانکه این حدیث
 و صحیح ثابت است آری اگر از ادل کفر و راجع نمایان شود یا اظهار بکینه نفس خود از
 قیام با پیغمبر امام اقدام و در کین انقض از امور عامه است ظاهر سازد درین صورت این ثانی
 باغی نباشد در احکام بغاوت در اسبق گذشت

حدثني بذلك ابن عمر متفق عليه واین دلیل است بر جواز قتله با کفار قبل دعای سب
 اسلام اگر دعوتش بایشان رسیده است بدون انتظار و این اصح است قول است درین مسئله
 و هم در آن دلائل است بر جواز استرقاق عرب زیرا که این گروه از خزاعه بودند و خنثه
 عرب اند و جویریہ درین غزوہ بدست آمده و بر تیره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 چون بر جیشی یکی را بر سر ساخت و صیت می فرمود او را در خاصه اش بتقوای خدا و با مسلمانان
 که همراه او می نمود می گفت غم نکنید بنام خدا و راه خدا و یکشید کسی را که کفر کرده است بجز اجماع
 کنید و خیانت نه نمایند و عهد شکنید و شهادت ندهید و بچپه را نکشید و چون بزمین دشمن خود را
 از شرکان پس بخوان آمان را بسوی شخصت هر شخصت را که اجابت کنند پذیر بخوان
 آمان را بسوی اسلام اگر پسندیند قبول کن و با زمان از آمان باز بخوان بسوی تحول از
 و از خود بسوی و از مهاجرین و باشد او برای ایشان بکس از برای مهاجرین است و بر
 ایشان باشد آنچه بر آنهاست پس اگر ابا کنند از تحول از خانه های خودشان خبر کن ایشان را
 که چه احرام مسلمین باشند و جاری شود بر ایشان حکم خدا چنانکه بر دیگر مؤمنان جاریست
 و در غنیمت و فنی هیچ شئی ایشان را نبود مگر آنکه جدا کنند همراه مسلمانان پس اگر ابا کنند
 جزیه خواه از ایشان اگر اجابت نمایند قبول کن با زمان و اگر ابا کنند مدوخواه از تن او
 تقاطع کن و چون محاصره اهل حصن کنی و خواهند که دمسر خدا و دمسر نبی از برای ایشان
 مقرر کنند پس کن و دکن خود و دیاران خود کن زیرا که شما اگر دمسر خود و وصحاب خود شکنید
 آسان تر است از آنکه خفر و مدد خدا و رسول و نمایند و چون خواهند که بر حکم خدا فرو آورند
 مکن بلکه بر حکم خود فرو آور تو نمیدانی که حکم خدا را و باره ایشان بر سبب بانه اخیره مسلم و قوا
 این حدیث در ازی بسیار می خواهد در مسک احتیاط مگر بعض احکام رفته بدان رجوع باید کرد
 و کعب بن مالک گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون از مدغذی کرد تو ریه بغیر آن
 می نمود متفق علیه شمر کنند که با شتر قیان حرب داشت و در خمیه گویند و غرب داشت

و تعقل گفته نمان بن مقرن بیان کرد که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر قتال شدم
 اگر در اول روز نمی جنگیده تا غیر قتال تا نزد وال شمس و هبوب ریح و نزد ول نصر میفرمود این
 نزد احمد و ثلاثه است و حاکم صحیحش گفته و اصلش در بخاری است و از حدیث ابن عباس است که
 پسر سیده شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از شجون زدن بر مشرکان و در آن بزنان
 و اطفال میزدند فرمود و هم منعم متفق علیه و این حدیث مختصر و محکم است و این حدیث تا به
 از قتل زنان و کودکان باشد و مخالف گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر که را که
 روز بدر پیر و شده بود فرمود برگردن بد و از مشرک نمی خواهم سزا داد و سزا داد و ظاهر نظم
 قرآنی نیز همین است ولیکن نزد ضرورت روا باشد چنانکه از ادله دیگر معلوم شده و باین وجه
 حاصل میشود جمع میان روایات و گفت ابن عمر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در بعضی جهات
 دید و بر قتل زنان و کودکان انکار فرمود و این متفق علیه است و در بعضی گفته آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم فرمود بکشید پیران مشرکین را و باقی را درید شرح ایشان را در تفسیر شریعیه بیان
 و جوانان هر دو کرده اند و مقابل شریع با پیران و جوانان تفسیر اول است و این است بقایا است
 اسلام باشد و حدیث نزد ابو داود و دست و نزد کسی صحیحش کرده و از حدیث کرم الله وجهه را در
 کبریا که خواستند کفار روز بدر را و اهل البخاری و اخراجیه ابی و او در مطبوعات و ابی و او
 گفته این آیه در حق ما مشرانصار فرود آمده است یعنی ولا تلحقوا بالید و یکدیگر
 التملکة و این سخن بطریق رد بر کسی که انکار عمل بر صفت روم کرده اند و در آن زمان گفته
 را و اهل الثلاثة و صحیح الترمذی و ابن حبان و الحاکم و ابن عمر رضی الله عنهما از آن
 صلی الله علیه و آله و سلم آورد که نخل بنی نضیر را سوخت و قطع کرد و متفق علیه و در حدیث مجاهد
 بن صامت مرفوعاً و آورده که خیانت نکنید یعنی در اموال شما نمی چوب غول یعنی خیانت
 نادر و عارست بر اصحاب خیانت در دنیا و در آخرت اخراجیه احمد و النسائی و صحیح
 ابن حبان از حدیث عوف بن مالک ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

حکم کرد سبب از برای فاکل و این نزد ابو دلوست و اصلش نزد سلم بوده و عبد الرحمن بن
عوف و قنصله قتل ابی جهل ذکر کرده که آن هر دو جوان سیف خود مبارزت کرده و او را کشتند
و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خیر نموده فرمود که ارام یک از شما او را کشته است و
تج خود را از خون پاک نموده باید گفتند یعنی بنور شمشیر از خون صحت ساختند ایم پس
در آن هر دو شمشیر نظر کرد و فرمود شما هر دو او را کشته است و یک از برای معاذ بن عمرو بن
جموح است خنقی علیه و آن دیگر معاذ بن عفره بود و با جمله تقیل سلب بقا ثبات
شده و کحول گفته آنحضرت نصب تنبیق بر اهل طائف کرد و این در فراسیل ابو داود و دست
رجالش ثقات اند و عقیل از ابنا ضعیف موصوفا از علی مرتضی کرم الله وجهه آورده و از
انس آمده که غل شد رسول خدا بکه معظمه و بر سر مبارکش مغر بود چون از سرش بکشید
آمد و گفت عبد الله بن خطل سپرد با کسی که آویخته است فرمود او را بکشید این متفق علیست
و در روایت سعید بن جبیر است که روز بدر کس را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بطریق صبر کشت یعنی بی آب و دانگ داشت تا آنکه بمردند و این مرسل نزد ابی داود و
در جالش ثقات اند لیکن بعد از آن و حدیث دیگر از قتل صبر نموده آمده اما بعضی طرقش
مقال است که رجالش ثقات باش پس دلیل بر جواد باشد اگر امام در آن مملکت بیند
عمران بن حصین گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو کس مسلمان را بیک مرد مشرک خدا
ساخت یعنی را بکشد از جهالتی و صحیح و اصلش نزد سلم است و حدیث دیگر
بر جواد مفادات سلم اسیر با سیری از شرکین و باین رفته اند و جواد و صحابین عجله آمده که
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و قوم چون مسلمان شود و اموالش محمد باشد
آنچه اموال او در جاله موقوف و جمیع بن طعم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده که در باره اسیران بدر شاد کرد که اگر طعم بن عدی زنده می بود و در حق این
نیت یعنی پلیدان و گندگان سخن می کرد و ایشان را از برای خاطرش می گذاشتند و او را بجا

معلوم شد که امر اساری کفره از رجال مفضول بسوی امام است تا هر چه در باب اسلام
 و مسلمین اصلاح نماید بعمل آرد و ابو سعید خدری گفته رسیدیم بسیار روزا و طاس و اینهارا
 از دواج بودند پس خرج کردند از رفتن نزد آنان او تعالی این آیه فرستاد و المحصنات
 من النساء الا ما ملکتم ایما نکما اخرجه مسلم و این دلیل است بر فتح نکاح مسیه و
 جواز وطی با وی قبل از اسلام برابر است که کتابیه باشند یا و ثنیه بنا بر عموم آیه و این بسیار
 و ثنیه بودند و دلیل بر اشتراط اسلام نیامده و ابن عمر رضی الله عنهما گفته آنحضرت فوجی
 بسوی خند فرستاد و بن درین فوج بودم شتران بسیار غنیمت کردند هر یک را ده بعیر و
 سهم آمد و یک یک شتر بطور تفصیل داده شدند و این متفق علییه است و در آن ولایت است
 به جز از زیادت بر سهم اگر امام در آن مصلحتی بیند و تم این عمر گفته که روز بعیر و سهم بسوار و
 یک سهم به پیاده و از و این نیز متفق علییه است و لفظ بخاری راست و نزد ابو داود و ابن
 کثیر آمده که هر دوازده اسب و سه شتر و دو بنا بر اسب و یک از برای او و این اربع است
 و اگر که شتران بر زیادت غیر شترانی است پس قولش واجب باشد و تاویل روایت دوم نیست
 که لغیر اسب الفاسد سه سگ یا آنکه پیشتر دوم بود سپس سه سهم مقرر شد و من بن یزید
 گفته آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم را شنیدیم می فرمود نیست نفل مگر بعد از خمس تا و ادا
 اسجد و این را او و صحیفه الطحاوی و حبیب بن سلیه گفته حاضر شدم نزد آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم و تفصیل کرد در برایت غزوه بربیع و در رحبت بثلث و این را ابو داود و خراج
 کرده و ابن جابر و جمیع گفته اند هم حاکم و ابن حبان و شعبه بن خالد و ابن عمر در حدیث متفق علییه
 این است که تفصیل می کرد آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم بعضی را بار و تفصیل نفس شیان
 سوائی قسمت عاریه حبش و غرض از تفصیل شیطان مقالمه در قتال است و این نمی باشد مگر
 قبل از احرار غنیمت چنانکه گوید من قتل قتیل الله سلبه چه این قول داعی مجاهدین
 بسوی نکایت و اعداد است آری اگر امام قبل از وقوع قتال گوید که هر مجاهد چنانچه و جان

کند او را غنیمت بعد از احراز و قبل از قسمت چنین و چنان باشد این در حکم تقبیل است
 چنانکه گوید هر که رئیس عد و را بکشد او را چنان و هم و اما اینکه امام بعد از احراز غنیمت بعضی
 مجاہدین را بر بعضی بگزیند و هیچ فائده و عاقله در آن نباشد پس این کار و دراز عدل
 امر در بخت و از انصاف نیست زیرا که غنیمت حق بکسانست ایشان بعضی در آن بعضی
 در آن یعنی چه اللهم الا ان یکون التاثير بنصيبه او ببعضه بعد از آن عمر گفت
 که در مغازی بصل غنیمت می رسیدیم می خوردیم و بر نمی داشتیم و این نزد بخاری است
 و ابو داود و زیاده کرده که گرفته نشد از آن جنس خس و صححه ابن سبج و لفظ عبد الله بن
 ابی اوفی نزد ابو داود این است رسیدیم بطعامی روز خبر پس مردی می آمد و بمقدار
 کفایت از آن طعام گرفته بازی گشت این جا رو و دو حاکم گفته این حدیث صحیح است
 و در یف بن ثابت گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که ایمان دارد و بخدا و
 روز آخرت می بر او پیکر از نبی مسلمانان باشد سوار نشود آنکه لاغزش کرده باز پس
 دهد و جامه را از مال غنیمت شان بپوشد تا آنکه کنت. مانده باز گرداند اسخ وجه احمد
 و ابو داود و الد اسامی و سما جاله لا باس بهم و ابو عبیده بن الجراح شنید که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید امان می دهد بر مسلمانان بعضی ایشان را این نزد ابی شیبہ
 و احمد است و لکن در سندش ضعیف باشد و طحا سنی از حدیث عمرو بن العاص با این لفظ روایت
 کرده که امان می دهد بر مسلمانان و انای ایشان در صحیحین از علم هر قصه با این حرف است
 که در مسلمانان بیکه است سخی می کند بدان که ترین ایشان یعنی در قدر و ترسب و آن جسم
 از وجه دیگر لفظ و بیحد علیهم اقصا هم زیاده کرده یعنی امان می دهد در ترین ایشان و
 حاصل جمله الفاظ یک است و در صحیحین از حدیث ام هانی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود قد اجزنا من اجرت یعنی هر که را تو امان دادی ما هم او را امان دادیم پس تا این
 زن هم صحیح باشد و این مندر گفته که امان زن جمع علیه است و همو را امان عبد بن جابر روایت اند

شانان حبیب و محبوب و این عمر از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده که حق فرمود بیرون
 نروا هم کردید و وفاری را از جزیره عرب تا آنکه جز سلم دیگر سرانگذازم و خلافت و تفسیر
 جزیره عرب در است ارج آنست که این جزیره عبارت است از حجاز و کعبه متصل باوت
 و ذکر حجاز در بعض اخبار از باب تنصیص بر بعض افراد عام است نه از وادی تنصیص زیرا که
 در اصول متقرر شده که عمل بمقتضای القاب جائز نیست اجماعاً مگر نزد فاضل و لفظ حجاز و آل
 بر آنکه غیر آن از مواضع جزیره مخالف است و مستبهم لقب هذا هو الصواب الذی یبلغی
 التحویل علیه و در اصول مصرح شده که هر چه منقوش لقب است صالح تخصیص نباشد
 بلکه ذکرش از باب تنصیص بر بعض افراد عام بود ولیکن ذاک علی ذکر منک و کم دیگر
 مشرکین درین باب حکم اهل کتاب است مثل مجوس و جز آن چه حدیث لا یصحح دینا
 فی اسراف العرب قاصه است باخران هر مشرک و کافر از تمام جزیره عرب چه بین و چه
 جز آن و این عمر گفته ام ال بینه تفسیر از پیوسته بود که خدا بر رسول خود فیجی آن کرده و
 مسلمانان غنیمت و رکاب بران ندیده و این خاص با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود
 اذان نفقه یک سال بر اهل خود صرف می کرد و آنچه باقی می ماند در کراع و سلاح صرف
 می ساخت و ساز و برگ راه خدا و جل می نمود و متفق علیه و آله و سلم آلات جنگ
 و یکراع و دواب از اسب و شتر و جز آن معا و بن جیل گفته خیمه را با رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم می زدیم و گوشتند ان یا قتیتم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پاره ازان غنیمت در میان
 با تقسیم کرد و باقی را در غنیمت گذاشت و این نزد او دوا و دست و رجال شدش لا باس بهم هستند
 و از ابو رافع آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من عهدی شکم و قاصد ان را
 جس نمی کنم اخرجه او دوا و النساء و صحبه این چنان در حدیث ابی هریرت
 مرفوعاً هر فرمود که شما آنجا آمدید و اقامت کردید در ان سهم شماست و هر قریه که عساکر خدا
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم کرد و خمس آنجا اول از براسه خدا و رسول است و باز شما است

سواء مسلم و این حدیث دلیل است بر عدم وجوب خمس و فقی این مندرگفته لاف علم
احد اقبل الشافعی قال بالتحس فی الفی

باب در بیان جزیه و هدم

عبد الرحمن بن عوف گفت جزیه گرفت آنحضرت صلوات الله علیه و این نزد بخاریست
و او اطریتی دیگرست در موطا که در ان انقطاع باشد و قاصم بن عمر بن خطاب و انس
بن مالک عثمان بن ابی سلیمان و غیر هم گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
خالد بن ولید را بسوی الکیدر و دوسه فرستاد ایشان او را گرفته نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم آوردند و خون او را حقن کردند و نگاهداشتند و زنجیر و بر جزیه مصاحبه کرد و او را اود آورد
و در حدیث معاذ بن جبل است که فرستاد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسوی یمن و
امر کرد که از هر عالم یک دینار را برابر آن مغانی بستانم اخراج ابوداود و النسائی
و ترمذی گفته حسن است و صححه ابن حبان و الحاکم و عائد بن عمرو و منی از آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود اسلام بالامی شود و بالا کرده شده اخراج الدارقطنی
و در حدیث مرفوع از ابی هریره آمده که ابتدا گفتید بی دو نصاری را بسلام و چون یکبار
از ایشان در راه ببینید مضطرب بسوی ایشین طریق کنید سواء مسلم و سوری و غیره گفته بر آن
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سال حدیبیه و ذکر کرد حدیث را بطوله و در ان این است که
هذا ما صالحه علیه محمد بن عبد الله سهیل بن عمرو و علی وضع الحرب عشر سنین
یا من فیہ الناس و یکف بعضهم عن بعض اخراج ابوداود و هلمش و ربیع است
و بعض این حدیث را سلم از حدیث انس آورده و در ان این است که هر که از نزد شما پیش
بیاورد او را بگذرانیم و هر که از نزد شما رود او را نزد ما برگردانید گفتند آیا چنین نبویم
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که از ان بسوی آنان رفت او را خدای تعالی
دور کرد و هر که از آنان نزد ما آمد نزدیک است که او تعالی از برای دسے فرج و خیر بگرداند

و ابن عمر رضی الله عنهما اذا حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آورد که هر که معاہد را کشت و س
 نوبی بهشت نشد با آنکه بولیش از راه چهل ساله یافت می شود و این نزد بخاریست و درین اودله
 اوضح دلالت است بر جواز عمد و صیانت آن و بر جواز صلح با کفار و جواز مصاحبه سار جاع
 کس که مسلمان شده آید و مختص بحالت ضعف مسلمین و ظهور کفار بر اهل اسلام است نه در صورت
 عکس این حالت مثل اوست همانند بر مالی که مسلمانان بشیرکان و مہند چنانکه امروز رؤسای
 مسلمین ہند در کشتیبت بحکام برطانیہ شلا مو دئی می سازند و نیست دلالت و درین احادیث
 بر آنکه صلح بر زیادہ از دہ سال رو نیست بلکہ مرجع در تقدیر مدت بیسوی رے امام و دیگر
 مسلمانان است کہ ہمراہ امام باشند قلیل بوزن یا کثیر و صلح نبوسے در حد بیست و ہر سال امر اتفاقیست
 مصلحت در آن ہنگام و در سہین قدر صلح بود و کیف کہ قرآن و حدیث مصحح از ہر جہاد صلح
 علی الاطلاق پس تصدیق بہ مدت معینہ محتاج دلیل باشد و محذور فعل و روئے از واقعات
 صلح انتہای بر مدعا نیست و چون سفک دمار و ہتک حرم و نوب اموال سترتب نقض
 عہد است پس ضرورت کہ سبب از اسباب از ہر فرد و فرد واقع شود و این سبب نہ تنہا بشارت
 نقض است بلکہ منجملہ اسبابش کیے رضا بقض ناقض و عدم انکار بر و س و برات از فعل
 اوست حاصل آنکہ لابد است از سبب کہ قائم مقام بشارت باشد و نقض خواہ رضا کے
 تحقق باشد خواہ آنچہ افادہ مفاد رضا کند

باب در بیان قسمت اموال مشترکہ

قسمت اموال مجتمہ مسلمین از قسم و خراج و مال و جزیرہ و صلح و جزآن مفوض بر ریای امام
 عادل است کہ صالح رعیت و باذل ہمد باشد و در صلح مسلمین و امام از او در میان رعایا
 بقدر کفایت ہر کیے تقسیم نماید و قدریکہ بکار دفع دشمن از مسلمانان آید بنا بر جواد و شفیق
 سازد و درین باب سلوک طریق معین کہ سلف صالح ساکنش بوده اند لازم حال نام نیست
 بنا بر آنکہ احوال مختلف باشد باختلاف از منہ و امکانہ و اشخاص پس اگر بیند کہ صلاح در تقسیم

اموال مجتمعه در بیت المال و در هر سال است هر سال قسمت کند و اگر چنانچه مصلحت در تقسیم نبراه
 یا هر هفت یا هر یک و زست همچنان نماید و آنچه بعد ازین فائض ماند آنرا در ساجده کفر و فتح
 و یا کفر و کثیر جهات مسلمین و کثیر جوش و خیل و رکاب و کراع و سلاح بکار برد چه اصل
 اصل در دفع مفاسد و طلب مصالح همین تقویت جوش اسلام و کثیر افواج ایمان است عدل
 در رعایا و عدم جور بر رعایا و قبول از حسن و تجاوز از سئو سیکه از عظم موجبات تکثیر بیت المال
 و توسیع ارضه خزینه الاشغال است و این معنی با استقرار احوال جمیع دول اسلام و کفر معلوم باشد
 و هیچ پادشاه عدل در رعیت نکرده مگر آنکه باضعاف مضاعف آنچه بهائری بخود بران سیر
 رسیده با سلاست که در عدل از انتقام رب عزوجل درین دار و در آخرت است و عادت
 الهی بحق نظام ظلم و خراب بنیان جور و بدم اساس ستم جاریست تا آنکه دول ظلمه از عظم
 غیر از برای متبرین و اهل زواجر از برای منزجرین است و لابد است که بظالمان و ستمکاران
 نکال و مخط خدا نازل می گردد و هر که عظمت و اعتبار و تفکد و در حلول این بلایا را می شناسد
 و هر که نظر کتب تواریخ و خست ازین ابواب آنچه قاضی بجهت بسیار دیده حاصل
 آنکه ظالم بخدا کفایت است که و خسران دنیا و آخرت افتاده اند خسران آخرت ازین شدت است
 حتمی ضرورت واضح و معلوم و خسران دنیا این است که اگر نصیب نوزاد دولت دست بهم داد
 هر دم از رعیت بر حالت که روخت و نقص و تحمیل و خست باشد و لایزال توقع زوال ملک
 در هر وقت بنا بر جو یک بار جایا کرده است می ماند و بر یا منظم بر نفیض او و وی منطوی
 بر نفیض رعایا است و تناقص اموال و خراب بلاد و ملک رعایا و فقر افتدای ایشان منظم
 باین حال پرمال است غرض که در هر سال دماه گرد قمار این اندیشه و پابند این نقص و زوال
 باشد تا جبران عادت آتی از قضم و هلاک ظلمه و اسیر مدت و اهل ملک و در مدت ایشان
 و بطش و اکثر ایشان و ظلم باشد غالب همین است و خلافتش ناد و قاین ظلمه دین و دنیا را
 بالملک جادولین با رعیت و سلاطین مجبورین نزد بریت که متع بلذت عادل بالذت عیش صفائی

از کرمها و فی که ظلمه در هر دم از جوشش بر خود ترسان و از سوط آفتاب مشرب جان و مال خویش
 لرزان بوده اند که ادم نسبت است و لولهم یکن من ذلک الا الا من من عقاب الله
 و انتقامه بل الرجاء فی ثوابه و جزیل افضاله و ما وعد به العادلین فی الاخره
 حالا عین سرائت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر آدمیم بر آنکه وضع حلی در
 کعبه و نهند در اهرام و دنانیر و جواهر و نقشه و متعه نفیسه درین محل مبارک بعینیت که اگر کاتبین
 باشد که در حق شان کریمه نیامد و بعضی علیها فی ناسا حمله فتکوی بها جباهم و جفا بهم
 و خطی بر ماهم وارد شده و نزد ما هر که این اموال را گرفته در مصالح مسلمین صرف کند و باین
 مفاسد و عداوت را از اهل اسلام دفع سازد بروی بانی نیست و آنچه دال باشد بر منع آن
 اند و صرف نیامده چنانکه علامه شوکانی ببط کلام درین مقام در شرح متقیه و پدر و الا که در
 شرح در رفرموده اند و اما اموال مساجد پس اگر از جنس اوقافی است که مقصود باین حصول
 غلات و جز آن از برای دوستی عمارت و خدمت زنده و ازندگان آن نماز و تلاوت و
 تدریس علوم است شک نیست که از عظم قرب باشد و هیچ مسلمان را گرفتن این مال نیست
 و اگر از جنس اموریست که از برای مجوز زخرفت میا کرده اند پس شک نیست که از علامات نیست
 و اگر از برای بیامات و مکافرت است اضاعت مال پیش نیست و وضع آن در معصیت
 خداست اخذ آن و صرفش در مصالح مسلمین از باب قیام بدو واجب باشد یکس نه از
 منکر و دم توقی اضاعت مال که بر لیل صحیح الزان نمی آمده و اما اموال موقوفه بر مشاهد صلحا
 پس حکم آن نیز حکم مال مساجدست و وضع آن بخت حلیست امام نابا بید که قبور را از
 زخرفت پیشین امور باز دارد و واجدات مشرفه را با خاک برابر سازد و اگر بگوید اے عامه را
 اندیشد و مستطیع تغییرش بدست نباشد که درین حالت بعضی درت اغضاسه نظر کند و این از
 شریعت مطهره معلوم است چنانکه ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عاشق صدقه
 را ارشاد کرد و لا ان فی ما ک حدیث عهد بکفر لا سست البیت علی قواعد الایم

و چنانکه در حدیث دیگر آمده لا یحدث الناس ان یحکل ایقتل اصحابه و چنانکه صنیع نبوی
 ضلی الله علیه و آله و سلم درباره تالیف مؤلفین و سکوت از فرطات کثیره منافقین معلوم است
 حاصل آنکه هر که این شریعت مطهره را چنانکه باید و شاید می شناسد می داند که بنای این
 ملت حق بر جلب مصالح و دفع مفاسد است و قد کان هذا یدن را رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم و مجید اله فی جمیع شعبه لا ینکذک الا من له یحیط من شریعتہ
 بطائل عالم عامل و سلطان عادل و قاضی فاضل و لائق است که تشبیه این اصل را اعظم
 مطمح نظر خود گرداند و آنرا عقوبت بهال پس اوله تنقیذ جو ارزش آمده لکن مخالف اوله کتاب
 سنت است که قاضی بحرست مال آدمی و عصمت اوست و لائق در بچو مقام آنست که
 بر مود کند و در هر چه دلیل دارد شده آنجا تا دسیه بهال جائز دارد و در جائی که دلیل نیامده آنجا
 دست بگرفتن مال کسی دراز نکند زیرا که ورود این جواز برخلاف قیاس این شریعت عزراست
 و شرع شریفه صریح است بعقوبت هر گناه از ذنوب چسب در دنیا و چه در آخرت پس هر که از
 تحری بدین خود دارد و او را لائق است که موافقی را که در آن عقوبت بهال واقع شده و از قول یا
 نقل شایع ثابت گردیده آنها را فراهم آورد و نه نزوش واقف گردد و در شرح منتقیه زیر کلام
 بر حدیث سخن آخذ و هاو شطرا صاله بجمع این مواضع پر خسته و حضرت و الدامجد
 دام عزه در رساله قضا و جزآن بیانش ساخته

باب در بیان سبق و رمی

ابن عمر رضی الله عنهما گفته مسابقت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و میان اسپان
 یعنی دو انید آنها را و بدو نهایت آن ثقیه الودع و مسابقت کرد میان اسپان غیر لاغر و ثقیه
 تا مسجد بنی زریق و بود ابن عمر بنحو کسائی که اسپ دو انید و متفق علیه بخاری زیاده کرده
 که سفیان گوید از حقیقا ثقیه الودع عیج یا شش میل است و ثقیه تا مسجد مذکور یک میل و
 حدیث دلیل است بر جواز مسابقت و بر آنکه این حرکت نه از باب عبث است بلکه از وادعه

را بخواست محمود بنابر تقویت بر مقاصد غریب است و این دأرست و ریان استجاب آیت
 و هم از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که سبقت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خیل و
 و اقترح را در غایت و قرح جمع قارح است مراد اسپ کمال السن است و این را ابو داود و
 احمد اخراج کرده و ابن جبان صحیح گفته و در حدیث ابی هریره است مرفوعاً نیست سبق مگر در
 خف یا فصل یا حافر یعنی در شتر و تیر اندازی و اسپ و دانی و این را احمد و ثلثه روایت و
 ابن جبان تصحیح نموده اند و هم ابو هریره از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که هر که دخل
 کرد اسپ را میان دو اسپ و مامون نیست از آنکه سبق کرد و لا باس به است و اگر مامون است
 قمار باشد را و اه احمد و ابوداؤد و اسنادش ضعیف است و عقبه بن عامر آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم را شنید که بر منبری فرمود آگاه باشید که قوت در آیه واحد و اللهم ما استطعتم
 من فی قریه است این حرف بار فرمود را و اه مسلم

کتاب الاطعمه

اصل در هر طعام و شراب حل است ما دام که نفسی تحریم آن وارد نشده چنانکه اول کتاب و
 سنت بران دال است ابو هریره رضی الله عنهما از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که
 اکل هر ذی ناب از سبیل حرام است مراد اه مسلم و هم مسلم یعنی این حدیث را از حدیث ابن عباس
 رضی الله عنهما تلفظ شده آورده و هر ذی غلب را از طیر زیاد نموده و جاب گفته نمی کرد رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم روز خیر از کرم همراهی و اذن داد و در کرم خیل و این متفق علیست و لفظ
 بخاری تخص است و احادیث در تحریم همراهی یکدیگر قویتر رسیده و بصحت پیوسته و حدیث جلالتش
 ضعیف است و ابن ابی اوفی گفته غزا کردیم همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هفت غزوه
 ی غزویم ملخ را و این نیز متفق علیست و از انس در قصه خرگوش آمده که فسخ کردیم او را و فرستادیم
 سرین آن نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس قبول فرمود و اخذ جبه الشیطان متفقاً و
 ابن دلیل است بر حلت اکل خرگوش و درین باب حدیثهاست و دعوی که است اکلاش

مقتدر دلیل است زیرا که حکم شرعی است و عدم اکل آنحضرت از وی صلیح و دلالت نیست چه
عدم اکل گاه به بنا بر امری جیبی می باشد و امور جلیلیه از براسه است شرح نبود چنانکه در اصول
متقرر شده و طبایع بشر مختلف است بسیار است که یک نوع را از انواع محوم می خورد و نوع دیگر
را نمی پسندد و بعضی مطلق محوم را نمی خورد همچنین حال سایر طعمات و ادوات است که یکی را
پسند و طبعی است و دیگری را ناپسند و مکرره و از برای حلت که امام شمس اکل آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم شرط نیست بلا خلاف پس قول بکراهت اکل از نبی بلا دلیل است بن عباس
گفته من فرمود از کشتن چادر دایه بگس شدم و پدر و مادر و برادر و خواهر و اهل دایه داؤ
و صحبه ابن جان و منی از قتل دلیل است بر حرمت اکل اینها ولیکن درین استدلال
بحث است و ظاهر تحریم اکل نعل است اجماعاً و ابن ابی عمیر گفته جابر را گفته گفتار یعنی بخور
صدید گفت آری پرسیدم که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفته است گفت نفسم
سرا و الا احمد و اهل السنن و صحبه البخاری و ابن جان و حدیث او یا کمال الضبیع
احمد ضعیف است معارض این حدیث صحیح نمی تواند شد و گفتار را و ندان نباشد و اگر
ثابت شود مخصوص حدیث نوی ناب باشد و چون ابن عمر رضی الله عنهما از قنفذ یعنی خارشپت
که بنده اش ساهی خوانند پرسید گفت قل لا اجد فیما اوصی الی محمد ما الا یہ پیرے نزد
ابن عمر نشسته بود وی گفت ذکر کرده شد قنفذ نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بگوید
از پسید است اخوجه احمد و ابی داود و اسنادش ضعیف است بنا بر جرات این
شیخ و شاید ابرج خبث است و نه حیث حرام است لقوله عن رجل و یحرم علیهم الخبث
مگر آنکه ضعف این حدیث بحسب زعم خطابی و روحی ثابت شود که ساقط از وجیه اعتبار گردد
و از این عمر آمده که منکر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از جلاله یعنی دایه نبی است فرمود
شیر او اخوجه اهل السنن الا النساء و حسنہ الترمذی و جلاله عام است از شتر و
گاو و گوسفند و ماکیان و در روایتی نبی از هر کس بجلاله آمده و اختلاف است در طهارت لبن جلاله

پس در سحر از آن ویلیک نیامده و لکن چون از اسباب حلال صعبه است و از آن انحلال نیست
تا خبری گردد و اوقالی از قتل نفس نمی فرموده و لهذا از آن نمی کنند عبد الرحمن بن عثمان
گفته طیبی اند از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که ضفیر یعنی نمک را که به بندایش میزدند
مانند درد و ابیاسیم پس از تشکش می کرد اسحق چه می دانست صحیحه الحاکم و در خوردن بامد
باعتبار آنکه اکل طعام که در آن صبیح و عجم مشترک اند مکره است درین حال اگر چه فی نفسه
مکره نیست اوله متعارض آمده بعضی معتقدند غیر ما ورنه آن است بعضی معتقدند جواز است
و عدم کراهت و احسن آنچه در جمیع گفته اند آنست که این اکل تلف با اختلاف اشخاص است
هر که ابر جان خود و ثوق بعدم تشوش خاطر بعد و بی باشد او را مکره نیست و هر که چنین نبود
او را اجتناب اولی است و حدیث اگر می آید الخنیز و حفاظ موضوع است کلمات نبویه
بر پنج قالب ریخته نمی شود و غالب وجود این قلم احادیث در کتب قصاص باشد که صحیح را
از باطل نشناسد فصل شاک نیست که شرب غیر از کباب و عظیمه است و اما ویش و اله بکیر
بودن غیر بسیار است بجز حدیث لا یدخل الخمر فی صمد من خمر و خمر آن و چون هر چه در حدیث
نیست حکم بخاست غیر نابریست بی دلیل باشد و لایسای زومی نوشتان بجا نیست و مصدر
اسلام مستطاب غیر مستحب بود بلکه آنرا از اطلب طیبات و احسن مستطبات می شمرند و می دانند
حیث شئی در آنجا نش ملازمه نیست اسامی از برای استیخا باوه بر سه آمد بلکه
مستحب است از رس بعضی حدیث است بجز غلط و خمر آن نه شمر و سر و از لام و انصاب که در آن
ذکور است با آنکه بر همه حکم بر رس فرموده و سخن بر سبک است پیشتر درین کتاب گذرشته است

باب در بیان صید و قباح

ابو هریره گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که سگ گرفت جز سگ ماشیه و سگ نگار
و سگ گشت کم شود از اجزا و هر روز مقدار یک تیر اطراف متغی علیه و دهی بن عاتق گفته رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم فرمایید چون بفرست سگ خود را و اگر کن نام خدا بر وی اگر نگار داشت بر تو

و در یافتنه شکار پس فتح کن آنرا و اگر یافتنه که گشته است و از آن بخور ده پس بخور آنرا و اگر
 یابی همراه سگ خود سگ دیگر را و حال آنکه گشته است آنرا پس بخور چه تو نمیدانی که کدام یک
 آنرا گشته است و چون تیر خود بپایان نام خدا یا و کن و اگر غائب شد شکار را از تو یک روز و یک
 در آن مگر اثر تیر خود پس بخور آنرا اگر خواسته و اگر یافتنه که در آب غرق شده است پس بخور
 متفق علیه و لفظ از سلم است و حدیثی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوال از معراض
 کرد فرمود چون برسد بخور آن بخور و اگر برض رسیده است و گشته پس و قید است بخور و او را
 البخاری و مسلم بنحی و در حدیث ابی ثعلبه رضی الله عنه و چون تیر انداخته و غائب شد از تو
 در یافتنه آنرا پس بخور و او را که بد بونشده و او را مسلم و نزد تندی آمده که نمیکند رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم آنرا که صید بخور و لکن دلیلی بر عدم حل صید کلب مرسل کافر قائم
 نیست و تکلیف بمعنی تعلیم است پس صید جمله جوارح و کلبه حلال باشد و تخصیص بعض
 جوارح نه بعض دیگر ملایم است و در حدیث عدی آمده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
 از صید بازی پرسید فرمود آنچه بر تو نگاهدارد بخور و هر چه در بحر مرده یافته شود بهر سبب که
 باشد حلال است ما و ام که طافی نمود و اعتبار بودن موت بسبب از هوان یا بسبب جزای
 یا القای بحری و حدیث ما القی البحر و جزر عنه فکله و ال بر انحصار حل این
 هر دو امر نیست و لهذا در حدیث دیگر بمقابله اش و ما وجدته طافیا فلا تأکله آمده و اصل
 آنکه حرام از صید بحر جز طافی نیست با آنکه حدیث القاسم بحر را اکابر حفاظ مثل احمد و بخاری
 و غیره ما ضعیف گفته اند و صید بحر حرام غیر صید برست و لهذا در تکمیل میت سیکند و دیگر احتیاط
 صید یک از این هر دو محرم را حلال است و صید آن دیگر حرام و حق آنست که هر حیوان بحری
 حلال است بر هر صورت که باشد احل لک صید البحر و هو الطهر ما صاء و هو الحلال
 صیخته نص است درین باب فمن جاء نابدا لیل یصلح لخصیص هذا العلم قبلنا
 حاشا رضی الله عنهما گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را گفته که قومی ما را گوشتهای آرد

نبید انیم که بران نام خدا ذکر کرده اند یا نه فرمود شما نام خدا بروی برید و بخورید و این نزد بخاریست
 و این نص است بر ملت و بجا کافر و عدم اشتراط اسلام در ذبح نخواهد می باشد یا غیر از دیگر
 تا گوشت است از ذکر نام خدا بران و عدم اهلالش از برای غیر او تعالی چه چو ذبح از برای او نشان
 و خون چنانکه مشرک نشان کلمه گو از براسه او لیا و صلیح اهلال و ذبح می کنند و توان گفت
 که کافر بزیحیه نام خدای برود و در قرآن آمده و لا تا کلمی اعاله یلک اسم الله علیه
 و فرموده فکلوا مما امسکن علیکم و اذکر ذاک اسم الله علیه و ان حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم گفته ما افها الدم و ذکرا اسم الله علیه زیرا که این حجت و حق تمام می گردد که علم بعدم
 ذکر کافر نام خدا بر ذبیح حاصل باشد و در حدیث مقدم عایشه دلیل بر عدم اشتراط تسمیه
 مطلقا نیست بلکه بر عدم اشتراطش نزوح است و حدیث ذبیحة المسلم حلال ذکر
 اسم الله اوله یدک مرسل یا موقوف است پس بر هر دو صورت منتفی از برای
 معارضه کتاب عزیز نشود و نیز خاص مسلم است و نزاع در کانه است و حدیث
 ان قما احد یثو عهدی بجاهلیة یا قننا باللیمان خاص مسلم است
 استدلال بران بر عدم اشتراط تسمیه مطلقا تمام نیست و حدیث ابن عباس و ابو هریره و غیره
 نزد ابو داود و بلفظ فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن شریطة الشیطان
 و دلیل است بر وجوب فری او و اذکار و تکیه و تفسیر شریطة بلفظ و هی التي تذبح فقطع و لا
 تقهری الا و اذکار مرئج است از قول حسن بن عیسی که سبکی از روایت حدیث مذکور است
 چنانکه ابو داود و در سنن بلان صریحت خود و لکن در سنن ابن عمر بن عبد الله صنعانی
 تکلم نیست غیر واحد و ان تکلم کرده اند پس چنانکه باین حجت نمی ارزند و در هیچ حدیث آنچه
 دال باشد بر اجاب استقبال قبله نیامده و قله فلما وجهها مردان نه روی بسو
 قبله گردانیدن است بلکه مراد توجیه از برای ذبح است و متقرر شده که کثرت تعلق شعر
 بهوم باشد و در وجهت وجهی نیز دلالت برین ندانست تا آنکه شوکاسی گفته و لا

اعلمو لیلایدل علی مشروحه الاستقبال حال الذبح انتهى و اهل فرغ را در تقیما
 بنظر خطبایا رست که جزر اسے جو و تحلیلات فاسده مستند با ساسے نیست **فصل**
 عبد الله بن منفل گفته منے کرده است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از خدمت فرمود
 خدمت یشکا بخجیر سے می کند و دشمنی را نکایت می رساند لیکن دندان می شکند و چشم را
 کور می سازد و این حدیث نزد بخاری و مسلم هر دو است و لفظ مسلم رست و در حدیث
 ابن عباس است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ارشاد کرد نسا ز پیچیر سے را که دران
 روخ است نشان سازا که مسلم و کعب بن مالک گفته زنے گو سفند سے را بنگ نزع
 کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را ازان پرسید نام را کل کرد اخوجه البخاری معلوم
 شد که تذکیر زن جائز است و این قول جایز است و خلاف دران شاذ و دران بن خدیج
 از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورده که آنچه روان گردان خون را و ذکر کرده شود نام خدا
 بران آنرا بخور جز دندان و ناخن چسب دندان آتخوان است و ناخن کار و حیثان باشد متفق
 علیه و جایز گفته منے کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از آنکه گشته شود کلام و اب بطور صبر
 سرا واه مسلم و شد ابن اوس گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود او تعالی بر هر شئی
 احسان نوشته پس چون بکشید نیکو کشید و چون نزع کنید نیکو نزع نمایند و باید که یکے از شما
 کار خود را نیز گردانند و نجیه را رست و هر دین نیز نزد مسلم است و در حدیث ابی سعید و فوما
 آمده که زکوة بنین همان زکوة مادر اوست سرا واه احمد و صحیح ابن حبان و عمل برین
 متعین است و خلاف آن بی حجت نیز و تسک با یکر سیما از باب معارضه خاص به عام
 و متقرر شده که خاص مقدم است بر عام و آن مندر گفته انه لم یرد عن احمد من الصحابة
 و لا من العلماء ان الجحین لا یکل الا باسئنان الذکاة فیه الاماروی عن
 ابی حنیفه و ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود مسلم را تا نکایت
 اگر زو نزع یتیمه را فراموش کند بسم الله گوید و بخورد اخوجه الدارقطنی و در سندش

محمد بن یزید بن سنان صدوق ضعیف الحفظ است و عبد الرزاق باسناد صحیح موقوفاً بر
ابن عباس روایت کرده و در مرآسیل ایراد و آنرا شاہدے یابین لفظ است ذبیحہ
المسلمہ حلال ذکر اسم الله علیہ اولہ یدک کہ در جالش ثقات اند و لیکن مقام اتحاد
والہ بر دو سبب تسمیہ نیست مطلقاً در سبیل السلام گفته الا انها ثقت فی عضد من ظن
و جواب التسمیة مطلقاً و یجعل ترک اکل مالہ لیم علیہ من باب المباح حق
آنست کہ تسمیہ زد اکل کافی است اگر نزد ذبح معلوم نباشد

باب در بیان اضامے

انس بن مالک گفته رسول خدا صلی الله علیہ وآلہ وسلم قربانی و دیکش اربع اقرن سے کرد
و بم اسم می گفت و تکیہ می برد و روی بر پهلوی یاروی اومی نهاد و در لفظ آمده
کہ ذبح کرد آنرا بدست خود و در لفظ آمده کہ آن دیکش فر بود و لفظ صحیح الی عواد نیست
بشکستہ بجای سین بسین مہملہ یعنی قیمتی و در لفظ نزد مسلم از روایت انس آمده می گفت
بسم الله والله اکبر و لفظ عائشہ رضی الله عنہا نزد مسلم این است کہ امر کرد با ورودن تحقیر
شاخدار کہ پی سپری کند زمین را در سیاهای و می خید و سیاهی و می نگرد و سیاهے تا
قربانے آن کند فرمود تیز کن کار و را با کار و گرفتہ و آنرا بر پهلوان خستہ ذبح کرد و فرمود
بسم الله اللهم تقبل من محجل و آل محجل و امۃ محجل و این دلیل است بر کافی
بودن انخیل از طرف انکس و اہل او از طرف غیر و صحت نیابت مکلف از غیر خود و فعل
طاعات اگر چہ ما از طرفش امر یا وصیت نباشد و فرمود ہر گز انگیزیش باشد و قربانی نکند
صلای ما از نزدیک نشود و احوال و این ما جتہ عن ابی ہریرۃ و صحیحہ الحاکم
و لیکن راجع نزد آنستہ وقف این حدیث است پس اصل در ضخیمہ و جوب بر وجوب عدم
وجوب بر عدم باشد و مثل ذلک قولہ صلی الله علیہ وآلہ وسلم فان کان عندک
غیرہا فظہم بها و احادیث تفاہیمہ و جوب مطلقاً نیز آمده مثل حدیث علی کل

اهل بیت اضحیة فی کل عام و آنچه دال بر عدم وجوب طلاق باشد نیز وارد شده مثل
 حدیث ادا ادا احد کمان یضی فیلمسک عن شعرة و اظفار و اخوجه
 اهل السن و مسلم و حبه و لالتش بر عدم وجوب تقویض بار و دست و چند
 بن سفیان گفته حاضر شدیم بار رسول خدا و زخر چون نماز با مردم بگذار و گو سفندی فریج
 و دیگر فرمود که بزنج پیش از نماز کرده باشد و بجا آن گو سفندی دیگر فرج کند و اگر
 فرج نکرده وی بر نام خدا فرج نماید متفق علیه معلوم شد که قربانی قبل از نماز
 عید مجری نیست و هذا هو الحق الذی لا شبهة فیه و کیف که توقیت فرج بعد از
 نماز امام و بعد از صلاوة آنحضرت در احادیث صحیحه آمده و مراد بنا صلاوة معموله است
 که جماعت کبری همراه امام در روز عید باشد اگر انجا امام است و اگر امام نباشد مستبر نماز
 جماعت مسلمین در بلد است و اگر تنها یک کس است پس اعتبار بنا از دست و با جمله فرج
 قربانی پیش از نماز نباید و اگر کرد در حکم مطلق حکم است و مجری از اضحیة نیست و خطابات
 عدم اجزا چنین اضحیة شامل حائض و غیره است و بر ابن عازب گفته است رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم در میان ما و فرمود چار نوع است که در صفحایار نیست نخستین
 یک چشم که کوری او پدید است دیگر یار که مرض او هوید است سوم لنگ که عرج او نمایان
 چهارم پیر که مغز او نتواند وارد و او اهل و اربعه و صحیحه الترمذی و ابن
 حبان و جابر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فرج نکنید مگر دو ساله اگر آنکه بر شما
 دشوار آید پس بجزه از ضان فرج کنید یعنی یک ساله و او مسلم و این حدیث
 متضمن نهی از فرج جزمه است با وجود سه وظایرش عدم اجزا نیز و بافتن سبب باشد
 و اگر حدیث نعمت الاضحیة الجذع من الضان که صارت نهی بسوی انضالیت
 نهی بود و حق همان عدم اجزا و جذعی بود و لکن حق آنست که افضل خیمه که بش اقرن
 است چنانکه در حدیث عباده بن صامت نزد ابی داود و ابن ماجه و حاکم و بیهقی

مرفوعاً آمده و خیر الاصلیة الکبش الاقرن و این نزد این ماجسه و غیره از حدیث
 ابی امامه نیز آمده ولیکن در سندش عفر بن معدان ضعیف است و آنجه غیر هر یکی است
 و لهذا افضل در بری بدنه باشد و گفته اند که بدنه افضل از شاة است اگر شخصی یکی باشد
 نه آنکه هفت یا ده کس ضعیی باشد و کبش افضل از بدنه است اگر شخصی کمیت چسبیک
 شاة از برای یک کس بهتر از عشر یا سبع بدنه باشد و در فضل خصی بر فحل دلیل نیامده و آنجه
 نبوی که شخصی مستلزم فضیلتش از غیر خصی نیست فایتش اجزا و خصی است و پس حدیث
 کبش اقرن نص است در تخلیض پس اگر خاص باشد فحل پس ظاهر است و اگر شامل
 فحل و خصی هر دو است پس فضیلت مختص بخصی نشده حاصل آنکه از آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم بودن و خیمه بر اهل بیت ثابت شده و خیمه الاصلیة الکبش الاقرن
 هم ثابت گشته و نعمت الاصلیة الجذع هم آمده و این زعم که شاة جز از یک کس
 یا سه کس فقط مجزی نیست یا غیر شاة افضل است محتاج دلیل است و احادیث وارد
 در بری مفید این زعم نمی تواند شد که آن باب دیگر است **فصل** علی رضی الله عنه
 گفته اند که در بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنکه نیک نگرییم چشم و گوش و خیمه را و
 قربانی کنیم یک چشم و همیشه که گوش او را با لایا پائین بریده شد و یاد گوش شکافتند
 یاد را زد و از او اخذ جه احد و الا ربعة و صحیحه الترمذی و ابن حبان و الحاکم
 و نیز اگر در بار آنکه بایستیم بر شتران قسمت کنیم محرم و جلود و جلال آنها را بر مساکین و
 جزا را از آن هیچ ندیم متفق علیه و جابر بن عبد الله گفته اند که هر که در راه رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم بران طرف هفت کس و گاو را از طرف هفت کس و این در بری است و در روایت
 آنخوان در خیمه هم آمده و در آن طالت است بر جو از شرکت هفت کس و یک قربانی
 گاو یا شتر و همه ایام تشریق محل ذبح است و درین سلیخ نذرب است اینکه ذکر کردیم
 ارجح آنهاست

باب در بیان حقیقه

در حدیث ابن عباس آمده که حقیقه کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حسن و
 حسین یک یک گو سفند رواه ابو داود و صحیحه ابن حبان و ابن الجارود و
 عبدالحق لیکن ابو حاتم ترجیح ارسالش کرده و ابن حبان بخوان از حدیث انس
 آورده و عاتقه رضی الله عنها گفته ام فرمود صحابه را که حقیقه کرده شود از غلام
 دو گو سفند برابر و از جاریه یک گو سفند رواه الترمذی و صحیحه احمد و اهل سنن
 بخوان از حدیث ام کریمه روایت نموده و اول فعل بود و این قول است و قول
 اتوی و ابرج است از فعل پس این فعل معارض قول خاص با است نشود و کما تقدیر
 فی الاصول و در حدیث سمره بن جندب از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده
 که هر غلام مرثیه بقیقه خود ست روز هشتم از وی نوح کرده شود و ستره شود و موی
 و نام نهاده شود و الا احمد و الا ربعة و صحیحه الترمذی و در معنی از تمان
 غلام اقوال است ادلی آنکه چون حقیقه لازم حال غلام است باعتبار لزومش به بود
 نام برهن آمده یا آنکه حلق و تمییه بعد از ذبح باشد یا آنکه چون در طفلی بی حقیقه میسبب
 شفاعت ابون نگند و وجوب حقیقه که ازین حدیث مستفاد می شود حدیث دیگر
 من احب منکم ان ینسک صارت او از وجوب است چه اگر واجب می بود
 تفویض بر او نه می فرمود و بر عکس که غلام ضمیمه حقیقه و عدم فصل مفصل و جمع و
 و فاعل غلام و تنف سه شعر از منخرشاة و تعلیق آن در عنق صبی و جز آن از خرافات و
 واهیات که عوام بلکه بعضی خواص می کنند و لیل از عقل بهم نیامده تا بدلیل از کتاب
 و سنت چه رسد بلکه این امور خیالات شبیه بافعال انسان است فاعل آنرا هیچ سود
 دین و دنیاوی نمی بخشد و عائد بعامده و مفید بعامده نمی گردد آری تصدیق نریسیم
 بوزن شعر ثابت شده و فاعل حقیقه هماندم مستحق سبب است که از طرف ذکر دو بزرگوار

جانب استی یک بز قبح کند چه زیادت غیر منافیه مقبول است کما تقریر فی
 الاصول فصل هر که تخاص را واجب گفته بدستش کدام حجت صحیح نیست کما
 اوضحه الشماکانی فی شرح المنتقی و حق آنست که سنت است چنانکه در حدیث
 عشرين سنن المرسلین آمده و بر مدعی وجوب بدان آوردن است و بدان
 موجود نیست و حدیثی که آنرا برهان فیهده اند ضعیف است بحت بدان قائم نیست
 و استدلال بختان ابراهیم علیه السلام تا تمام است مگر بعد از تسلیم وجوب تخاص بر
 علیه السلام تسلیم این معنی که شرع شریفش لازم است و الکی المنع و لیکن چون
 این تخاص یک از شواهد اسلام و معیارات مسلمین از غیر مسلمین است و ترک آن درین
 است مرحوم از احدی چه سلف و چه خلف بگویند رسیده لاجرم احتمال بدان آنکه
 سنن باشد و نزد ما قول بر وجوبش هم بعینیت

کتاب الایمان

این مکر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عمر را در رکب دریافت و وی سوگند پیر
 می خورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را ناکرد و فرمود آگاه باشید که او تعالی
 نمی کند شمار از آنکه سوگند به پدران یاد کنید هر که حالف باشد حلف بخدا کند یا خاموش
 شود متفق علیه و در روایت ابو داود و نسائی از ابی هریره باین لفظ آمده سوگند
 بخوید پدران و امدان خود و نه باند و یعنی بکسانی که آنها را بچو خدای دانید همچو بتان و
 اولیا و پیران و سوگند بخوید بپدر اگر آنکه شمار استگو باشید و هم در حدیث ابو هریره مرفوعاً
 وارد شده که سوگند تو بر چیز نیست که صاحب تو قصد نقیض کند و در روایتی باین لفظ
 که سوگند نیست ستخلف است اخو جهماً مسلم و عبد الرحمن بن سمره گفته آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون حلف کردی بر همین و غیر آن را بهتر از آن دیدی که

پس یمن را کفار رده و آنچه خیر است همان را بیاور این اتفاق علیه است و لفظ ابی داود
 این است پس کفار رده از یمن خود یا نبیا آنرا که بهتر است و استناد هر دو صحیح باشد
 و این عمر از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که هر که حلف کرد بر یمنی و انشاء الله
 گفت بروی خشت نیست رواه احمد و اهل السنن و صحیح ابن حبان و ترمذی
 ابن عمر گفته سوگند نبی صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود لا و مقلب القلب با اخذ حقه
 البخاری و این دلیل است بر جواز سوگند بصفه خدا و هر صفت در آن داخل باشد
 چه حکم همه صفات باری تعالی یکی است و ابن عمر و ابن العاص گفته کیکی باو نشینی آرد
 گفت ای رسول خدا اگر اجماعیت و درین حدیث ذکر یمن غوس فرموده وی پرسید
 یمن غوس چیست فرمود آنکه بدان مال مرد مسلمان بریده شود و در آن دروغ بگوید
 و بخاری از عاتقه در تفسیر قوله تعالی لا یؤخذ کفر الله باللغوی ایما آنکه آورده
 که لغو قول مرد است لا الله و بلی و الله و ابو داود و در روایتش مرفوعاً منوره و لغو در اصل
 لغت بمعنی باطل است و لکن صحیح نیست که مراد لغو در اینجا همین باطل باشد زیرا که غوس
 هم باطل است بلکه اولی آنست که لغو در کتاب الله بقبلا معقود واقع شود و چنانکه از
 و لکن یؤخذ کفر بما عقدتھا الا یسمان معلوم می شود و تعقید یمن قصد است
 و مراد بدان عقد قلب است چنانکه صاحب کشف بر آن تصریح کرده پس لغو همان است
 که مقصود نباشد چنانکه اکثر مردم در محاوره خود سوگند بلفظ و الله یا الله مثلاً بے قصد و
 اراده یمن بر زبان می گذرانند خواه این گفتن در حال یمن باشد یا نه و غوس حلف است
 بر چیزی که بطلان او می دانند بر آنچه گمان صدقش می دارد و حلف بر ظن نارواست
 و او تعالی از اتباع ظن و ادعای ظن نهی عام مخصوص چند امور که از حلف نیست فرموده
 و زعموا حلف بر ظن مطالب برلیل صانع تخصیص است و اسم اعتقاد بر ظن صادق
 نیست بلکه اعتقاد خاص از ظن است و حالت بر چیزی که داخل در امکان نیست

و قدرتش بران بنی رسد حالف این غموس است و غموس بیست است که چون صاحبش
 ملاقی خدا گردد حق تعالی بروی خشناک باشد کما صم السجد بیث بذاک و هی الهمین
 التي قال الله تعالى فيها ان الذين يشكون بجهنم الله وایما لهم ثمة اقلیلا
 اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیامة
 ولا ینذیکهم و ابو هریرة گفته است حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدا را نود و نه اسم است
 هر که احصایش کند بهشت درآید متفق علیه و ترمذی و ابن جبان سواق این اسم
 کرده و لکن حافظ گفته تحقیق آنست که سواد سمار و راج است از بعض روایات و تحقیقی
 کتابی در اسماء و صفات نوشته و بذکر معانیش میگویند لیکن راه تاویل رفته بآنکه کتب
 سلف تفویض است و هلا از لة عظیمة منه عفا الله عنا و عنه و چون اسماء
 و اسماء رسالت پناست موقوف بر بیان شارع است اتحاد دران جائز نباشد و توقیف
 خواهان آنست که ذکر خدا با سمار اسنند دیگر مثل فارسی و ترکی و انگریزی و هندی
 هر زبان که جز عربی است روا نباشد اگر چه در نفس الامر زوایل آن لسان از باب
 اعلام بدو زیر که شرع بدان وارد نگشته ولیکن تعالی خلق حتی تسایل اهل اسلام بران
 آمده که اطلاق نامهای اسنند غیر عربیه بر دی سمانی کنند بنا بر آنکه سنی صنفی دارد
 یا علم باری تعالی است و بر زبان فرس و جزو آن و کذاک منکلمین خداست فقها را نقل است
 وی سمانه اطلاق کرده اند که شارع آنرا اطلاق نکرده مثل واجب الوجود و نحو آن پس
 هر که شیخ بدین خود و حلیس بر تقوی باشد و راقص بر سوز و احوط است و دران نجات
 مسلم است از تعلق بجهنمات و تلوث ببدعات و الله اعلم اسماء بن زید گوید حضرت صلی
 علیه و آله و سلم فرمود با هر کیکی کرد و وی فاعل را اجزاء الله خبیراً گفت بمانند کرد
 ثنا اخرجه الترمذی و صححه ابن جبان

ابن عمر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرد از نزد و فرمود هیچ چیز نمی آرد جز
 این نیست که چیزی از مالش بدین نذر بیرون آورده می شود متفق علیه و اصل در
 نه تخیریم است تا آنکه صافی از حقیقت بیاید و نذر عام است از آنکه مباح باشد یا غیر
 آن و مسلم از عقبه بن عامر از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که کفاره نذر همان
 کفاره یمن است و تزدی افزوده که این کفاره وقتی است که نذر را نام نهاده یعنی مطلق
 نذر کرده و صحیح و لفظ ابو داود و نسائی از حدیث ابن عباس مرفوعاً این است که هر که
 نذر کرد و نام نهاده کفاره اش کفاره یمن است و هر که نذر کرد که طاقش نذر و کفاره آن نیز
 همان کفاره یمن است و اسنادش صحیح است لکن حفاظ تزجیع و قفش کرده اند و تجاری
 از حدیث عائشه باین لفظ روایت کرده که هر که نذر حبیبان خدا کرده وی حبیبان خدا
 نکند و تزد و مسلم از حدیث ابن عمر است که نیست و فاسه نذر و معصیت و عقبه بن عامر
 گفته نذر که خواهر من که پایاوه رود تا خانه خدا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود باید که برود و سوار شود و متفق علیه و اللفظ لمسلم و لفظ احمد و اهل سنت
 که او تعالی را بشقت خواهد تخرضی نیست بگو او را که خار پوشد و سوار شود و سه روز
 روزه بگیرد یعنی بنا بر نذر بعد از احتراز زیرا که این نذر معصیت است و از ابن عباس آمده
 که استقار و سعد بن عباد رسول خدا را در نذر یک برادر او بود و قبل از بجا آوردنش
 پدر فرمود تو از وی بجا آر متفق علیه و ثابت ابن ضحاک گفته نذر که مردی بر عهد رسول خدا
 صلوات الله علیه کن شتری را در موضع بوان نام و پرسید از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 اینجا که نام و شن معبود بود و گفت نه فرمود عیدی از اعیان اهل جا بهلیت باشد گفت نه
 فرمود و فاکن نذر را زیرا که نیست و فاکن برای نذری که در معصیت خداست و نه در برین
 رحم و نه در آنچه این آدم مالکش نیست و او را اجداد او و اطربان و اللفظ له و
 سندش صحیح است و شاهی دارد از حدیث که در مذبح و جابر گفته مردی روز فتح آمد

و گفت ای رسول خدا نذر کرده ام که اگر او تعالی مکه را بر تو فتح کند نماز در بیت المقدس
 بگذارم فرمود همین جا بگذار یعنی در مسجد حرام که افضل از اینجا است باز پرسید فرمود شانك
 اذن یعنی توافقی و کار تو را خدجه احمد و ابوداود و صحیح مسلم و احمد و در حدیث
 متفق علیه که لفظش اینجاست از حدیث ابی سعید خدری از آنحضرت صلی الله علیه
 وآله وسلم آمده که بستی نشود پالا نه اگر بسوی سه مسجد سبی حرام و مسجد اقصی و مسجدین و سخن
 بر منطوق این خبر درازی بخراهر حاصلش منع سفر از برای قربت بسوی غیر این سه مسجد است
 و در آن چنانکه سفر از برای زیارت موتی غیر داخل است همچنان نهن از سفر بغرض طلب علم
 و تجارت و جبران از حوائج غنیمت و وجه منع از سفر زیارت خواهر قبور انبیا باشد یا
 غیر ایشان است که دلیلی بر جواز آن از کتاب و سنت یا اجماع یا قیاس قائم نیست و
 از سلف ثابت نشده با آنکه مجزوف فعل بلکه قول سلف بحجت نمی ارزد خصوصاً در آنچه احکام
 الایمان و کبک حجت پیش او منحصر در کتاب و سنت است و پس عمر گفته ای رسول خدا صلعم
 نذر کردم در جاهلیت که متکلف شوم در مسجد حرام فرمود او ف بنذرک و این متفق علیه است
 و زیاده که بخاری فاعتکف لیلة حاصل آنکه تا ارکان نذر نکند اما بعد از آنکه کرد
 ایضای آن واجب گردد و در عدم ایفاء کفاره لازم شود و بر نذر مباح مسامحه نذر
 صادق است پس داخل باشد زیر عموم است که متضمن امر بوفاست چنانکه زنی نذر کرده
 بود که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از غزوه سالم برگردد بر سرش دف بزنم آنحضرت
 صلی الله علیه وآله وسلم او را امر بوفای نذر او کرد و این نذر او با دست و ضرب دف اگر
 مباح نباشد باری کرده یا باشد از مکرده خواهد بود و هرگز قربتی از قرب نیست پس چون مباح باشد دلیل بود
 بر وجوب دفای مباح و اگر کرده باشد اذن بوفایش و ال بد فامیل ج بالا ولی است همچنین لی بک
 کفاره و نذر معصیت چنانکه ادله بدان صحیح گشته و ال است بر وجوب کفاره در مباح بالا ولی همچنین لی بک
 و نذر غیر معصی لالت دارد بر وجوب کفاره بالا ولی در مباح و بجهله نذر مباح خارج از دو قسم نیست یکی وجوب دفای

بدان دیگر موجب کفاره با عدم وفادارینجااست که زن غیرمحرّمه را اگر بصوم سریم فرمود و در
 بروایتی آمده که امر باها بدنه کرد و شل است حدیث شیخ که نذرشی کرده بود آنحضرت صلعم
 فرمود ان الله لغنی عن تعدیب هذا نفسه و این غیر معارض است با تقدیم بدو وجه
 یکی آنکه عدم تصریح بوجوب کفاره منافی احادیثیست که در آن تصریح بوجوب است نیست
 دوم آنکه پیغمبر که را نتوان از وفایش دید چنانکه در روایت دیگر آمده اند را با پنهانی
 بینا بنشیند و لهذا فرمود که خدا از تعدیب این کس جان خود را بی نیازست و محل نزاع
 نذر سباجی است که بی تعدیب نفس مقدورش دارد و تعدیب نفس اگر از قبیل معصیت
 پس ثابت شده که در نذر معصیت کفاره است و اگر ملحق بغير مقدورست پس ثابت گشته
 که در نذر غیر ملوک کفاره همین باشد و هر چه مقدور انسان نیست آن داخل است زیرا لا یلزم
 و در آن جهان کفاره همین است اسی حاصل نذر اگر بطاعت مقدور است و فای آن واجب
 باشد خواه این طاعت واجب بود یا مندوب و اگر بغير طاعت است یا مباح باشد یا حرام
 یا مکروه اگر مباح است حکمش گذشته و اگر حرام است بوجوب کفاره در آن مانع از وفایش
 ثابت و اگر مکروه است پس یا لا حرج بحرام است یا مباح اگر اول است کفاره واجب و فای
 بدان ناجائز و اگر ثانی است حکمش گذشته هذا خلاصة الكلام علی انواع الذنوب
 و لا دلیل بید من لم یوجب الوفاء ولا الکفارة فی المندوب و المباح و کفاره
 مکفر و نبی است که اقترافش کرده و تقدیرش در قرآن کریم اطعام عشره مساکین است و
 معنای تحقیقش آنست که طعامی ساده که یک بار ده کس آنرا بخورند بدون تقدیر بحد
 معین و اقصای بعضی معین انا اجتماع هکلمان یا بودن در وقت مخصوص بلکه هر چه
 بران ساسی اطعام عشره نفقه اوقاف آید کفاره صحیح است و شک نیست که هر که ده کس را در
 شب یا در روز فراهم کرده یا متفرق طعام خورانید و سه مسکین این قدر مسکین است و ظاهر
 آنست که صدق ساسی طعام بر دفع قیمت ده نفر با حقبا حقیقت صحیح نیست و مجازا در است

چشمه کمال طعام از قیمت باشد و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصحت رسید که این را نمود و امر بانفاق آن فرمود با آنکه مجرود دفع تمیز یا حب بفقراء طعام لغوی نیست پس استدلال از برای جواز دفع قیمت باین حدیث بجای عدم وجوب مسامی طعام حقیقه درین هر دو ممکن است و هر که تقیید مطلق را با اختلاف سبب روا داشته وی در همه کفارات ایمان رقبه را شرط ساخته و هر که آنرا ناجایز داشته حقوق قبسه کافره را هم در غیر آنچه در آن تقیید بایمان واقع شده جائز گفته

کتاب القضاء

ابن سنی از حدیث بریده روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده قاضیان سه قسم اند و در دوزخ و سیکه و درشت مردی که حق را شناخت و بدان حکم کرد وی درخت است و مردی که حق را شناخت و بدان قضا کرد و حکم نداد وی در نار است و مردی که حق را نشناخت و حکم از برای مردم بر جهل کرد و در دوزخ است و این حدیث دلیل است بر اعتبار اجتهاد در قاضی و بر آنکه حکم قاضی غیر مجتهد صحیح نیست و وجوب دلالت آنست که نمی شناسد حق را اگر کسیکه مجتهد است و مقلد حکم بقول امام خود می کند بگوید که این قول حق است یا باطل پس قاضی باشد از برای مردم مجمل و این چنین جاهل یکبار و قضایه ناست هذا هو الحق الذی لا شک فیہ ولا شبهة چه امری که او تعالی امر حکم آن در کتب فاحکمه بین الناس بالحق کرده و عدلی که بسوی آن در آید اذ احکمتهم بین الناس ان تحکموا بالعدل ارشاد فرموده و قلنا لیکن ما هی بسو مغرقتش نیست و کذا که را سهیم گرفت ما انزل الله تعالی کما قال الله تعالی و ان احکم بینهم بما انزل الله و عارف ما انزل الله همان است که مجتهد باشد بقلد بیچاره که نظر بر اقوال ائمه در کتب فروع و غایت جد و جهلش شناخت رای قوی

از ضعیف است و قراهم آوردن قیل و قال من و توجب قول امام خود که تقلیدش می کنند
 چیزی دیگر از او نمی شناسد و اگر می شناسد در پی بسوی استلال بدان نمی واند و
 اگر می داند بر وجهی می داند که اساتید و ائمه مذہب اصولک آن مسلک کرده اند و بر
 اصول مقرر در فقه ما شایسته نموده نه بر وجهی که ضعیف اهل اجتهاد و تقوی و شیوه ارباب
 دین از سلف صحابین و ائمه مجتہدین است و صحابه و تابعین و نقل اخبار رسید المرسلین
 و روایات سنن خاتم المرسلین بر آن گذشته و همچنین عارف ما اراة الله همان است که
 بوده است کما قال تعالی انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بهین الناس
 بما اراک الله و حکم مقلد مشوم بما اراة الله نیست بلکه بما اراة الله من یقلد لا من
 المجتهد بین است و دیدنی است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را پرسید
 چه چیز حکم کنی چگفت گفت که حکم بکتاب خدا کنم اگر ریت و درین حدیث تا می باید کرد که
 چه قسم دوران تقسیم بر حق و قضا بدان با علم بحقیقت آن و عدم علم بحقیقت آن فرمود و
 حق را نمی داند مگر هر که مجتهد باشد بلا ریب و محنت نمی در آید مگر همان قاضی که حق را
 دانسته بدان حکم کرد و مقلد غریب اگر می داند یا همین ترمی و اندک امام او درین مسئله
 چنین حکم کرده و نمی داند که این حکم او حق است یا باطل چنانکه هر مقلد مستتر باین حرف است
 و اگر معترف نشود و مکابر باشد و فتاوی و رسائل مؤلفه او مذکور وی باشند درین
 باب و در حدیث اذا اجتهد المحاکم فاصاب الحق تفکر باید کرد که مراد با جهتاد
 ما کتاب نفس است و رطلب حق تا آنکه بران حقیقه یا ظنا و آف کرد و مقلد ازین تشبه
 بر اصل دور است حاصل آنکه مقلد عقل حجج الهی ندارد تا بمعرفت حق از باطل و صواب
 از خطایسه رسد و از حجج را از مروج و قوی را از ضعیف کجای می تواند شناخت بلکه خود
 انتساب مقلد بسوی علم مطلقاً لایق نیست و کند اعضا الدین نقل اجماع کرده است
 بر آنکه مقلد را عالم نمی نامند و اما جواز قضا سے مقلد یا بر قلت مجتهدین در از منته اخیر

و آنکه اگر متولی قضا جبر مجتهد نگردد بسیاری از احکام معطل شود پس این قول در غایت
 سقوط است زیرا که مجتهدین بجهه تعالی در اکثر قطر سوجو دارند و لکن مقلدین بنا بر ضیق اعطای
 و حقارت عرفان و تبلیغات و وجود قرائح و خود افکار خویش حسابی از ان مجتهد
 نبی گیرند بکلیا جهتا داد و استناد باشند و لا یعرف الفضل الا اهل الفضل الا اهل
 مشایخ آنکه از ایشان علم گرفته ایم اکثری را از انیان می شناسیم که بر تبت اجتهاد رسیده اند
 و چنین عصاب کبری از لایحه ایشان عاجز این معراج گردیده تا آنکه عاصیه تنوکانی
 از لایحه خویشی کس را بالغ ببلوغ اجتهاد نشان داده و در رول المعجم گفته که نزد تحریر
 این احرف در بینه صغار مجتهدین بوده اند که بسبب آنان در جمیع اقطار زمین قضا
 مقارین بی نیازی حاصل است با آنکه تسلیم اجتهاد ایشان به ان کس می کند که شل یا
 مقارب ایشان است و اما اسرار تقلید پس بهیات که احدی از انیان از برای احدی
 از علما با جهتا کند یا آنکه علوم معتبره در اجتهاد نزد این تقلیدین همین علوم پنجگانه پیش
 نیست و این علوم نسبت محفوظات مجتهدین موجودین شی سیر و امر زرت و شک
 نیست که قاضی جامع میان اجل و عدم در عاشر ترا از شیطان بر جواد رحمن است زیرا که
 قاضی است میان مردم بطاعت و ایهام آن می کند که این قضای او بشه رعیت
 مطهر است و از برای اقتناص اموال مردم و آل آن باطل جابل جیل می گستراند و لایا
 اموال تپای و نسا که از گویا سیراث پدر خویش می داند ای کاش اگر قاصد در علم بود
 در درج بقصیری از خود رهنی نمی گشت اللهم اصلح عبادك و تدار که هر من کل
 ما لا یضیک انتهی حاصله ابو هریره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
 متولی قضا شدوی بی کار و مذبح گردید اخرجه اجل و اهل السنن و صحیح ابن
 خزيمة و ابن حبان و ابن عامر است از آنکه خودش قاضی گشت یا سلطان او را
 از طرف خود قاضی ساخت و لکن چون سلطان عادل که اطاعتش نبضه احادیث

صحیح و واجب است یکی را از اهل علم حکم بقاضی گردیدن فرمایند مثال امرش نهی کتاب
 و سنت واجب باشد و درین حال در وی قدری باز نگاشتنی نارد و اجازت نبود که این امر
 دیگر است و در حجب سقوط طاعتش نیست بلکه اسوه حسنه و صلیح است که اعتنا به اعمال
 سلاطین بنی امیه می کردند و ولایت قضا از طرف ایشان می داشتند حال آنکه مرتبه ایشان
 در علم و عمل غیر معمول است و در سلاطین آن زمانه کسی بود که ستم و مافضیر حق و اخذ مال
 بدون اجل است آری در قضا ترغیب ترهیب هر دو وارد شده بلکه در امارت که علم
 قضا است آنچه مشهور است از دست آمده و جمع میان این قسم احادیث راجع بسوی شماست
 هر که از نفس خود و قیام حق و ضعیف و عدم ضعف در امر و قوت صلابت در قضا
 و عفت از امیال مردم و تسویه میان قوی و ضعیف بداند و بشناسد او را در آمدن و قضا
 ادلی است که واجب مباحش بشرطیکه در علم و صفت متقدمه باشد یعنی بدرجه اجتهاد
 رسیده بود و هر که ازین امور ضعیف است برای او ترک قضا اولی است بلکه گاه باشد که
 این ترک بروی واجب گردد و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بامی نورانی ادانک
 ضعیفا با از امر بیدم و خولش و امارت چنانکه در حدیث مشهور است ارشاد و بهین معنی می فرماید
 ابوهریره گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نزدیک است که شما حرص بر امارت کنید
 و قریب است که امارت نداشت باشد روز قیامت شیر و سهند خوب است و یازدارنده
 از شیر است و او الهی بخاری و عمر بن العاص از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنید
 می فرمود حاکم چون حکم کرد و اجتهاد نمود و مصیب شد او را دوا جبرست و چون حکم کرد و اجتهاد
 نمود و خطی شد او را یک اجبرست و این حدیث متفق علیه است و دران دلالت است بر آنکه
 مجتهد مصیب و خطی باشد و این قسم دال است بر آنکه هر مجتهد مصیب بلکه مصیب بیان
 مجتهدین یک کس است و دیگر خطی است و خطی را که یک اجبرست نه خطاست بلکه بر جسد
 که در اصابت حق نازوی بظهور آمده و بهین اصابت و اخطا رز و عرض مجتهدات بر کتاب

و سنت باشد چنانکه روش سلف مشهور و اهلیم باخیر بود و در خلف عکس القضیه اتفاق افتاد
 که هر یک به حدیث را که موافق روایت مذہب یافتند گرفتند و هر چه را خلاف آن ندیدند
 بابت تأویل و رد کشودند و بعد از ختم احادیث صحیحہ بروایات ضعیفہ پرداختند و سر رشته
 انصاف از دست داده بانحصار مذہب ائسہ خود برخاستند و این یکی از علامات
 قرب ساعت کبری بلکه حصول امارت قیامت عظمی است **فصل** ابو بکره گفته آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود حکم کند هیچ کس میان دو کس در حالیکہ دشمنانکست متفق
 علیہ و نهی مقتضی حرمست حکم در حالت غضب است و هوی الشیء زیرکانه انسان درین
 حال شوش انحاط و مکرر الہ ہن و ذایل از صواب می گرد و این معارض حکم نبوی در
 حال خشم نیست چہ دی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بانی ہوامی معصومست از خطا و در
 حال غضب و رخصا پس استلال بقضای او علیہ السلام بحالت غضب صالح احتجاج
 نیست بلکہ منوعست و اما آنکہ چون حاکم حکمی درین حال صادر گرداند آن حکم صحیحست
 یا نہ پس این محل نظرست ببینند کہ اگر حکمش بر طریق صواب افتاده مقبر باشد و مجر
 صدہ دش بحالت خشم موجب بطلان نش نگردد بلکہ صواب باشد و اگر ببینند کہ واقع غیر
 صواب صوابست باطل باشد و نزد التباس کہ خطا و صوابش معلوم نمیشود چنانکہ در
 بسیاری از مسائل خلاف اشتباه رومی در اعتبار بصواب انکاشتن حاکمست
 ویرا کہ وی مقید باجتہاد خودست اگر این حکم را کہ در حالت غضب نافذ کرده بود بعد از
 سکون خشم صحیح یابد و موافق اعتقاد حق بیند صحیح و لازم حال محکوم علیہ شود اگر چہ بنا بر
 ایقاعش در حال غضب اثمست زیرا کہ میان اثم و بطلان حکم ملازمتی نیست و اگر ببیند
 کہ خطاست حکم را برگرداند و آنچه صحیحست مطابق آن امر فرماید و آن امر لازم محکوم علیہ
 گردد زیرا کہ بروی طاعت حاکم واجبست و عصیان او حرام علی رخصا لعنت گوید
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود چون دو کس پیش تو قضیہ آرنند پس حکم کن از بر

اول تمام آنکه سخن دیگر نشنوی و نزدیک است که دریابی تو که چگونه حکم کنی علی گفته فادلت
 قاضیا بعد رواه احمد و ابوداود و الترمذی و حسن و قحطیه ابن المداغی
 و یحیی ابن حبان و له شاهد عند الحاکم من حدیث ابن عباس و ابن حبیش
 اصل عظیم است در باره قضایان در کس و در اصابت حق باین صورت و کس
 حضور علما را در مجلس حاکم نزد حکم سبب گفته از و شک نیست که درین حضور مصداق
 بیس عظیم است و جز یک یک عارض است قضا کرده و ذالقه حکم را نمی پسندید است این مصداق
 رسائی است ماسد و ضرورت است که چون نزد قاضی اهل علم حاضر باشند قاضی مزید تحفظ
 بکاربرد و اجرائی امور بر طریق نماید که احدی از حاضرین علما و بران انکار نتوانست
 کرد و چون نوبت باشد شکل آید بر علما و حاضرین عرض کند چه اگر او را از عی از و رخ
 نباشد اقل احوال آنست که از اعتراض اهل علم دران امر مبرم بر خود بیندیشد بخلاف
 آنکه خالی از صحبت علما باشد که درین حین اگر متوجه نیست لابد تساهل و در وزیر که
 از عارضه و انتقاد درین است و لکن ضرورت است که این علما که در حضور و بی باشند
 فضیلتی یونان نباشند بلکه علمای راسخین عارفین اولا کتاب و سنت و رسالک
 مسالک علوم اجتهاد باشند و اگر این اهل علم متقلدین مذاهب اند پس و حضور ایشان
 جز مفاسد فائده دیگر نباشد و اقل احوالش آنست که خاطر و عی از مخالفت حاکم با آنچه
 تقلید آنرا مستعد است متکدر گردد و بنا بر این معنی بر حاکم تشبیح نماید و گاه باشد که حاکم
 کثیر المراقبه بوده این امر حال او بر سیل از دلیل بنا بر مخالفت قایل و قایل گردد پس
 و حضور متقلدین جزین فائده منفعتی دیگر غیر از خسران دنیا و آخرت متصور نیست آنکه
 گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته بیستم من مکر بشیر و شراخصوست می کند
 بسوی من و شاید که بعضی شما سخن می باشد بحجت خود از دیگرین حکم می کنم و ارجا که
 از وی می شنوم پس هر که بریم از برای او چیزی از حق برادرش ببریم او را نگاریم

از آتش و دوزخ متفق علیه و درین حدیث ولایت بر آنکه حکم حاکم در ظاهر جاریست و بی نظا
 نه در باطن و نیز دال است بر جواد حکم حاکم بعلم خود و هدا اهل الحق و هر که از ان منع کرد
 محبت و اخراج نبوده و در ادراک مقتضای وجود و شاه پیکرین یا انجمنه بجای یکبارین
 هر دو است و دلیل دال بر انحصار استند حکم درین است و ثبوت نیست که حاصل از شل
 شهادت عدلین یا همین از ثقه یا نکل یا اقرار استین مجرطن حاکم است فقط چه جا کنت
 که گواهان در برع گویند و حالند و رسو گنجه می کنند و قرا قرار خود کاذب باشد و
 علم چه باشد به یا آنچه قائم مقام است حاصل نمی شود و این ادلی از ظن است بلا نزاع
 و در اصول تقریر شده که انجمنی خطاب نزد جمیع تحقیقین محمول است و حکم بعلم حاکم از
 همین جنس خطاب است و بر آنکه علم ادلی از ظن است عقلا و شرعا و وجدانا و ادعا
 شامل است و تخصیص حدود و بقل حضرت عمر رضی الله عنه پسندیده انصاف نیست
 چه مقام از محالات اجتماع است و ای رضی الله عنه محبت بغیر نیست و دعویست
 اجماع از دعوی لاطائل نمیتوانست و تحقیق این بحث در شرح منتفی بر وجهی است که در غیر
 آن یافته شده و این جهان از جا بر آورده که گفت شنیدیم رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم را میفرمود چه قسم پاک شود آتی که مرا خنده کرده نشود از شنیدش بر آن
 ضعیفش و این را شایسته است او حدیث ابی بریده و نیز از و شاهد دیگر نزد ابن مسعود
 از حدیث ابی سعید و هم این جهان و عقیل از عاقله و این که و دانند که وی از حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم شنید خوانده شود قاضی عادل و وزیر قیامت پس پسند از شدت
 حساب آنچه زمانه که در عمر خود میان دو کس حکم نمی کرد و بقیه بجای عمره لفظ قمره آورده
 و آنکه از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که رسته گار نشود و قوس که زن
 را دالی کار خود کرده و اله الجباری و این دلیل است بر عدم صحت امامت کبریه از برای
 زنان بلکه امام باید که مرد باشد و امامت زن از برای دیگر زنان و ران دال نیست

بر تقدیر دخول اولاد دیگر تخصیصش کرده اند و بنای عام بر خاص واجب است با اتفاق
 علای اصول و ابجد او و ترمذی از حدیث ابو مریم از وی از آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم آورده که هر کرا و تعالی دالی چیزه از امر مسلمانان کرد و وی در پرده شد از
 حاجت و فقر ایشان پرده کند خدا فرو د حاجت او و این دلیل است بر وجوب تقییل
 حجاب نه بر رفع حجاب مطلقا و ابو هریرة گفته لعنت که در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 راشی و مرتشی را در حکم و این نزد احمد و اهل سنن است و حسنه الترمذی و صحیحین
 جنان داین را شاهد نیست از حدیث ابن عمر و زید اربعه و لعنت بر رشوت و دلیل تحریم
 و کبیره بودن اوست و دریه از برای قاضی نوعی از رشوت است زیرا که هر فردی را از
 افراد و نس و جو و غیره که مراغه بسوی قاضی آجلا یا عاجلا کند مکن باشد و ضلالت از مراجعت
 در ولایت و لهذا صادق مصدوق فرمود و جملت القلوب علی حب من حسن
 الیها و تحریم رشوت بنا بر همین میل است و نیست فرق میان رشوت و هدیه در این امر
 زیرا که هر یک نوعی از احسان بسوی قاضی است و متبوع در دین و متخری نفس از تقضا
 از قبول هر هدیه آبی باشد بدون فرق در میان هدیه قبل از ولایت و غیبه آن که
 خطر و همدی پیش از ولایت اخف باشد زیرا که وی این کار اگر چه از بهر ولایت
 نکرده باشد باری علت در آن میل متاثر از احسان است و بسیار باشد که هدیه فرستند
 پیش از ولایت ابدای آن بنا بر نطفه ولایت کرده چپ می دانند که قاضی شدنی است
 یا از خانقانی است که در جور این شان اند و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قبول
 هدیه بمقابله شفاعت یا قضای حاجت نمی کرده کفای سنن ابی داود و غیبه ها و حواج
 مردم متعلق اند بقاضی پس این هدیه شن دین او باشد و نیست دلیل بر عمل قاضی
 بفعل محرمانه رشوت و چه جو آن از نادر شراب خمر و غیره بلکه واجب بر وی نموده
 صحیح یا حیه و ثوب است و کفی بها و اما اخذ رزق بر قضا پس جائز است زیرا که وضع مال خدا

در بیت المال از برای مصالح مسلمین است و همین جهت خزانه اسلام را بیت المال
 مسلمین گویند و از عظم مصالح دین و دنیا برای مسلمانان قاضی عاقل در احکام و قضایا
 که عارف شریعت مطهر و در هر حل و ابرام محتاج ایسه مسلمین باشد بلکه باین مصلحت نیاز
 مصلحت همگان نمی تواند شد زیرا که این چنین قاضی مرشد اهل اسلام بسوی صلاح
 شرع و فاضل خصوصیات با حکام کتاب و سنت است و گویا تحمل اجرای دین و دست زخم
 شرع مبین از برای مسلمین است پس زرقش از بیت المال از اهرام امور باشد و لایا
 و سیکه مستغرق اوقات و فضل خصوصیات بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خلفاء
 راشدین و من بعدهم از سلف صاحبین اموال خدا را در مسلمانان قسمت می کردند و علماء
 و عملاء را نصیب می نمودند و کافی و بهر دانی ارزانی می داشتند پس قاضی اسلام چون
 متوجه از اموال مردم و مقام بمصالح حاضر و بادی ایشان باشد اما که مستحق مقدر
 کفایت از بیت المال است بچند وجه یکی آنکه مسلم است و دوم آنکه عالم حق است سوم
 آنکه قاضی است و آنکه جامع از قضاة معتاد اجرت از خصوم بر رقوم است پس
 اگر فتنه بین اجرت مرکس را که از بیت المال بقدر کفایت می یابد حلال نیست زیرا که اگر
 اجرت خویش از بیت المال می ستاند پس این اخذ یعنی چاگر چه و سنده اجرت اظهار
 طبعیت نفس چنانکه زیرا که موجب این طبعیت قاضی بودنش و جریان اغراض بمثل این است
 ورنه وی هرگز مساحت بمال خود نمی کرد و هذ اما لا شک فییه ولا شبهة و اگر غیر مکتفی
 از بیت المال است پس شرط اصل آنست که بقدر اجرت طبعیت نفس و سنده و بتانند
 نه زیاده و بچو اجیر باشد و له حکمه لکن نه غیبه و جز من بیت مال المسلمین
 عیبه الدین زیرا که هر گاه حکم کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا که هر دو خصم رو بروی
 حاکم بنشینند و او ادا دهد و صحیح الحاکم و گویا این نیست مشروع لذات است
 ندانم برای مجور تسوی میان هر دو دست و حکم حاکم مقلد محبت نیست معیوب باشد یا غلط

و خلافت قطعی کند یا ظنی زیرا که مقتدر حقیقت حاکم است بلکه محکوم بر اسس امام خود است
 با حکم باید که بماند باشد و وی در اجتهاد و خود مایه جوست خواه حسیب شود یا غلطی و در
 امثال حکم و عدم جد از مخالفتش مشروط است بآنکه امر و نه وی موافق کتاب و
 سنت بود و چون برخلاف این هر دو محبت نماید مدول بسوی رای محض که آثار تن
 او علم بر آن نیست کرد چنانکه بسیاری را از تنقیدین علم بر اسس که یا اعتبار ماست خود
 علم کتاب و سنت گمان با جتهاد و تجدید خود و از مذاق می افتد پس نقض حکمش جائز
 باشد و استثنایش بر خصم واجب نیست اگر اسس بسوی حاکم عارف علم کتاب و سنت
 و قاضی بقرآن و حدیث نمی یابد و بر حاکم دیگر حرجی در نقض حکم حاکم اول نیست زیرا که امر
 آتی را از چنان است که حکم بعدل و حق و با اراد الله کنیم و این قسم حکم جز در کتاب خدا و
 سنت رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم نباشد و اگر کسی مسئله چنان باشد که حکم حاکم
 در آن در کتاب و سنت نیست و وی با جتهاد رای خود کار کرده پس محکمش محبت است و
 مخالفتش بر او نیست و هیچ حاکم را نقض آن حکم نمی رسد زیرا که شارح محبت را در اجتهاد
 رای در آنچه محکمش در کتاب و سنت موجود نیست مطلق کرده چنانکه در حدیث مذکور است
 فان لم تجد فی کتاب الله و لافی سنة رسول الله قال اجتهد برأیی و بعض را که
 اولی از بعض نیست و زنی لازم آید که هیچ شئی از احکام مستقر نباشد چه آرا محکمت
 چنانکه معلوم است و حاکم همان کرده که بدان مامور بود یعنی اجتهاد و رای نمود و بر زنی
 وی جز این اجتهاد چیزی دیگر باقی نیست و لکن شرط آنست که در کتب و نقض تبصیر
 از خود زنی نباشد زیرا که اجتهاد رای دلیل است بر آن و اجتهاد بذل جهد و وسادش
 باشد و هیچ و شرای حاکم مطلقاً ممنوع نیست زیرا که و س محتاج این چیز باست باینکه
 قیام معاش جز بجزید و فروخت راست نمی آید و هر فردی چه قاضی و طالبی و حاکم و چه
 جز آن هر چند بعضی اشیای حاجت نزد خود داشته باشد لابد محتاج بعضی دیگر بنا بر کثرت

امور از طعام و شراب بنویس و در اموشش و مرکوب خود اید و آری تجارت حاکم بار عایا بر
 و بجای که مال و دیگران بنا جائز بگردانان را بر خریدن مال خود بنرخ خاطر خواه مجبور سازد
 یا تا فروخت شدن مال خود مال تجار را فروختن ند و ممنوع است و همچنین اگر معلوم کند
 که مردم در اثمان اشیاء نزد بیع و شرا و باوی مراعات می کنند و کمتر از نرخ بازار می نمایند
 تا حاکم دوست ایشان گردد و درین صورت امیر متوجع و قاضی متدین و مفتی متشرع را اجتناب
 از تولی خرید و فروخت بنفس نفیس خود اولى است بلکه درین حال استعانت یکس که کند
 این گمان بدی نباشد چه این محابات با حاکم یا بنا بر ربهت از جوهرت یا بسبب غیبت
 در عدل و دوا و دل حرام است و ثانی رشوت یا جعل بر وجه و غالب فعل بسیاری از
 سلاطین بار عایا از دوا و این اجتناب اموال مردم با انواع حیل است و عمل بخطر قاضی
 صحیح است و خطی که تفسیر و تبدیل و اشتباه را دران راه نباشد معمول است و هر شئی بدون
 فرق میان حدود و جزآن و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کتابت بسوی قطار میفرمود
 و بران اذنت و ما و حضرت انفس مرتب می شد تا با آنچه دون این امورست چه رسد و
 هر که عمل خطی مطلقا را و اندازد و بدتش جز تجویز اشتباه و زیادت و نقصان متکسب نیست
 عمل نزاع از ان خارج است و اذله صحت عمل بخطوط و کتابت بسیار اند و اگر دلیلی نمى بود
 مگر همین امر قرآنی بکتابت کافی می شد و چون کتابت معمول بها نباشد در امر کتابت
 خود هیچ فائده تصور نیست علامه شوکانی را درین سئله رساله استقاست که در ان شخص
 اذله این سئله کرده و اطلاع ارباب الکمال علی مافی رساله اجمال فی الملل من اللغالب

ناش نناده و الله اعلم

پای در بیان شهادت

مسلم از زید بن خالد جهمی مرفوعا روایت کرده که آیا خبر ندیم شمارا به بهترین گواهان آنکه
 گواهی می آر و پیش از آنکه از وی پرسند و عمران بن حصین گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله

و آنکه در نزد بهترین شما قرن سن است باز که یک منصل ایشانند پستتر آنکه نزد کمالند
 باینان باز قومی باشد که گواهی دهد بی طلب و خیانت و زرد و امانت نکلند و نذر نمایند و
 وفایان از دو ظاهر شود در ایشان فریبی متفق علیه و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهماست
 که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جائز نیست شما و ت خائن و نه خائنه و نه
 صاحب کینه بر برادرش و نه گواهی قلع بر آب و نه ان از برای اهل بیت رواه احمد
 و ابن داود و در روایت ابی هریره باین لفظ است نزد ابن ماجه و ابو داود که شنیدیم
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می فرمود جائز نیست شما و ت بدوی بر صاحب قریه
 و عمر بن خطاب خطبه خواند و گفت مردم گرفتاری شدند در عهد رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم بر دمی و اکنون وحی منقطع شد و ما سوا خدا و شما بر اعمالی کنیم که بر ما ظاهر گردد رواه
 البخاری و ابوبکر گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شهادت زور را در اکبر کبیر شتر شده
 و این متفق علیه است و مروی را فرمود که آفتاب می بینم گفت آری فرمود بر آنچه آفتاب
 گواهی دهد یا بگذارد و این را ابن عدی از حدیث ابن عباس بسند ضعیف آورد و حاکم در
 تصحیحش خطا کرده و مجرد قرابت مانع شهادت قریب از برای قریب نیست خواه این
 قریب نزدیک باشد یا دور آنچه مانع است تهمت است پس اگر قریب ازان اقرب است
 که حقیقت جانش را گرفته و دینش را در آید او را عصبیت نیست و نه خیال مانع است پس
 شهادت وی مقبول باشد و اگر قضیه بالعکس است گواهیش جائز و پذیرا باشد چه بود
 یا پس چه اصل در منع از قبول شهادت تهمت است پس پس یکدیگر لا تقبل شهادة ذی
 الظنة و الحسنة مراد بظنه تهمت است و بجهة عداوت و دلیلی که دال باشد بر منع شهادت
 قریب از برای قریب و اگر نگفته و مجرد توبه و عزل مانع است گوی آحاد در همین ملاست
 بمعصیت باشد و دعوی فرق میان بعضی مسائل در اعتبار اعتبار نند و بعضی دیگر تنگ است
 و همچنین رو شهادت شطرنج بازی مستندست زیرا که در زمین نبوده و شطرنج نیز در زمین

حدیثی از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بصحت نرسیده و احادیثی که دلیلی درین باب
 روایت کرده همه باطل و دو استیسه است و صحابه را در باره شطرنج اکالیم و اختلاف است
 بنام آنکه در ایام ایشان ظاهر گشته و شک نیست که از جنس ابوسیت که از طاعت خدا
 بر کران است و لایسا مستکثرش متساوی در نماز و روزه آن از اوقات صلوات می گردد
 و بسیار است که میان اهل امواء و مخاصمه بر پایی شود و بعد اوت و هیچ صدوری گزیده
 و این معلوم و مشاهد است و علی کل حال نه از اعمال خیر است و نه از اشغال اهل صلاح
 و اما آنکه حرام است ممنوع باشد تا آنکه دلیلی دال بر آن قائم گردد و لیهو علی العموم حرام
 نیست زیرا که بر هر آنچه انسان بدان تلبی می کند صادق است کائنا ما کان و در تخریم
 بسیاری از مباحات لازم گردد آری و سیکه مقصود از شطرنج مقامه باشد حرام
 خواهد بود بنا بر قمار نه بنام لیهو و همچنین شعر و شاعری مانع قبول شهادت نباشد چه شعر
 بزرگ کلام است حسن او همچو کلام حسن و قبیح او همچو کلام قبیح باشد و در حدیث آمده که
 بعضی شعر حکمت است و شک نیست که بعضی شعر مستکبر مکارم اخلاق باشد و طبع را
 بدان افعال تام دست بهم می دهد و حفظه همچو اشعار قائل بسوی مکارم اخلاق و محاکم
 حکم باشد مثل اشعار قنن من محکم و شجاعت و عفت و زوم و نیا و حمد آخرت و بیان
 فصاحت و لیسند بالفاظ و جند و نحو آن از غزله خیر و محتوی بر زوم اضداد این امور و همچنین
 ابیاتی که مستکبر حکم و مصباح دین و دنیا و محرک بذکر آل و نعمت رسالت پناهی باشد
 با ضرب اشغال که طبع بسعرت تام متقاضی می گردد و با تصویر صورت که اسراع و آذنان
 شیفته است چنانکه در تحقیق و تخیل و تخیل کس که آنرا نهایت مرام خود ساخته و تخیل و تخیل
 بر تخیل عاجله و ارشاد بسوی حفظ مروت و حفظ دین بسیاری از نظم و مدیه باشد که است
 و اما از آن بر چنین شال و منوال قائم مقام که اریس از غیر اشعار می گردد و شک
 نیست که حفظ این نوع افیض مظهر است فطن است آری شاعری که مشتعل بر ادراج محرمات

آنچه حمزه و زناد و لواط و مانند آنست بلیه عظیمه و دایره ای است زیرا که لابد جاذب طبع بلوی
 مجبور باشد اگر چه بعد از دهور بود بنا بر خاصیت که در جوهر شعر و جید نظم نهاد و اندوختن است
 مراد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحیث که آن یمنی سجده آنکه که قبیله الح
 و قبیله آن شعر نیست که در آن قدس محضات و محسنین و تمزین اعراض مسلمین باشد
 و بدتر ازین آنست که در آن استنانت بامردین و ترغیب و در غرض از شرع حسین بود
 چنانکه در بسیاری از شعرای زناده اتفاق می افتد و بدتر ازین همه اشعار بیان چکن
 و امثال او از شعرای بی دین است و اما اشعاری که مشتعل بر ذکر جمال و تقداد محاسن
 و قدرات فائده و تنگویی بلوی و فراق است پس ترک اشتغال بدان اولی است اگر چه
 خالی از ترقیق طبع و تقویم ذهن و تصفیه فم و متحدید و رک و تکلیف فواید نیست و حسن
 نظم آنست که در نصرت سنت و رد بدعت باشد چنانکه مولانا ذوالآلآبادی رحه شال
 او در دواوین خویش بدان اشتغال کرده و آبروی تازه بشعراى اسلام و ناظران کلام
 بخشیده اند آدمیم بر آنکه ابن عباس گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکم کرده است
 بهین و یک شاهد و این نزد مسلم و ابو داود و نسائی است و گفته که سندش جدید است
 مثل آن ابو داود و ترمذی از حدیث ابی هریره بر آورده و ابن جابر همیشه گفته
 و هو الحق پس حکم بیک شاهد عدل و بهین واجب باشد بهیت

قاضی شهر عاشقان باید که بیک شاهد اقتضای کند

و ثبوت این حکم در سنت صحیح بر وجهی است که انکارش جز از کسی که سنت نمی شناسد
 نمی آید و جمله روایات او از صحابه زیاد و بر بست کس اند و بالعین را ازین احباب است
 جوابهاست که همه خارج از دائره انصاف است و اشف متمسک به ایشان آنست که
 او نقالی امر باشد و در وجهی کرده و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شاهد اعوان عینه
 فرموده و لکن غیر مخفی است که درین متمسک آنچه منصف و حصار باشد نیست غایت آنکه منصف

دال بر عدم قبول شاهد واحد باینست و این مقدم را باید وجوب منطوق که قضایا یک شاهد و یکین
 باشد حکم بود با آنکه این مفهوم مفهوم لقب است و بخاری اصول و علمای فقهان بدان تمسک
 نمی کنند چنانکه معروف است و اما شهادت اهل ذمه پس مختص بضرست زیرا که منظمه اعدوان
 حال و نقد عدول مسلمین است و حدیث لا تقبل شهادة ملة علی ملة غیر مقتضی از برای
 احتیاج باشد و اگر صحیح گردد مختص شود باینکه انتم ضامنهم فی الارض و الا تخلف
 شود و نزدیست پس ظاهر آنست که نجاتیست مأمور پرست و لایسا نزد فسادان و در
 اکثر مردم بر شهادت زور و بیاد است که بعضی متسالمین در شهادت تخرج از بین فاجره
 می کنند و بعضی بکسرین امر میروند و آنچه دال باشد بر منع از تحلیف شود و در اول
 استدلال بقوله تعالی فی قسحان بالله یرفع نزاع خلاف است و اعظم خیر است که بران
 استمانت برفق میان صدق و کذب شهادت نمایند و تفریق شهود است و لایسا
 چون حاکم از بعضی احوال که تواطو بران جائز نیست پیرسد شوکانی گفت و لقد انتفعت
 بتفریق الشهود و تنويع سؤالهم و قل ما نصم شهادة بعد ذلك و حاکم را تساهل
 جائز نباشد بلکه بروی امکان بحث از هر آنچه صیاد کشف حقیقت باشد واجب است و تفریق
 شود و از همین روای است و خبر و وزن اقوی از خبر یک زن است و چنانکه عدو فیضیه
 قوت خبر افزون گردد و در اقتصاد بر عیال و احواله در آنچه مردان را بران اطلاع باشد
 بی دلیل است و در کتاب و سنت آنچه دال باشد بر جواز شهادت بر شهادت که در اصطلاح
 فضا و شهادت ازها و گویند نیامده مگر بعضی متأخرین بر جوازش استدلال بجواز روایت
 احادیث و غیره از روای آنها کرده اند و از آنحضرت صلوات بران اذن واقع شده چنانکه
 و حدیث فراب مبلغ او عیاله من سامع و رب حامل فقه الی من هو افقه منه
 است و اهل اسلام و جمیع اصحاب بران اجماع کرده اند و حکم شهادت در روایت یکیت است
 و هر که زعم فرق کند بروی دلیل باشد مقتضای این استدلال صحت اعداد و اموال

وحدود و قصاص و عدم اشتراط شهادت دو کس بر شهادت یک کس است پس هر که
 شهادت را در حکم روایت داشته وی را از التزام این معنی محصی نیست و هست که این
 هر دو مختلف گردانیده وی قبول ارجاع ندرد مال می کند و نه در غیر آن و اگر این التزام
 نکند دلیل و ال بر جواز ارجاع اولاد بر فرق میان اموال و جزایان ثانیاً بیار و میتوان
 گفت که شهادت بر شهادت داخل زیر عموم اولاد و اهل بر شریعت مطلق شهادت است
 زیرا که این شهادت است بر آنکه فلاخی نزد او بکند او کند اگر او سه داده و درین دور
 شهادت بر آنکه دوسه نزدش اقرار بکند یا تکلم بکند اگر در فرق نیست پس چنانکه شاهد را
 شهادت باین امر که فلاخی نزد او اقرار بکند او کند اگر در جائز است همچنان او را شهادت
 باین معنی که فلاخی نزد او شهادت بکند او کند داده جائز باشد و مقتضای این کفایت احد
 در ارجاع است و لایق حال حاکم ثبت آنست که احاطه احکام اقرار بر اعراف و
 قرائن احوال کند بدین فرق میان تبریف و تنکیر زیرا که این ساجز افراد سه از
 اهل علم نمی شناسند و شک نیست که تاسیس مقدم بر تاکید است آری اگر مقرر
 الامی بعلم لعنت باشد حل کلاش بر قوایم لعنت بایک دور نه حلیش بر عرف و لعنت
 اهل بلد کافی است و باجماع اعتبار بر تعریف و تنکیر محمول بر فاهم اسرار لعنت عربی است
 که معانی تراکیب الفاظ می داند بخلاف عامه که شبهه با عاجلند

باب در بیان دعاوی و مینات

و حدیث متفق علیه از ابن عباس آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر از شما
 مردم بجز دعوی خود مردم دعوی دمار رجال و اموال ایشان بکنند و لکن بر مدعی علیه
 سوگندست و نزد بیقیق با شما صحیح باین لفظ است که مینه بر مدعی است و مینه بر یک یا انکا
 کرد و آنگو هر چه گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر قومی مینه عرض کرد آنان شتابی کردند

در سوگ خوردن پس امر کرد که میان ایشان قرعه اندازند تا که هر یک از اینانی سوگند
 خورد یعنی هر که قرعه برناش برآید شش ماه عاریت بستاند و الا الفخاری و وجبه
 قرعه آنست که چون هر دو خصم مساوی اند پس ترجیح احدی علی الاخر بدون مرجع جابری باشد
 و آن مرجع قرعه است و این نوعی از تسویه امور بهایمان خصوص است و فقهار ابرقسمت
 شش متنازع فیهم بیان دو کس و میکه در دست یکدیگر از آنان یا در دست غیر آنان باشد
 کلام طویل است ولیکن آنچه در ذریع است همان قرعه است بنابر این حدیث صحیح و در حدیث
 ابو موسی آمده که دو کس خصومت کردند در دایه و هیچ یک را بنینه نبود آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم میان هر دو حکم بنصف نصف کرد از حجه احمدی ابوداود و الدنای
 و هذا لفظه و قال اسناده جلیل ولیکن درین حدیث تقیید بودن شش در دست
 هر دو نیست و آنکه در حدیث جابر آمده که دو کس و محوسه دایه کردند و آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم حکم از برای کسی که در دست او بود پس سندش ضعیف است ولیکن استدلال
 بحدیث کندنی ممکن است چه وی گفت که اهل الارضی و فی یدای و آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم آنحضرت فرمود انک بینة وی گفت لا فرمود انک بینة و این دل است
 بر وجوب حکم از برای صاحب ید و خصم او بنینه باشد اگر اقامتش کرد حکم بحد و اقامت واجب
 گردید و بنینه نوی ید را حکم نیست و این دلیل است بر ترجیح بنینه خارج و آنکه طبرانی از حدیث ابی هریر
 آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میان دو خصم که هر یک بنینه آورده و حکم فرمود برای کسی که سهم
 بنایش برآمده و این حدیث نزد ابوداود و از برای ابن مسیب است پس قوی برعارضه حدیث
 قسمت نیست و جمیع میان ابن رویایات ممکن است محل بعضی بر بودن شش ماه عاریت است و بعضی
 بعضی بر بودن شش در دست هر دو یا در دست غیر این هر دو که مقرر است از برای این هر دو کس از تکلف
 نیست و مقام از موطن اشغال است و آنچه نزو اقسام است باشد جمیع تقادیر چه در صورتیکه
 آن شش ماه عاریت باشد پس بنینه که اقامتش کرده ادلی است اگر چه در اصل بران نباشد

چنانکه حدیث علی المدح البینه و علی المنکر الیمین ولالت دار و بران مکن بیان
 نبودن بینہ بر آن و میان عدم اعتداد بدان ملازم نیست زیرا کہ با یک حجت بینہ
 بود حجت دیگر را کہ ثبوت یدست منضم کرد و باین رہگذر در غایت قوت گردید و بینہ
 غیر فی بد اگر چه حجت واحد است و لکن چون مقتضی پذیرا اختیار شود و عدم استناد
 ایشان بسوی مجر ثبوت یدست در قوت دو حجت باشد کہ یدست دیگر است و اگر آن
 شیء مدعا در دست بگمان یا در دست غیر ہماست و آن غیر مقرر برای این ہر دست
 یا ہیچ یکی را از آن ہر دو بران دست نیست پس ظاہر است ابو امامہ حارثی گفتہ
 آنحضرت فرمود ہر کہ قطع کند حق مرد مسلمان بسو کند خود واجب گرداند و تعالیٰ از ہر
 او آتش دوزخ را و حرام کند بروی جنت را مردی گفت اگر چہ شیء یسیر باشد ی رسول خدا
 فرمود و اگر چہ شاخی از اراک باشد رواہ مسلم و حدیث دلیل است بر شدت و عید
 حلف از برای اخذ حق غیر و لکن این ایجاب ناکر و تحریم جنت متعید باشد بعدم توبہ و
 بعدم تخلص از حق کہ باطل آنرا گرفتہ چہ مردیمین در اینجا اگر چہ مطلق وارد شدہ ہمین فاجز
 است بقرینہ حدیث اشعث و لفظ وی این است کہ آنحضرت گفتہ ہر کہ حلف کرد بر
 و قطع کرد بدان مرد مسلمان و وی در آن ہمین جہت پیش آید خدا را و خدا بروی خشناک باشد
 متعق علیہ و فرمود ہر کہ حلف کرد بر منبر من کہ این ستیہمین آئمہ وی گرفت جانی شست
 خود از نار و این را احمد و ابوداؤد و نسائی از حدیث جابر مرفوعا روایت کردہ اند و اگر چہ
 صحیحش گفتہ و حدیث دلیل است بر عظمت انجم حالف بر منبر نبوی بکذب و علما را در تخلیط
 حلف ہکان و زمان اختلاف است و در حدیث دلالت بر ہیچ یکی از این دو قول نیست
 و ابوہریرہ گفتہ فرمود آنحضرت کہ کسی اندک کلام کند خدا تعالیٰ با ایشان روز قیامت نہ نظر نماید بسو
 ایشان و پاک نکند و ایشانرا خدا اب الیم باشد یکی مردیکہ بر فضل آب و صحر است و آن آب را
 از ابن اسبیل منع میکند دیگر مردیکہ فروخت کالا را بدست دیگری بعد از عصر و سو کند خورد

که وی این سلع را بکند اگر گرفته است و خریدار قصد بیعتش کرد و حال آنکه آن کالا بر غیر
این قیمت است و مردیکه بیعت کرد با ما و این بیعت نکرد و اگر از برای دنیا اگر امام او را
از آن دنیا چیزی بخشید و فایده بیعت کرد و اگر بخشید و فایده و این متفق علیه است و
در متقی گفته روال الجماعة الا الترمذی و جابر گفته دو کس اختصام کردند و راقه
و هر یک یک نیت عندی گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حکم از برای کسی
فرمود که ناقه بدست اوست و حدیث دلیل است بر آنکه بدین مزج شهادت موافقه
خود است و سخن برین حدیث گذشته و تخریج او شافعی و بیقی و در رقتنی است و نشانی
ضعیف است و آن عمر گفته رد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بین را بطالب
حق و سندش نزد و در رقتنی ضعیف است و لکن از طریق دیگر هم آمده و در آن این است
که مطلوب اولی بین است اگر نکل کند طالب حلف نماید و مؤید اوست آنچه از
جامعی از صحابه و انکار واقع شده و این همه صاحب تخصیص قول با فاده حضرت
همچو حدیث شاهد الک او عینه و نحو آن اگر چه نزد تحقیق مفید حضرت و الزام
بین بر معنی بعد از اقامت بینة کامله محتاج دلیل است و لایسا این بین بر معنی واجب
میست بلکه واجب بر خصم اوست که معنی علیه منکر است و از وجوبش بر منکر باشد و اگر
و وجوبش بر دوسه باشد و شاید لازم نمی آید زیرا که بین مذکور بایک گواه قائم مقام
گواه دیگر است بنا بر آنکه شاید واحد مناط تنها حکم نیست و آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم شاهد الک او عینه فرموده و شاید که و عینه گفته همچنین قول عینه بعد از
بین محتاج دلیل است زیرا که بر هر که بین واجب بود بین کرد و بین مناط شرعی است
پس قبول مناط دیگر که عینه باشد منقعه بسوی برهان است و حاکمی که ثابت و عارف مالک
حکم و مدارک دلیل است و الا لائق است که از معنی نزد طلب او برای بین بگوید که ترا
عینه هست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حضرت را گفته اگر گوید بهت امر با و در نش

کند: احاجتش بسوی خلیفه تمام شد از ایشان مینه ننماید و اگر کسیست خصم او را سوگند دهد
 بود از آن اگر گوید که منیت دارم هرگز پندیرا نفرماید بلکه آنچه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بخبر
 گفت لیس لك الا ذلک همان گوید و آفتاب با آنچه از صحابه و دشمن این موطن واقع شد
 غیر مفید است زیرا که مقام از مسایح اجتهاد است و در اجتهاد احدی بر احدی حجت
 نیست آری اگر شکاف شود که مبین خصم فاجره است و این انکشاف معلوم بود و منطوق
 مصیر بسوی آن واجب گردید زیرا که احمد و نسائی و حاکم از حدیث ابن عباس آورده اند
 که دوم در اختصاص کردن بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در چیزیست بر عریض
 فرمود بینه اقامت کن وی اقامتش نکرد دیگری را فرمود حلف کن و سوغند خود را
 که جواد خداست و دیگر نیست که این شش نزد من نیست جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت
 وی کاذب است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حالت را فرمود بلی قد فعلت و لکن
 الله قد غفر لك باخلاص قولك لا اله الا هو بعد او را مایبای حق خصم و
 کرد و این حدیث را کدام علت نیست اگر چه بعضی اهل حدیث مذکور کرده اند بلکه آنست که
 و این را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم الزام خصم بایفاست حق بعد از حلف بخبر جبرئیل
 علیه السلام کرد و این خبر مفید علم یقینی است پس چون حاکم را آنچه مفید علم بکذب است
 باشد حاصل گردد و بران عمل کند و اگر حاصل همین ظن بکذب است فقط چنانکه شهادت
 و وشا هر مفید است پس عمل بدان جائز نباشد زیرا که تزجیع منطوق بر منطوق و
 بر منطوق بدون دلیل است و مفید علم بکذب است چند چیز است از آنجمله یکی علم حاکم بنبوت
 چیزیست که مخالف بر نفس آن حلف کرده باشد یا باقرار حاکم که وی سوغند دروغ
 ثور و دست یا بشهادت که ضرورت مفید علم باشد یا استلزام آنچه تواند و آنچه مقارب
 است عاقله رضی الله عنهما گفته در آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روزی بر من
 شادمان می درخشید اسباب رجاء و فرمودندیدی که مجزیه بچی نظر بسوی دیدن حاکم شد کرد

فرمودند که اینها من بعض متفق علیه و حدیث دلیل است بر اقتضای آن در شجره
نسب و همین است موجب مالک و شافعی و جاهل علم و وجود دلالت تقریری نبویست
و تقریری که از اقسام سنت است و خفیه بآن رفته اند که عمل بر قیاد نیست و دعوی نسخ
مجرد و دعوی بلا برهان است و نیست معارضه میان این حدیث و حدیث قرعه زیرا که هر
واحد از بیخاستن بر طریقه شرعیست هر کدام که واقع شود اسحاق بدان حاصل است اگر
هر دو معادست بهم و دهنده پس خود هیچ اشکال نزد اتفاق نیست نزد اختلاف اعتبار اول است

کتاب الحقیق

در حدیث متفق علیه از ابو هریره آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ارشاد کرد هر مرد
مسلمان که مرد مسلمان را آزاد کرد و بر باند او نقالی در برابر هر عضوی از وی عضو است از
معتق از ناز و لفظ نزدی از ابی امامه که آنرا هیچ گفته این است که هر که آزاد کرد و دوزن
مسلمان را باشند این هر دو فکاک او از ناز و نزد او دوست از حدیث کعب بن جریج
بسنن صحیح هر زن مسلمان که آزاد کرد و زن مسلمان را باشد فکاک او از ناز و او بزرگفته
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را پرسیدم کدام عمل افضل است فرمود ایمان بخدا و جاهد در
ساده او گفتم کدام را قایل افضل است گفت آنکه نفس گران دارد و نزد کسان خود نفس است
متفق علیه و در حدیث ابن عمر است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر که آزاد کرد
حصه خود را که در بنده بود و او را مال است که بهای عبد میرسد قیمت کرده شود بنده قیمت
عدل و داده شود بشر که حصص خود و عبد بروی آزاد کرد و در زن آزاد شد از بنده آنچه آزاد
شد یعنی در بنده حصص عبد یا متفق علیه و همین از ابی هریره آورده اند که در قیمت کردن
بنده بروی و طلب سعایت نمود و آید بدو آن شقت عبد و گفته اند که سعایت مدیج است و
خبر و کمال است که مراد آن باشد که آزاد شد از بنده آنچه آزاد شد بسرایت نیست غم مبتق

با وجود عسار ابوهریره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا دشمنانی و دشمنان فرزند
 پدر را اگر آنگاه که او را ملوک یا بدلیس آزاد کند رواه مسلم و ترمذ بن جندب روایت کرده که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم فرموده هر که مالک ذی رحم محرم شد آن آزاد است و این نزد احمد و
 اهل سنن است و لکن جمیع از حفاظ ترجیح و قفش کرده اند و جمیع اخبار وارده در عتق ذی ربح
 خالی از مقال نیست و لکن مجموعش انتقاض از برای استدلال می تواند شد و در لفظی فیهما
 فیعتقه نزد مسلم آمده و اعتاق و بیخیا اگر چه ظاهر در انشاء بعد از شراست و لکن مستلزم
 آن نیست که شرا بنفسه سبب نباشد و عمران بن حصین گفته مردی شش ملوک خود را نزد
 مردن خود آزاد ساخت و او را مالی غیر از این مالیک نبود آنحضرت صلعم ایشان را طلبیده سه
 جزو کرد و قرعه انداخت و دو را آزاد کرد و چهار را در رقی گذاشت و آن مرد را که همه آزاد
 کرده بود سخن گفت و این نزد مسلم است و این حدیث دلیل است بر آنکه حکم تبرع در
 مرض حکم وصیت است نافذ می شود و از ثلث جهت تعلق و رثه مال و حدیث حجت است بر
 ابو حنیفه و من و افقه که قاتل از عتق جمیع سقیفه مولای آنحضرت از نفس خود حکایت کرد
 که من ملوک ام سلمه بودم وی گفت آزاد است می گفتم باین شرط که خدمت رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم بکنی تا زنده مانی رواه اسحاق و ابوداود و النسائی و الحاکم و درین
 حدیث دلیل است بر صحت اشتراط خدمت بر عبد متفق و صحت تعلیق عتق بر طر و وجه
 دلالت آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را علم بدان حاصل شده و آن را تقرر
 داشته و عائشه رضی الله عنها گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود و لا از برای متفق
 متفق علیه فی حدیث طویل و ابن عمر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
 و لا کما است یجوز النسب و فروخته شود و نه همه کرده آید صحیح ابن حبان و الحاکم و اصله
 فی الصحیحین بن عبد الله

جابر گوید مروی از انصار غلامی را از پس پشت آزاد کرد و جزوی اورا مالی نبود این جبر را
 آنحضرت رسید فرمود کمی خود اورا از بن نعیم بن عبد الله اورا پشت صد درم خرید کرد
 متفق علیه و در لفظی از بخاری چنین است که پس محتاج شد آن مرد و در راه سبیت از
 نسائی آمده بود بران مرد دین پس بفرخت آنرا سیمان هشت صد درم و آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم این دراهم بوی داد و گفت دین خود را ادا کن حدیث دلیل بر شریعت
 تدبیر مطلقا در بیع مبر با حاجت و خبر دال بر بیع از بیع اگر صحبت برسد جمع ممکن است و لیکن
 صحیح نشده و قائل تجاوز وقت در موقف منع است و بر مدعی عدم جواز بیان مانع از است
 اگر گوید بیع عتیق است گوئیم ناجز است و اما مانع بودن شریعت و بشرط غیر واقع پس منع است
 و در حدیث عمر بن شعیب عن ابی سعید جده از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده که کتاب
 عبد است ما و امیکه بروی از رکعتش در همه باقی است اخراج ابی داود با سند
 حسن واصله عند احمد و التلثه و ام سلمه گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمایند چون یکی را از شما سے در ان مکان باشد و نزد ان کتاب مال بود که بدل کتابت و ا
 می تواند کرد پس باید که از وی در پرده شود و رواه احمد و الاربعه و صحیح الترمذی
 حدیث دلیل است بر دو مسئله یکی آنکه رکعت را چون مال بقدر کتابت باشد وی
 در حکم احرام است سیده را از ان ملوک در پرده می باید بود و گو تمام مال بنویز تسلیم کرد و دوم
 آنکه ملوک را نظر بر مالک رواست ما دم که او را مکاتب نگرد است و مال کتابت را می باید بکشد
 بناس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دیت داده می شود و مکاتب بقدر آن مالی
 دیت هر بقدر رقی دیت عبد رواه احمد و ابی داود و النسائی یعنی اگر مکاتبی که
 نصف مال کتابت داده است گفته شود قاتلش نیزه و قیش بحساب حرونی بحساب بنو
 بولای او بدر و عمر بن حارث که برادر جریه ام المومنین است گفته گذشت آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم فرمود موت خود در تری و نه دینار سے و نه بنده و نه داه مگر بنده بیضا که دل

نام داشت و سلاح و زینت که آنرا صدقه ساخته بود و راه البخاری و این حدیث
 دلیل است بر تنزه جناب مقدس او از ادناس و اعراض و نیاز و غلبه و غالب و انتقال
 باین پنج سرا و در حدیث ابن عباس است نزد احمد و ابن ابی حاتم و حاکم و یحیی بن یحیی
 مرفوعاً هرگز که بناسید از سید خودی آزادست بعد از مرگ و سوائی دلیل است بر
 حریت ام ولد بعد از مرگ سید و برین است دال حدیث مقدم که نه بنده گذاشت نه داه
 و این سلسله طویل الذیل است ابن کثیر صنفی مستقل در آن جمع کرده و جمله اقوال در آن هشت
 قول است بشک نیست که حکم بعقیق ام ولد مستلزم عدم جواز بیع اوست پس اگر این را جایش
 که قاضی بخریت امه بولادت از سید است بصحمت رسد دلیل باشد بر عدم جواز بیع او
 و لکن جامعنی از حفاظ ترجیح و قفس بر عمر رضی الله عنه کرده اند و احوط نزد ما اجتناب از
 بیع اوست زیرا که اقل احوالش آنست که از او شربت باشد و مؤمنین و قنات از شربت است
 چنانکه صادق مصدوق بدان اخبار فرموده و در حدیث سهل بن حفص آمده که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که احانت کند مجاهد را در راه خدا یا غار من یعنی قرضدار را
 و حسرت وی یا مسکاتب را در رقیه او سایه و بارش و تالی رویه که جز سایه اش سایه
 دیگر نباشد اخراج احمد و صحیح الحاکم تا اینجا اول احکام از کتاب بلوغ المراهقین
 مضامین و بل الفهم حاشیه شفا را الاوام انصرام یافت اکنون ابواب کتاب جامع از
 بلوغ المراهقین بسلام می آید و بالله التوفیق وهو المستعان

کتاب الجامع

درین کتاب ابواب ادب و بر و صله و زهد و ورع و ترهیب از مساو و اخلاق
 و ترغیب در کارم عادات و ذکر و دعا و کورست تا خاتم جمیع امور برهنه باشد

باب در بیان ادب

سلم از ابو هريره روايت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود مسلمان را بر مسلمان
 شش حق است چون ملاقاتش کنی بروی سلام کن و چون ترا بخواند یعنی از بر خاست
 طعام اجماعتش کن و چون نصیحت خواهد اندر زن و چون عطسه زند و اکھله گوید بواجبش ده
 یعنی بیحک الله بگو و چون بیمار گردد عیادتش نما و چون بمیرد همراه جنازه اش برو و در
 حدیث ابی هريره است مرفوعاً نظر کنید یک سیکه اسفل از شماست در تبسم و زینب یک سیکه
 بالاتر از شماست که این نظر اجدر بانست که از در او و حقار لغت خلا بر خود کنید متفق
 علیه و اللفظ سلم و قواس بن سمان گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را از برداشتم یعنی
 نیکی و بدی پرسیدم فرمود پرخوش خویشیت و اشم آنست که در سینه تو بافد و ناخوشی در آرم
 اطلاع مردم بر آن اخراج سلم و اشم را مسلم است از حدیث ابن مسعود مرفوعاً چون شما سه کس
 باشند و کس با یکدیگر بد و آن سوم سرگشته نکلند تا آنکه مردم بیامیزند زیرا که این تئاج
 اند و بگین می سازد آن و دیگر را و این عمر گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود مرد مردی گرا
 از مجلس او برخیزانید خودش در آنجا نشیند و لکن نعمت و وسعت کنید متفق علیه و فرمود
 چون نیکی از شما طعام خورد دست خود پاک نسا و تا آنکه بلیسد یا بلیساند و دیگر را و این نیز
 متفق علیه است از حدیث ابن عباس و ابو هريره گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
 سلام کند صغیر یکبیر و قلیل یکبیر و در روايتی از سلم و سوار برایش و در حدیث علی است مرفوعاً
 کافی است از جماعت چون بگذرد آنکه سلام کند یک از آنان و مجزی است از جماعت آنکه
 جواب سلام گوید یک از آنان و مجزی است از جماعت آنکه جواب سلام گوید یک از آنان
 رواه احمد و الیه متقی و فرمود ابتدا نکلید بیود و نصاری را بسلام و چون ملاقی شوید
 ایشان را در راه مضطر گردانید بسوی اخیق مکان و این نزد مسلم است از حدیث علی در آن
 سنت از عمر در از نسکی گفته تا آنکه امر و تفضیه بالعکس شده و از تبعات ترک این سنت است
 که زمام حکومت بلاد اسلام درین زمان بستم اهل کتاب است و فرمود چون عطسه زند

سیکے از شام الحمد لله بگوید و برادرش اورا بر ساجد الله گوید و وی در جوابش بچند یکم الله
و یصلی بالکم فرماید اخرجه البخاری عن علی و تم از علی است نزد سلم فرمود عا نیاشا
سیکے از شام استاده و چون نعل پوشید ابتدا پایی راست کند و چون بکشد ابتدا پایی
چپ نماید و باید که سینه اول در نعل و آخر در نزع باشد و این متفق علیه است از حدیث
علی و تم وی ر ضی الله عنه گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و یک از
شما و یک نعل یا هر دو پوشید یا هر دو را خلع کن متفق علیه و در حدیث ابن عمر است
هنی مینه خدا بسوی کسی که نمی کشد جامه خود را بناز و کمر و چون بخورد یک از شما و بنوشد
بدست راست بخورد و بنوشد زیرا که شیطان بدست چپ می خورد و می نوشد اول
متفق علیه است و ثانی نزد سلم و عمرو بن شیب عن ابيه عن جده آورده که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود بخورد و بیاشام و بیوش و غیر سرف و مخلیه اخرجه احمد و ابی داود
و علقه البخاری

باب در بیان بر و صل

ابوهریره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که دست دارد و که فراموشی کرده شود
در رزق وی و تاخیر کرده شود و از ترس اهل ربه باید که صلاه رحم کند اخرجه البخاری
و فرمودنی در آن بخت قاطع رحم متفق علیه من احديث جبير بن مطعم و فرمود
حرام کرده است خدا بر شما عقوق اموات و زنده در گوگردن دختران و منع و بات یعنی
بخش و گواهی کردن و مکروه داشته است قال و قيل و کثرت سؤال و اضاعت مال و
این متفق علیه است از حدیث مغیره بن شعبه و کراست و لسان شاعر مطلق می شود بر تحريم
پس این خبر را اعلام باشد و عمرو بن العاص از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که خدا
خدا در رضای والدین است و خطا یعنی نافرمانی خدا در خطا مادر و پدر است اخرجه الترمذی
و صححه ابن حبان و المعجم و انس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و گنا کسی که

جان من بدست اوست ایسان کنی اگر و بنده تا آنکه دوست دارم و از برای همسایه یا برادر
 خود بکنم دوست می دارم و از برای جان خود و این متفق علیه است و در حدیث ابن مسعود
 آمده که پیغمبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که ام گناه عظمی است فرمود آنکه متفرقه کنی برای خدا آنکه
 و سعی ترا فریده گفت باز که ام گناه بر زگرست فرمود آنکه فرزندان را بکنی
 از ترس آنکه با تو بخورد و گفت هم باز که ام گناه فرمود آنکه زنا کنی با زن همسایه یا خواهر
 الشیخان متفقاً و هم در حدیث متفق علیه است از ابن عمر و ابن
 العاص معروفه که از کبابی است و شناسنامه او را در وید وید وید گفته شد رجل
 والدین را سب می کند فرمود آری و شناسنامه می دهد پدری را پس و سعی پدر را و شناسنامه
 می دهد و سب می کند مادر را پس وی سب مادر را پس می نماید پیست
 و سن خویش بر شناسنامه می آید و سب کین بر قلب هر کس که دوی با و در
 و در حدیث متفق علیه از ابی ایوب انصاری است مرفوعاً حلال نیست مسلمان را که ترک
 و در برادر خود را زبانه در بر شیب ملاقی می شود هر دو و اعراض می کند این و آن یعنی از
 یکدیگر و هر هر دو کسی است که ابتدا اسلام کند و جا بر گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 هر معروف صدقه است اخراج البیضاری و لفظ ابی ذر این است حقیر را از معروف
 بیست شش اگر چه ملاقی شوی برادر خود را بر روی کشاده و فرمود چون پیر شوی بسیار کن آب
 از او باز پرس نما همسایگان را اخراج همه مسلم و در حدیث ابو هریره است مرفوعاً هر که
 دور کند از مسلمان که بستی را از گرب دور کند خدا از وی کربت را از کرب روز قیامت آزاد
 بکربت سختی است و هر که آسانی کند بر تنگدست آسانی سازد خدا بر وی و در دنیا و آخرت
 و هر که پیره پوشیده مسلمان را در دنیا سپرد خدا پیره او در دنیا و آخرت و خدا او در دنیا و آخرت
 ما دام که بنده در راه و برادر خود باشد اخراج مسلم و فرمود هر که دلالت کرد بر خیر او را مثل اجر
 قائل باشد اخراج مسلم این مسعود و ابن عمر مرفوعاً گفته هر که پناه خواهرش را بکند

او پناه و هید و هر که سوال کند شمارا بچند او را بپیش بر نهید و هر که کوفی کند با شما جزای
اینسانش بکنید و اگر نیابید دعایش دهید و خوجه الیه فی تحقیق را و امر و چوب بست

باب و بیان در هر و روع

نعمان بن بشیر گفته است که حضرت را شنیدم می فرمود حلال هر چه است و حرام هر چه بود و میان این
هر دو شبهات است که بسیاری از مردم آن را نمی دانند زیرا که از آن شبهات بر میز کرد
دی و بن و آبروی خود نکند و است و هر که در آن افتاد و حرام افتاد همچو پراشته که
گرد و پراکاه می چراند و یک است که در آن نیستند آگاه باشید که هر پادشاه را می است
و جای خدا محارم او بجانده است و در زن آدمی پاره گوشت است چون نیک شود همه تن
صلح گردد و چون تباه گردد و همه تن فاسد گردد و آگاه باشید که آن پاره گوشت دل است
متقی علیه و این حدیث اصل عظیم و قاعده کبیره است در دین و علامه شوکانی شیخ متقلش
نوشته و بقایت افاده پر خست و نعمان بن زور و این حدیث هر دو گوشت خود
بگوش مائل ساخته مقصود تاکید شنیدنش از آنحضرت صلوات است

عرف از زبان دوست شنیدم چه خوشش بود یا از زبان آنکه شقید از زبان دوست
و حدیث ابوهریره است نزد بخاری مرفوعا هلاک شد بنده دینار و در هم و جامه اگر داده
خوشنود گشت و اگر نداده شد خوشنود شد

گفت چشم تنگ دنیا دارا یا قناعت پر کند یا خاک گور
و ظاهر است که آخر دینار ناست و آخر هم هم و چون این هر دو با محبت جامع شد
هلاک نقد وقت آمد تنگ کسی است که در همه حال خوشنود است کما قبل

نه شادی و داسامانی نه غم آورد و نقصانی پیشین مهت ما هر چه آمد و بهمانی
ابن عمر گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دوش من و فرمود باش و در دنیا
گو یا تو بی خانمانی یا را بگذری چه هر که سکن و سکن و وطن ندارد و بار سیراه است و سئل

پنجیزی تھی بند و ابن عمری گفت چون شام کے منتظر باد و بامش و چون صبح کے مگر ان

شام بمباش ۵

برہستی اخود نہ اعتماد سے لیکن نے بہر کے قصد فساد سے کن

چند سے اگر زمانہ اینجا وارد خاکی شود انتظار باو سے کن

و گفت بگمراہ صحت خود برای تعم غلش و از حیات خویش برای موت خود اخرجہ الیخاری

برگ عیشے بگو خویش فرست کس نیار و ز پس تو پیش فرست

و ہم در حدیث ابن عمرست نزد ابو داود و ابن حبان صحیحش گفته کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ

وآلہ وسلم فرمود ہر کہ مانا شد بقومی و سے سعد و در ان قوم ست و این حدیث محتمل بسط

طویل ست و اہل ست از اصول غلطیہ دین کتاب اقتضاء الصراط المستقیم کہ تالیف شیخ الاسلام

ابن تیمیہ رحمہ اللہ تعالیٰ ست گو یا شرح ہمین حدیث من تشبہ بقوم فهو منهم ست و

ابن عباس گفت و ز پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ہر کہ ایک روز فرمود ای غلام نگاہ

خدا را نگاہ دار و بتنا نگاہش دار یا بی ادب سچانہ را و بروی خود و چون خواہی از خدا بخواد

از خدا خواہسم و از غیر نخواہم بخدا کہ نیم بند و غیر و خند اے و گر ست

و چون نہ و خواہی و بکنند خواہ اخراجہ التصدی و قال حسن صحیحہ و نزد ابن ماجہ

و غیر و بسند حسن از سہل بن سعد آمدہ کہ مرد سے نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آہوت

ای رسول خدا سلم راہ نامرا بہ کاری کہ چون بکنم دوست دار و مرا خدا فرمود بے تعلقی و ز

کن در دنیا و دست گیر و ترا خدا و زہ کن در آخرت نزد مردم ست دوست دارند ترا مردم معلوم

شد کہ بی نیازی سے از دنیا و مال و سامان مردم سبب محبت الہی و دوستی مردم ست

۵ بی نیازی تھی دار و کریمان و آفند ماہم از دست ریز و جو چیز را بخشیدہ ایم

و سعد بن ابی وقاص از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شنید کہ می فرمود خدا دوست میدارد

بندہ پرستگار را سودہ حال گوشہ گزین را اخراجہ مسلم ۵

مرا بیکانکه از خلق با حق آشنای کرده است به بطبع من بکس کم ساختن بسیار میازد
 و در حدیث مرفوع ابوهریره است نزد زندی بسند حسن که از حسن اسلام مردوست
 گذشتن مالائینی و این حدیث منجمله آن چهار حدیث است که در دین و دنیا انسان را
 کافی است و شرح و راجی خواهد این مختصر از ابراهیمی تا بدو بمقدم بن معذیکر گفته
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود پسر نکو دوزخ اندام هیچ آوند بدتر از شکم یعنی شکم
 بدترین آن آوندهاست که پر کرده شود و از پیر شدنش شرابا و در بهیامی زاید و آنست که گفته
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر بنی آدم بسیار خطا کار است و بهترین بن خطا کاران
 تو بکنندگان اند اخوجه الترمذی و ابن ماجه و سندش قوی است و هم در حدیث
 انست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خاموشی حکمت است و قبیل از فعال
 آن و این نزد بقیه است در شعب بسند ضعیف صحیح است که قول لقمان حکیم است

باب در تهییب از مساوی اخلاق

ابوهریره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و در داری خود را از حد زیر که حد است
 را بچنان می خور که آتش بنیم را و این را ایو داد و خارج کرده و این جمله از حدیث است
 بخوان آورده و هم ابوهریره گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نیست پهلوان آنکه
 مردم را بر زمین اندازد و شدیدی کسی است که نزد غضب مالک جان خود پاشد و منفق علیه
 و هم در حدیث متفق علیه است مرفوعا از ابن عمر ظلم ظلمهاست روز قیامت و لفظ مسلم از
 جابر مرفوعا چنین است که بجز همین نیستیم را که ستم ناریکیا است روز قیامت و پیر نیز کنیید نخل را
 که این نخل هلاک کرد کسی را که پیش از شما بودند و امام احمد بسند حسن از محمود بن لبید مرفوعا نقل
 نموده که خوف ترین آنچه می ترسم بر شما شرک که چاک است یعنی ریاض
 کلید در دوزخ است آن بساز که در چشم مردم گزاری دراز
 و در حدیث ابی هریره از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده که نشان منافق سه چیز است

چون سخن گوید و زوغ گوید و چون وعده کند خلافت نماید و چون امانت نهاد و شوخیست
 کند متفق علیه و تزد و شنبین از حدیث ابن عمر این قدر زیاده آمده که چون مخالفت
 کند مجبور نماید و هم در حدیث متفق علیه است از ابن مسعود مرفوعا که دشنام کردن مسلمان
 حقوق است و کشتن او کفر را بوجهی از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که در
 دایره خود را از گمان بد زیرا که گمان الکذب حدیث است متفق علیه و در صحیحین است
 متفقاً از عقیل بن یسار که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می فرمود
 نیست هیچ بنده که استرعا کند از وی خدا را عیسی را میر در و زکیه میر و داود خان است
 مگر آنکه حرام کند خدا بر وی جنت را و سلم از عائشه روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم فرمود ای خدا هر که والی چیزی شد از است من و شاق آمد بر ایشان و شوار که
 کن بروی و فرمود چون قتال کند یکی از شما باید که بهر چیز و از روی متفق علیه من حدیث
 ابی هریرة یعنی بر روی نزنند و هم در حدیث و سه رضى الله عنه است که مردی گفت
 ای رسول خدا بطلسم وصیت کن مرا فرمود خشم بگیر آن مرد مکرر همین سوال کرد هر بار که ^{تغضب}
 فرمود و این نزد بخارست و از روایت خولاء الصاریه نزد بخار که مرفوعاً آمده که مردم
 خوض می کنند و مال خدا بغیر حق ایشان را نثار باشند و زیارت و در مسلم است از ابی هر
 از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آنچه روایتش از پروردگار خویش می فرماید که ای
 بندگان من حرام کرده ام من ظلم را بر جان خود و حرام ساختم ستم را میان شما پس
 ظلم نکنید بر یکدیگر بوجهی از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت می دانید که غیبت
 چیست گفتند خدا و رسول و ائمه را ندانند فرمود ذکر کردن تو برادر است را با آنچه ناخوشش می آید
 گفته اگر باشد در برادر من آنچه می گویم فرمود اگر هست در و سه آنچه می گوئی غیبت کردی
 او را و اگر نیست بهتان بستی بروی آنچه مسلم و هم در حدیث ابی هریره است مرفوعاً
 که گفتند و نه تناهش و نه دشمنی کنید و نه غیبت کنید و نه پس پشت و نه بیع کنید بعضی شما بر بعضی

و باشد بندگان خدا برادر یکدیگر مسلم برادر مسلم است شتم نمی کند او را و بخندد و متروک
نمی نماید او را و خوردنی شمرد او را و تقوی اینجا است و اشاره کرد بسوی سینه سبزه را
آدمی را از شر آنکه حقیر نپندارد برادر مسلمان را تمام مسلم بر مسلم حرام است خون و مال و
و آب روی او و این نیز نزد مسلم است و نزدی از حدیث قطب بن مالک روایت کرده
و حاکم صحیحش گفته که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفت اللهم جنبني منكرات
الاعلاق و الاعمال و الاهواء و الالاد واء بار خدا یا یکسو دار مرا از ناشناخته
عادت ها و کردار او خواسته و بسیار بها و این عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله
سلم فرمود ما را بهیچ خصومت مکن برادر خود را و مزاح مکن او را و پیمان مکن او را و کفالت
کنی و این را نزدی پسندی آورده که در آن ضعف است و هم نزدی است از
حدیث ابی سعید خدری مرفوعاً و در حدیث است که جمع نمی شود در مومن یک بخت و دیگر
خلق بد و سندش ضعیف است و مسلم است از حدیث ابو هریره مرفوعاً و در حدیث نام
دهنده هر چه گویند گناهش بر آید است تا آنجا که مظلوم تجاوز کرده و او پشیمان گفته رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که گزند رساند گزند رساند او را خدا و هر که دشمنی کرد مسلمان را
دشمنی کند بروی خداست تعالی اسخفه الله و الله مذی و حسنه و گفت
ابو الدرداء فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او تعالی دشمن می دارد و فاحش پیوسته گو
را در این را نزدی تصحیح کرده و نزد او است از حدیث ابن مسعود مرفوعاً که مومن طعن کننده
نباشد و نه اعت کند و نه نخش گویند و نه بد زبان و این را تخمین کرده و حاکم تصحیحش
پرداخت لیکن راجع نزد ارقطنی وقف او است و در حدیث عائشه مرفوعاً آمده و نام
ملکیده و گمان را که رسیدند با آنچه پیش فرستادند اخراج بنی نضار و فرمود و فلان
نمی شود سخن چین و این متفق علیه است و آن گفته آنحضرت فرمود و هر که باز داشت خشم خود را
بازدارد خدا از وی عذاب خود را و این را طبرانی در اوسط اخراج کرده و آنرا شایسته

از حدیث ابن عمر نزد ابن ابی الدنیا و ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته که حضرت علی علیه السلام فرمود منی در آید بهشت مرد فریب دهنه و نه بخیل و نه بخل و این حدیث را ترمذی و در حدیث ساخته اخراج کرده و در سندش ضعف است و قزوینی که بنویسد محقق قومی و خالاکه قوم ناخوشش دارد و زینیه شود و هر دو گوش او آنگاه روز قیامت اخراج الیخاری عن ابن عباس و در حدیث انس است مرفوعا خوشه باد کس که باز داشت عیب او از عیبهای مردم و سندش نزد بزار حسن است و ابن عمر گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که بزرگ شد در نفس خود یعنی خود را بزرگ گرفت ملاقی شود خدا را و وی بماند بر وی خشناک باشد اخراج الیخاکه و رجال سندش ثقات اند و نزد ترمذیست و گفته که حسن است از سهل بن سعد مرفوعا شتابی در کار یا از طرف شیطانت و فرمود نخست بد خلقی است و این نزد احمد است از عائشه و در سندش ضعف است و ابوالدرداء گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نباید لعنت کنندگان نه شفیق باشند روز قیامت و نه شهید اخراج مسلم و لعنت در این است شیو و طایفه رفض است احادنا الله منها و در حدیث معا بن جبل است مرفوعا هر که عار دهد برادر خود را بگناه بی غیر و تا آنکه خودش بکند ترمذی این را حسن گفته لیکن سندش منقطع است و بهز بن حکیم عن اسیه عن جده روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای ست کس که سخن گوید و دروغ گوید تا قوم را بدان سخن نهند اندویل است او را بازویل است او را اخراج اهل السنن و ایمانوش قوی است مرا و خرگی پیشگان اند و در حدیث انس مرفوعا آمده که کفار ه کس که بغیبتش کرده آنست که برایش آمرزش خواهد روانه الحارث بن اسامة با سند ضعیف و قریحه دشمن ترین مردمان نزد خدا الذخیرم یعنی فرست

خصوصیت است اخراج مسلم

باب در تغیب بکارم اخلاق

فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر شماست راست گفتاری زیرا که صدق راه
می نماید به نیکو کاری و نیکو کاری راه می نماید بسوی بهشت و همیشه آدمی راست
می گوید و محترمی صدق می کند تا آنکه نزد خدا صدق نوشته می شود و یعنی بسیار است گو
و دور داری خود را از دروغ زیرا که کذب راه می نماید بسوی بنور و بنور راه می ست
بسوی نار و لایزال آدمی دروغ می گوید و محترمی و قصد کذب می نماید تا آنکه نوشته میشود
نزد خدا کتاب متفق علیه من حدیث ابن مسعود و هم در صحیحین است متفق از
ابن هریره مرفوع و در داری خود را از ظن زیرا که ظن اکذب حدیث و دروغ ترین سخنانست
و فرمود پسر پیغمبر خود را از نشستن در راهها گفتند ای رسول خدا صلم چاره نیست ما را
از نشستن گاهها که سخن کنیم آنجا فرمود چون باز نمی مانید باره حق راه بجا آری گفتند حق
چسبیت فرمود چشم پوشیدن و باز ماندن از ایذا رسانی و جواب سلام دادن امر مجرب
و نهی از سرگردان متفق علیه و لعمرو الله

پیر سیکه گفته ام که چسبیت راه نجات بخواست جام می بود گفت عیب پوشین
معاویه گفته است حضرت فرمود هر که خدا با وی اراده خیر می فرماید او را درین فقیه می گردانند
علیه مراد فقه درین حدیث و دیگر احادیث که در معنی این حدیث است باتفاق اهل علم
و فقه هم کتاب و سنت و درک اوله و حج ملت است نه فقه مصطلحه علمای فروع و فضلاء
رای و در سلف مرزاهد در دنیا و رغبت در آخرت را که حال بر کتاب و حدیث و عالم
بقرآن و سنت می بود فقهی گفتند و امر و فقه عبارت از کسی است که متذوق فرائد
متیقین مزار باشد و فتاواهای بسیار از اقوال و آرای اهل روزگار نزد وی می آید
موجود بود و مردم را بدان قضا و اتمام کند فان الله وانا الیه راجعون ابوالدرادر گفته
فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هیچ شئی در تراز و گران تراز حسن خلقت نیست و این
نزد ابوداود درست و ترمذی تصحیح کرده و در حدیث ابن عمرست مرفوعا که حیا شبیه ایمانست

منفق علیہ و فرمود از انچه مردم از کلام نبوت اولی دریافتند این سخن است که چون
 شرم نکردے ہرچہ خواہے بکن اخراجہ البخاری و در حدیث ابو ہریرہ است فرمود سلم
 مرفوعاً من ثوی بہتر و احب است بسوی خدا از من ضعیف و در ہر مسلمان خیر است
 حرص کن بر انچہ ترا سود دہد و در خدا جود عاجز بشو و چون مصیبتی رسد تو گوارا گزین
 می کردم چنان می بود و لکن بگو کہ قدر اللہ و ما اشاء فعل یعنی خدا بچنین مقدر کرد و
 انچه خواست نمود زیرا کہ حرف تو بے کاش علی شیطان می کشاید و عیاض بن جاکفہ
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود او تعالی وحی فرستادہ است بسوی من کہ فروتنی
 کنی دشمنان آنکہ یعنی نکند احدی بر احدی و نازش نہ نماید هیچ کجا بر هیچ کجا اخراجہ مسلمہ
 و در حدیث ابی الدرداء است مرفوعاً ہر کہ باز دارد از آبروی برادر خود در پس پشت او
 برگرداند خدا از روی او آتش دوزخ را روز قیامت اخراجہ الترمذی حدیث مذکور
 احماز حدیث اسما بنت یزید بخوان آمدہ و گفت ابو ہریرہ کہ فرمود رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم کہم نکر و بیچ صدقہ از مال چیزے را نہ بفرو و خدا سبندہ را بفقو یعنی ارجم و
 تقصیر دیگری مکر و بت و تواضع نکرد احدے از برای خدا مگر بلند کرد او را خدای تعالی
 اخراجہ مسلم و عبد اللہ بن سلام گفتہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ای مردم
 فاش کنید سلام و بخورائید طعام و پیوند سازید ارحام و نماز گزارید بشب و مردم و غائبان
 در این بخت بسلام ترمذی گفتہ این حدیث صحیح است و تیمم داری گوید رسول خدا صلی
 علیہ وآلہ وسلم فرمودہ وین نصیحت است سہ بار گفت این را گفتیم از برای کیست انے
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود خدا را و کتاب او را و رسول را و آلہ سلیمین و عامۃ ایشان را اخراجہ
 مسلمہ و فرمود اکثر چیزی کہ در جنت در آرد تقوی اللہ و حسن خلق است اخراجہ
 الترمذی و صحیحہ الحاکم عن ابی ہریرہ ؓ و ہم در حدیث مرفوع است نزد ابی یعلی
 شامی تو انیہ گنجید مردم را بالمابے خود و لکن باید کہ بگنجد آنان را از شما بطوجہ حسن خلق

حاکم گفت این حدیث صحیح است و لفظ ابو داود و باسناد حسن از ابوهریره مرفوع این است
 موسی بن النکبه برادر موسی خودست یعنی او را عیسی او را گاهی سازد و از این عمر آمده که
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود موسی که با مردم می آیم و در برافزای شان صبر
 می کند بهتر از کسی است که مخالف مردم و صابر برافزای شان نیست و این را ابن ماجه
 باسناد حسن اخراج کرده و این حدیث نزد و نزدیک نیز هست لیکن نام صحابی نبوده
 و احمد از ابن سعید آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اللهم احسن
 خلقی فحسن خلقی و در مشکوٰۃ ابن حدیث را از عائشہ رضی الله عنها روایت نموده
 و ابن جبان گفته صحیح است

آب در میان ذکر و دعا

گفت ابوهریره گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حق تعالی می فرماید من باندۀ
خویشتم تا ذکر من می کند و هر دو لبش بیاوس چسبند و این نزد ابن ماجه است و ابن حبان
تصحیح کرده و بخاری تعلیقاً آورده و در حدیث معاذ بن جبل است مرفوعاً مکرر و ابن کرم
همیچ علی که نجات دهنده تر باشد و از اذناب خدا از ذکر خدا اخرجه ابن ابی شیبۀ
والطبرانی و اسنادش حسن است و مسلم از ابوهریره مرفوعاً روایت نمود و در نهشت
قومی در زمی که ذکر خدا می کنند در آن مگر گرد اگر در گفتند آن قوم را ملائکه و پوشید آنان را
رحمت و لفظ ابوهریره نزد نزدی این است نهشت قومی بمقتدای که ذکر خدا اندران
نادر و در و بر بنی نرفتند و اگر باشد حسرت برایشان روز قیامت و این حدیث حسن است
و در حدیث ابویوسف است نزد نجین تفقاً مرفوعاً هر که گفت لا اله الا الله وحده لا شریک
له و باروی چو کسی است که چار نفس از اولاد اسمعیل از او کرد و ابوهریره گفته فرمود این
صلی الله علیه وآله وسلم هر که سبحان الله و سبحه صد بار گفته افکند شد خطایا و اگر چه
باشد بچ کف دریا یعنی در کثرت و این متفق علیه است و مسلم از حدیث جوهریه آورده که گفت

آنحضرت مرا گفتم بعد از تو چهار کلمه اگر وزن کرده شوند با یکدیگر گشتی تو ازین روز برابر آیین
 بدان سبحان الله و لیجل له عدل خلقه و رضا نفسه و زنة عرشه و ملأه کلماته
 و ابو سعید خدری مرفوعاً آورده که باقیات صاغات این است لا اله الا الله و
 سبحان الله و الله اکبر و لیجل له و لا حول و لا قوة الا بالله اخبرجه النساء
 و صحبه ابن حبان و الحاکم و احادیث در فضائل این کلمات جمعا و فرادی بسیار
 آمده و در حدیث سمر بن جندب است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و توبین
 سخنان نزد خدا چار سخن است زیان نمی کند ترا بهر چه از آن آغاز کنی سبحان الله و لیجل
 له و لا اله الا الله و الله اکبر و این نزد سلم است و در حدیث متفق علیه مرفوع است
 ابی موسی اشعریست که گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسے عبد الله بن قیس
 را در بنام تو بخوبی از پنجای بهشت لا حول و لا قوة الا بالله و نسائی و لا ملجأ من الله
 الا الیه هم زیاد آورده و در حدیث نعمان بن بشیر آمده مرفوعاً که دعا عبادت است
 اخبرجه الاربعه و صحبه الترمذی و له من حدیث انس و دعا مرفوعاً است
 و نزد ابن عمر حدیث ابی هریره باین لفظ مرفوعاً آمده نیست چیزی اگر مری خدا از دعا و این را
 ابن حبان و حاکم صحیح گفته اند و از بخانی ثابت شد که دعا سه غیر الله از انبیاء و اصنام و صلوات
 شیاطین و کواکب عبادت غیر الله است پس شرک باشد زیرا که معبود بحق و جوت سبحان دیگری
 نیست و انس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرماید رو کرده نمی شود دعا میان
 اذان و اقامت اخبرجه النساء و غیده و صحبه ابن حبان و غیده و موضع آنجا
 دعا را در حصن حصین یک جا ذکر کرده این یکی از آنهاست و در حدیث سلمان است که گفت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رب شما شرنا که در مفر است شرم دار و از بنده خود
 چون هر دو دست بردارد آنرا که تیر بر گرداند اخبرجه الاربعه الا النساء و صحبه
 الحاکم و گفته بود آنحضرت چون دراز میکرد هر دو دست خود در دعا بر نمی گردانید آنها

تا آنکه مسح روی خود بآن هر دو می فرمود و اخراج التوملی و حدیث را شاهد باست
از آنجا حدیث ابن عباس است نزد او بود و مجموعش متفق است که حسن باشد و
برداشتن دستها و سوزنش بر رویه سبب از آداب و عادت و فرمود اولی مردم بن
روز قیامت اکثر آنان در در و درین است اخراج التوملی و صحیح ابن حبان
و درین حدیث بشارت عظیم است از برای کسانی که اکثر الصلوة اند بر رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم و درین است این شیوه رزمره اهل علم مخصوص بآل حدیث است فهم
اولی الناس به صلی بابی هم و اعیان

و در زبان و مونس جان است نام یار یک دم نمی رود که مکر نمی شود و
و شد ابن اوس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سید الاستغفار این است
که گویند اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عهدک
و وعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لك بنعمتك علی
و ابراء بدینی فاغفر لی فإنه لا یغفر الذنوب الا انت الحمد لله البخاری
و در حدیث ابن عمر است که نبی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که ترک فرمایند این کلمات
را و میگردد شام کند و صبح کند اللهم انی اسألك العافیة فی دینی و دنیا
ی و اهلی و مالی اللهم استر عی راقی و امن روعاتی اللهم احفظنی من
بین یدی و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فاتی و اعوذ بعظمتک
من ان اغتال من تحتی اخراج النساء و ابن ماجه و صحیح البخاری و سلم
از حدیث ابن عمر آورده که می گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اللهم انی اعوذ بک
من زوال نعمتک و تحول عافیتک و نجاته نعمتک و جمیع سخطک و هم در حدیث
ابن عمر است نزد انسانی صحیحی که می فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اللهم ان
اعوذ بک من غلبة الدین و غلبة المعد و و شتاتة الاعداء و بریده گفته شنید

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مروی را می گفتم اللهم انی اسألك بانی اشهد
 انک انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذى له یلد ولم یولد ولم یکن له
 کفو احد من خلقه تحقیق خواست خدا را بنای که چون سؤال کرده شود بدان برادر را
 و چون خوانده شود بدان بی پیرو و اخرجه الاربعه و صحبه ابن سبک و مسم نرو
 اربعه است ازا بوبریه که چون صحیح می کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می گفتم اللهم
 بک اصبحنا و بک امسینا و بک نحی و بک نموت و البک النشور و چون شام
 می کرد بخیمین می گفتم مگر آنکه بجای الیک النشور بیک شمشیر الیک المصیب می گفتم
 و آنش گفته اکثر دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این بود ربنا اتنا فی الدنیا
 حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار متفق علیه و ابو موسی اشعری
 گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این دعا می گفت اللهم اغفر خطیئتی و اسراف
 فی امری و ما انت اعلم به منی اللهم اغفر لی جدی و هنالی و خطائی و
 عمدی و کل ذلک عندی اللهم اغفر لی ما قد مت و ما اخرت و ما اسررت
 و ما اعلنت و ما انت اعلم به منی انت المقدم و انت المتأخر و انت علی کل
 شیء قدير متفق علیه و مسلم از حدیث ابوبهریه آورده که می گفت رسول خدا صلی الله
 علیه وآله وسلم اللهم اصلح لی ذنبی الذی هو عصمة امری و اصلح لی دنیاى
 التی فیها معاشی و اصلح لی آخرتی الیها معادى و اجعل لی الحیاة زیادة
 فی کل خیر و اجعل الموت راحة لی من کل شر و آنش گفته آنحضرت صلی الله
 علیه وآله وسلم می گفت اللهم اغفر لی ما علمت و علمنی و ما ینفعنی رواه النسائی
 و الحاکم و نزود ترمذی از حدیث ابی هریره بنو آن آیه ده و آخرش گفته و رده علی
 الجحش الله علی کل حال و اعوذ بالله من حال اهل النار و سناوش من سنه
 عائشه رضی الله عنها این دعا مرخصت اللهم فی اسألك من الخیر کله عاجله

واجله ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بك من الشر كله عاجله واجله
 ما علمت منه وما لم اعلم اللهم اني اسألك من الخير ما سألك عبدك
 ونبيلك واعوذ بك من شر ما عاذ به عبدك ونبيلك اللهم اني اسألك الجنة وما قرب إليها
 من قول او عمل واعوذ بك من النار وما قرب إليها من قول او عمل واسألك ان تجعل كل قضاء قضيته
 لي خيراً واین نزد این ماجه است و این جبان و حاکم بتقیجوش پردخته اند و با بکله در
 ادعیه نبویه علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیة کتب مستقلة تالیف یافته از انجمله حصن حصین جنت
 و اذکار نووی و کتاب سلاح المؤمن و کتاب فرند سلاح و جزآن و این کتب جامع کتب
 ادعیه است که با سانی صحیح و حسن ثابت گشته در وایات ضعیفه هم دارد و این کتب را
 شرح است که در آن اعتقاد بتبیق رجال سند و صحت و ضعف متن رفته از انجمله
 تحفه الذاکرین شرح عدة الحصن الحصین از علامه شوکانی رحمت و بعض اهل علم از آن
 کتب انتخاب دعوات صحیح و حسن کرده اند و از انجمله است کتاب حرب عظیم و حزب مقبول
 و چون الفاظ نبویه و عبارات محمدیه را تأثیر می دیگر است لهذا درین مختصر درین باب
 بترجمه ادعیه پردخته نشد و تنقیح و وادین سنت شاهد است که هیچ خیر و نیاید آخرت
 نیست مگر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را از خدا می معطی خواسته و هیچ رفت
 و شرور دارین نیست مگر آنکه از آن بخدا می نالند چنانکه در عبادات و معاملات
 اقتضای بر ما و ر خوب است تا زیادتى بر دین کامل و نقصانی در اتمام نعمت بوجود نیاید چنان
 نزد ما داعی خیر و طالب نجات را کوتاه ساختن دعوات خویش بر ادعیه مأثور و چشم بستن
 از ادعیه ساخته و پیردخته مثل غیر هم خیلی مستحسن است و فی ذلک فلیتذکر فی التفاضل
 و علیها فلیقتصر و التقتصر و نخبین و صحیحین از ابو هریرة رضی الله عنه روایت کرده اند
 که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کلمه است که دوست باشد خدا را و گراشت
 در ترازوی سبحة ان الله و یجده و دیگر سبحة ان الله العلی العظیم و سلم از حدیث ابوذر

رضی اللہ عنہ آفریدہ کہ دی پر سید از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ کدام کلام خداست
 قمر و کلامی کہ برگزیده و اختیار کرده است او تعالی از برای ملائکہ خود و آن کلام است
 سبحان الله وبحمده

خاتمہ الطبع ریختہ خامہ جامع فضائل معنوی و صوری حکیم مولوی محمد احسن ساجی فوری عاقلہ اللہ تعالی

کتابے بی ہتار استیاض کہ دین اسلام را اصدق مل و ملت محمدیہ را احسن مل گردانید
 و پیغمبر آخر الزمان را نیایش کہ مضمون حدیث العلم ثلاثہ آیہ محکمۃ و سنۃ قائمۃ
 و فویضۃ عادلۃ چنانکہ باید و شاید در درون اہل علم نوشتاید و آل و صحب را کورنش کہ
 فرغتہ اسے دین را آنچنانکہ شیعہ دینی کم و کاست بہادور افتادگان رسانید پس گوش
 اسلامیان را اثر دہ شنیدن و چشم ایما نیان را نوید دیدن با و کہ درین عہد سعادت ہمہ
 علیا حضرت عالیہ ہمت ملکہ ملکی صفات مالکہ قدسے سات بر تاج فیوض اتم و عظمای
 جہان بھادور کم کشور ہند فضائل را تاج مکمل ملکہ مالوہ فضائل را طر از اول جناب علی
 القاب نواب شاہ جہان بیگم رئیس دلاور اعظم طبقہ علیاے ہند کروں آفتاب
 دامن آقا لہا کہ زمانہ موجود با جوش بر خویش نازان و زمانیان بر لب بارگاہ بلند انکاش
 با بخت سبز ہزاران این نامے نامہ و گرامی صحیفہ نامزد بعزت اسجادوی من جہان
 ہدی المادی کہ گماںے احکامش ہمہ از ریاض کتاب و سنت و میدہ و گلشن بچار
 سائلش او صحت خد و خس صحرائی رای رسیدہ بحرکت ارادی کلک حقائق سلامت لقیہ
 نو بہار فضل و نہر ثانی آئین پر والا گھر سیادت و سعادت ز آب آفتاب شہادت
 و فضیلت راتاب یگانہ دہر و فرادہ عصر ہر مایہ عزت و تفاخر جناب ابوالخیر مہر
 نور احسن خجانی بجا در مین پور نواب مستطاب علی القاب عالیجاہ امیر الملک

و امجدیم بفرمایش او زکس زیب ایوان دین پروری کشورستان عالم حق گسری قائم
 سنت محمد سله بیضا محذورم عصا به شرعی صا و قد زیا سرا پا نقاد و نور و روشن
 آنگاه را دهن پور نواب محمد احمد خان بهادر ولیعهد جناب عالی قباب فواید
 مهابت خان بهادر رئیس چونا گده عظمی السد تعالی از کجمن بطون بر نهضه شو مطبوعه
 کرد و کس ادای تالیف و لطف تحقیق دلبری نمود و باین همه یکجا عبارت و قصه شرات
 جامع جمیع ابواب عبادت و مسامت با زیارت احکام اخلاق و ادب آمد ...
 یا نعمة جعتهما الفاظها استعدب لا تستقلی اجمعها فیها الکثیر الطیب
 درین گرامی نسخه سله نه پیشه که شاهری عدل از کتاب و سنت همراه داشته باشد و
 حکمی گوش نکنی که با شاه به خصوص حدیثیه همدوش نبوده است و کدام کتاب که غلطه
 اتباع در چار دناک عالم افکنده و اصول قال و قیل را از پنج بر کنده متفصلان را سرایه
 هزار دولت است و مصداق را مفتاح باب دلیل و حجت و قره اتباع را دستاویز
 سبیل از برای علی بحدیث است و کاروان سنت را بنا بر قطع همدای هر کسی که مطیع
 خلیف است باب باشد گوئی روح الروح اولادیه است و فصل فضیلت دانی که عهد کرده است
 سر کجمن نیست که ما مالیش در ملکات فتمای زمان می توان یافت و دست راست که
 تار و پود رای است و فابرنج آن در کارگاه آگهی می توان یافت
 توفیق نه زمانه شدی ورنه روزگار بود و است پیش ازین قدر است آسوده تر
 خلقی به نظر جان سپردن اند این تشو و حسن عثمان را کشیده نر
 و بجای چون این بر شکر کا شانه دین و فاد براندا و تعلیه مجتهدین تحقیق سبیل آتیج معدن است
 و بر اعد صبح امین و ذالطباعه محقق و پسند فقیه است و شمره شجره و شجره شجره و شجره و شجره و شجره
 کارگاه مولوی سید و الفقه را احمد سله الاحد با شرکت نظر معین یکتا ز سید الفضا
 حاوی هر گونه مزیای و فاضل عارف مابل و دق مولانا محمد عبد الحق خافاه السد و بلبله الی الممتنه به نام

توحید یان خدا دوست و ریزهای طالبان سراپا مغربی پوست آمد نکارش خامه گهر بار یکبار
رقم طرازان و یار نبض شناس قلم و در نقش انگیزی علم محمد عید الاحم کهنوی اسده الله تعالی
فی الدارین رونق و دیگرش ارزانی داشت و ادارت رفعت نشان شریعت عنوان مدیر
مطبع صدیقیه علیه بهوپال مخیمه مولوی محمد بلبل الزمان حسن بی اندازه این بخشید
و در راه محرم سنه ۱۳۵۰ هجری از قالس طبع مطبع بیرون فرامیده مطبع طبع سنیان پاک اعتقاد گردید
لدا محمد هر آن خیر که خاطر می خواست آمد آخر ز پس پرده نقدیر پدید +

بر آمدن از کارخانه چاپ اول بهین بود و در جستن سخن سنجان از برای نظم ختم طبع و تاریخ
اتمام بهین نخستین ناشر نشری نشر و شاعر شری شعرا ناظم پایتخت ریاست و مستفی
ایوان ایالت اقتضای الشعر حافظ خان محمد خان متخلص ششیر نموده تازه در طبع
شیده بیانی و سخن سرانی و سید و این گوهر شاهوار از بحر طبع زخار بساطل گفتار رسانید
و نایا حائز شرافت خصال معدن هر گونه فضل و کمال جامع مزایای نشاتین حافظ حکیم
مولوی سید محمد اعظم حسین فرزند دلبند سید محمد زکی بن حکیم حرم خادم حسین متوطن حال
بلده مخیمه بهوپال سلمه الله المتعال از جای برخاست و باین تایید سخن آئین خاطر ناظرین
از غم و غصه و بهر پر و خست

قال الشیخ سلمه الله القدر

آنگاه از وی بگمانند که نور احسن است	طلوع دانش و اقبال کمالش دائم
نوگل تازه بهار چمن بختن است	سرواز گلشن اسیر امیر المملکت
لبش فضل و هنر بازی او علم و فن است	اندرین عسکر که باشد همه شایسته او
مایه دوش و فخر و مباهات من است	بیکه در نظم باین فضل بود شاگردم
تأزیش گر همه هم لطف لسان من است	یاری یافته همجا و زبان شیراز
جان عالم بهوادا رسد او مرهن است	انبساط آمد و در طبع جهان از در نقش

<p>هوش اندر سر و سر بر تن و جان در بدن است اندرون سین که سزای سبن نلدن است همه در منصب تحقیق محقق سخن است قلش تیشه اقبال کف کو کفن است هر قاش سخن نرم بیانا نشین است طرفه نگار سپند سخن غوشتن است مردم دیده صاحب نظرانش وطن است وضع این ساغر نو بهر شراب کفن است یا چرغیت که روشنگر هر انجمن است آنکه امر و زازین تبصره بر هر دهن است جز برین راه تردد در هوش اهرمن است یا توان گفت که دریای زهر موج زان است در هر سطح زمین بسته هر زمن است لفظ گل حروت بود غنچه کتابش چین است چه توان کرد که میدان تنالیش سین است از سن آیین و قبولش ز توای ذوالمن است</p>	<p>گر پند که حبش بچسان دل مات در نور دیده اجمالت همه اسفار علوم گر بیند سر سبند تحقیق تش بواجب پیکر هر لفظ تراش شیرین پیش هر کس که از دید حیر گفتار ایده ای چو پیش کتابی بنوشت نوسوادی که سسی است بعرف ایجا حادی فقه قدیم آمده این تازه سواد همچو باغیت که گلها س افادت دارد همچو کس نقض حادث ندریت بخوا چه طریقه که پسندیده یزدان باشد میتوان گفت بیانش که سجای س طیر گل دامان خنده و طره و ستار قبول باغبان قلش طره بهاری آراست سکن آهنگ دعائن بزین از رخ شیر این مؤلف همه با جاده سلاست باشد</p>
--	--

قال الاعظم سلمه الله تعالی

<p>سپرده باد بیلاب خست عمارت خسک به پیرهن دل زد این افکار فضله دیده سورا سدا سبدا سته ده اکم در وشت رابستالی</p>	<p>مرا بقطر طی خود قناعت ارزانی اگر کند گل عیشه هوس فروریزم قناده ایم کجی که پیش آن دارد در ۱۰۰۰ رکعت نماز</p>
---	---

بی بغارت بنگاه خاطر آید
 چنان پیچ و خم زلفت بهتسم خود را
 ز دست زلفت منم داد خواہ ترکت
 فغان زد ذوق کلاش کہ چون ہر شام
 فغان ریاس کہ گاہی بکشت آہنم
 رسید وقت کہ شد چشم ما ز گریہ علم
 بہینہ سید نور احسن کہ فتویٰ شیخ
 خجستہ پر روی نعمتی کہ بر خوانش
 گراز بہار بیضا زمین شود گلشن
 ز نقش فلک بفرقت بندہ را
 کشید محل خود را بود ایہ کہ خضر
 کلیم بر دے اینش تماشائے
 اگر بر رک معانی نظر گماشت بلفظ
 گر شمع جنت در راری بدان شجر ماند
 سخن چو کہ آراشد و از و آید
 اگر شست بہم رقم توان گفتن
 بعض شقر عثمان بر دہن کشد گوہر
 بہم مسائل شتی بیک کتاب آورد
 کشید دم بصر اگر کہ ناگاہان
 مگر پیش چراغ از ہوا فرو آورد
 پس از دوس بر آہن زنی گوی

منفعت باو بکجی متاع انیسانے
 کہ جمع دل نکتم فرق از پریشانی
 کہ بیکناہ کشندش بہ بند زمانے
 ز سن جواب نیاید جب آفرین خوانے
 اگر فتاد شمر دیم جوش بارانے
 چو طبع سید عالی گسر بہمانے
 حلال کرد مراد را شتاب روحانے
 فلک ز بال ہامی کند گس رانے
 بجلد خلق و سببش کند خیابانے
 بر لب بست طراز قبای سلطانے
 بنا قہ رانی رہر کند حدی خوانے
 خلیل خواند بخوان خود شش بہمانے
 ز قہر چاہ بر آورد ماہ کفمانے
 کہ صد غم زمین افگن چو جنبانے
 بہر شکستن طرف کلاہ خافانے
 کہ خاست باو بہاری بہ لالہ رویانے
 ببحث علم بر آرد جو اہل کمانے
 بکار بر دہنے لالہ زار نصمانے
 دران فتاد و صد آہوی بیابانے
 بہر اخیل پر ز ادا ز پری خوانے
 بہر نہاد اساس لیند اہوانے

از ان شقائق صد رنگ کرچین آورد فردع را با اصول حدیث محکم کرد سبک شتافت بر آبی که هر قدم انداخت پی هر نیمه دامن طرب برداشت بچشم مردم بینا سواد الفاظش نگار معنی روشن بپرده الفاظ	بزم چید بهم دسته های ریجانی بهم کشید لالی بسکاب میرجانی قواب ریزری گمران خند لاری ونخل زار حدیث رسول ربانی نظر فروز تر از سرمه صفایان ز زلف هشت نقابی بروی نورانی
---	--

سخن دراز بوحش زد و گران گوباش
ز سن مظهر طبع سال آن خوانی

جمع مایه فضل و بنشر فیض عیم
همیشه با دهر پستانی و بهار است
پس از انطباع اول هجوم تناسک طلب و از هم ربودن او لے الالباب بجائی رسید
که با همه افراد انی نسخاے کتاب در اندک فرصت کارش بنمایابی کشید نظر آرد و روانی
ستفیدانی که بایک جهان اشتیاق بنورش نیافته اند و خاطر خواه روی سزا افزوش
ندیده اشارت فیض اشاعت رفت تا نقش مراد ارز و دندان بار دیگر کر س کشید
و آب و رنگ تازه که طبع اول بر روی کار ندارد بر طبع ثانی افزوده آید سر بر خط فرمان
نهاده شد و داد کام وائے کامجویان داد و همین که بعد آرائش و سیرایش بقالب طبع جدید
ریخته شد و نقش هر گونه تصحیح و تنقیح بر روی لوح و صفحہ نگین مولوی حکیم پیر اعظم حسین
سندیلوی با اهتمام خاتمه پردازے از جای جلاست و تالیف طبع ثانی بدین نظم و لکشی آراست

قطعه تالیف طبع ثانی

ز سبک کتاب که خاک و ورق بهم باله شام پر و راعلام عرف جاوی نام گر بدین الفاظ آغچان دریاب	که شناس بر طبع برگ و بنفشادے بسیر خلد جهان را بجوی خود هادے که آهوبے بچرا و بر پشت سردادی
---	---

که تشنه بودی و ناگه بگوشترافتادی	گویی که پی بمعانی بری همان برگیر
رسید خضر و نشان داد روی آبادی	قیاس را که بویرانه سرگردان
بکار برد مؤلف کمال نقیصادی	جمع بپوش فروغی که اصل است
نکرد جادو تقلید سزاوارده	بنای کار تفقه نداد بر تحقیق
علم مخانی و میری سمر باستانی	خسته سید نور احسن که فضلش کرد
شکار آهوسه سینه کند زهر وادی	نکرده زده بجان و زلفت که به کین
که گمیا نتوان ساختن ز حدادی	ن یافت
بطبع تازه این نامه از ره شادی	مے باله
چو آفتاب بی فروخت شمع در نادوی	ار که علم

فکر معطر ز مصرع سال ست

ه تازه شیمی ز گلشن جادوے

صحیح نامہ تقاضا اول عرو

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ
۱۰	۱۶	حکایت	حکایت	۱۲
۱۱	۱۸	خامہ اش	خامہ اش	۱۳
۱۲	۱۹	ورسبت	ورسبت	۱۴

صحف نامہ گیارہ

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه
۲	۱۰	در وارده	وارد در	۲۸ ۵
۶	۷	عبار	عباد	۰ =
۱۱	۴	باپوشش	پاپوشش	۲۹ ۹
۱۲	۸	کرمیه	کرمیه	۱۰ =
۱۳	۵	اخطاء	اخطا	۱۴ =
۱۶	۱	کرده	کرده اند	۳۰ ۱۵
۱۸	۸	فمار	نمار	۱۹ =
۲۰	۱۶	نصف	تکلف	۳۲ ۷
۲۱	۴	هزار	هزار	۳۸ ۴
۲۵	۱۳	ان	ن	۱۰ =
۲۶	=	واللیل	وواللیل	۳۹ ۴
۲۷	۱۶	برآرد	بردارد	۷ =

TITLE	Number	Page
1. <u>General Information</u>	1	1
2. <u>Objectives</u>	2	2
3. <u>Methods</u>	3	3
4. <u>Results</u>	4	4
5. <u>Conclusions</u>	5	5
6. <u>References</u>	6	6
7. <u>Appendices</u>	7	7
8. <u>Tables</u>	8	8
9. <u>Figures</u>	9	9
10. <u>Summary</u>	10	10
11. <u>References</u>	11	11
12. <u>Appendices</u>	12	12
13. <u>Tables</u>	13	13
14. <u>Figures</u>	14	14
15. <u>Summary</u>	15	15
16. <u>References</u>	16	16
17. <u>Appendices</u>	17	17
18. <u>Tables</u>	18	18
19. <u>Figures</u>	19	19
20. <u>Summary</u>	20	20
21. <u>References</u>	21	21
22. <u>Appendices</u>	22	22
23. <u>Tables</u>	23	23
24. <u>Figures</u>	24	24
25. <u>Summary</u>	25	25
26. <u>References</u>	26	26
27. <u>Appendices</u>	27	27
28. <u>Tables</u>	28	28
29. <u>Figures</u>	29	29
30. <u>Summary</u>	30	30
31. <u>References</u>	31	31
32. <u>Appendices</u>	32	32
33. <u>Tables</u>	33	33
34. <u>Figures</u>	34	34
35. <u>Summary</u>	35	35
36. <u>References</u>	36	36
37. <u>Appendices</u>	37	37
38. <u>Tables</u>	38	38
39. <u>Figures</u>	39	39
40. <u>Summary</u>	40	40
41. <u>References</u>	41	41
42. <u>Appendices</u>	42	42
43. <u>Tables</u>	43	43
44. <u>Figures</u>	44	44
45. <u>Summary</u>	45	45
46. <u>References</u>	46	46
47. <u>Appendices</u>	47	47
48. <u>Tables</u>	48	48
49. <u>Figures</u>	49	49
50. <u>Summary</u>	50	50
51. <u>References</u>	51	51
52. <u>Appendices</u>	52	52
53. <u>Tables</u>	53	53
54. <u>Figures</u>	54	54
55. <u>Summary</u>	55	55
56. <u>References</u>	56	56
57. <u>Appendices</u>	57	57
58. <u>Tables</u>	58	58
59. <u>Figures</u>	59	59
60. <u>Summary</u>	60	60
61. <u>References</u>	61	61
62. <u>Appendices</u>	62	62
63. <u>Tables</u>	63	63
64. <u>Figures</u>	64	64
65. <u>Summary</u>	65	65
66. <u>References</u>	66	66
67. <u>Appendices</u>	67	67
68. <u>Tables</u>	68	68
69. <u>Figures</u>	69	69
70. <u>Summary</u>	70	70
71. <u>References</u>	71	71
72. <u>Appendices</u>	72	72
73. <u>Tables</u>	73	73
74. <u>Figures</u>	74	74
75. <u>Summary</u>	75	75
76. <u>References</u>	76	76
77. <u>Appendices</u>	77	77
78. <u>Tables</u>	78	78
79. <u>Figures</u>	79	79
80. <u>Summary</u>	80	80
81. <u>References</u>	81	81
82. <u>Appendices</u>	82	82
83. <u>Tables</u>	83	83
84. <u>Figures</u>	84	84
85. <u>Summary</u>	85	85
86. <u>References</u>	86	86
87. <u>Appendices</u>	87	87
88. <u>Tables</u>	88	88
89. <u>Figures</u>	89	89
90. <u>Summary</u>	90	90
91. <u>References</u>	91	91
92. <u>Appendices</u>	92	92
93. <u>Tables</u>	93	93
94. <u>Figures</u>	94	94
95. <u>Summary</u>	95	95
96. <u>References</u>	96	96
97. <u>Appendices</u>	97	97
98. <u>Tables</u>	98	98
99. <u>Figures</u>	99	99
100. <u>Summary</u>	100	100

[illegible]

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due